



فهرست مطالب

- بخش اول: درسنامه کل دروس (متن دروس، گنج حکمت، شعر خوانی، روان خوانی) ۶
- بخش دوم: بخش ویژه ۱؛ درسنامه‌ی کامل دستور زبان فارسی ۱۰۰
- بخش سوم: بخش ویژه ۲؛ درسنامه‌ی کامل آرایه‌های ادبی ۱۴۱
- بخش چهارم: بخش ویژه ۳؛ نمونه سوال‌های مبحثی ۱۶۸
- بخش پنجم: بخش ویژه ۴؛ آزمون‌های نهایی ۱۸۲
- پاسخ آزمون‌های نهایی ۱۹۴

راهنمای مطالعه این کتاب

- ۱- این کتاب شامل درسنامه‌ی کامل متن اصلی درس‌ها و گنج حکمت‌هاست. در بخش شعرخوانی، هر چهار شعر کتاب درسی، در این کتاب آمده است و لغات مهم هر چهار شعر، معنی شده و کلمات مهم املائی آن‌ها نیز مشخص شده است. در بخش روان‌خوانی، متن به طور کامل آمده است و فقط لغات، معنی شده‌اند و لغات مهم املائی نیز مشخص شده‌اند. دلیل اینکه شعرخوانی‌ها و روان‌خوانی‌ها را به طور مفصل شرح نداده‌ام، این است که غالباً در امتحانات نهایی، اگر سوالی از این بخش‌ها طراحی شده، در حوزه حفظ شعر، دستور، آرایه، املا یا معنی لغات بوده است. و با توجه به اینکه کل مباحث دستور و آرایه در این جزوه به طور کاملاً مفصل تدریس شده، به شرح شعرخوانی‌ها و روان‌خوانی نیازی نبوده است.
- ۲- درسنامه دستور و آرایه‌های ادبی در بخش ویژه به طور کامل با مثال و تمرین زیاد آمده است. لذا متن دروس را بی‌مورد شلوغ نکرده‌ام تا دانش آموز به معنای لغات و املائی لغات و معنای ابیات و عبارات و درک مطلب توجه بیشتری داشته باشد.
- ۳- در بخش آرایه‌های ابیات و عبارات، به جز موارد خاص، فقط به وجود آرایه اشاره شده است تا دانش آموز با تلاش ذهنی خود، آرایه‌ی مد نظر را کشف کند. همچنین ممکن است آرایه‌های آسان و مشخص را در آن بیت یا عبارت ننوشته باشم.
- ۴- هر بیت و عبارتی می‌تواند از جنبه‌های متفاوت دستوری اهمیت داشته باشد. و با توجه به درسنامه‌ی کاملی که برای دستور زبان آورده‌ام، دلیلی بر آوردن تمام نکات دستوری ابیات و عبارات وجود ندارد.
- ۵- در شرح بعضی از ابیات و عبارات بخشی را با عنوان «**نکته دستوری**» آورده‌ام. در این قسمت یا نکته‌ی خاص دستوری‌ای وجود دارد، یا یک سوال دستوری از آن قسمت باید طرح شود تا مباحث دستوری به مرور تکرار شوند. یعنی در یک متن یا شعر می‌شود «نقش کلمات»، «زمان افعال»، «انواع واو»، «تعداد جمله»، «معنای افعال»، «گروه اسمی»، «وابسته‌ی وابسته»، «نوع را» و هر موضوع دستوری دیگری را مطرح کرد. من نیز در حین تدریس در این قسمت‌ها، مباحث مختلف دستوری را مطرح می‌کنم تا نکاتی را که در درسنامه دستور یاد گرفته‌اید، بتوانید در متن مشخص کرده و متن را از نظر دستوری تحلیل کنید.
- ۶- واژگان قرمز رنگ واژگانی هستند که اهمیت املائی دارند.
- ۷- واژگان معنی شده دو نوع هستند: ۱- واژگانی که زیر آن‌ها خط کشیده نشده است؛ این واژگان در پایان کتاب معنی شده‌اند و اهمیت بیشتری دارند. ۲- واژگانی که زیر آن‌ها خط کشیده شده است؛ واژگانی هستند که در پایان کتاب، نیامده‌اند ولی معنای آن‌ها در معنی کردن شعر و نثر موثر است.
- ۸- کل متن کتاب درسی، اعم از متن دروس، کارگاه‌های متن‌پژوهی، گنج حکمت‌ها، شعرهای حفظی و روان‌خوانی‌ها در این کتاب آمده است.
- ۹- تمام ابیات به طور کامل به نثر امروزی باز گردانده شده است.
- ۱۰- تمام عبارات سخت، به نثر امروزی باز گردانده شده است. (مسئله بعضی عبارات اصلاً نیاز به بازگردانی ندارند. عبارتهای برگزیده را به صورت (شماره) * مشخص کرده‌ام).
- ۱۱- کارگاه‌های متن‌پژوهی به طور کامل پاسخ داده شده است. ولی شما سعی کنید ابتدا خودتان پاسخ بدهید سپس پاسخ من را ببینید.
- ۱۲- با توجه به اینکه از گنج حکمت‌ها، سوال دستور یا آرایه طراحی نمی‌شود، برای جلوگیری از آوردن مطالب غیر ضروری، از آوردن نکات دستور و آرایه در این قسمت خودداری شده است.
- ۱۳- در پایان کتاب، چند نمونه امتحان پایان ترم آورده‌ام.
- ۱۴- در بخش کارگاه‌های متن‌پژوهی، واژگانی که اهمیت املائی یا معنایی داشته‌اند را مشخص و معنی کرده‌ام.
- ۱۵- ضروری است قبل از مطالعه به نحوی سوالات و بارم‌بندی هر بخش توجه بفرمایید.
- ۱۶- در بخش درسنامه‌ی دستور زبان فارسی و آرایه‌های ادبی، نکته‌های ذیل عنوان «**بیشتر بدانیم**» آمده است. دانستن این نکات برای کسی که قصد دارد نمره ۲۰ بگیرد، ضروری است.
- ۱۷- در مواردی که همکاران نظر متفاوتی دارند، سعی کرده‌ام بهترین و علمی‌ترین تحلیل و نظر را داشته باشم.
- ۱۸- این جزوه هفتمین ویرایش و به‌روزرسانی است که پس از تیرماه ۱۴۰۴ انجام شده است.

بارمبندی آزمون پایان ترم اول و ترم دوم کتاب‌های فارسی

قلمرو زبانی (۷ نمره): معنی لغت ۱ نمره - املاي لغت ۲ نمره - دستور زبان فارسی ۴ نمره

قلمرو ادبی (۵ نمره): آرایه‌های ادبی ۳ نمره - تاریخ ادبیات ۱ نمره - حفظ شعر ۱ نمره

قلمرو فکری (۸ نمره): معنی ابیات ۲ نمره - معنی عبارات ۲ نمره - درک مطلب ۴ نمره

الف) قلمرو زبانی (۷ نمره)

(۱) معنی لغت (۱ نمره): لغت خواسته شده برای معنی، ۹۵٪ موارد، از لغات پایان کتاب طرّاحی می‌شوند. و شما نیز باید همان معانی انتهای کتاب را یاد بگیرید. البته دانستن معنای لغات دیگر در فهم ابیات به شما کمک می‌کند.

(۲) املاي لغت (۲ نمره): املاي لغات از هر بخشی می‌تواند بیاید و هر واژه‌ای که یکی از حروف «ه، ح/ق، غ/ص، ث، س/ذ، ز، ض، ظ/ت، ط/ع، ئ» و یا واو خوانا و ناخوانا را داشته باشد، یا از هر نظر جنبه‌ی املايی داشته باشد، می‌تواند مورد سؤال باشد. در بسیاری از موارد، سوالات املاي لغات، از لغاتی است که در لغات پایان کتاب دیده می‌شود.

(۳) دستور زبان فارسی (۴ نمره): در بسیاری از دروس، یک مبحث دستوری در پایان درس و در قلمرو زبانی آمده است و معمولاً سؤال هم از متن همان درس آمده، ولی گاه مبحث دستوری را در قلمروهای زبانی یک درس انتخاب کرده، ولی متن سؤال از درس دیگر است یا از روان‌خوانی است. (توجه داشته باشید که تسلط بر سؤالاتی که در قسمت قلمرو زبانی کارگاه‌های متن پژوهی آمده‌اند، بسیار حائز اهمیت است چرا که در اکثر مواقع، دقیقاً همان سؤال کارگاه‌های متن پژوهی، در آزمون نهایی آمده است.)

ب) قلمرو ادبی (۵ نمره)

(۱) آرایه‌های ادبی (۳ نمره): دانش آموز باید به تمام آرایه‌هایی که در این کتاب و پیش از این آموخته است، اشراف داشته باشد ولی آرایه‌هایی که در پایان بعضی دروس آموزش داده شده‌اند، از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند.

(۲) تاریخ ادبیات (۱ نمره): تاریخ ادبیات مربوط به خالق آثار نظم و نثر است که در پایان هر درس (و گاه در خلال درس) ذکر شده است.

توجه: دانش‌های ادبی مربوط به اطلاعاتی است پیرامون مسائل ادبی؛ مثلاً اینکه بدانیم «غزل اجتماعی» چیست؟ و یا به قالب‌های شعری تسلط داشته باشیم. اگر سوالی در این زمینه داشته باشید، جزء دو مبحث فوق محسوب می‌شود.

(۳) حفظ شعر (۱ نمره): در امتحان خرداد از تمام شعرهای حفظی کتاب، چه ترم اول و چه ترم دوم، سوال طرح می‌شود.

ج- قلمرو فکری (۸ نمره)

(۱) درک مطلب (۴ نمره): درک مطلب سؤالاتی است مفهومی و دانش آموز برای پاسخ‌گویی به این بخش باید هم بر سوالات بخش قلمرو فکری تسلط داشته باشد و هم بتواند مفهوم اصلی ابیات و عبارات را بفهمد تا هر سوالی را پاسخگو باشد و هم تا حدودی به محتوای هر درس اشراف داشته باشد.

(۲) معنی نظم و نثر (۴ نمره): سوالات این بخش نیز به طور مساوی تقسیم شده است. یعنی ۲ نمره شعر و ۲ نمره نثر. پراکندگی سوالات نشان می‌دهد هر قسمتی از کتاب (هر بیت و هر عبارتی) می‌تواند مورد سوال باشد اما معمولاً ابیاتی در امتحان نهایی مطرح می‌شوند که بعضی لغات آن، به معنی کردن نیاز داشته باشد. یا آرایه‌ای در آن به کار رفته باشد تا معنای آن مشخص نباشد. (بخش‌های انتخابی برای معنی، غالباً از متن اصلی طرّاحی می‌شوند ولی به ندرت از گنج حکمت‌ها، روان‌خوانی‌ها و حتی از کارگاه‌های متن پژوهی هم سوال طرح شده است.)

توجه: در بarmبندی امتحان خرداد، ۱۰ نمره از بخش ترم اول و ۱۰ نمره از قسمت ترم دوم می‌آید.

برای تبدیل یک شعر یا شعر به شعر امروزی، موارد زیر را انجام میدهیم.

- ۱- ترتیب اجزای کلام را برحسب زبان معیار «نهاد + ... + فعل» می آوریم.
بتازد به نیرنگ تو، توسن من ← توسن من، به نیرنگ تو بتازد.
- ۲- معنای امروزی واژگان را می نویسیم.
جدا سازی ای خصم، سر از تن من (خصم ← دشمن)
- ۳- ویژگی های دستوری کهن را به دستور امروزی تبدیل می کنیم.
تنم گر بسوزی («بسوزی» فعل ناگذر است اما در معنای گذرا، یعنی «بسوزانی» آمده است).
به تیرم بدوزی («م» ظاهراً مضاف الیه است، اما مفعول است. ← با تیر من را بزنی)
- ۴- آرایه ها را به نثر غیر ادبی تبدیل می کنیم. (مثلاً استعاره و مجاز را به معنای مد نظر برمی گردانیم یا کنایه را از حالت کنایی خارج می کنیم و معنای واضح آن را می نویسیم و...)
 - مپندار این شعله افسرده گردد (تصور نکن عشق من از بین خواهد رفت. شعله ← استعاره از عشق)
 - به خون گر کشی خاک من، دشمن من (ای دشمن من، اگر کشورم را به خون بکشی. خاک ← مجاز از کشور)
 - ۵- تشخیص بعضی از نقش های دستوری بسیار مهم است. مخصوصاً: منادا، نهاد و مفعول و ...
 - ۶- تشخیص مخاطب یا تشخیص ضمیرهای تو و او در اشعار عرفانی و عاشقانه و مهم است.
 - ۷- توجه ویژه به آرایه های تشبیه و اسلوب معادله.
 - آرایه ای اسلوب معادله به علت غنای مفهومی، در بخش معنی و مفهوم بسیار حائز اهمیت است.
 - ۸- در کنکوری یا امتحان نهایی، معمولاً ویرگول گذاشته نمی شود! تشخیص محل ویرگول در تعیین نهاد و مؤثر است.
 - ۹- توجه ویژه به تعداد جمله های بیت یا عبارات.
 - ۱۰- توجه بسیار ویژه به فعل جمله. زیرا بعضی اوقات افعال تغییر معنا می دهند.
 - ۱۱- توجه به معنی حروف اضافه. مثلاً در عبارت زیر «که» بار اول در معنای «زیرا که» و بار دوم در معنای «از» آمده است.
گفت: خاموش؛ که در پستی مردن به که حاجت پیش دیگری بردن.
 - ۱۲- توجه به بخش محذوف مخصوصاً افعال محذوف. در مثال فوق فعل «باش» و «است» به قرینه حذف شده اند که آن را در معنی می آوریم.
 - گفت: خاموش باش. زیرا که سکوت کردن و درخواست نکردن، بهتر است از اینکه از هر کسی درخواست کمک کنیم.
 - ۱۳- توجه به بعضی باورهای عامیانه یا ادبی. مثلاً در بیت زیر باید بدانیم به «جغد در ویرانه ها مسکن دارد!»
وین بوم محنت از پی آن تا کد خراب بر دولت آشیان شما نیز بگذرد
 - ۱۴- اشراف نسبی به محتوای درس ها. مثلاً اگر با دیدن بیت یا عبارت، متوجه بشوید از کدام درس انتخاب شده است، برای معنی کردن کار راحت تری دارید.
 - ۱۵- توجه ویژه به استفهام انکاری. مثلاً عبارت «چه کسی می تواند فلان کار را کند؟» به صورت «هیچ کس نمی تواند فلان کار را انجام دهد.» معنی می شود.



ستایش: لطف خدا

به نام چاشنی بخش زبان‌ها **حلاوت سنج** معنی در نیازها

به نام خدایی که ذکر نام او، مزه‌دهنده گفتارها و شیرینی بخش محتوای کلام است.

حلاوت: شیرینی / **چاشنی بخش:** آنچه برای اثربخشی بیشتر اضافه شود.

کنایه: چاشنی بخش، لذت بخش کننده / **مجاز:** زبان؛ سخن، گفتار / **حسن آمیزی:**

بلند آن سر، که او خواهد بلندش **نژند** آن دل، که او خواهد نژندش

آن کسی عزیز و گرانقدر است که خدا بخواد و آن کسی اندوهگین و حقیر است که خدا بخواد. **نژند:** خوار و زبون

مجاز: سر؛ وجود / **مجاز:** / **تضاد:** / **تلمیح:** به آیهی «تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ»

نکته‌ی دستوری:

در نابستنی احسان گشاده است به هر کس آنچه می‌بایست، داده است

احسان و نیکی خداوند هیچگاه بر کسی پوشیده نبوده و اکنون نیز در دسترس است و خداوند به هر کس، آنچه را که

شایسته‌اش بوده، داده است. **نابسته:** گشوده، باز / **می‌بایست:** ضروری است

استعاره (استعاره مکنیه): در احسان / **کنایه:** دری چیزی گشاده بودن کنایه از مهیا بودن آن چیز

مراعات نظیر: / **تلمیح:**

توجه: در استعاره مکنیه با گونه‌ای از صور خیال روبه‌رو هستیم که واژه‌ی یک به واژه‌ی دو تشبیه می‌شود ولی واژه‌ی دو نوشته

نمی‌شود و نشانه‌ای از واژه‌ی دو آورده می‌شود. مثلاً در ترکیب «در احسان»، احسان به خانه تشبیه شده است. ولی خانه نیامده

و نشانه‌ی آن یعنی «در» آمده است.

به ترتیبی نهاده **وضع** عالم که نی یک موی باشد بیش و نی کم

خداوند جهان را به صورتی خلق کرده است که همه چیز در جای خود و در اندازه خود است.

مجاز: عالم؛ تمام خلق شده‌های عالم / **کنایه:** یک موی بیش و کم نبودن؛ بسیار به اندازه و دقیق / **تضاد:**

اگر لطفش **قرین** حال گردد همه ادبارها اقبال گردد

اگر لطف خدا همراه کسی باشد، همه گرفتاری‌ها و بدبختی‌هایش به خوشبختی و سعادت تبدیل می‌شود.

قرین: همراه / **اقبال:** خوشبختی، سعادت / **ادبار:** بدبختی، سیه‌روزی

تضاد: / **تشخیص:** لطف خداوندی قرین حال باشد.

و گر توفیق او یک سو نهد پای نه از تدبیر کار آید نه از رای

و اگر عنایت خاص خدا از کسی برداشته شود، نه عقل آن کس کمکی به او خواهد کرد، نه مشورت دیگران.

توفیق: سازگار گردانیدن / **تدبیر:** چاره‌اندیشی، درایت / **رای:** اندیشه

تشخیص: / **کنایه:** پای یک سو نهادن؛ دوری کردن، جدا شدن / **جناس:**

خرد را گر نبخشد روشنایی بماند تا ابد در تیره‌رایی

اگر خداوند عقل و خرد را هدایت نکند، عقل و خرد تا قیامت در نادانی خواهند ماند.

تیره‌رایی: بداندیشی، گمراهی

تشخیص: / **تضاد:** / **کنایه:** در تیره‌رایی ماندن؛ در نادانی ماندن

نکته‌ی دستوری:

کمال عقل آن باشد در این راه که گوید نیستم از هیچ آگاه

نهایت دانش و آگاهی در این است که بگوییم از خدا، شناختی نداریم و نسبت به او ناآگاه هستیم.

کمال: نهایت، غایت

تشخیص: / **استعاره:** راه شناخت خداوند (یا شناخت عظمت هستی و ...)

فرهاد و شیرین: وحشی بافقی

درس یکم

نیکی

یکی رویی دید بی دست و پای فروماند در لطف و **صنع** خدای

۱- شخصی روباه بی دست و پایی را دید و از بخشایش و خلقت خداوند متعجب شد. (مفهوم: لطف بسیار خداوند)

فروماندن: متحیر شدن / **صنع**: آفرینش

مراعات نظیر: / **کنایه**: بی دست و پا؛ کنایه از عاجز و ناتوان / **نماد**: روباه در این درس نماد انسان های ناتوان

که چون زندگانی به سر میرد؟ بدین دست و پای از کجا می خورد؟

۲- با خود گفت: این روباه چگونه زندگی می کند و با این وضعیت چگونه روزی به دست می آورد؟!

مراعات نظیر: / **کنایه**: به سر بردن؛ کنایه از گذراندن زندگی

در این بود درویش شوریده رنگ که شیری برآمد، شغالی به چنگ

۳- مرد درویش آشفته حال در این تفکر بود که ناگهان شیری را دید که شغالی شکار کرده است.

شوریده رنگ: آشفته حال / **شغال**: جانور پستانداری از تیره سگان

کنایه: شوریده رنگ؛ کنایه از آشفته حال و درمانده / **مراعات نظیر**: / **جناس**:

شغال نگون بخت را شیر خورد بماند آنچه روباه از آن سیر خورد

۴- شغال بیچاره را شیر خورد و باقی مانده آن را روباه خورد. (مفهوم: روزی مخلوقان می رسد)

نگون بخت: بدبخت، بیچاره **جناس**: / **مراعات نظیر**:

دگر روز باز اتفاق افتاد که روزی رسان **قوت** روزش بداد

۵- روز دیگر هم اتفاق مشابهی افتاد و خداوند رزق و روزی روباه را رساند. (مفهوم: روزی رسانی خداوند)

قوت: رزق روزانه، غذا، خوراک **کنایه**: روزی رسان؛ کنایه از خداوند

یقین، مرد را دیده، بیننده کرد شد و تکیه بر آفریننده کرد

۶- یقین، دیده مرد را آگاه ساخت و مرد درویش رفت و به خدا توکل کرد. (دست از تلاش کردن برداشت) (مفهوم: دست از

تلاش برداشتن و فقط به خداوند توکل کردن)

یقین: ایمان قلبی، نهایت درک **مراعات نظیر**:

نکته دستوری: «مرد را دیده» معادل «دیده ی مرد» است. به این گونه را «رای فک اضافه» می گویند.

نکته دستوری: «شد» در این بیت به معنای «رفت» است و فعل اسنادی (است، بود، شد، گشت، گردید) نمی باشد.

گزین پس به کجی نشینم چو مور که روزی نخوردند پیلان به زور

۷- درویش گفت: بعد از این دست از تلاش برمی دارم. زیرا قدرتمندان نیز به واسطه تلاششان روزی به دست نمی آورند.

جناس: / **نماد**: پیل و مور نماد قدرتمندان و ضعیفان / **تشبیه**:

نکته دستوری:

زنخدان فرو برد چندی به جیب که بخشنده، روزی فرستد ز غیب

۸- در کنجی گوشه نشین شد و دست از تلاش برداشت تا خداوند روزی او را از غیب بفرستد. (مفهوم: دست از تلاش برداشتن

و فقط به خداوند توکل کردن)

زنخدان: چانه / **جیب**: گریبان، یقه / **غیب**: پنهان، نهان از چشم، عالمی که خداوند و فرشتگان و ... در آن قرار دارند.

جناس: / **کنایه**: زنخدان به گریبان بردن؛ کنایه از گوشه گیری و گوشه نشینی

نه بیگانه تیمار خوردش نه دوست چو چنگش، رگ و استخوان ماند و پوست
۹- مدتی گذشت و هیچ کس به او توجهی نکرد و مانند چنگ موسیقی فقط رگ و استخوان و پوستی از او باقی ماند. (لاغر و ضعیف شد) **تیمار خوردن**: توجه و مراقبت کردن / **چنگ**: نوعی ساز که سر آن خمیده است و تارها دارد.

تضاد: / **جناس**: / **تشبیه**:
مجاز: بیگانه و دوست؛ همه کس (نه بیگانه نه دوست؛ هیچکس) / **مراعات نظیر**:
ایهام: «چنگ» ایهام تناسب دارد. در بیت نوعی ساز مد نظر است و در معنای **چنگ دست**، با رگ و استخوان و ... تناسب دارد.

چو صبرش نمائد از ضعفی و هوش برو شیر درنده باش، ای دَغَل مینداز خود را چو روباه شَل
۱۰ و ۱۱- وقتی از ضعف، صبر و توانی برایش باقی نماند، ندایی بر او الهام شد که: ای انسان حيله‌گر! برو مانند شیر تلاش کن. چرا خود را مانند روباه، به ناتوانی زده‌ای؟! (**مفهوم**: تاکید بر تلاش برای کسب روزی)

محراب: محل ایستادن پیش‌نماز / **دغل**: ناراست، حيله‌گر / **شَل**: دست و پای از کار افتاده
جناس: / **واج آرایي**: / **مجاز**: محراب مجاز از مسجد / **نماد**: روباه؛ در این نماد افراد ناتوان
مراعات نظیر: / **تشبیه**: / **تشبیه**:
نکته‌ی دستوری:

چنان سعی کن که تو ماند چو شیر چه باشی چو روبه به وامانده، سیر؟
۱۲- تو باید جوری باشی که دیگران از کنار تو و باقی مانده تو بخورند، نه اینکه مانند روباه منتظر باقی‌مانده دیگران باشی. (**مفهوم**: تاکید بر تلاش برای کسب روزی)

جناس: / **مراعات نظیر**: / **تشبیه**:
بخور تا توانی به بازوی خویش که **سعی** بود در ترازوی خویش
۱۳- از سعی و تلاشت روزی بخور و بدان که اندازه تلاش و کوششت به تو روزی می‌دهند.

مجاز: بازو؛ مجاز از توانایی و قدرت **تلمیح**: «وَأَنْ لَّیْسَ لِلْإِنْسَانِ أَلَّا مَا سَعَى» و اینکه برای انسان، جز حاصل تلاش او نیست.
نکته ادبی: به اینگونه ابیات که رایج می‌باشند و در نمونه‌های مشابه به کار می‌روند، «**ضرب المثل**» می‌گویند.

بگیر ای جوان، دست درویش پر نه خود را **یِفکن** که دستم بگیر
۱۴- ای فرد توانمند، تو باید روزی‌رسان ناتوانان باشی، نه اینکه منتظر کمک دیگران بمانی. (**مفهوم**: کمک‌رسانی به خلق)
تضاد: / **کنایه**: دستم بگیر؛ به من کمک کن / **مجاز**: دست مجاز از پنجه یا انگشتان دست

خدا را بر آن بنده بخشایش است که خلق از وجودش در آسایش است
۱۵- بخشش خداوند، برای کسی است که بندگان خدا از او در آسایش باشند. (**مفهوم**: عدم مردم و آزاری و کمک به دیگران)
نکته دستوری: «خدا را بخشایش» معادل «بخشایش خدا» است. به این گونه را «**رای فک اضافه**» می‌گویند.

تلمیح: تلمیح به سخن پیامبر: «مسلمان واقعی کسی است که مسلمان دیگر از زبان و دستش در امان باشد.»
کرم ورزد آن سر که مغزی در اوست که دوز همتاند بی مغز و پوست
۱۶- کسی بخشش می‌کند که فهم و شعوری داشته باشد، و افراد کم‌همت، نادانند. (**مفهوم**: بخشندگی، نتیجه خردمندی است).
کرم: بخشش / **دو همت**: کوتاه‌همت، دارای طبع پست و کوتاه اندیشه

جناس: / **کنایه**: بی مغز بودن؛ کنایه از به درد نخور بودن / **مجاز**: سر؛ انسان / **مجاز**: مغز؛ از فهم و دانایی
کسی نیک بیند به هر دو سرای که نیکی رساند به خلق خدای

۱۷- کسی در دنیا و آخرت سعادت‌مند می‌شود که، به بندگان خدا نیکی کرده باشد. (**مفهوم**: خوشبختی دنیا و آخرت در گرو خدمت به خلق است). **جناس**: / **استعاره**: سرای استعاره از دنیا و آخرت **بوستان**: سعدی
توجه: قالب این شعر «**مثنوی**» است. مثنوی به اشعاری می‌گویند که هر بیت آن قافیه‌ی جداگانه دارد. یعنی دو مصراع یک بیت با هم، هم‌قافیه می‌باشند. قالب مثنوی برای بیان داستان و موضوعات طولانی مناسب است.

کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱ - معنای واژه‌های مشخص شده را بنویسید.
معیار دوستان **دغل** روز حاجت است
صورت بی صورت بی حد غیب
فخری که از وسيلت **دون‌همتی** رسد
صائب **فرضی** به رسم تجربه از دوستان طلب
مولوی **ز آینه‌ی دل تافت بر موسی ز جیب**
اوحدی **گر نام و ننگ داری، از آن فخر، عار دار**
- ۲ - به **درسنامه «انواع جمله ساده و مرکب»** مراجعه کنید سپس برای کاربرد هریک از موارد زیر، نمونه‌ای در متن درس بیابید.
پیوندهای هم پایه ساز:
پیوندهای وابسته ساز:

- ۳ - معنای فعل «شد» را در سروده‌ی زیر بررسی کنید.
گریه‌ی شام و سحر، شکر که ضایع نگشت
مَنْزِل حافظ کنون بارگه پادشاست
قطره‌ی باران ما گوهر یکدانه شد
دل بر دلداری رفت، جان بر جانانه شد
- ۴ - به **درسنامه «روش دریافت معنای واژگان»** مراجعه کنید سپس برای دریافت معنای واژه‌های «دست» و «تند» نمونه‌های مناسب بنویسید.

قلمرو ادبی

- ۱ - از متن درس، دو کنایه بیابید و مفهوم آن‌ها را بنویسید.
۲ - به **درسنامه «جناس تام»** مراجعه کنید سپس بنویسید در بیت زیر، شاعر چگونه آرایه‌ی جناس همسان (تام) را پدید آورده است؟

با زمانی دیگر انداز ای که پندم می‌دهی کاین زمانم گوش بر چنگ است و دل در چنگ نیست

- ۳ - ارکان تشبیه را در مصراع دوم بیت دوازدهم مشخص کنید.
۴ - در این سروده «شیر» و «روباه» نماد چه کسانی هستند؟

قلمرو فکری

- ۱ - معنی و مفهوم بیت شانزدهم را به نثر روان بنویسید.
۲ - درک و دریافت خود را از بیت زیر بنویسید.
یقین، مرد را دیده، بیننده کرد شد و تکیه بر آفریننده کرد
- ۳ - برای مفهوم هر یک از سروده‌های زیر، بیتی مناسب از متن درس بیابید.
الف - رزق هر چند بی گمان برسد شرط عقل است جُستن از درها
ب - سحر دیدم درخت ارغوانی کشیده سر به بام خسته‌جانی
به گوش ارغوان آهسته گفتم: بهارت خوش که فکر دیگرانی
- ج - چه در کار و چه در کار آزمودن نباید جز به خود، محتاج بودن
۴ - درباره‌ی ارتباط معنایی متن درس و مثل «از تو حرکت، از خدا برکت» توضیح دهید.

پاسخ کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱- دغل: فریبکار / جیب: یقه، گریبان / دون همّتی: فرومایگی، پستی
- ۲- «واو» در بیت اول پیوند هم‌پایه‌ساز و «چو» در بیت دوم پیوند وابسته‌ساز است.
- یقین مرد را دیده بیننده کرد
چو صبرش نماند از ضعیفی و هوش
شد و تکیه بر آفریننده کرد
ز دیوار محرابش آمد به گوش
- ۳- «شد» در بیت اول فعل اسنادی است و در بیت دوم غیر اسنادی است و معنای «رفت» می‌دهد.
- ۴- دست: در مثال «از دست و زبان که برآید» با توجه به تناسب بین دست و زبان، معنای دقیق «دست» مشخص می‌شود. تند: در مثال «او به طعم‌های تند و ترش علاقه‌مند است.» با توجه به تناسب تند و ترش، معنای دقیق «تند» مشخص می‌شود.

قلمرو ادبی

- ۱- زنخدان به جیب فرو بردن: کنایه از گوشه‌نشینی کردن / دست دیگران را گرفتن: کنایه از به دیگران کمک کردن
- ۲- چنگ بار اول در معنای ابزار موسیقی و بار دوم در معنای چنگ دست است.
- ۳- چه باشی چو روبه به وامانده سیر (تو: مشبه محذوف / چو: ادات تشبیه / روبه: مشبه به / با باقی‌مانده سیر شدن: وجه شبه)
- ۴- شیر: نماد انسان‌های تلاشگر که توانایی کمک به دیگران را نیز دارند. روبه: کسانی که در انتظار کمک دیگران هستند. (یا از ناچاری یا از تنبلی)

قلمرو فکری

- ۱- کسی بخشش می‌کند که فهم و شعوری داشته باشد، و افراد کم‌همت، نادانند. (بخشنده‌گی، نتیجه خردمندی است).
 - ۲- مرد درویش با مشاهده مکرر روزی‌رساندن خداوند به روباه ناتوان، به یقین رسید که خداوند به فکر آفریده‌هایش هست و به هر شکلی شده، روزی مخلوقات خود را می‌رساند.
 - ۳- بیت الف با ابیات زیر تناسب معنایی دارد:
- | | |
|----------------------------------|-------------------------------|
| مینداز خود را چو روباه شَل | برو شیر درنده باش، ای دَغَل |
| چه باشی چو روبه به وامانده، سیر؟ | چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر |
- بیت ب با ابیات زیر تناسب معنایی دارد:
- | | |
|------------------------------|----------------------------|
| نه خود را بیفکن که دستم بگیر | بگیر ای جوان دست درویش پیر |
| که نیکی رساند به خلق خدای | کسی نیک بیند به هر دو سرای |
- بیت ج با بیت زیر تناسب معنایی دارد:
- | | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| بخور تا توانی به بازوی خویش | که سعیت بُود در ترازوی خویش |
|-----------------------------|-----------------------------|
- ۴- متن درس و بیت مورد نظر هر دو بر این موضوع عقیده دارند که: «انسان باید تلاش کند تا روزی به دست بیاورد و توکل کردن به خداوند به تنهایی کافی نیست. (البته کسانی مانند مولانا نظر دیگری دارند!)»

گنج حکمت: همت

موری را دیدند که به زورمندی کمر بسته و ملخی را ده برابر خود برداشته. به تعجب گفتند: «این مور را ببیند که [بار] به این گرانی‌چون می‌کشد؟» مور چون این شنید، بخندید و گفت: «مردان، بار را به نیروی همت و بازوی **حمت** کشند، نه به قوت تن.»

گران: سنگین / **حمیت:** غیرت، مردانگی (مفهوم: برتری اراده و مردانگی بر زور و توان)

بهارستان: جامی

توجه: با توجه به حذف سوالات دستوری و آرایه‌ای از بخش «گنج حکمت»، من نیز موارد دستوری و آرایه‌های این بخش را نیاورده‌ام. در این بخش به مفاهیم و معانی و املاهای لغات و تاریخ ادبیات توجه کنید.

درس دوم

قاضی بُست

(۱) و روز دوشنبه [امیرمسعود] شبگیر، برنشست و به کران رود هیرمند رفت با بازان و یوزان و **حشم** و ندیمان و مطربان؛
(۲) و تا چاشتگاه به صید مشغول بودند. پس، به کران آب فرود آمدند و خیمه‌ها و **شراعها** زده بودند.*

(۱) و روز دوشنبه [امیرمسعود] سحرگاه سوار بر اسب شد و با پرندگان و حیوانات مخصوص شکار (باز و یوز) و خدمتکاران و هم‌نشینان و نوازندگان و خوانندگان به ساحل رود هیرمند رفت. (۲) و تا نزدیک ظهر مشغول شکار بودند. سپس کنار رود، خیمه‌ها و سایبان‌ها را بر پا کردند.

شبگیر: سحرگاه، پیش از صبح / **کران:** ساحل، کنار، طرف، جانب / **یوز:** یوزپلنگ / **حشم:** خدمتکاران / **ندیم:** هم‌نشین، همدم
مطرب: آوازخوان، نوازنده / **چاشتگاه:** هنگام چاشت، نزدیک ظهر / **شراع:** سایه‌بان، خیمه

مجاز: آب مجاز از رودخانه

(۳) از **قضای آمده**، پس از نماز، امیر کشتی‌ها **بخواست** و ناوی ده بیاوردند. یکی بزرگ‌تر، از جهت نشستِ او و (۴) جامه‌ها افکندند و **شراعی** بر وی کشیدند. و وی آنجا رفت و از هر دستی مردم در کشتی‌های دیگر بودند؛ (۵) ناگاه، آن دیدند که چون آب نیرو کرده بود و کشتی پُر شده، نشستن و دریدن گرفت.* (۶) آن گاه آگاه شدند که غرقه **خواست** شد. باگ و **هزاهز** و **غریو** **خاست***. امیر برخاست. (۷) و هنر آن بود که کشتی‌های دیگر به او نزدیک بودند.* ایشان درخستند هفت و هشت تن، و امیر را بگرفتند و بر بودند و به کشتی دیگر رسانیدند (۸) و نیک کوفته شد و پای راست افکار شد؛ چنان که یک دوال پوست و گوشت بگسست و هیچ نموده بود از غرقه شدن.* (۹) اما ایزد رحمت کرد پس از نمودن قدرت. و **سوری** و شادی‌ای به آن بسیاری، تیره شد* و چون امیر به کشتی رسید، کشتی‌ها برانندند و به کرانه‌ی رود رسانیدند.

(۳) از قضا و اتفاقا بعد از نماز، امیرمسعود چند کشتی و قایق درخواست کرد و ده کشتی آوردند که یکی از آن‌ها از دیگر کشتی‌ها بزرگ‌تر و مخصوص نشستن امیرمسعود بود. (۴) فرش‌ها و زیراندازها را گسترده و سایبانی بر روی آن (کشتی) کشیدند. (۵) ناگهان متوجه شدند که آب شدت گرفته و وارد کشتی شده و کشتی شروع به غرق شدن کرده بود. (۶) وقتی متوجه شدند که داشت غرق می‌شد. سر و صدا و هیاهو و فریاد، بلند شد. (۷) و خوبیش آن بود که کشتی‌های دیگر به کشتی سلطان مسعود نزدیک بودند. (۸) و کاملاً جراحت دیده بود و پای راستش زخمی شد. آنگونه که یک لایه پوست و گوشتش کنده شده بود و چیزی نموده بود که غرق شود. (۹) اما خداوند بعد از نشان دادن قدرت‌ش، رحمتش را شامل حال آن‌ها کرده بود و آن شادی با عظمت اینگونه خراب شد.

قضا: تقدیر، سرنوشت / **ناو:** کشتی / **دریدن:** غرق شدن / **هزاهز:** آشوب / **غریو:** فریاد / **افکار:** مجروح

دوال: چرم و پوست (یک دوال: یک لایه، یک پاره) / **بگسست:** پاره شد / **ایزد:** خدا، آفریدگار / **سور:** جشن

نکته‌ی دستوری:

(۱۰) و امیر از آن جهان آمده، به خیمه فرود آمد و جامه بگردانید و تر و **تباه** شده بود* (۱۱) و برنشست و به زودی به کوشک آمد که خبری سخت ناخوش در لشکرگاه افتاده بود و اضطرابی و تشویشی بزرگ به پای شده* و **اعیان** و وزیر به خدمت استقبال رفتند. چون پادشاه را سلامت یافتند، خروش و دعا بود از لشکری و **رعیت** و چندان صدقه دادند که آن را اندازه نبود. و (۱۲) دیگر روز، امیر نامه‌ها فرمود به **غزنین** و جمله‌ی مملکت بر این حادثه‌ی بزرگ و **صعب** که افتاد و سلامت که به آن **مقرون** شد* و (۱۳) مثال داد تا هزار هزار درم به غزنین و دو هزار هزار درم به دیگر ممالک، به مستحقان و درویشان دهند شکر این را، و (۱۴) نبشته آمد و به **توقیع**، **مؤکد** گشت و می‌شرازان برفتند.

(۱۰) و پادشاه از مرگ نجات یافته (و گویی از آن دنیا آمده بود) به خیمه رفت و لباس هایش را عوض کرد و بسیار آسیب دیده و بدحال بود. (۱۱) و سوار شد و سریع به قصر آمد چون خبری بسیار ناگوار در بین لشکریان شایع شده و هرج و مرج بزرگی شکل گرفته بود. (۱۲) و روز دیگر امیرمسعود دستور داد برای شرح این حادثه بزرگ و سخت (و رفع توهم عده‌ای فرصت طلب) و سلامتی به دست آمده‌ی پس از آن، نامه‌هایی به غزنین (پایتخت) و همه شهرهای مملکت بنویسند. (۱۳) و دستور داد به سبب شکرگزاری، هزار هزار درهم به نیازمندان و فقیران شهر غزنین و دو هزار هزار درهم به نیازمندان و فقیران سرزمین‌های دیگر بدهند. (۱۴) این فرمان نوشته شد و به مهر و امضای پادشاه تاکید و تایید شد و بشارت‌دهندگان (برای شرح این موضوع) راهی شدند.

تیاه: آشفته و زخمی / **برنشست:** سوار شد / **کوشک:** قصر، کاخ / **اعیان:** مجازا بزرگا / **رعیت:** عموم مردم / **صعب:** دشوار، سخت
مقرون: پیوسته، همراه / **مؤکد:** تاکیدشده، استوار / **میشّر:** نوید دهنده، مژده‌رسان
توقیع: مهر یا امضای پادشاهان و بزرگان در ذیل یا بر پشت فرمان یا نامه، توقیع کردن: مهرزدن یا امضا کردن
کنایه: از آن جهان آمدن: از مرگ نجات یافتن، تا مرگ پیش رفتن / **اغراق:**
نکته‌ی دستوری:

(۱۵) و روز پنجشنبه، امیر را تب گرفت؛ تب سوزان و سراسمی افتاد، چنان که بار توانست داد و **محبوب** گشت از مردمان، مگر از اطبا و تنی چند از خدمتکاران مرد و زن و دل‌ها سخت متحیر شد تا حال چو شود.*

(۱۵) و روز پنجشنبه امیر مسعود تب کرد؛ و دچار تبی سوزان و هذیان شد آنگونه که اجازه ملاقات نتوانست بدهد و به جز پزشکان و چند خدمتکار، از دیده‌ی عموم مردم پنهان شد و مردم، تا مشخص شدن فرجام کار، بسیار ناراحت بودند.
یار: اجازه ملاقت / **محبوب:** پنهان، مستور، پوشیده / **اطبا:** جمع طبیب، پزشکان / **سرسام:** تورم سر و مغز، که **هذیان** از نشانه‌های آن است.

(۱۶) تا این **عارضه** افتاده بود، **بونصر** نامه‌های رسیده را، به خط خویش، نگت بیرون می‌آورد و از بسیاری نگت، چیزی که در او **کراهیتی** نبود، مرفستاد فرود سرای، به دست من و من به **آغاجی** خادم می‌دادم و خیرخیر جواب می‌آوردم* و امیر را هیچ ندیدمی تا آن گاه که نامه‌ها آمد از پسران علی‌نکین و (۱۷) من نگت آن نامه‌ها پیش بردم و بشارتی بود. **آغاجی** بستد و پیش بُرد.* پس از یک ساعت، برآمد و گفت: «ای بوالفضل، تو را امیر می‌بخواند.»

(۱۶) از زمانی که این بیماری رخ داده بود، بونصر (وزیر دیوان رسالت) با دست خط خودش، نکته‌های ضروری نامه‌های رسیده را استخراج می‌کرد و از آن همه نامه‌ی بسیار، مطلبی را که در آن موضوع ناخوشایندی وجود نداشت، برای من (خود بوالفضل بیهقی) به اندرونی دربار می‌فرستاد و من به آغاجی خادم می‌دادم و سریع جواب می‌گرفتم و می‌آوردم. (۱۷) من مطالب ضروری آن نامه‌ها را که حاوی پیامی خوب بودند، بردم و آغاجی گرفت و پیش امیر برد. **عارضه:** حادثه، بیماری
نگت: نکته‌ها، نکته‌های ضروری و مهم / **کراهیت:** ناپسندی / **فرود سرای:** اندرونی / **خیرخیر:** سریع، آسان / **بستد:** گرفت

نکته‌ی دستوری:

(۱۸) پیش رفتم. یافتم خانه تاریک کرده و پرده‌های کُشان آویخته و تر کرده و بسیار شاخه‌ها نهاده و **تاس‌های** بزرگ پُریخ بر زَبرِ آن* (۱۹) و امیر را یافتم آنجا بر زَبرِ تخت نشسته، پیراهن **توزی**، میخفته در گردن، عقیقه‌ی همه کافور و **بوالعلا**ی طیب آنجا زیر تخت نشسته دیدم. (۲۰) گفت: «بونصر را بگوی که امروز دُرُستم و در این دو سه روز، بار داده آید که علت و تب تمامی **زایل** شد.»

(۱۸) داخل شدم و خانه‌ای (اتاقی) تاریک کرده دیدم که پارچه‌هایی از جنس کتان، خیس و مرطوب از سقف آویزان کرده و بالای آن‌ها مسیرهای عبور آب (مثل لوله) گذاشته و کاسه‌های بزرگی پر از یخ، بر روی آن مسیرها قرار داده بودند. (۱۹) و امیرمسعود را آنجا دیدم بر روی تخت نشسته، و پیراهنی توزی (پیراهنی برای خنک ماندن) بر تن و گردنبندی با مهری تماماً سفید در گردن داشت و بوالعلا طیب آنجا زیر (کنار) تخت نشسته بود. (۲۰) امیرمسعود گفت: به بونصر بگو که امروز خوب و تندرست هستم و در دو سه روز آینده اجازه ملاقات خواهم داد چون بیماری و تب تماماً از بین خواهد رفت.

تاس: کاسه‌ی بزرگ / **زَبر:** بالا، روی / **زایل شدن:** نابود شدن / **توزی:** منسوب به شهر توز / **میخفته:** گردن‌بند / **علت:** بیماری
عقد: گردن‌بند

نکته‌ی دستوری: «در این دو سه روز بار داده آید.» نهاد این جمله کیست؟ مشخص نیست. یعنی نهاد نامشخص و مجهول است. این یعنی با «جمله مجهول» روبه‌رو هستیم. ولی چرا فعل «شد» که در افعال مجهول دیده می‌شود در اینجا دیده نمی‌شود؟ علت این است که در گذشته برای فعل مجهول از دو مصدر دیگر: آمدن و گشتن نیز استفاده می‌کردند. (به درسنامه این درس که مربوط به فعل و جمله مجهول است مراجعه کنید تا موضوع را بهتر درک کنید).

من بازگشتم و این چه رفت، با بونصر بگفتم. سخت شاد شد و سجده‌ی شکر کرد خدای را عَزَّوَجَلَّ بر سلامت امیر، و نامه نبشته آمد. نزدیک آغاجی بُردم و راه یافتم، تا سعادت دیدارِ همایون خداوند، دیگر باره یافتم و آن نامه را بخواند و دوات خواست و **توقیع** کرد (۲۱) و گفت: «چون نامه‌ها گسیل کرده شود، تو باز آی که پیغامی ست سوی بونصر در بابی، تا داده آید.» (۲۲) گفتم: «چنین کم.» و بازگشتم با نامه‌ی توقیعی و این حال ها را با بونصر بگفتم.

(۲۱) و گفت: بعد از اینکه نامه‌ها فرستاده شود، تو برگرد؛ زیرا درباره‌ی موضوعی مهم، برای بونصر، پیامی دارم تا آن را انتقال بدهی. (۲۲) گفتم: این کار را خواهم کرد و با نامه‌ی مهرشده‌ی سلطان برگشتم و تمام این ماجراها را به بونصر گفتم.

عَزَّوَجَلَّ: عزیز است و ارجمند / **همایون:** خجسته، مبارک، فرخنده / **گسیل کردن:** فرستادن، روانه کردن
توقیع: مهر یا امضای پادشاهان و بزرگان در ذیل یا پشت نامه (توقیع کردن: مهر زدن یا امضا کردن)
نکته‌ی دستوری: جملات مجهول این قسمت را بیابید.

(۲۳) و این مرد بزرگ و دیر کفی، به نشاط، قلم در نهاد. تا نزدیک نماز پیشین، از این مهمات **فارغ** شده بود و **خیلتاشان** و سوار را گسیل کرده. (۲۴) پس، رُقتی نبشت به امیر و هر چه کرده بود، باز نمود و مرا داد.

(۲۳) و این مرد بزرگ (بونصر) و نویسنده باکفایت و توانمند، با شادمانی، شروع به نوشتن (نامه و پیام) کرد و تا نزدیک نماز ظهر، از انجام این کارهای مهم فارغ و آسوده شده و گروه نظامیان و سواران را روانه کرده بود. (۲۴) پس نامه‌ی کوتاهی برای امیرمسعود نوشت و کارهایی را که انجام داده بود، گزارش داد و به من داد تا ببرم.
کافی: باکفایت، لایق، کاردان / **نماز پیشین:** نماز ظهر / **مهمات:** کارهای مهم و خطیر / **فارغ شدن:** آسوده شدن از کار
خیلتاش: هر یک از سپاهسانی که از یک دسته باشند.

نکته‌ی دستوری:

و بُردم و راه یافتم و برسانیدم و امیر بخواند و گفت: «نیک آمد.» و آغاجی خادم را گفت: «کیسه‌ها بیاور!» و (۲۵) مرا گفت: «بستان؛ در هر کیسه، هزار **مثقال** زر پاره است.*» (۲۶) بونصر را بگویی که زرهاست که پدر ما از **غزو** هندوستان آورده است و بئاز زرتین شکسته و بگداخته و پاره کرده و حلال‌تر مال‌هاست.* و در هر سفری ما را از این بیارند تا **صدقه‌ای** که خواهیم کرد حلال **بی‌شبهت** باشد، از این فرماییم؛ و می‌شنویم که قاضی بُست، (۲۷) بوالحسن بولانی و پسرش بوبکر سخت تنگدستانند و از کس چیزی نستانند و اندک‌مایه **ضیعتی** دارند.* (۲۸) یک کیسه به پدر باید داد و یک کیسه به پسر، تا خویشتر را **ضیعتکی** حلال خردند و فراختر بتوانند زیست و (۲۹) ما حق این نعمت تندرستی که باز یافتیم، **لختی گزاده** باشیم.*»

(۲۵) به من گفت: بگیر. در هر کیسه هزار مثقال زر سکه‌شده وجود دارد. (۲۶) به بونصر بگو طلاهایی است که پدرم (سلطان محمود غزنوی) در جنگ با هندوستان (برای گسترش اسلام!) به غنیمت آورده و از شکستن بت‌های طلایی است که آن‌ها را ذوب کرده و این مال (غنیمت جنگی) جزء حلال‌ترین دارایی‌هاست. (۲۷) بوالحسن بولانی و پسرش بسیار نیازمند هستند و از کسی چیزی و کمکی نمی‌گیرند و زمین زراعی آن‌ها بسیار کوچک است. (۲۸) یک کیسه باید به پدر بدهیم و یک کیسه به پسر، تا بتوانند برای خود زمین زراعی کوچک حلالی بخردند و بهتر بتوانند زندگی کنند. (۲۹) و ما شکر این نعمت تندرستی را که دوباره به دست آوردیم، اندکی به جای آورده باشیم.

زر پاره: قراضه و خرده‌ی زر، زر سکه شده / **غزو:** جنگ، جنگ با کفار / **گداختن:** ذوب کردن / **بی‌شبهت:** بی‌تردید، بی‌شک
ضیعت: زمین زراعی (ضیعتک: زمین زراعی کوچک) / **فراخ‌تر:** آسوده‌تر، راحت‌تر / **لختی:** اندکی
کنایه: تنگ‌دست؛ فقیر

نکته‌ی دستوری:

(۳۰) من کیسه‌ها بستدم و به نزدیک بونصر آوردم و حال بازگشتم. * دعا کرد و گفت: (۳۱) «خداوند این سخت نیکو کرد و شنوده‌ام که ابوالحسن و پسرش وقت باشد که به ده درم درآمده‌اند.» * و به خانه بازگشت و کیسه‌ها با وی بُردند و پس از نماز، کس فرستاد و قاضی بوالحسن و پسرش را بخواند و بیامدند. بونصر، پیغام امیر به قاضی رسانید.

بسیار دعا کرد (۳۲) و گفت: «این **صِلَت** فخر است. پذیرفتم و باز دادم که مرا به کار نیست و قیامت سخت نزدیک است، حساب این توانم داد» * (۳۳) و نگویم که مرا سخت دریاست نیست اما چون به آنچه دارم و اندک است، قانعم، **وزر** و وبال این، چه به کار آید؟» *

(۳۴) بونصر گفت: «ای سُبْحانَ الله! زری که سلطان محمود به **غَزو** از بتخانه‌ها به شمشیر یاورده باشد و بتان شکسته و پاره کرده و آن را امیر المؤمنین مروا دارد ستدن، آن، قاضی همی ستاند؟» *

(۳۰) من کیسه‌ها را گرفتم و نزد بونصر آوردم و موضوع را شرح دادم. (۳۱) بونصر گفت: امیر مسعود کار بسیار خوبی می‌کند و من شنیده‌ام که ابوالحسن بولانی و پسرش، گاهی اوقات حتّی به ده درهم ناچیز نیازمند می‌شوند. (۳۲) بوالحسن گفت: این هدیه، مایه‌ی فخر است. می‌گیرم و باز می‌دهم که به درد من نمی‌خورد زیرا قیامت (و روز حساب کتاب) بسیار نزدیک است و من نمی‌توانم در آن روز، جواب‌گوی گرفتن این باشم. (۳۳) البته نمی‌گویم که به آن شدیداً احتیاج ندارم ولی چون به چیزی که دارم - و البته کم است - قانع هستم، از گناه و سختی و عذاب این هدیه پرهیز می‌کنم. (۳۴) بونصر گفت: چقدر عجیب! طلاهایی که سلطان محمود در جنگ گسترش اسلام از سرزمین‌های بت‌پرست با زور شمشیر و قدرت آورده است و آن‌ها را شکسته و ذوب کرده (و به پول رایج تبدیل کرده) و حتّی خلیفه‌ی حال حاضر مسلمین (خلیفه عباسی) گرفتن آن را جایز می‌داند، شما آن را نمی‌گیرید؟!

صلت: انعام، جایزه، پاداش / **دریاست:** نیاز، ضرورت / **وزر:** گناه / **وبال:** سختی و عذاب، گناه
سُبْحانَ الله: پاک و منزّه است خدا (برای بیان شگفتی) / **غزو:** جنگ کردن با کافران / **ستدن:** ستاندن، دریافت کردن
مجاز: شمشیر مجاز از جنگ و قدرت

نکته‌ی دستوری:

(۳۵) گفت: «زندگانی خداوند دراز باد؛ حالِ خلیفه دیگر است که او خداوندِ ولایت است» * و خواجه با امیر محمود به **غزوها** بوده است و من نبوده‌ام و (۳۶) بر من پوشیده است که آن غزوها بر طریقِ سنتِ مصطفی هست یا نه. من این نپذیرم و درعه‌ی این نشوم. *

گفت: «اگر تو نپذیری، به شاگردان خویش و به مُسْتَحِقّان و درویشان ده.»
گفت: «من هیچ مُسْتَحِقّ نشناسم در بشت که زر به ایشان توان داد و (۳۷) مرا چه افتاده است که زر کسی دیگر بُرد و شمار آن به قیامت مرا باید داد؟! به هیچ حال، این عهده قبول نکنم.» *

(۳۵) قاضی گفت: عمر سرورم بسیار باشد؛ موضوع و حال خلیفه با من فرق دارد زیرا او رئیس و رهبر مسلمین است. (۳۶) برای من مشخص نیست که آن جنگ‌های در راه دین، آیا واقعا به شیوه و سنت پیامبر بوده است یا نه. من این هدیه را نخواهم گرفت و مسئولیتش را نیز قبول نخواهم کرد. (۳۷) عَلم را از دست نداده‌ام که طلاها را کس دیگری بگیرد و من در روز قیامت پاسخگوی آن باشم. به هیچ عنوان این مسئولیت را قبول نمی‌کنم.

خلیفه: جانشین، منظور «خلیفه عباسی» است. / **سنت:** روش و شیوه، به خصوص شیوه پیامبر / **عهده:** مسئولیت

بونصر پسرش را گفت: «تو از آن خویش بستان.»
گفت: «زندگانی خواجه **عمید** دراز باد؛ علمی‌ای حال، من نیز فرزندِ این پدرم که این سخن گفت و علم از وی آموختم و (۳۸) اگر وی را یک روز دیده بودم و احوال و عادات وی بدانسته، واجب کردی که در مدّت عمر پیروی او کردم؛ * پس، چه جای آن که سال‌ها دیده‌ام و من هم از آن حساب و توقّف و پرسش قیامت بترسم که وی می‌ترسد و (۳۹) آنچه دارم از اندک‌مایه **خطام** دنیا حلال است و کفایت است و به هیچ زیادت حاجتمند نیستم.» *

(۴۰) بنصر گهت: «لله دَرُکُمَا؛ بزرگا که شما دو تید!»* و بگریست و ایشان را بازگردانید و باقی روز اندیشمند بود و از این یاد می‌کرد.

(۴۱) و دیگر روز، رُقعَتی نشست به امیر و حال باز نمود و زَر باز فرستاد.

(۳۸) پسرش گفت: اگر من این شخص (پدرم) را فقط یک روز دیده بودم و شخصیت و رفتارش را شناخته بودم، بر من واجب می‌شد، کل عمرم از او پیروی کنم. (۳۹) آنچه از اندک مال بی‌ارزش دنیا دارم، حلال است و برایم کافی است و به بیشتر از آن نیازمند نیستم. (۴۰) بونصر گفت: خداوند به شما دو نفر برکت و پاداش بدهد. شما چقدر بزرگوار و بزرگ‌منش هستید! (۴۱) و روز دیگر بونصر نامه کوتاهی به امیر مسعود نوشت و موضوع را گزارش داد و طلاها را پس فرستاد.

عمید: سرور، رئیس / **توقّف:** بازخواست / **حطام:** ریزه گیاه خشک، مجازاً مال اندک دنیا / **کفایت:** کافی
لله درگما: خدا به شما برکت و نیکی دهد. / **رُقعت:** رقعہ، نامہی کوتاہ، یادداشت

..... استعاره:

تاریخ بیہقی؛ ابوالفضل بیہقی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱- از متن درس، با توجه به رابطه‌ی معنایی تناسب واژه‌های مناسب انتخاب کنید و در جاهای خالی قرار دهید.

خیل‌تاش، ، رُقعت، ،

۲ - معادل معنایی عبارت‌های زیر را از متن درس بیابید و بنویسید.

فرمان داد: سوار اسب شد: اجازه‌ی حضور داده شود:

۳- کاربرد مهنایی. اژهی «محبوب» را در عبارت‌های زیر بررسی کنید.

الف - محبوب گشت از مردمان، مگر از اطبا و ...

ب - مردی محبوب بود و دیده و دلش از گناه به دور.

۴- به درسنامه «فعل و جمله‌ی مجهول» مراجعه کنید سپس از متن درس، نمونه‌هایی از فعل مجهول بیابید و معادل امروزی آن‌ها را بنویسید.

قلمرو ادبی

۱- دو نمونه از ویژگی‌های نثر متن درس را بیابید.

۲- به درسامه «مجاز» مراجعه کنید سپس در عبارتهای زیر مجازها را بیابید و مفهوم آنها را بنویسید.

الف) به کران آب فرود آمدند و خیمه ها و شراع ها زده بودند.

(ب) زَرّی که سلطان محمود به غزو از بتخانه ها به شمشیر بیاورده باشد و بتان شکسته و یاره کرده.

قلمرو فکری

۱- معنی و مفهوم عبارت زیر را به نثر روان بنویسید.

امیر از آن جهان آمده به خیمه فرود آمد و جامه بگر داند.

۲ - یا توجّه به جمله‌ی زیر، به پرسش‌ها پاسخ دهید:

«این مرد بزرگ و دیبر کافی، به نشاط، قلم در نهاد»

الف - مقصود از «این مرد» چه کسی است؟

ب - «دیر کافی» به چه معناست؟

۳ - گوینده‌ی عبارت زیر، از کدام فضیلت‌های اخلاقی برخوردار است؟

«آنچه دارم از حُطام دنیا حلال است و کفایت است و به هیچ زبادت حاجتمند نیستم.»

۴ - درباره‌ی مناسبت مفهومی بیت زیر و متن درس توضیح دهید.

حساب خود اینجا کن، آسوده دل شو

میفکن به روز جزا داوری را صائب

پاسخ کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱ - خیلناش: حشم، ندیمان، لشکری / رُقعت: قلم، دوات، دبیر
- ۲ - فرمان داد: مثال داد / سوار اسب شد: برنشست / اجازه‌ی حضور داده شود: بار داده آید
- ۳ - الف - محجوب گشت از مردمان، مگر از اطبا و ... (محجوب: دور از دیده شدن، پنهان)
ب - مردی محجوب بود و دیده و دلش از گناه به دور. (محجوب: با حجب و حیا)
- ۴ - نامه نبشته آمد: نامه نوشته شد / چون نامه‌ها گسیل کرده شود: چون نامه‌ها فرستاده شود

قلمرو ادبی

- ۱ - جملات ساده و روان هستند. / جملات کوتاه هستند. / توصیفات دقیق هستند. / واژگان غیر فارسی به طور متوسط - نه زیاد و نه کم - به کار رفته است.
- ۲ - الف: آب مجاز از رود است. / ب: شمشیر مجاز از قدرت نظامی و جنگ

قلمرو فکری

- ۱ - امیر مسعود (پادشاه) از مرگ نجات یافته بود. درون خیمه رفت و لباس‌هایش را عوض کرد.
- ۲ - الف: بونصر مُشکان / ب: نویسنده‌ی توانمند و باکفایت
- ۳ - عزّت نفس، قناعت، اعتقاد به حلال و حرام، ترس از قیامت و سوال و جواب و ...
- ۴ - اگر هر کس پیش از انجام کاری به عواقب دنیوی و آخروی آن بیندیشد، از انجام کار حرام و نادرست پرهیز می‌کند.

شعر حفظی: زاغ و کبک

راغی از آنجا که فراغی گرید	رخت خود از باغ به راغی کشید
دید یکی عرصه به دامن کوه	عرضده مخزن پنهان کوه
نادره کبکی به جمال تمام	شاهد آن روضه فیروزه فام
هم حرکاتش متناسب به هم	هم خطواتش متقارب به هم
زاغ چو دید آن ره و رفتار را	و آن روش و جنبش هموار را
باز کشید از روش خویش پای	در پی او کرد به تقلید جای
بر قدم او قدمی مرکشید	وز قلم او رقمی مرکشید
در پی آتش القصه در آن مرغزار	رفت بر این قاعده روزی سه‌چار
عاقبت از خامی خود سوخته	رهروی کبک نیاموخته
کرد فرامش ره و رفتار خویش	ماند غرامت‌زده از کار خویش

فراغ: آسایش، آسودگی / راغ: دامنه‌ی سبز کوه، صحرا / عرضده: نشان‌دهنده / فیروزه فام: به رنگ فیروزه فیروزه‌رنگ
روضه: باغ، گلزار / خطوات: جمع خطوه، قدم‌ها / متقارب: نزدیک به هم، در کنار هم / القصه: خلاصه / مرغزار: سبزه‌زار
غرامت‌زده: تاوان‌زده

تحفه الاحرار: جامی

درس سوم

در امواج سند

به مغرب، سینمالان قرص خورشید نهان مگشت پشت کوهساران
فرو مریخت گردی زعفرانرنگ به روی نیزه‌ها و نیزه‌داران

۱- قرص خورشید، هنگام غروب، بسیار آهسته در پشت کوه‌ها پنهان می‌گشت. ۲- و سرخی تشعشع نور خورشید، به روی جنگجویان و سلاح‌هایشان منعکس می‌شد.

مراعات نظیر: / تشخیص: خورشید سینه‌خیز برود. / کنایه: / تشبیه: قرص خورشید

مراعات نظیر: / استعاره: گرد زعفران‌رنگ؛ استعاره از نور و تشعشع خورشید

ز هر سو بر سواری غلت می‌خورد تن سنگین اسبی تیرخورده
به زیر باره می‌نالد از درد سوار زخم‌دار نیم‌مرده

۳- در هر جای میدان جنگ، تن اسبی مجروح و تیرخورده بر پیکر مبارزی می‌غلطید. ۴- و مبارزان زخمی و تیرخورده، در زیر سنگینی اسبان، از درد می‌نالیدند.

کنایه: نیم‌مرده؛ بسیار زخمی و آسیب‌دیده / مراعات نظیر: / مراعات نظیر: / کنایه: نیم‌مرده؛ بسیار زخمی و آسیب‌دیده

نهان مگشت روی روشن روز به زیر دامن شب در سیاهی
در آن تاریک شب مگشت پنهان فروغ خرگه خوارزمشاهی

۵- روشنی روز، در زیر دامن شب پنهان می‌گشت و هوا تاریک می‌شد. (شب می‌شد). ۶- و در آن شب تاریک، شکوه و روشنی سلطنت خوارزمشاهیان به پایان می‌رسید.

تشخیص: روی روز / جناس: / تضاد: / کنایه: پنهان شدن فروغ چیزی؛ از بین رفتن آن چیز

ایهام تناسب: «روی» به معنای چهره است و در معنی «بالا» با «زیر» تناسب دارد. / تشخیص: / کنایه: پنهان شدن فروغ چیزی؛ از بین رفتن آن چیز

به خواب شفق در دامن شام به خون آلوده، ایران کهن دید
در آن دریای خون در قرص خورشید غروب آفتاب خویش دید

۷- در هنگام غروب و شروع سیاهی شب، ایران را غرق در خون می‌دید. ۸- (جلال‌الدین) در آن معرکه جنگ، و در غروب خورشید، پایان عمر خود را نزدیک می‌دید.

تشبیه: خواب شفق / کنایه: به خون آلوده بودن؛ در حال نابودی بودن / استعاره: دریای خون؛ استعاره از آسمان

تشبیه: / کنایه: / استعاره: آفتاب؛ استعاره از عمر

چه اندیشید آن دم، کس ندانست که مزگانش به خون دیده تر شد
چو آتش در سپاه دشمن افتاد ز آتش هم کمی سوزنده‌تر شد

۹- کسی ندانست که (جلال‌الدین) به چه می‌اندیشد که اشک خونین از چشمانش جاری شده است. ۱۰- سلطان جلال‌الدین، مانند آتشی به جان دشمن افتاد، بلکه از آتش هم سوزنده‌تر و کشنده‌تر.

تشبیه: / اغراق: / استعاره: خون دیده؛ استعاره از اشک چشم

مراعات نظیر: / کنایه: / تشبیه: / اغراق: / استعاره: خون دیده؛ استعاره از اشک چشم

در آن باران تیر و برق پولاد میان شام رستاخیز مرگشت
در آن دریای خون، در دشت تاریک به دنبال سر چنگیز مرگشت

۱۱- سلطان جلال الدین در وسط معرکه جنگ، در بین تیر و شمشیر و گویا در شب رستاخیز در حرکت بود. ۱۲- سلطان در آن میدان جنگ و در آن شب تاریک، به دنبال کشتن چنگیز خان مغول بود.

تشبیه: / استعاره: / مجاز: پولاد؛ شمشیر / مجاز: سر؛ جسم

نکته‌ی دستوری:

بدان شمشیر تیز عافیت‌سوز در آن انبوه، کار مرگ می‌کرد
ولی چندان که برگ از شاخه می‌ریخت دو چندان مشقت و برگ می‌کرد

۱۳- جلال الدین با آن شمشیر تیز کشنده، در آن شلوغی، در حال کشتن مغولان بود. ۱۴- ولی (مغول‌ها آن قدر زیاد بودند) که هر نفری را که می‌کشت، دو نفر جای او را پر می‌کردند و ظاهر می‌شدند.

کنایه: عافیت سوز؛ کشنده / کنایه: کار مرگ می‌کرد؛ می‌کشت. / کنایه:

استعاره: برگ (برگ از شاخه می‌ریخت)؛ استعاره از مغولان / استعاره: / کنایه:

میان موج مرقصید در آب به رقص مرگ، اخترهای انبوه
به رود سند مرغتید بر هم ز امواج گران، کوه از پی کوه

۱۵- تصویر ستارگان بسیار، روی آب افتاده بود و گویا رقص مرگ می‌کردند. ۱۶- با حرکت موج رود سند، ستارگان مانند کوهی که بر روی کوه دیگر بیفتند، بر روی هم می‌غلطیدند.

تشخیص: اخترها برقصند / مراعات نظیر: / تشبیه: امواج به کوه‌هایی تشبیه شده‌اند که روی یک‌دیگر می‌غلطند..

خروشان، ژرف، بهیمن، کف‌آلود دل شب می‌درید و پیش می‌رفت
از این سدّ رواز، در دیده‌ی شاه ز هر موجی هزاران نیش می‌رفت

۱۷- رود سند، خروشان، گود، پهن و سریع، در شب، در حرکت بود. ۱۸- و آبی که از امواج پرتاب می‌شد، مانند نیشی بود که به چشم جلال الدین می‌خورد.

تشخیص: دل شب / کنایه: دل شب دریدن؛ کنایه از پیش‌روی کردن در شب / استعاره: سدّ روان استعاره از رود سند
پارادوکس: سد نمی‌تواند روان باشد. / استعاره:

ز رخسارش فرو می‌ریخت اشکی بنای زندگی بر آب می‌دید
در آن سیما بگون امواج لرزان خیال تازه‌ای در خواب می‌دید

۱۹- اشکی از چشمان جلال الدین جاری شد. سلطان پایان عمر خود را نزدیک می‌دید. (باتوجه به اینکه، نجات آن‌ها به عبور از رود سند منوط بود، این معنی هم قابل برداشت است: ادامه زندگی را وابسته به آب و به درون رودخانه پریدن می‌دانست).

۲۰- جلال الدین با نگاه کردن به آب روان رودخانه، فکر جدیدی در ذهنش پرورش می‌داد.

سیماب‌گون: به رنگ جیوه (سیماب: جیوه) تشبیه: زندگی به بنا تشبیه شده است. / کنایه:
تشبیه: / کنایه: خیال تازه در خواب دیدن؛ نقشه جدید کشیدن

به یاری خواهم از آن سوی دریا سوارانی زره‌پوش و کمان‌گیر
دمار از جان این غولان کشم سخت بسوزم خانمازهاشان به شمشیر

۲۱- (جلال الدین تصوّر می‌کرد که) از آن طرف آب، جنگجویان زره‌پوش و کماندارانی را به کمک خواهم خواست.

۲۲- این مغولان را خواهم کشت و به‌زور و شمشیر، خانه‌هایشان را به آتش خواهم کشاند.

دمار از کسی کشیدن: دمار از کسی برآوردن؛ کنایه از نابود کردن

مجاز: دریا؛ مجاز از رود سند / مراعات نظیر: / کنایه: کمانگیر کنایه از جنگاور ماهر

استعاره: / مجاز: شمشیر؛ قدرت یا ابزار آلات جنگی / کنایه:

توجه: «سخت» از نظر دستوری قید است.

شبی آمد که میباید فدا کرد به راه مملکت، فرزند و زن را
به پیش دشمنان استاد و جنگید رهاوند از بند **اهریمن** وطن را

۲۳- شبی رسیده است که باید در راه دفاع از کشور، زن و فرزند را فدا کرد. ۲۴- و باید در مقابل دشمنان ایستاد و جنگید و باید کشور را از دست دشمن شیطان صفت نجات داد.

مجاز: فرزند و زن؛ مجاز از عزیزان یا خانواده / **مجاز:** بند؛ اسارت / **استعاره:** / **مجاز:** وطن؛ هموطنان

شبی را تا شبی با لشکری **خرد** ز تها سر، ز سرها خود افکند
چو لشکر گرد بر گردش گرفتند چو کشتی بادپا در رود افکند!

۲۵- یک شبانه روز، با لشکری کوچک به نبرد با مغولان پرداخت و بسیاری را کشت. ۲۶- وقتی مغولان جلال الدین را محاصره کردند، مانند کشتی، با اسبش به درون آب پرید.

خرد: کوچک / **خود:** کلاه خود، کلاه جنگی / **بادپا:** صفتی به معنای سریع، در اینجا منظور اسب است.
کنایه: خود از سر انداختن؛ کشتن / **کنایه:** بادپا؛ کنایه برای نشان دادن سرعت چیزی (این کنایه، صفتی معروف برای اسب شده است و به اشتباه بعضی افراد آن را استعاره از اسب می گیرند). / **تشبیه:**

جناس تام: چو در مصراع اول حرف شرط (هنگامیکه ...) و در مصراع دوم حرف اضافه و ادات تشبیه است.

چو بگذشت، از پس آن جنگ دشوار از آن دریای بی پایاب، آسان
به فرزندان و یاران گت چنگیز که گر فرزند یابد، باید این ساز

۲۷- وقتی جلال الدین، از آن جنگ سخت و از آن رودخانه‌ی عمیق و بزرگ به آسانی عبور کرد؛ ۲۸- چنگیز خان به فرزندان و یارانش این چنین گفت: اگر انسان فرزندی می خواهد داشته باشد، آن فرزند باید این گونه باشد.

بی پایاب: عمیق، گود / **این سان:** اینگونه، اینچنین

استعاره: دریای بی پایاب استعاره از جنگ سخت / **تضاد:**

نکته‌ی دستوری:

به پاس هر وجب خاکی از این ملک چه بسیار است، آن سرها که رفته!
ز مستی بر سر هر قطعه زین خاک خدا داند چه افسرها که رفته!

۲۹- انسان‌های بسیاری در راه محافظت از کشورمان (حتی مقدار اندکی)، جان خود را از دست داده‌اند. ۳۰- و بر اثر نادانی عده‌ای، فرماندهان زیادی جان خود را از دست داده‌اند.

پاس: نگهداشت و مراقبت / **افسر:** تاج و کلاه پادشاهان

مجاز: خاک؛ سرزمین / **مجاز:** / **مجاز:** افسر؛ مجاز از پادشاه و فرماندهان و ...

کنایه: مستی در اینجا کنایه از بی خردی است.

مهدی حمیدی شیرازی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱ - در متن درس، واژه‌هایی را بیابید که معانی زیر را دارا باشند.
اسب: نابودکننده: عمیق:
- ۲ - به درسنامه «قید مشترک با اسم» و «قید مشترک با صفت» مراجعه کنید سپس در بیت‌های نهم و دهم، قیدها را مشخص کنید.

قلمرو ادبی

- ۱ - به درسنامه «استعاره» مراجعه کنید سپس بنویسید «دریای خون» در بیت‌های هشتم و دوازدهم استعاره از چیست؟
- ۲ - ابیات زیر را از نظر کاربرد تشبیه و کنایه بررسی کنید.
ز رخسارش فرو می‌ریخت اشکی بنای زندگی بر آب می‌دید
در آن سیماب گون امواج لرزان خیال تازه‌ای در خواب می‌دید
- ۳ - به شعر «در امواج سند» دقت کنید؛ این شعر از چند بند هم‌وزن و هم‌آهنگ تشکیل شده است. هر بند، شامل چهار مصراع است؛ به این نوع شعر «چهار پاره» یا «دوبیتی‌های پیوسته» می‌گویند؛ چهارپاره، بیشتر برای طرح مضامین اجتماعی و سیاسی به کار می‌رود و رواج آن، از دوره‌ی مشروطه بوده و تاکنون ادامه یافته است.
ملک الشعرا ی‌بار، فریدون مشیری و فریدون تولّی سروده‌هایی در این قالب دارند. اکنون، نحوه‌ی قرار گرفتن قافیه‌ها را در این چهارپاره‌ی حمیدی شیرازی به کمک شکل نشان دهید.

قلمرو فکری

- ۱ - شاعر در بیت زیر، قصد بیان چه نکته‌ای را دارد؟
در آن تاریک شب می‌گشت پنهان فروغ خرگه خوارزمشاهی
- ۲ - حمیدی شیرازی در ابیات زیر، چه کسی را و با چه ویژگی‌هایی وصف می‌کند؟
چه اندیشید آن دم، کس ندانست که مژگانش به خون دیده تر شد
چو آتش در سپاه دشمن افتاد ز آتش هم کمی سوزنده‌تر شد
- ۳ - درباره‌ی ارتباط معنایی بیت زیر و متن درس توضیح دهید.
در ره عشق وطن از سر جان **خاسته‌ایم** تا در این ره چه کند همّت مردانه‌ی ما رهی معیری
- ۴ - شاعر در بیت زیر، چه صحنه‌ای از نبرد را وصف می‌کند؟
ولی چندان که برگ از شاخه می‌ریخت دو چندان می‌شکفت و برگ می‌کرد

پاسخ کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱ - اسب: باره، بادپا / نابود کننده: عافیت‌سوز / عمیق: ژرف، بی‌پایاب
- ۲ -
چه اندیشید آن دم، کس ندانست که مژگانش به خون دیده تر شد
چو آتش در سپاه دشمن افتاد ز آتش هم کمی سوزنده‌تر شد
- بیت نهم: «آن دم» قید است. / بیت دهم: «کمی» قید است.

قلمرو ادبی

- ۱ - در بیت هشتم دریای خون، استعاره از آسمان سرخ رنگ هنگام غروب آفتاب / در بیت دوازدهم دریای خون، استعاره از میدان جنگ است.

- ۲ - «بنای زندگی بر آب دیدن» کنایه از ناپایداری و نابودی عمر و «خیال تازه‌ای در خواب دیدن» کنایه از نقشه‌ی تازه‌ای داشتن است. و در «سیماب‌گون امواج لرزان»، امواج لرزان به سیماب تشبیه شده است.
- ۳ - همانطور که مشاهده می‌شود، مصراع‌های ۲ و ۴ در هر بند با هم قافیه شده‌اند.

قلمرو فکری

- ۱ - به پایان رسیدن حکومت خوارزمشاهیان
- ۲ - سلطان جلال الدین خوارزمشاه را با ویژگی وطن دوستی و جنگاوری و شجاعت توصیف می‌کند.
- ۳ - برای پاسداری از وطن باید از جان و عزیزانمان مایه بگذاریم.
- ۴ - به کثرت سپاه مغول اشاره دارد. به گونه‌ای که به ازای هر مغولی که کشته می‌شد، ۲ نفر در میدان جنگ جای آن را پر می‌کردند.

گنج حکمت: چو سرو باش

حکیمی را پرسیدند: «چندین درخت نامور که خدای عز و جل آفریده است و برومند، هیچ یک را آزاد نخوانده‌اند؛ مگر سرو را که **ثمره‌ای** ندارد. در این چه حکمت است؟»

گفت: «هر درختی را **ثمره** معنی است که به وقتی معلوم، به وجود آن تازه آید و گاهی به عدم آن پژمرده شود و سرو را هیچ از این نیست و همه وقتی خوش است و این است صفت آزادگان.»

به آنچه می‌گذرد دل منه که دجله بسی
گرت ز دست برآید، چو نخل باش کریم

پس از خلیفه بخواهد گذشت در بغداد
ورت ز دست نیاید، چو سرو باش آزاد

- ۱ - به چیزهای ناپایدار دل نبند. همانطور که دجله با دیدن مرگ خلفای عباسی بدون باقی مانده است.
- ۲ - اگر می‌توانی مانند درخت نخل بخشنده باش و اگر نمی‌توانی بخشنده باشی، مانند درخت سرو، آزاده باش.
- نامور:** مشهور / **برومند:** توانا، توانمند / **ثمره:** میوه، بهره / **تازه:** شاداب، سر حال / **عدم:** نبود، نیستی / **کریم:** بخشنده
- گلستان:** سعدی

درس پنجم

آغازگری تنها

نوجوانی میان بالا با بر و بازوی خوش تراش و رعنا، سوار بر اسبی سینه فراخ، پیشاپیش سپاه خود، دروازه‌های غربی تهران را با هیجان و شور بسیار به مقصد تبریز، پشت سر می‌گذاشت. فتحعلی شاه، به سفارش **آغا محمدخان** و با دریافت‌های شخصی خویش، فرزند دوم خود، عباس میرزا را با اعطای نشان ولایتعهدی، راهی **دارالسلطنه** تبریز کرده بود. تبریز، این شهر کهن، مرکز فرماندهی خط مقدم دفاع در برابر دست‌درازی‌های همسایه شمالی ایران، یعنی روسیه بود.

میان بالا: با قد متوسط / **رعنا:** خوش قامت / **سینه فراخ:** هیکلی، درشت / **اعطا:** واگذاری، بخشش / **دارالسلطنه:** پایتخت **دست‌درازی:** تجاوز، حمله، تعدی **کنایه:** خوش تراش، خوش اندام / **کنایه:** سینه فراخ؛ درشت هیکل

نکته‌ی دستوری:

با کشته شدن آغا محمدخان، فتحعلی شاه بر تخت نشست. شاهزاده‌ی نوجوان، میرزا عیسی **قائم مقام** (قائم مقام اول، پدر ابوالقاسم) را نه تنها وزیر خردمند، بلکه مرشد و پدر معنوی خود می‌دانست و **برآذن** و **خواست** او دست به کاری نمی‌زد. شوق وزیر اندیشمند و نیک‌خواه نیز به او کمتر از شوق ولیعهد به وزیر نبود؛ او در چشم‌های درشت، سیاه و گیرای عباس میرزا، یک جهان، معنی و کشش می‌دید و در امتداد نگاه متفکرش، افق‌های روشن تدبیر ملک و رعیت پروری را می‌خواند.

اذن: اجازه، رخصت / **خواست:** خواسته، اراده / **تدبیر:** دوراندیشی، درایت

کنایه: / **کنایه:** دست به کاری نزدن؛ کاری انجام ندادن / **تشبیه:**
کنایه: در نگاه کسی چیزی را خواندن؛ متوجه وجود آن چیز در وجود آن شخص شدن (در نگاهش تدبیر ملک و رعیت پروری را می‌خواند؛ متوجه می‌شد عباس میرزا دارای تدبیر و اهمیت‌دهنده به رعیت است).

نکته‌ی دستوری:

یک قرن پیشتر است که اختلافات و جنگ‌های داخلی مثل کاردی بر پهلوی این کشور نشسته است. بزرگان طوایف و فرماندهان سپاه برای کسب تاج شاهی و رسیدن به حکومت ولایات به جان هم افتاده، کشور را میدان تاخت و تاز و کشتار و تباهی کرده‌اند، اما در این فاصله، اروپا قدم‌های بزرگی برای پیشرفت برداشته است. آن‌ها کارگاه‌های متعدد صنعتی ساختند. کارخانه‌های توپ و تفنگ راه انداختند. دانشگاه‌های بزرگ برپا کردند. از همه مهم‌تر، نیروی دریایی عظیمی ترتیب دادند و کشتی‌ها و جهانگردهایشان را به دورترین نقاط جهان فرستادند. ملت‌ها و قبایل مختلف که بوی پیشرفت اروپا به مشامشان نرسیده بود، با تیر و کمان و شمشیر توانستند از عهده‌ی مقابله با لشکر مجهز به توپ و تفنگ آن‌ها برآیند. به این ترتیب، دیارشان به تصرف قدرت‌های اروپایی درآمد. اروپا قدم‌های بزرگی در راه علم و صنعت برداشته، اما ای کاش، پا به پای این پیشرفت‌ها، اخلاق علم و فن هم رشد می‌کرد؛ و گرنه تیر و کمان با همه‌ی زیان‌هایش، دست کم برای تاریخ انسان، کم‌ضررتر از توپ و تفنگ است.

ولایات: معادل شهرستان امروزی / **مشام:** بینی

تشبیه: / **تشخیص:** قائل شدن پهلوی برای کشور / **کنایه:** مثل کاردی بر پهلوی نشستن؛ دردآور بودن **کنایه:** / **تشبیه:** کشور را میدان تباهی کرده‌اند. / **مجاز:** اروپا؛ ساکنان اروپا / **کنایه:** قدم‌های بزرگ برداشتن؛ کارهای مهم انجام دادن / **حسن آمیزی:** / **کنایه:**

تشبیه: راه علم و صنعت / **مجاز:** تیر و کمان؛ تجهیزات نظامی قدیمی / **مجاز:**

نکته‌ی دستوری:

نوروز ۱۱۸۳ ه. ش. بود و عباس میرزا بعد از چند سال حضور در تبریز، خود را برای شرکت در مراسم سلام نوروزی شاه، به تهران رسانده بود. رقابت شاهزادگان در تقدیم هدایا و تلاششان برای باز کردن جای بیشتر در دل پدر، جلوه‌هایی از این بساط نوروزی بود. با این همه، مراسم آن سال با رسیدن خبر تحرک روس‌ها در شمال آذربایجان و گرجستان، تنها **لعابی** از تشریفات به رو داشت. دربار از درون در تب و تاب و **التهاب** بود. فکر حمله روس، بختکوار روی دربار چنبره زده بود.

تحرک: به حرکت درآمدن / **لعاب:** روکش / **التهاب:** روشن شدن، مجازاً ناآرامی / **بختک:** کابوس / **چنبره زدن:** حلقه زدن
کنایه: در دل کسی جای باز کردن؛ مورد توجه و محبت آن شخص قرار گرفتن / **کنایه:**
کنایه: تنها لعابی از چیزی داشتن؛ عدم وجود آن چیز به صورت کامل یا در حد انتظار / **تشبیه:**
مجاز: دربار؛ درباریان / **کنایه:** در تب و تاب بودن؛ ناراحت و نگران بودن / **کنایه:**
مجاز: روس مجاز از نظامیان روسی / **تشبیه:**

سرازم کشور و در **رأسش** فتحعلی شاه، در فکر تدارک سپاه برای مقابله با دست اندازی‌های روس‌ها بودند. شاه از قدرت همسایه شمالی خود، روسیه، کم و بیش آگاهی داشت؛ خبرهای تازه از سازمان ارتش و **سلاح‌های** پیشرفته و فراوان آن کشور، سایه وحشت بر وجودش انداخته بود. اتحاد حاکم گرجستان با روسیه و رفتن به **تحت الحمایگی** آن، بریده شدن و از دست رفتن محض یک منطقه از ایران نبود، نشان از به هم خوردن توازن قوای دو کشور همسایه و برتری و جبرگی کشور رقیب بود. روسیه چشم طمع بر آذربایجان دوخته بود.

تحت الحمایگی: تحت حمایت کشوری درآمدن در عوض ... / **توازن:** تعادل، برابری / **چیرگی:** برتری
کنایه: دست اندازی؛ قصد تصرف داشتن / **مجاز:** / **کنایه:**
کنایه: / **کنایه:** چشم طمع به جایی دوختن، خواستار به دست آوردن آن چیز شدن

صبح حرکت فرا رسید. آفتاب داشت تیغ می‌کشید. گرد و غبار سپاهیان، آسمان تبریز را فرا گرفته بود. صداها و **نعره‌های** درهم شترهای حامل زنبورک، قاطرهای بارکش و اسب‌ها، با آهنگ شیپورها و طبل‌های جنگی در می‌آمیخت. سربازانی که اسب و تفنگ نداشتند، پشت سواران و تفنگ‌داران، مشتاقانه و **مصمم** قدم بر می‌داشتند. شور جنگ و دفاع در دل‌ها تنوره می‌کشید. چهره‌هایی که از خبر حمله روس درهم رفته بود، با تماشای شکوه سپاه، شکفته می‌شد. عباس میرزا پیشاپیش سپاه، سوار بر اسبی کوه‌پیکر و چابک، همچون معبدی که بر فراز تپه‌ای جلوه‌گری کند، دل از ناظران می‌برد.

زنبورک: نوعی توپ جنگی / **مصمم:** بالاراده، استوار / **تنوره کشیدن:** شعله‌ور شدن / **معبد:** پرستشگاه
مجاز: آفتاب؛ خورشید / **کنایه:** آفتاب داشت تیغ می‌کشید؛ خورشید داشت طلوع می‌کرد. / **تشخیص:**
استعاره: / **کنایه:** شور جنگ در دل‌ها تنوره می‌کشید؛ اشتیاق جنگ داشتند
کنایه: در هم رفتن چهره؛ ناراحت بودن / **استعاره (استعاره مکنیه):** شکفته شدن چهره‌ها / **تشبیه:** کوه پیکر
تشبیه: / **تشخیص:** معبد جلوه‌گری کند و دل ببرد / **کنایه:**

سپیده‌ی فردای گججه با **نهیب** و **صغیر** گلوله‌های توپ روس، باز شد. توده‌های دود و آتش و گرد و غبار، با آخرین حلقه‌های شب درآمیختند. کسی شکفتن صبحی چنین را باور نداشت. شهری که داشت خود را برای استقبال از بهار آماده می‌کرد، اینک بستر فوران خشم و آرز دشمن شده بود. با این همه، پیشگامی حاکم شهر، جوادخان، در دفاع و پیش‌مرگی فرزندان و برادرانش، شوری در جان‌ها می‌نهاد. نفوذ به **حصار**، با پایداری تفنگ‌داران میسر نشد. دشمن با بار خفّتی بر دوش، وامانده‌ی ماندن و رفتن شده بود تا اینکه یکی از شب‌ها با خیانت گروهی از شهر، راه برجی به روی **محاصره‌گران** باز شد و به دنبال آن، روس‌ها مثل مور و ملخ در پهنه‌ی شهر پراکنده شدند.

نهیب: فریاد بلند / **صغیر:** صدای بلند و تیز / **خفّ:** خواری، حقارت / **وامانده:** درمانده، متحیر / **پهنه:** گستره، میدان
مجاز: / **استعاره مکنیه:** / **استعاره مکنیه:**
مجاز: شهری (که داشت ...)؛ مردم شهر / **استعاره مکنیه:** فوران خشم و آرز / **کنایه:**
مجاز: جان؛ وجود / **تشبیه:** بار خفّ / **تشبیه:**

مردم با سنگ پاره، چوب دستی و ابزار دهقانی، در برابر متجاوزان ایستادند و سینه‌ها را سپر گولم‌های آتشین ساختند. جواد خان همراه برادران و فرزندان، چندین بار، خود را بیرون از حصار به صف آتش دشمن زد و حماسه‌ها آفرید. اجساد و زخمی‌های روس‌ها و مردم گنجه، مثل برگ‌های خزان زده، زمین را پوشانده بود. صف‌های مقاومت مردمی یکی پس از دیگری می‌شکست. جوادخان و یارانش بی‌باکانه شمشیر می‌کشیدند. شهر **عرصه** روز **محشر** را به خاطر می‌آورد. گنجه با واپسین **رمق هایش**، زیر سقفی از دود و **غبار** نفس می‌کشید. دیری نگذشت پرچم روس‌ها در خاک **آغشته** به خون بی‌گناهان به **اهتزاز** درآمد. بادهای اواخر زمستان، ناله‌های واماندگان را با بوی خون جوادخان و هزاران شجاع گنجه تا فراز قله‌های قفقاز می‌برد. نگاه فزون‌خواهانه و **دهشت‌بار** روس‌ها به فراتر از این‌ها دوخته شده بود.

عرصه: میدان، حیاط / **محشر:** قیامت / **رمق:** توان / **اهتزاز:** به حرکت درآمدن / **دهشت‌بار:** ترسناک، خوفناک

کنایه: سینه را سپر کردند؛ ایستادگی کردند، شجاعت نشان دادند / **کنایه:**

مجاز: آتش مجاز از سلاح‌های جنگی دارای آتش (یا آتشناک) / **تشبیه:**

تشبیه:

تشخیص: قائل شدن رمق و نفس کشیدن برای شهر گنجه / **کنایه:**

نکته‌ی دستوری:

نیروهای آماده در تبریز جمع شده بودند. سربازان و فرماندهان را پیش از آنکه حکم و سفارش حاکمان و خان‌ها در این مکان گرد آورده باشد، عشق به میهن و دفاع از حریم زندگی و هستی هم‌وطنانشان به اینجا کشانده بود. مشاهده‌ی صحنه‌های ناب و توفندگی فرزندان میهن، برای رویارویی با دشمن، عباس جوان را به وجد می‌آورد و دلش را برای تحقق آرمان‌های ملیش استوار و امیدوار می‌کرد.

نکته‌ی دستوری:

با وجود پایداری و جان‌فشانی بسیاری از مردم، سرسپردگی و خودفروختگی چند تن از دشمنان خانگی سبب شد دروازه‌ی بخش‌های وسیع‌تری از **قفقاز** به روی دشمن باز شود. فرمانده سپاه ایران، نیروهایش را در فاصله‌ی کوتاه‌تر از موعد پیش‌بینی‌شده، به کرانه‌های رود ارس رساند. قفقاز زخم‌خورده و ستم‌دیده، نگاه منتظر و یاری‌جویش را به جنوب، جایی که سپاه عباس میرزا حرکت آغاز کرده بود، دوخته بود. موج‌های سنگین و افسارگسیخته‌ی **ارس**، سدوار در برابر سپاه ایستاده بود و چشم ناظران را خیره می‌کرد.

در ایران آن روز، دو دربار بود! دربار **بزم** و دربار رزم؛ بزم پدر، رزم پسر.

جانفشانی: فداکاری / **موعد:** هنگام، زمان / **افسار گسیخته:** سرکش، ناآرام / **بزم:** جشن، مجلس میهمانی

کنایه: جانفشانی؛ شجاعت و دلآوری / **کنایه:** سرسپردگی؛ زیر فرمان کسی رفتن / **کنایه:**

تشخیص:

واج‌آرایی:

در ذهن عباس میرزا، تنها، معمای آفت و خیزهای جنگ و شکست‌ها و پروزی‌ها نبود که حضور سنگینی داشت، تجربه‌ی شکست‌ها و مشاهده‌ی جهانی‌ورای جهان کشور خویش، در فراز و نشیب این نبردها، گسست بزرگی در اندیشه‌ی پویای او به جا گذاشته بود.

نایب **السلطنه** رو کرد به حاضران و گفت: «افسران و فرماندهان شجاع، هم‌سنگران و یاران عزیز، **غرض** از گردهمایی امروز، بیان نکته‌هایی است که اهمیتشان کمتر از مسائل دفاع و جنگ نیست.

ورای: آن سوی / **گسست:** جدایی، شکاف / **غرض:** مقصود، هدف

حسن‌آمیزی: حضور سنگین / **تضاد:**

استعاره: فراز و نشیب؛ به ترتیب استعاره از اتفاقات خوب و بد

نکته‌ی دستوری:

بر همگان مسلم است که شما جنگاوران سرافراز، در طول سالهای دفاع، شجاعانه و مخلصانه جنگیدید و هرگز بار خفت و خوفی بر دوش نکشیدید. دلوری‌ها و جان‌فشانهای سربازان فداکار و شما افسران عزیز، **علیرغم** محرومیت‌های فراوان تا به آنجا بود که دشمن را هم به تحسین و **اعجاب** و داشت. با این حال، ما بسیاری از سرزمین‌های مادری و هموطنان و پاره‌های تن خود را در این سال‌ها از دست دادیم و مجبور به قبول شرایطی دشوار در عهدنامه‌ی تنگین گلستان شدیم.

تحسین: آفرین‌گویی، تمجید / **اعجاب:** شگفتی

تشبیه: بار خفت / **تشبیه:** / **استعاره:** پاره‌های تن؛ افراد عزیز و ارزشمند / **کنایه:**

... پیشرفت و تمدن نمی‌تواند یک‌سویه و تک‌بعدی باشد. افسر و سرباز ما زمانی از مرزهای وطنمان، خوب پاسداری می‌کند که فکرشان از جانب میهن و اداره‌ی عالمانه و عادلانه‌ی ملک، ایمن باشد؛ همان‌گونه که ملت و دولت، زمانی به آسودگی، سر به کار خود خواهند داشت که بدانند ارتش آن‌ها، ابزار و قدرت شایسته برای پاسداری از مرزها را دارد. مردمی که به خانه‌های تاریک و بدریچه عادت کرده‌اند، از پنجره‌های باز و نورگیر، گریزان هستند؛ آخر چشمشان را می‌زند و خسته‌شان می‌کند. جنگ با افکار پوسیده، دشوارتر از جنگ رو در روی جبهه‌هاست. لازمی حضور و مبارزه در هر دو جبهه، عشق است. با این تفاوت که در جبهه‌ی بیرون، شجاعت کارسازتر است و در این یک، درایت.

پاسداری: محافظت / **لازمه:** مورد ضروری / **درایت:** آگاهی، دانش، بینش

کنایه: سر به کار خود داشتن؛ مشغول و وظایف خود بودن / **استعاره:** خانه‌های تاریک؛ سنت‌ها / **استعاره:**

کنایه: چشمشان را می‌زند؛ آزارشان می‌دهد. / **استعاره مکنیه:** افکار پوسیده / **کنایه:** افکار پوییده؛ عقب‌ماندگی

نکته‌ی دستوری:

عبّاس میرزا، آغازگری تنها؛ مجید واعظی

کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱- به درسنامه «هم‌آوا» مراجعه کنید سپس هم‌آوای کلمه‌ی «**صفیر**» را بنویسید و آن را در جمله‌ای به کار ببرید.
- ۲- به درسنامه «گروه اسمی» (درس سوم فارسی دهم در همین کتاب) مراجعه کنید سپس واژه‌های زیر را یک بار به عنوان «شاخص» و بار دیگر به عنوان «هسته» گروه اسمی در جمله به کار ببرید.

سرهنگ: سیّد:

قلمرو ادبی

- ۱- متن درس را از نظر نوع ادبی بررسی کنید.
- ۲- برای هر یک از آرایه‌های زیر، نمونه‌ای از بند هشتم درس (مردم با سنگ پاره) انتخاب کنید و بنویسید.

آرایه‌ی ادبی	نمونه
تشبیه	
کنایه	
تشخیص	

- ۳- در عبارت زیر، بهره‌گیری از کدام آرایه‌های ادبی بر زیبایی سخن افزوده است؟
«در ایران آن روز، دو دربار بود! دربار بزم و دربار رزم؛ بزم پدر، رزم پسر!»

قلمرو فکری

- ۱- چه عاملی عبّاس میرزا را برای تحقق آرمان‌های ملی، استوارتر و امیدوارتر می‌کرد؟
- ۲- در عبارت زیر، مقصود نویسنده از قسمت‌های مشخص شده چیست؟
«مردمی که به خانه‌های تاریک و بی دریچه عادت کرده‌اند، از پنجره‌های باز و نورگیر گریز ان هستند.»

۳- با توجه به بیت زیر، شخصیت «عبّاس میرزا» را تحلیل کنید.
چون شیر به خود سپه شکن باش
فرزند **خصال** خویشتن باش نظامی
خصال: جمع خصلت، خوی‌ها (چه نیک و چه بد)

پاسخ کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱- سفیر (دربار سفیری جدید به کشور بریتانیا فرستاد).
- ۲- صفیر گلوله - بی اذن و خواست او - روز محشر - رمق‌هایش - اهتزاز پرچم - بزرگان طوایف و ...
- ۳- سرهنگ به عنوان شاخص: سرهنگ نجاتی به ماموریت رفت.
سرهنگ به عنوان هسته گروه اسمی: آقای نجاتی سرهنگ است.
سید به عنوان شاخص: سید مرتضی از خادمان حرم است.
سید به عنوان هسته‌ی گروه اسمی: پسر خاله‌ی من سید است.

قلمرو ادبی

- ۱- این متن نوعی از ادبیات پایداری است که از نظر حماسی و غنایی و تعلیمی نیز قابل توجیه است.
- ۲-

آرایه‌ی ادبی	نمونه
تشبیه	شهر عرصه روز محشر را به خاطر می‌آورد.
کنایه	نگاه روس‌ها به فراتر از این‌ها دوخته شده بود.
تشخیص	گنجه با واپسین رمق‌هایش، زیر سقفی از دود و غبار نفس می‌کشید.

- ۳- جناس، تناسب، سجع، تضاد، تکرار، واج‌آرایی

قلمرو فکری

- ۱- مشاهده‌ی دلیری‌های مردم در برابر دشمن
- ۲- خانه‌های تاریک و بی‌دریچه: پایبندی به سنت‌های قدیمی (عقب‌ماندگی)
پنجره‌های باز و نورگیر: پیشرفت و تجدد و نوگرایی
- ۳- بزرگی و یاد نیک از عبّاس میرزا، به سبب شخصیت و ذات خود اوست و نام و آوازه‌ی خود را مدیون پدرش (فتحعلی شاه) نیست.

روان‌خوانی: تا غزل بعد

چند ماه از ورودم به زندان **موصل** ۴ می‌گذشت که متوجه شدم، چند نفر از بچه‌ها در اردوگاه سواد چندانی ندارند و خواندن و نوشتن برایشان سخت است. تصمیم گرفتم برای استفاده‌ی بهتر از وقت، با برنامه‌ریزی منظم، خواندن و نوشتن به آنان یاد دهم. برای شروع، به آمار دقیق بی‌سوادان نیاز داشتم که از طریق دو سه نفر از بچه‌ها به آن دست پیدا کردم؛ از مجموع هزار و پانصد نفر، تنها پنج نفر کم‌سواد بودند.

یک روز آن‌ها را جمع کردم و تصمیم را برایشان گفتم؛ با خوشحالی پذیرفتند و گفتند: «ما هم دوست داریم مثل بقیه، خودمان برای خانواده‌مان نامه بنویسیم و نامه‌های آن‌ها را بخوانیم.» به آن‌ها قول دادم در طول دوره‌ی اسارت آن‌ها را با سواد کنم. جلسات تدریس را شروع کردم. مشکل اصلی کاغذ بود. به جای کاغذ از مقواهای پودر رخت‌شویی استفاده کردم و آموزش را با حروف الفبا شروع کردم. قرار شد هفته‌ای چهار جلسه درس داشته باشیم؛ اما به خاطر محدودیت‌های اردوگاه و آسایشگاه، عملاً در هفته، دو جلسه بیشتر نمی‌توانستیم برگزار کنیم.

شغل معلمی بود و به همین دلیل تمام توانم را برای آموزش خواندن و نوشتن با شیوه‌ای درست، به کار بستم. کار مشکلی بود، هیچ متنی در دست نداشتم؛ حتی اگر یک جلد کتاب کلاس اول دبستان در اختیارم بود، خیلی زود به هضم می‌رسیدم؛ اما نبود! از آنجا که شکل کلی آموزش دوره‌های اول تا پنجم ابتدایی در ذهنم بود، با همان ذهنیت سعی کردم برایشان کتاب درسی درست کنم. از دوستانم در این مورد خیلی کمک می‌گرفتم. مشکل کاغذ و خودکار را هم آن‌ها حل می‌کردند. یک اراده‌ی جمعی پشت این کار بود و کارها خوب پیش می‌رفت. به ذهنم فشار می‌آوردم بینم در فارسی اول دبستان چه داستان‌ها و قصه‌هایی آموختم تا همان‌ها را به دوستانم یاد بدهم.

در این کار از مشاوره با معلم هم‌آسایشگاه‌ام، «عباس درمان» و شخصیت دانشمند و فرزانه، حاج آقا «کرامت شیرازی» بهره بردم و آن‌ها دریغ نکردند. ایام خوبی بود. ظرف چند ماه به اندازه‌ی یک سال تحصیلی با آن‌ها کار کردم. پیشرفت خوبی داشتند. با مشورت دوستان، کارنامه‌ی تحصیلی برایشان درست کردم. این کارنامه، همان مقواهای کوچک بود که یکی از دوستان روی آن نقاشی‌هایی انجام داد و خطاط مشهور آسایشگاه، آقای «شقایق» از بچه‌های یزد که روحانی هم بود، با خط زیبای خودش، متن آن را نوشت.

مراسم کوچکی در آسایشگاه گرفتیم و این **لوح‌ها** را به بچه‌ها دادیم. به‌نهایت خوشحال بودند هم از اینکه دارند با سواد می‌شوند و هم اینکه کارنامه می‌گیرند. تازه وقتی بهشان گفتم قصد دارم آن‌ها را تا پایه‌ی پنجم پیش ببرم، خوشحال‌تر شدند. پایه‌ی دوم را پس از وقفه‌ی دو سه هفته‌ای با همان جمع دوستان شروع کردم. تکیه‌ی اصلی روی خواندن و نوشتن بود، اما سعی کردم از درس‌های دیگر هم مطالبی به آن‌ها بیاموزم؛ مثلاً حساب و جدول ضرب را در پایه‌های سوم و چهارم و پنجم به مرور به آن‌ها یاد دادم. درباره‌ی علوم، مسائل معمولی از هر آنچه به ذهنم می‌آمد، به آن‌ها می‌آموختم.

تلاش و کوشش آن‌ها در دوره‌ی آموزش، مرا هم به وجد می‌آورد. گاهی سختی‌ها و محدودیت‌های آسایشگاه و یا دلتنگی‌های دوری از خانواده به من فشار می‌آورد و بر آن می‌شدم جلسه‌ی آن روز را تعطیل کنم، اما بچه‌ها آن قدر ذوق و شوق داشتند که نیم ساعت قبل از زمان مقرر دنبالم می‌آمدند و به قول خودمان قریبان صدقه‌ام می‌رفتند؛ دورم می‌نشستند و آماده می‌شدند تا درس را شروع کنم؛ من هم «نه» نمی‌گفتم.

زمان می‌گذشت و تلاش من برای آموزش این چند اسیر، جدی‌تر می‌شد. رغبت آن‌ها زمانی افزون‌تر شد که آرام آرام، خواندن قرآن و نهج البلاغه را شروع کردند؛ البته نه خیلی روان.

می‌گفتند تا زمانی که نهج البلاغه را به صورت روان و آسان نخوانیم، درس خواندن را ادامه می‌دهیم. همین‌طور هم شد. از آن بچه‌ها فقط نام حسن قانع که بچه‌ی مشهد بود، یاد هست و نام بقیه را فراموش کرده‌ام. باید این نکته را هم بگویم که این برنامه، ایامی اجرا می‌شد که رفت و آمد بچه‌ها به آسایشگاه‌های دیگر آزاد بود.

مدت‌ها گذشت تا اینکه شاگردانم موفق شدند به آسانی و راحتی قرآن و نهج البلاغه بخوانند. روز آخری که کلاس‌هایمان به طور کامل تعطیل می‌شد، مراسم مفصلی می‌گرفتیم. از سهم خودم، هدیه‌ای تهیه کردم و در آن مراسم به آن‌ها دادم. خیلی خوشحال بودند؛ چون کارنامه‌ی سال پنجم دبستان را در دست گرفته بودند. می‌توانستند قرآن و نهج البلاغه بخوانند، برای خانواده‌شان نامه بنویسند و نامه‌های آن‌ها را بخوانند.

نکته‌ی جالب در این اردوگاه، آشنایی عده‌ای از **اسرا** به زبان‌های انگلیسی، آلمانی و ایتالیایی بود که سعی می‌کردند با **برگراری** کلاس‌های آموزشی به بچه‌های **علاقه‌مند**، زبان خارجی یاد دهند.

نکته‌ی جالب‌تر اینکه **صلیب سرخ**، تمام نیازهای آموزشی آن‌ها را تأمین می‌کرد؛ هر کتابی درباره‌ی آن زبان می‌خواستند، برایشان می‌آورد. دعا خواندن در آسایشگاه‌ها ممنوع بود. اگر **بعث‌ها** می‌فهمیدند در آسایشگاهی دعا خوانده می‌شود، همه را زندانی می‌کردند و به بچه‌ها اجازه‌ی بیرون آمدن از آسایشگاه نمی‌دادند. با وجود این، بچه‌ها از هر فرصتی برای خواندن دعا استفاده می‌کردند. برای اعیاد مذهبی و مناسبت‌های انقلابی هم برنامه‌هایی تدارک دیده بودم. با آنکه بعث‌ها همیشه تأکید داشتند سرود و تئاتر در آسایشگاه ممنوع است، اما از مجموع بچه‌های **علاقه‌مند** و خوش صدا، گروه سرودی تشکیل دادم که **اغلب** سرودهای انقلابی اوایل انقلاب را می‌خواندند. گاهی هم خودشان دست و پا شکسته سرودهایی می‌نوشتند و همان را تمرین می‌کردند و می‌خواندند.

کارم شده بود **برگراری** کلاس و آموزش؛ از صبح تا شب، در هر فرصت ممکن؛ این برنامه‌ها برای آن بود که شور و هیجان بچه‌ها از عمق دلشان بجوشد و تخلیه‌ی روانی شوند. از نوجوانی به مقاله‌نویسی و دکلمه خوانی علاقه‌ی خاصی داشتم. از **طبع شعر** هم برخوردار بودم و همین ویژگی‌ها باعث شده بود مقالات خوبی بنویسم. البته دکلمه خوانی ظرافت‌های خاص خودش را دارد. باید با حرکات دست و چشم، آن هم به صورت موزون، محتوای مقاله را به مخاطب **ارائه** داد؛ مثلاً وقتی از آسمان می‌گویی، باید با دست به آسمان اشاره کنی و با حرکات چشم و سر، جذابیت متن را برای طرف مقابل افزایش دهی. موقع خواندن دکلمه‌های حماسی، شور و حال خاصی پیدا می‌کردم و همین حس را به بچه‌ها منتقل می‌کردم. تا پایان مقاله خوانی، جیک هیچ کس در نمی‌آمد.

در دوران اسارت سعی می‌کردم مقاله‌نویسی و دکلمه خوانی را به هر مناسبتی اجرا کنم و روحیه‌ی خودم و دیگر اسرا را در برابر سختی‌ها و مشکلات اسارت افزایش دهم. در جلسات شعر خوانی هم **اغلب** این شعر را می‌خواندم که همه را به وجد می‌آورد و بعد در غم فرو می‌برد:

آب‌تر از آیم که برنگ بمیرم از شیشه نبودیم که با سنگ بمیریم
فرصت بده ای روح جنون تا غزل بعد در غیرت ما نیست که در تنگ بمیریم

خیلی‌ها با شنیدن این شعر، به یاد وطن به گریه می‌افتادند. به نوعی بیان و شرح حال ما در اسارت بود.

هر کسی مشغول کاری بود؛ از کارهای گروهی گرفته تا فردی. بعضی بچه‌های خوش‌ذوق، عروسک‌هایی درست کرده بودند که با آن‌ها خیمه‌شب‌بازی راه می‌انداختند. برنامه‌های نمایشی آن‌ها که معمولاً با قصه‌ای همراه بود، هم آموزنده بود، هم سرگرم‌کننده. البته هیچ‌گونه امکاناتی برای اجرا نداشتیم؛ مثلاً اگر قرار بود در صحنه، **سماور** باشد، تصویر آن سماور را روی مقوا می‌کشیدند یا مثلاً داس کشاورز را از مقوا می‌ساختیم.

برنامه‌ای که هیچ وقت تعطیل نمی‌شد، مسابقات ورزشی بود؛ والیبال و فوتبال همیشه پا برجا بود و همیشه هم برای بچه‌ها تازگی داشت. شور و هیجان خاصی در وجود بچه‌ها می‌دوید. انگار جان تازه می‌گرفتند، هر مسابقه‌ای هم، حرف و حدیث‌های زیادی را به دنبال داشت.

بعد از یارکشی، **کُری خوانی** بچه‌ها تا روز مسابقه ادامه می‌یافت. بعد از مسابقه هم بحث برد و باخت‌ها چند روز طول می‌کشید. حسابی ذهن بچه‌ها درگیر می‌شد و اجرای همین مسابقه‌ها و بازی‌ها و دیدن‌ها، بچه‌ها را به لحاظ روحی و جسمی تقویت می‌کرد. در این میان بودند بچه‌هایی که در برنامه‌ها مشارکت نداشتند. این تعداد اندک، وقتی **آبی یاس** می‌خواندند، در روحیه دیگران بی‌تأثیر نبود؛ هرچند این تأثیر زیاد نبود، اما به هر حال، نور امید را در دل بچه‌ها کمرنگ می‌کرد. ما نمی‌خواستیم این‌طور باشد.

آن‌ها روحیه ضعیفی داشتند؛ انگار از همه بریده بودند و حتی کورسویی از امید در دلشان پیدا نبود. فقط منتظر طلوع و غروب خورشید بودند تا روز را به شب برسانند. با همه این‌ها تلاش می‌کردم از برنامه‌ها فاصله نگیرند. همیشه از آن‌ها می‌خواستم در برنامه‌ها مشارکت کنند. حرفشان این بود که استعداد و هنر این کارها را ندارند، ولی بهشان روحیه می‌دادم و می‌گفتم: «همه ما مثل همیم. این حرفا نیس. آگه دوس ندارین تو اجرای برنامه‌ها شرکت کین، بیان بین بچه‌ها و با اونا برنامه رو تماشا کین و نظر بدین؛ این واسه ما خیلی مهم و با ارزشه.»

دوست نداشتم از بچه‌ها فاصله بگیرم یا احساس **ترد شدن** کنند. شاید هم در بعضی موارد حق داشتند منزوی شوند؛ چون به هر حال همیشه افراط و تفریط‌های بعضی‌ها، مشکلاتی ایجاد می‌کرد با اختلاف سلیقه‌ها به حدی بالا می‌گرفت که بعضی‌ها **ترجیح** می‌دادند در برنامه‌های عمومی مشارکت نداشته باشند، اما سختی اسارت فراتر از این بود که کسی بتواند گوشه‌ی دیوار بنشیند، در هیچ برنامه‌ای شرکت نکند و به راحتی وقت بگذراند. واقعاً سخت بود، عقب‌رها تبیل شده بودند؛ شاید هم مرده. گاه احساس می‌کردیم که یک روز اسارت، به اندازه‌ی هفته‌ها و ماه‌های روزهایی که آزاد بودیم، طول می‌کشید.

در شرایط سخت و طاقت‌فرسای اسارت باید کاری می‌کردیم که زمان بگذرد و سختی‌ها قابل تحمل‌تر شود. در آن روزهای **غربت**، نیازمند دلگرمی و امید بودیم تا روحمان در زندان بعضی‌ها نپوسد. اگر مقاومت روح می‌شکست، زندگی خیلی سخت‌تر می‌شد؛ چرا که دشمن هر لحظه در کمین کسانی بود که به قول خودمان کم آورده بودند؛ کسانی که به بهای اندک، خیلی چیزها را زیر پا می‌گذاشتند. ما تلاش می‌کردیم چنین بلای سرمان نیاید...

زندان موصل (خاطرات اسیر آزادشده، اصغر رباط جزئی)؛ کامور بخشایش

توجه: دقت داشته باشید زندان موصل اثر اصغر رباط جزئی نیست بلکه خاطرات ایشان است که به قلم کامور بخشایش نوشته شده است.

درس ششم

پرورده‌ی عشق

چون رایت عشق آن جهانگیر شد چون مه لیلی آسمانگیر

۱ - وقتی آوازه عاشقی مجنون، مانند شهرت زیبایی لیلی، در همه جا مطرح شد.

رایت: بیرق، پرچم، درفش / جهانگیر: گیرنده عالم، فتح‌کننده دنیا (مشهور) / آسمانگیر: مشهور

تشبیه: رایت عشق / تشبیه: / استعاره: مه؛ صورت و چهره لیلی / کنایه:

هر روز خنیده‌نام‌تر گشت در شیفگی تمام‌تر گشت

۲ - (مجنون) هر روز در عاشقی مشهورتر شد و در عاشقی کامل‌تر می‌شد.

خنیده: مشهور، معروف (خنیده‌نام‌تر گشتن: مشهورتر شدن) / شیفگی: عاشقی

نکته‌ی دستوری:

برداشته دل ز کار او بخت درماند پدر به کار او سخت

۳ - بخت، از مجنون ناامید شده بود و پدرش هم در این کار شدیداً درمانده شده بود.

بخت: شانس، اقبال

کنایه: برداشته دل شدن؛ ناامید شدن / تشخیص: / جناس:

خویشان همه در نیاز با او هر یک شده چاره‌ساز با او

۴ - اقوام پدر مجنون، همگی برای رفع مشکل او، چاره‌گری می‌کردند.

خویشان: جمع خویش، اقوام / نیاز: خواسته، آرزو

نکته‌ی دستوری:

یچارگی وُرا چو دیدند در چاره‌گری زبان کشیدند

۵ - وقتی درماندگی پدر مجنون را دیدند، برای رفع مشکل به صحبت نشستند.

چاره‌گری: تدبیر، مصلحت‌اندیشی

کنایه: زبان کشیدن؛ صحبت کردن

گفتند به اتفاق یک سر کز کعبه گشاده گردد این در

۶ - سرانجام همگی، متفقاً به این نتیجه رسیدند که، این گرفتاری فقط با زیارت کعبه و معتکف آن شدن، برطرف می‌شود.

به اتفاق: متفقاً، همگی با هم

استعاره: در؛ مشکل به وجود آمده (رفتار دردآور مجنون) / کنایه:

نکته‌ی دستوری:

حاجت‌گه جملی جهان اوست محراب زمین و آسمان اوست

۷ - (زیرا) کعبه محل حاجت‌روا شدن عالمیان است و قبله‌گاه همه‌ی مخلوقات (زمینی و آسمانی) است.

جمله: همه، سراسر

تضاد:

مجاز: زمین و آسمان؛ همه / مجاز: زمین و آسمان؛ اهل زمین و آسمان / تشبیه: کعبه همچون محراب (محل محترم) است.

چون موسم حج رسید، برخاست اشتر طلید و محمل آراست

۸ - وقتی زمان حج فرارسید، قصد حرکت کردند. شترها را مهیا کردند و محمل‌ها و کجاوه‌ها را بر روی شترها نهادند. (آماده سفر شدند)

موسم: زمان، هنگام / محمل: کجتوه که بر شتر بندند، مهد

مراعات نظیر: / کنایه: محمل آراست؛ آماده سفر شد.

نکته‌ی دستوری:

فرزند عزیز را به صد جهد بنشاند چو ماه در یکی **مهد**

۹ - پدر مجنون، فرزند عزیزش (مجنون) را با هزار تلاش، مانند، ماه در یکی از محمل‌ها نشاند.

جهد: کوشش، تلاش، سعی / **مهد:** کجاوه، محمل

اغراق: به صد جهد (این نوع اغراق را مجاز کثرت نیز می‌گویند). / **تشبیه:** / **جناس:**

آمد سوی کعبه، سینه پر جوش چون کعبه نهاد حلقه در گوش

۱۰ - در حالیکه سینه‌اش سرشار از درد و گرفتاری بود، مطیع و معتکف (گوشه‌نشین) کعبه شد.

کنایه: سینه پر جوش؛ دردمند بودن / **مجاز:** سینه؛ دل، قلب / **تشبیه:** / **کنایه:**

نکته‌ی دستوری:

گفت: «ای پسر این نه جای بازی است بشتاب که جای چاره‌سازی است

۱۱ - پدر مجنون گفت: اینجا مکانی ارزشمند و حاجت‌دهنده است. عجله کن (و از خداخواسته‌ات را بخواه) برای اینکه اینجا

جای رفع گرفتاری‌هاست.

کنایه: اینجا جای بازی نیست؛ اینجا جای وقت تلف کردن نیست، اینجا اهمیت ویژه‌ای دارد.

گو، یا رب از این گراف‌کاری توفیق دهم به رستگاری

۱۲ - به خدا بگو که از این کار بیهوده (عاشقی) من را به رستگاری و نجات برسان!

گراف‌کاری: زیاده‌روی، بیهوده‌کاری / **توفیق:** کامیابی

استعاره: گراف کاری یعنی کار بیهوده، کار بیهوده نیز استعاره از عاشقی است.

دریاب که مبتلای عشقم آزاد کن از بلای عشقم

۱۳ - به خدا بگو گرفتار عشق شده‌ام، من را از بلای عشق آزاد کن!

مبتلا: گرفتار

تضاد: مبتلا (گرفتار) و آزاد / **تشبیه:**

نکته‌ی دستوری:

مجنون چو حدیث عشق بشنید اول بگریست، پس بخندید

۱۴ - مجنون وقتی واژه عشق را شنید، ابتدا (به یاد عشق خود) گریست و (سپس به یاد شیرینی عشق) خندید.

حدیث: سخن

از جای چو مار حلقه برجست در حلقه‌ی زلف کعبه زد دست

۱۵ - مجنون ناگهان مانند ماری حلقه‌زده (و آماده جهش)، سریع بلند شد و به حلقه در کعبه آویزان شد (متوسل شد).

مار حلقه: مار حلقه‌زده

تشبیه: / **تشخیص:** زلف کعبه / **کنایه:** در چیزی دست زدن؛ به آن چیز متوسل شدن

می‌گفت گرفته حلقه در بر کمرور منم چو حلقه بر در

۱۶ - مجنون در حالیکه حلقه در کعبه را در آغوش گرفته بود، می‌گفت: من، امروز مانند این حلقه در، متوسل کعبه هستم.

بر (در مصراع اول): آغوش

جناس تام: در یک بار حرف اضافه است و یک بار اسم (درب خانه) / **جناس تام:**

جناس: / **تشبیه:** / **کنایه:** حلقه بر در بودن؛ متوسل و نیازمند کمک بودن

نکته‌ی دستوری:

گویند ز عشق کن جدایی این نیست طریق آشنایی

۱۷ - به من می‌گویند از عشق دوری کن، ولی این راه و رسم عاشقی نیست.

طریق: راه و رسم

پرورده‌ی عشق شد سرشتم جز عشق مباد سرنوشتم

۱۸ - سرشت من و وجود من را با عشق آمیخته و پرورده‌اند، خداوند، سرنوشتم و پایان کارم را نیز با عشق قرار بده.

پرورده: پرورش یافته / **سرشت:** فطرت، آفرینش، طبع

یا رب، به خدایی خدایت و آنکه به کمال پادشایت

۱۹ - ای خدا، به خداوندی‌ات و به عظمت و بزرگی پادشاهی‌ات قسمت می‌دهم؛

کز عشق به غایتی رسانم کاو ماند اگر چه من نمانم

۲۰ - من را در عشق به مرحله‌ای برسان که او (لیلی) زنده بماند، هرچند که من مُرده باشم.

غایت: پایان، فرجام، نهایت تضاد:

نکته‌ی دستوری:

گر چه ز شراب عشق مستم عاشق‌تر از این‌کم که هستم

۲۱ - هرچند از عشق و عاشقی بهره‌مندم، من را از این‌کم که هستم، عاشق‌تر کن.

تشبیه: / جناس: / کنایه: از شراب عشق مست بودن؛ عاشق بودن

توجه: بنده اینگونه کنایات را، کنایه‌های فرمولی می‌نامم. یعنی با فرمولی ثابت روبه‌رو هستیم و با تغییر ایکس (X) جوابی

جدید می‌گیریم. از شراب علم مست بودن؛ عالم بودن، از شراب جهل مست بود؛ جاهل بودن و ...

نکته‌ی دستوری: ضمیر متصل را پیدا کنید و نقش آن را مشخص کنید.

از عمر من آنچه هست بر جای بستان و به عمر لیلی افزای

۲۲ - آنچه از عمر من باقی‌مانده است را از من بگیر و به عمر لیلی اضافه کن.

یستان: بگیر

مرداشت پدر به سوی او گوش کاین قصه شنید، گشت خاموش

۲۳ - پدر مجنون صحبت‌های مجنون را گوش می‌کرد. وقتی صحبت و دعای مجنون را شنید، سکوت کرد.

کنایه:

توجه: با دیدن کلماتی که به حواس پنگانه مربوط هستند فریب نخورید! بعضی از دانش‌آموزان که به نکته‌های طلایی بعضی

اساتید دل می‌بندند، با دیدن کلماتی مانند «شنید» تصور می‌کنند حتما حس‌آمیزی داریم! درحالی‌که اینگونه نیست و باید دید

واژه‌ی مربوط به حس (مثلا «شنید» در این بیت)، آیا به صورت طبیعی و منطقی به کار رفته است یا خیر. شاعر می‌گوید وقتی

پدر مجنون این صحبت‌ها را شنید، خب صحبت را می‌شوند دیگر.

دانست که دل، اسیر دارد دردی نه دواپذیر دارد

۲۴ - فهمید مجنون عاشق شده است و دردی دارد که به هیچ عنوان درمان‌پذیر نیست.

کنایه: دل اسیر داشتن؛ عاشق بودن / استعاره: / مراعات نظیر:

لیلی و مجنون؛ نظامی گنجوی

کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

۱ - معنای واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

جهد برتوست و بر خدا توفیق زانکه توفیق و جهد هست رفیق سنایی

خنیده به گیتی به مهر و وفا ز اهریمنی دور و دور از جفا فردوسی

۲ - به درسنامه «شیوه بلاغی» مراجعه کنید و سپس اجزای بیت زیر را مطابق زبان معیار مرتب کنید.

گفتند به اتفاق یک سر کز کعبه گشاده گردد این در

۳ - به درسنامه «جهد ضمیر» مراجعه کنید و سپس در بیت‌های زیر، نقش ضمیر «م» را بررسی کنید.

دریاب که مبتلای عشقم آزاد کن از بلای عشقم

پرورده‌ی عشق شد سرشتم جز عشق مباد سرنوشت

قلمرو ادبی

- ۱ - شاعران، در سرودن منظومه‌های داستانی، **غالباً** از **قالب** مثنوی بهره می‌گیرند مهم‌ترین دلیل آن را بنویسید.
- ۲ - هریک از بیت‌های زیر را از نظر کاربرد آرایه‌های ادبی بررسی کنید.

چون رایت عشق آن جهان‌گیر شد چون مه لیلی آسمان‌گیر
برداشته دل ز کار او، بخت درماند پدر به کار او سخت

- ۳ - در بیت زیر، شاعر چگونه از تشبیه برای خلق کنایه بهره گرفته است؟

آمد سوی کعبه، سینه پرچوش چون کعبه نهاد حلقه در گوش

قلمرو فکری

- ۱ - معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

حاجت‌گه جمله‌ی جهان اوست محراب زمین و آسمان اوست

- ۲ - در بیت‌های هفدهم و بیستم، کدام ویژگی‌های مجنون بارز است؟
- ۳ - بر مبنای درس و با توجه به بیت‌های زیر، تحلیلی از سیر فکری پدر مجنون ارائه دهید.

عشق بازی، کار بیکاران بُود عاقلش با کار بیکاران چه کار؟ شاه نعمت الله ولی
از سر تعمیر دل بگذر که معماران عشق روز اول، رنگ این ویرانه، ویران ریختند بیدل دهلوی

- ۴ - مفهوم بیت زیر را با نگرش خویشان مجنون و چاره‌سازی آن‌ها مقایسه کنید.

یک بار هم ای عشق من از عقل میندیش بگذار که دل حل بکند مسئله‌ها را محمدعلی بهمنی

پاسخ کارگاه متن‌پژوهی

- ۱ - جهد: تلاش و کوشش / توفیق: عنایت و توجه خدا به بنده / خنیده: مشهور
- ۲ - به اتفاق (متفقاً)، یک‌سر (همگی) گفتند: این در از کعبه (به وسیله کعبه) گشاده گردد.
- ۳ - الف - «م» در مصراع اول فعل اسنادی و در مصراع دوم مفعول است.
- ب - «م» در هر دو ترکیب سرشتم و سرنوشتم، مضاف‌الیه است.

قلمرو ادبی

- ۱ - در مثنوی هر بیت قافیه‌ی جداگانه دارد و شاعر برای قافیه‌سازی در تنگنا قرار نمی‌گیرد.
- ۲ - بیت اول: رایت عشق: تشبیه / چون مه لیلی ...: تشبیه / آسمانگیر شدن: کنایه از مشهور شدن / مه لیلی: استعاره از رخ لیلی / مه و آسمان: تناسب یا مراعات نظیر
- بیت دوم: دل برداشتن: کنایه از ناامید شدن / ناامید شدن بخت: تشخیص / بخت و سخت: جناس
- ۳ - وجه شبه این تشبیه «حلقه در گوش نهادن است» که خود این عبارت، کنایه از اظهار بندگی کردن است.

قلمرو فکری

- ۱ - (زیرا) کعبه محل حاجت‌روا شدن عالمیان است و قبله‌گاه همه‌ی مخلوقات (زمینی و آسمانی) است.
- ۲ - وفاداری و از جان گذشتن در راه عشق
- ۳ - پدر مجنون عشق را کاری بیهوده و بلا و مایه اسارت و آزار و رهایی از آن را مایه نجات و رستگاری می‌داند. (ولی خود مجنون، عشق را، ارزشمند و دوست‌داشتنی می‌داند).
- ۴ - خویشان مجنون از راه مشورت و عقل در پی درمان مجنون بودند، ولی درمان درد عشق، از راه دل است نه عقل.

گنج حکمت: مردان واقعی

یکی از کوه لکام به زیارت «سری سَقَطی» آمد. سلام کرد و گشت: «فلان پیر از کوه لکام تو را سلام گشت.»
سری گشت: «وی در کوه ساکن شده است؟ بس کاری نباشد. مرد باید در میان بازار مشغول تواند بود، چنان که یک لحظه از حق تعالی غایب نشود.»
لکام: نام کوهی / **سری سَقَطی**: یکی از عرفای معروف
تذکره الاولیا: عطار

درس هفتم

باران محبت

(۱) حق تعالی چون **اصناف** موجودات می‌آفرید، وسایط گوناگون در هر مقام، بر کار کرد. * چون کار به خلقت آدم رسید، گفت: (۲) «إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ» خانه‌ی آب و گل آدم، من می‌سازم. (۳) جمعی را **مشتبه** شد؛ گفتند: «نه همه تو ساخته‌ای؟» * (۴) گفت: «اینجا اختصاصی دیگر هست که این را به خودی خود می‌سازم بواسطه، که در او گنج معرفت تعبیه خواهم کرد.»

(۱) خداوند بلند مرتبه وقتی موجودات مختلف را خلق می‌کرد، در خلق هر مورد واسطه‌های گوناگونی قرار می‌داد. (۲) من بشری از جنس خاک می‌آفرینم. (۳) گروهی (فرشتگان) دچار شک و شبهه شدند و گفتند: مگر همه‌ی مخلوقات را تو خلق نکرده‌ای؟ (۴) خداوند گفت: این موضوعی خاص تر است و این را می‌خواهم به شخصه و بدون واسطه خلق کنم زیرا می‌خواهم در آن گنج معرفت (عشق) را قرار بدهم.

تعالی: بلند مرتبه / **اصناف:** جمع صنف، انواع، گونه‌ها / **وسایط:** جمع واسطه / **مقام:** جایگاه، مرحله

مشتبه: اشتباه کننده، (مشتبه شدن: به اشتباه افتادن) **تضمین:**

مجاز: آب و گل؛ جسم انسان / **تشبیه:** خانه آب و گل (جسم انسان به خانه تشبیه شده است.) / **تشبیه:**

نکته‌ی دستوری:

پس جبرئیل را فرمود که برو از روی زمین یک مشت خاک بردار و بیاور. جبرئیل - علیه السلام - برفت؛ خواست که یک مشت خاک بردارد. خاک گفت: «جبرئیل، چه می‌کشی؟» (۵) گفت: «تو را به حضرت می‌برم که از تو خلیفتی می‌آفریند.» * خاک سوگند برداد (۶) به عزت و **ذوالجلالی حق** که مرا مبر که من طاق **قرب** ندارم و تاب آن نیارم؛ * (۷) من نهایت بُد اختیار کردم، که **قرب** را خطر بسیار است. * جبرئیل، چون ذکر سوگند شنید، به حضرت بازگشت. گفت: «خداوندا، تو داناتری، (۸) خاک تن در نمی‌دهد.» * میکائیل را فرمود: «تو برو». او برفت. همچنین سوگند برداد. اسرافیل را فرمود: «تو برو». او برفت. همچنین سوگند برداد. برگشت. حق تعالی عزرائیل را فرمود: «برو؛ (۹) اگر به **طوع** و **رغبت** نیاید، به **اکراه** و به اجبار، برگیر و بیاور.» *

(۵) گفت: تو را به درگاه الهی می‌برم زیرا می‌خواهند از تو خلیفه و جانشینی (انسان) را خلق کنند. (۶) به بزرگی و شکوه خداوند قسم می‌دهم که من را نبی زیرا من طاق نزدیکی ندارم و نمی‌توانم سختی آن را تحمل کنم. (۷) من نهایت دوری را انتخاب کردم، چون در نزدیک بودن و مجاورت، خطرهای بسیاری وجود دارد. (۸) خاک راضی نمی‌شود. (۹) اگر با میل و اشتیاق نیامد، با ناخوشایندی و زور بیاور.

حضرت: آستانه، پیشگاه، درگاه / **خلیفت:** خلیفه، جانشین / **ذوالجلالی:** شکوهمندی و بزرگی / **قرب:** نزدیک شدن
تاب: طاقت، توان / **تن در نمی‌دهد:** قبول نمی‌کند / **طوع:** فرمان برداری، اطاعت / **رغبت:** میل و اراده، خواست / **بعد:** دوری، فاصله
کنایه: یک مشت؛ مقدار اندکی / **تشخیص:** / **کنایه:** تن در نمی‌دهد؛ راضی نمی‌شود.

نکته‌ی دستوری:

(۱۰) عزرائیل بیامد و به قهر، یک **قبضه** خاک از روی جمله‌ی زمین برگرفت و بیاورد. * آن خاک را میان مگه و **طاقف** فرو کرد. (۱۱) عشق، حالی دو اسبه می‌آمد. * (۱۲) جمله‌ی **ملانکه** را در آن حالت، انگشت تعجب در دندان **تحتیر** بمانده که آیا این چه سیر است که خاک **ذلیل** را از حضرت عزت به چندین **اعزاز** می‌خوانند و خاک در کمال **مذلت** و **خواری**، با حضرت عزت و کبریا، چندین ناز می‌کند * (۱۳) و با این همه، حضرت **غنا**، دیگری را به جای او نخواند و این سیر با دیگری در میان نهاد. *

(۱۰) عزرائیل آمد و به خشونت یک مشت خاک از روی زمین برداشت. (۱۱) عشق خیلی سریع شکل می گرفت و ایجاد می شد. (۱۲) همه فرشتگان در آن حالت، از تعجب انگشت به دندان مانده بودند و از خود می پرسیدند: این چه رازی است که خاک بی ارزش را از بارگاه گرانقدر خداوندی، با چندین بزرگداشت فرامی خوانند و خاک که بسیار حقیر و بی ارزش است، در مقابل خداوند، این همه ناز می کند. (۱۳) و با این وجود، خداوند بی نیاز چیز دیگری را به جای خاک استفاده نمی کند و آن راز را با چیز و کس دیگری در میان نمی گذارد!

قهر: زور / **قبضه:** یک مشت از هر چیزی / **طائف:** شهری نزدیک مکه / **دو اسبه:** کنایه از سرعتی و سریع / **تحیر:** حیرت
ذلیل: حقیر، کم پایه / **اعزاز:** بزرگداشت، گرامیداشت / **مذلت:** فرومایگی، خواری / **غنا:** بی نیازی، توانگری
کبریایی: منسوب به کبریا، (حضرت کبریایی: خداوند تعالی)

کنایه: دو اسبه آمدن؛ سریع آمدن / **کنایه:** انگشت در دندان گرفتن؛ بیانگر تعجب شدید / **تشخیص:**
نکته ی دستوری:

(۱۴) الطاف الوهیت و حکمت ربوبیت، به سِرِّ ملائکه فرو می گفت: «اَنْیَ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» * (۱۵) شما چه دانید که ما را با این مشتِ خاک، چه کارها از ازل تا ابد در پیش است؟ * (۱۶) **مذکورید** که شما را سر و کار با عشق نبوده است. * (۱۷) روزی چند صبر کنید تا من بر این یک مشت خاک، دست کاری قدرت بنمایم، تا شما در این آینه، نقش های بوقلمون بینید. * (۱۸) اول نقش، آن باشد که همه را سجده می او باید کرد. *

(۱۴) لطف و عنایت خداوندی و دانش پروردگاری، به قلب و باطن فرشتگان الهام می کرد: «بی شک من چیزی می دانم که شما نمی دانید.» (۱۵) شما چه می دانید که ما از ابتدای خلقت تا انتهای خلقت با این یک مشت خاک (انسان) چه کارهایی خواهیم کرد. (۱۶) عذرتان پذیرفتنی است زیرا شما فرشتگان عشق را تجربه نکرده اید و نمی دانید چیست. (۱۷) چند روز اندکی صبر کنید تا من قدرتم را بر این خاک ناچیز جاری کنم تا شما در این جسم (انسان) چیزهای عجیب ببینید. (۱۸) اولین چیز عجیب هم این است که همه شما باید او را سجده کنید.

الوهیت: خدایی، خداوندی / **ربوبیت:** الوهیت و خداوندی، پروردگاری / **سِر:** درون، ضمیر / **بوقلمون:** رنگارنگ
مجاز: سِر؛ باطن، قلب / **تضمین:** / **کنایه:** / **تضاد:**
استعاره: / **استعاره:** نقش های بوقلمون؛ کارهای شگفت / **استعاره:** اول نقش؛ از «اولین اقدام بعد از خلقت انسان»
نکته ی دستوری:

(۱۹) پس، از ابرِ کرم، باران محبت بر خاک آدم بارید و خاک را گل کرد و به یدِ قدرت در گل از گل، دل کرد. عشق، نتیجه ی محبت حق است. *

تشبیه: ابر کرم / **تشبیه:** / **جناس:** / **مراعات نظیر:**

(۲۰) از شبنم عشق خاک آدم گل شد	صد فتنه و شور در جهان حاصل شد
(۲۱) سر نشر عشق بر رگ روح زدند	یک قطره فرو چکید و نامش دل شد

(۱۹) بنابراین، خداوند با بخشش خود که چون ابر گسترده است، بارانی از محبت بر خام آدم ریخت و آن خاک را به گل تبدیل کرد و با توانایی اش در آن گل توسط گل، دل را خلق کرد. عشق ثمره محبت خداوند است.

(۲۰) خاک انسان را از شبنمی از جنس عشق به گل تبدیل کردند و به همین سبب شور و نشاطی خاص در جهان ایجاد شد.

(۲۱) عشق را چون خنجر در رگ روح زدند و عشق، حاصل قطره ای است که از آن بیرون آمد.

تشبیه: / **تلمیح:** به آیه ی «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ طِينٍ» / **تشبیه:** / **تشخیص:** رگ روح
نکته ی دستوری:

(۲۲) جمله، در آن حالت، متعجب وار می نگریستند که حضرت جلّت به خداوندی خویش، در آب و گل آدم، چهل شباروز تصرف می کرد * (۲۳) و در هر ذره از آن گل، دلی تعبیه می کرد و آن را به نظر عنایت، پرورش مرداد و حکمت با **ملانکه** می گفت: «شما در گل منگرید، در دل نگرید.» *

(۲۲) همه‌ی فرشتگان با تعجب بسیار این اتفاقات را می‌دیدند که خداوند بلندمرتبه به شخصه و بدون دخالت فرشتگان، چهل شبانه‌روز آب و گل انسان را آماده می‌کرد. (۲۳) و در هر قسمتی از آن گل، دلی قرار می‌داد و آن را با لطف و عنایت خویش پرورش می‌داد و سر خداوند به باطن فرشتگان الهام می‌شد که: شما به گل بی‌ارزش دقت نکنید، بلکه دل ارزشمند را در نظر بگیرید.

جَلَت: بزرگ است (اینجا صفتی برای خدا، بلندمرتبه، عالی‌قدر) / **تصرف:** دست‌بردن / **عنایت:** توجه، لطف، احسان
تشبیه: نظر عنایت / **مجاز:** آب و گل؛ جسم و وجود انسان / **استعاره:** دل استعاره از خلق و خوی نیک / **تضاد:**
نکته‌ی دستوری:

(۲۴) گر من نظری به سنگ بر، بگمارم از سنگ دلی سوخته بیرون آرم

نماد: سنگ نماد تغییر ناپذیری / **کنایه:** دلی سوخته؛ موجودی عاشق / **تشخیص:**
(۲۴) اگر خداوند به سنگی (که نمادی از تغییر ناپذیری است) اشاره‌ای کند، آن سنگ را به عاشقی دلسوخته تبدیل می‌کند. (غیر ممکن، برای خداوند، ممکن می‌شود).
نکته‌ی دستوری: «به سنگ بر» کاربرد دو نشانه برای یک متمم می‌باشد.

(۲۵) اینجا، عشق معکوس گردد؛ اگر معشوق خواهد که از او بگیرد، او به هزار دست در دامنش آویزد. * (۲۶) آن چه بود که اول می‌گریختی و این چیست که امروز درمی‌آوری؟ (۲۷) آن روز گل بودم، می‌گریختم، امروز همه دل شدم، در می‌آویزم. *
(۲۸) همچنین، هر لحظه از خزاین غیب، گوهری، در نهاد او **نمیه** می‌کردند، * (۲۹) تا هر چه از تقایس **خزاین غیب** بود، جمله در آب و گل آدم، دفین کردند. * (۳۰) چون نوبت به دل رسید، گل دل را از بهشت یاوردند و به آب **حیات** ابدی سرشتند و به آفتاب نظر پروردند. *

(۲۵) اکنون جایگاه عشق ورزیدن برعکس می‌شود؛ اگر معشوق (خداوند) بخواهد از آن گل (انسان) دور شود؛ آن گل (انسان) با هزار تلاش به او می‌چسبد و نزدیک می‌شود. (۲۶) موضوع چیست که ابتدا نزدیکی را نمی‌پسندیدی و الان رها نمی‌کنی؟! (۲۷) آن روز تصمیم و انتخاب دست بعد جسمانی‌ام بود ولی امروز سراسر عشق و بعد روحانی هستم و معشوق (خداوند) را رها نمی‌کنم.

(۲۸) همچنین هر لحظه از مخزن عالم غیب، ویژگی ارزشمندی در وجود انسان قرار می‌دادند (۲۹) تا اینکه هر چیز ارزشمند و نفیسی که در عالم غیب بود، در وجود انسان قرار دادند. (۳۰) وقتی نوبت به دل رسید، گلی را که مایه و سازنده آن بود، از بهشت آوردند و با آب زندگی آن را جاودانه کردند و در نظر لطف و عنایت خداوند آن را آماده می‌کردند.

تعبیه کردن: قرار دادن، جاساز کردن / **نفایس:** جمع نفیسه، چیزهای گران بها / **خزاین:** جمع خزانه، گنجینه‌ها
دفین کردن: دفن کردن، مدفون کردن

تضاد: / **کنایه:** در دامن آویختن؛ متوسل شدن / **سجع:** بگریزد و آویزد / **مجاز:** دل (امروز همه دل شدم)؛ احساس
تشبیه: خزاین غیب / **استعاره:** گوهر؛ ویژگی ارزشمند / **جناس:** / **تشبیه:**
نکته‌ی دستوری:

(۳۱) چون کار دل به این کمال رسید، گوهری بود در خزانه‌ی غیب که آن را از نظر **خازنان پنهان** داشته بود. فرمود که آن را هیچ خزانه لایق نیست، الا حضرت ما، یا دل آدم. *

(۳۲) آن چه بود؟ گوهر محبت بود که در صدف امانت معرفت تعبیه کرده بودند، * (۳۳) و بر ملک و ملکوت **عرضه** داشته، هیچ کس **استحقاق** خزانگی و خزانده‌اری آن گوهر نیافته، * (۳۴) خزانگی آن را دل آدم لایق بود، و به خزانده‌اری آن، جان آدم شایسته بود. *

(۳۵) ملائکه مقرب، هیچ کس آدم را نمی‌شناختند. یک به یک بر آدم می‌گذشتند و می‌گفتند: «آیا این چه نقش عجیبی است که می‌نگارند.» * (۳۶) آدم به زیر لب آهسته می‌گفت: «اگر شما مرا نمی‌شناسید، من شما را می‌شناسم، باشید تا من سر از این خواب خوش بردارم، اسامی شما را یک به یک بر شمارم.» *

(۳۱) وقتی ساخت دل به این مرحله رسید، گوهر و ویژگی ارزشمندی وجود داشت که خداوند آن را در عالم غیب، از دید خزانه دارن پنهان داشته بود. خداوند گفت: به جز خودم یا دل انسان، هیچ خزانه داری شایسته‌ی نگهداری از آن گوهر ارزشمند نیست. (۳۲) آن گوهر چه بود؟ «عشق» بود که مانند گوهری ارزشمند آن را در صدف امانت محبت قرار داده بودند. (۳۳) آن را بر همه‌ی مخلوقات نشان داده بودند و هیچ کس و هیچ چیز شایستگی نگهداری آن را نداشت. (۳۴) دل انسان مکانی شایسته برای قرار گرفتن آن و خود انسان، لایق نگهداری آن بود.

(۳۵) فرشتگان مقرب درگاه الهی، هیچ کدامشان آدم را نمی‌شناختند. نوبتی از مقابل جسم آدم رد می‌شدند و می‌گفتند: این چه چیز عجیبی است که خلق می‌کند. (۳۶) آدم زیر لب، آهسته می‌گفت: شما من را نمی‌شناسید ولی من شما را می‌شناسم. صبر کنید تا خلقت من تمام شود، اسامی (راز و رمز) شما را دقیق خواهم گفت.

خازن: خزانه دار، نگهدار و مسئول خزانه / **ملکوت:** عالم غیب، جهان بالا / **عرضه داشتن:** نشان دادن / **لایق:** سزاوار **استحقاق:** سزاواری، شایستگی / **مقرب:** نزدیک، نزدیک شده

استعاره: گوهر؛ چیزی ارزشمند (در اینجا عشق) / **تشبیه:** گوهر محبت / **تشبیه:**

استعاره: نقش عجیب؛ خلقت انسان / **تضاد:** / **تلمیح:** به آیه امانت «أَنَا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ ...»

نکته‌ی دستوری:

(۳۷) هر چند که ملائکه در او نظر می‌کردند، نمی‌دانستند که این چه مجموعه‌ای است تا ابلیس پرتلیس یک باری گرد او **طواف** می‌کرد. * (۳۸) چون ابلیس، گرد **قالب** آدم برآمد، هر چیز را که بدید، دانست که چیست، (۳۹) اما چون به دل رسید، دل را بر مثال کوشکی یافت. هر چند که کوشید که راهی یابد تا به درون دل در رود، هیچ راه نیافت. *

(۴۰) ابلیس با خود گفت: «هرچه دیدم، **سهل** بود، کار مشکل اینجاست. * (۴۱) اگر ما را آفتی رسد از این شخص، از این موضع تواند بود. * (۴۲) و اگر حق تعالی را با این **قالب**، سر و کاری خواهد بود، در این **موضع** تواند بود. * (۴۳) با صدهزار اندیشه، نوید از در دل بازگشت. (۴۴) ابلیس را چون در دل آدم بار ندادند، مردود همه‌ی جهان گشت. *

(۳۷) هر چقدر که فرشتگان در جسم آدم دقت می‌کردند، نمی‌فهمیدند که این جسم، چه چیزی است تا اینکه شیطان فریبکار، یک بار دور جسم انسان گشت می‌زد. (۳۸) وقتی شیطان دور جسم انسان گشت زد، هر عضوی از انسان را که می‌دید، می‌فهمید برای چه و به چه منظوری خلق شده است. (۳۹) اما وقتی شیطان به عضو دل رسید، دل را مانند قصر و قلعه‌ای نفوذناپذیر دید. هر چقدر تلاش کرد که راهی به درون دل بیابد، هیچ راهی نیافت.

(۴۰) شیطان با خود می‌گفت: هر عضوی را که دیدم، ورود به آن و فهم ویژگی‌اش آسان بود ولی کار مشکل، ورود به دل و شناخت آن است. (۴۱) اگر روزی از انسان به ما (شیطان) ضرری برسد، از جانب دل خواهد بود. (۴۲) و اگر خداوند از خلقت انسان مقصودی داشته باشد، با این عضو (دل) خواهد بود. (۴۳) شیطان با صدهزار حيله، ناامید از ورد به درون دل، بازگشت. (۴۴) چون به شیطان، اجازه ورود به درون دل ندادند، نزد همه رانده شده و مردود شد.

تلبیس: نیرنگ‌سازی / **قالب:** تنه، جسم / **موضع:** محل، مکان

تشبیه: دل را بر مثال کوشکی یافت. / **استعاره:** آفت؛ آسیب / **استعاره:**

نکته‌ی دستوری:

مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد: نجم الدین رازی (معروف به دایه)

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱ - معنای واژه‌های مشخص شده را بنویسید.
تا در تحصیل فضل و ادب، رغبتی صادق نباشد، این منزلت نتوان یافت .
ارباب حاجتیم و زبان سؤال نیست در حضرت کریم، تمنّا چه حاجت است؟ حافظ
نامم افزود و آبرویم کاست بینوایی به از مذلتِ خواست سعدی

۲ - با دقت و توجه به جدول زیر، شکل‌ها و جایگاه همزه را در زبان فارسی بهتر بشناسیم:

شکل همزه	ا	ء	آ	أ	ؤ	ئ
مثال	ابر، اراده، اجرت	جزء، شیء	آسان، الآن، مار بو آ	رأفت، مبدأ	رؤیا، مؤلف، لؤلؤ	هیئت، متلأئی

اکنون برای کاربرد هر یک از شکل‌های مختلف همزه، سه واژه مناسب بیابید و بنویسید.

۳ - در بند پایانی درس، جمله‌های مرکب و پیوندهای وابسته‌ساز را مشخص کنید.

قلمرو ادبی

- ۱ - عبارت زیر را از دید آرایه‌های ادبی، بررسی کنید.
«پس، از ابرکرم، باران محبت بر خاک آدم بارید و خاک را گل کرد و به ید قدرت در گل از گل، دل کرد.»
۲ - به درسنامه «استعاره» مراجعه کنید و سپس در بیت زیر استعاره را مشخص کنید و آن را بررسی کنید.
سر نشتر عشق بر رگِ روح زدند یک قطره فرو چکید و نامش دل شد

۳ - برای هر مفهوم زیر، از متن درس، معادل کنایی بیابید و بنویسید.

نپذیرفتن:
متوسل شدن:
شتاب داشتن:

قلمرو فکری

- ۱ - در عبارت‌های زیر، مقصود از قسمت‌های مشخص شده چیست؟
الف - شما در این آینه، نقش‌های بوقلمون ببینید.
ب - هیچ کس استحقاق خزانگی و خزانه داری آن گوه‌ر نیافته، خزانگی آن را دل آدم لایق بود.
پ - از حکمت ربوبیت به سِرّ ملایکه فرو می‌گفت.
۲ - هر بیت، با کدام قسمت از متن درس تناسب مفهومی دارد؟
نازِ تو و نیازِ تو شد، همه دلپذیر من تا ز تو دلپذیر شد، هستی ناگزیر من حسین منزوی
نیست جانم محرم اسرار عشق هر که را در جان غم جانانه نیست خواجهی کرمانی
تو ز قرآن، ای پسر، ظاهر مبین دیو، آدم را نبیند غیر طین مولوی

۳ - درباره‌ی ارتباط معنایی آیات شریفه‌ی زیر و متن درس توضیح دهید.

- الف - وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا. (همه‌ی نام‌ها را به آدم آموخت.) سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۱
ب - إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا.
سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۷۲ (ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم؛ پس، از پذیرفتن و حمل آن خودداری کردند و از آن هراسناک بودند و انسان، آن را بر دوش کشید. به درستی که او بسیار ستمگر و نادان بود.)

پاسخ کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱ - رغبت: میل و اراده، تمایل قلبی / منزلت: جایگاه و درجه و مقام معنوی
حضرت: محل حضور، بارگاه خداوند / مذلت: خفت و خواری
- ۲ - همزه‌ی آغازین: آسمان، انسان، ایمان / همزه‌ی میانی: مسأله، مؤمن، هیئت / همزه‌ی پایانی: جزء، انحاء، شیء
- ۳ - ابلیس با خود گفت: (که) هر چه دیدم سهل بود. / اگر ما را آفتی رسد از این شخص، از این موضع تواند بود. / ابلیس را چون در دل آدم بار ندادند، مردود همه‌ی جهان گشت.

قلمرو ادبی

- ۱ - «ابر کرم» و «باران محبت» تشبیه هستند. / خاک: مجاز از جسم است. / گل و دل: جناس دارند. / ابر، باران، باریدن: تناسب یا مراعات نظیر
- ۲ - «رگ روح» تشخیص است و هر تشخیصی استعاره است.
- ۳ - نپذیرفتن: تن در ندادن / متوسل شدن: دست دامن آویختن / شتاب داشتن: دو اسبه آمدن

قلمرو فکری

- ۱ - الف - آینه: انسان / ب - گوهر: عشق و معرفت / سرّ: قلب و دورن و باطن
- ۲ - ناز تو و نیاز تو، شد همه دلپذیر من
تا ز تو دلپذیر شد، هستی ناگزیر من
حسین منزوی
با عبارت «این چه سرّ است که خاک ذلیل را از حضرت عزّت به چندین اعزاز می‌خوانند و خاک در کمال مذلت و خواری، با حضرت عزّت و کبریایی، چندین ناز می‌کند.»

نیست جانش محرم اسرار عشق هر که را در جان غم جانانه نیست خواجه‌ی کرمانی
با عبارت «معذورید که شما را سر و کار با عشق نبوده است.»
تو ز قرآن، ای پسر، ظاهر مبین دیو، آدم را نبیند غیر طین مولوی

در واقع این بیت با قسمتی از متن ارتباط دارد که از کتاب‌های فعلی حذف شده است. و آن عبارتی بود که می‌گفت: ابلیس با نگاه تک‌بُعدی از درک انسان عاجز ماند. و نویسنده، ابلیس را به این دلیل تک‌بُعدی می‌داند که ابلیس، آدم را فقط از بُعد ظاهری (خاک) می‌دید و از دریافت بُعد معنوی انسان عاجز بود. بیت مولانا نیز به این موضوع ظاهر بینی شیطان اشاره دارد.

۴ - الف - این آیه و قسمتی از متن درس به این موضوع اشاره دارند که: خداوند بعد از خلقت انسان اسمایی را به آدم آموخت. (بین مفسرین در مورد این اسماء اختلاف نظر وجود دارد.)

ب - این آیه و قسمتی از متن درس به این موضوع اشاره دارند که: خداوند عشق را، از قبل‌تر خلق کرده بود، آن را بر زمین و آسمان و کوه‌ها (هر چیز توانمندی) عرضه کرد و آن‌ها از قبول این امانت ناتوان ماندند و انسان قبول کرد این بار امانت را به دوش بکشد. (البته در مورد این گوهر که خداوند آن را بر آسمان و ... عرضه کرد نیز اختلاف نظر وجود دارد.)

شعر حفظی: آفتاب حُسن

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست	بگشای لب که قند فراوانم آرزوست
ای آفتاب حُسن، پروز آدمی ز ابر	کان چهرهی مشعشع تابانم آرزوست
گفتی ز ناز «بیش مرنجان مرا، پرو»	آن گفتت که «بیش مرنجانم» آرزوست
زین همراهِ سست عناصر دلم گرفت	شیر خدا و رستم دستانم آرزوست
دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر	کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست
گفتند یافت مَرَنشود، جستهایم ما	گفت: «آنکه یافت مَرَنشود آنم آرزوست»
پنهان ز دیده‌ها و همه دیده‌ها از اوست	آن آشکار صنعتِ پنهانم آرزوست

حُسن: نیکویی، خوبی، زیبایی / **مشعشع:** درخشان / **سست عناصر:** بی اراده، بی غیرت / **دی:** دیروز / **دَد:** جانور وحشی
ملول: آزرده / **صنعت:** حرفه

غزلیات شمس: مولانا

درس هشتم

در کوی عاشقان

محمد، ملقب به جلال الدین، مشهور به «مولانا» یا «مولوی»، اوایل قرن هفتم، در شهر بلخ به دنیا آمد. علت شهرت او به «رومی» یا «مولانای روم»، اقامت طولانی وی در شهر قونیه بوده است، اما جلال الدین همواره خود را از مردم خراسان شمرده و همشهریانش را دوست می‌داشته و از یاد آنان دلش آرام نبوده است.

ملقب: مشهور شده به، لقب گرفته / **قونیه:** شهری در ترکیه‌ی امروزی
کنایه: از یاد آنان دلش آرام نبوده؛ به یاد آن‌ها بوده، دلتنگشان بوده

نکته‌ی دستوری:

پدر جلال الدین، محمد بن حسین خطیبی، معروف به «بهاء الدین ولد» از دانشمندان روزگار خود بود. به سبب **هراس** از برحمتها و کشتار لشکر **مغول** و رنجش از خوارزم‌شاه، ناچار از بلخ مهاجرت کرد. جلال الدین در این ایام، پنج شش ساله بود که خاندانش، شهر بلخ و خویشان را بدرود گفت و به قصد حج، رهسپار گردید. چون به نیشابور رسید، با شیخ فریدالدین عطار، ملاقات کرد. شیخ عطار، کتاب **اسرارنامه** را به جلال الدین **خرید** سال هدیه داد و به پدرش بهاء الدین گفت: «زود باشد که این پسر تو، آتش در سوختگان عالم زند.»

سوختگان: مجازا عارفان و عاشقان

کنایه: آتش در سوختگان عالم زند؛ عشق را در دل عاشقان جاری کند / **کنایه:** سوختگان؛ عاشقان / **استعاره:**

هنگامی که بهاء ولد، **مناسک** حج را به پایان برد، در بازگشت، به طرف شام روانه گردید و مدتی در آن **نواحی** به سر برد. آوازه‌ی تقوا و فضل و تأثیر بهاء ولد همه جا را فراگرفت و پادشاه سلجوقی روم، علاء الدین کیقباد، از مقامات او آگاهی یافت، طالب دیدار وی گردید. بهاء ولد به خواهش او به قونیه روانه شد و بدان شهر یار پیوست.

بهاء ولد از آنجا که دیار روم از تاخت و تاز سپاه مغول برکار بود و پادشاهی دانا و صاحب **بصیرت** و عالم‌پرور و محیطی آرام و آزاد داشت، بدان **نواحی** هجرت کرد. مردم آن سرزمین، علاقه‌ی فراوانی به او یافتند و سلطان نیز، براندازه، او را گرامی می‌داشت.

مناسک: جمع منسک، اعمال عبادی، آیین‌های دینی / **بصیرت:** آگاهی

کنایه:

جلال الدین، در هجده سالگی به فرمان پدر با «گوهر خاتون» سمرقندی ازدواج کرد. پس از درگذشت بهاء الدین، جلال الدین محمد به **اصرار** مریدان و شاگردان پدر، مجالس درس و وعظ را به عهده گرفت؛ جلال الدین در آن هنگام، بیست و چهار سال داشت. پس از این، جلال الدین مدتی در شهر حلب به تحصیل علوم پرداخت و سپس **عازم** دمشق شد و بیش از چهار سال در آن ناحیه، دانش می‌آموخت و معرفت می‌آموخت.

وعظ: اندرز، پند دادن / **عازم:** رهسپار، راهی

جلال الدین، پس از چندی اقامت در شهرهای حلب و شام که مدت مجموع آن، هفت سال بیش نبود، به قونیه بازآمد و همه روزه، به شیوه‌ی پدر، در مدرسه، به درس علوم دینی و ارشاد می‌پرداخت و طالبان علوم شریعت در **محضر** او حاضر می‌شدند. در این ایام که جلال الدین، روزها به شغل تدریس می‌گذرانید و شاگردان و پیروان بسیاری از حضورش بهره می‌بردند و مردم روزگار بر تقوا و زهد او متفق بودند، ناگهان آفتاب عشق و شمس حقیقت، در برابرش نمایان شد؛ او شمس الدین تبریزی بود. شمس از

مردم تبریز بود و خاندان وی هم اهل تبریز بودند. او برای کسب علوم و معارف، بسیار مسافرت کرد و از مشایخ فراوانی بهره برد. به دلیل سیر و سفر و البته جست و جو و پرواز در عالم معنا، او را «شمس پرنده» می‌گفتند.

ارشاد: راهنمایی، هدایت / **شریعت:** شرع، آیین، راه دین / **محضر:** محل حضور، مجازا محل درس / **زهد:** پارسایی، پرهیزگاری / **متفق:** همسو، هم عقیده / **نمایان:** ظاهر

مجاز: محضر؛ کلاس درس / **تشبیه:** آفتاب عشق / **تشبیه:** / **استعاره:** آفتاب عشق استعاره از شمس تبریزی است. / **استعاره:** / **ایهام:** شمس را می‌توان ایهام گرفت. ۱- خورشید ۲- شمس تبریزی

نکته‌ی دستوری:

شمس‌الدین، بیست و ششم جمادی‌الآخر سال ۶۴۲ هجری قمری به قونیه وارد شد. شمس، عارفی کامل و مرد حق بود و مولانا جلال‌الدین که همواره در طلب مردان خدا بود، چون شمس را دید، نشان‌هایی از لطف الهی را در او یافت و دانست که او همان پیر و مرشدی است که سال‌ها در جست‌وجویش بود؛ از این رو، به شمس روی آورد و با او به صحبت و خلوت نشست و در خانه بر آشنا و یگانه بست و تدریس و وعظ را رها کرد. مولانا جلال‌الدین با همی علم و استادی خویش، در این ایام که حدودا سی‌وهشت ساله بود، خدمت شمس زانو زد و نوآموز گشت؛ این خلوت عارفانه، حدود چهل روز طول کشید.

مرشد: مراد و پیر عارفان و سالکان، هدایت‌کننده / **صحبت:** هم‌نشینی / **وعظ:** اندرزگویی

کنایه: به کسی روی آوردن؛ نزد کسی رفتن یا آن شخص را پیشوای خود قرار دادن / **کنایه:**

کنایه: خدمت کسی زانو زدن؛ شاگردی آن شخص کردن / **تضاد:**

مولانا آن چنان در معارف شمس، غرق شد که مریدان خود را از یاد برد. اهل قونیه و علما و زاهدان هم، مانند شاگردانش از تغییر رفتار مولانا خشمگین شدند و به سرزنش او پرداختند. دشمنی آنان نسبت به شمس، هر روز فزون‌تر می‌گشت. مولانا جلال‌الدین در این میان، با توجه به ملامت و **هیاهوی** مردم، خود را با سرودن غزل‌های گرم و پُرسوز و گداز عاشقانه، سرگرم می‌کرد.

ملامت: سرزنش / **هیاهو:** هنگامه، بانگ و غوغا

استعاره مکنیه: در معارف شمس غرق شد. (در معارف نمی‌توان غرق شد) / **حسن آمیزی:**

در پی فرونی‌گرفتن خشم و **غضب** مردم، شمس، ناگیر قونیه را ترک کرد. مولانا در طلب شمس به تکاپو افتاد و سرانجام خبر یافت که او به دمشق رفته است. مولانا چندین نامه و پیغام فرستاد و غزل سرود و به خدمت شمس روانه کرد. یاران مولانا هم که پرمردگی و دل‌تنگی او را در غیبت شمس دیده بودند، از کردار خود پشیمان شدند و روی به مولانا آوردند. مولانا عذرشان را پذیرفت و فرزند خود «سلطان ولد» را با غزل زیر، به طلب شمس روانه‌ی دمشق کرد.

غضب: خشم / **تکاپو:** تلاش و جست‌وجو

کنایه: پرمردگی و دل‌تنگی؛ ناراحتی / **کنایه:**

بروید ای حریفان، بکشید یار ما را	به من آورید آخر، صنم گریز پا را
به ترانه‌های شیرین، به بهانه‌های زرین	بکشید سوی خانه، مه خوب خوش‌لقا را
اگر او به وعده گوید که دمی دگر پیام	همه وعده مکر باشد، بفرید او شما را

۱- ای دوستان بروید و یار من را بیاورید، آن بُت فرارکننده را (شمس) برای من بیاورید.

۲- با سخن‌های دلنشین و با وعده‌های خوب و ارزشمند آن محبوب خوب خوش‌چهره را به خانه بازگردانید.

۳- اگر او وعده و قول دهد که مدتی بعد خودش خواهد آمد، وعده‌اش را قبول نکنید که فریبتان می‌دهد (و نخواهد آمد).

صنم: بت، معشوق زیبارو / **خوش‌لقا:** زیبارو، خوش‌سیما / **وعده:** قول

استعاره: صنم؛ شمس تبریزی / **جناس:** / **حسن آمیزی:** ترانه‌های شیرین / **حسن آمیزی:**

استعاره: / **مجاز:** دمی؛ لحظه‌ای، زمانی

نکته‌ی دستوری:

این پیک‌ها و نامه‌ها عاقبت در دل شمس تأثیر بخشید. شمس خواهش مولانا را پذیرفت و بار دیگر به قونیه بازگشت. با آمدن شمس، بار دیگر نشست‌ها و ملاقات مولانا با او پدید پی شد و سبب انقلاب احوال مولانا گردید. دگر بار، مریدان از تعطیل شدن مجالس درس، به خشم آمدند و مولانا را دیوانه و شمس را جادوگر خواندند. چون یاران مولانا به آزار شمس **برخواستند**، شمس ناگیر دل از قونیه برکد و عزم کرد که دیگر بدان شهر پرغوغا باز نیاید و جایی پرود که از او خبری نشنوند و رفت.

عزم: قصد، اراده / **پرغوغا:** شلوغ (مجازاً دارای مردم غوغایی و نادرست)

کنایه:

از این به بعد، سرانجام و عاقبت کار شمس و اینکه چه بر سر او آمده، به درستی روشن نیست. پس از غیبت شمس، شاگردان به مولانا این گونه خبر دادند که شمس کشته شد ولی دلش بر درستی این خبر گواهی نمی‌داد. مولانا پس از جست‌وجوی بسیار، بفرار و آشفته حال گردید. شب و روز از شدت بقراری، بی‌تابی می‌کرد و شعر می‌سرود. پس از جست‌وجوی بسیار، مولانا با خبر شد که ظاهراً شمس در دمشق است. **آزار** و انکار مخالفان سبب شد که او نیز در طلب یار همدل و همدم خود، عازم دمشق شود. مولانا در دمشق، پیوسته به **افغان** و زاری و بقراری، شمس را از هر کوی و برزن جست و جو می‌کرد و نمی‌یافت.

انکار: رد کردن، قبول نداشتن / **عازم:** رهسپار، راهی / **افغان:** فریاد و زاری

تشخیص: دلش بر درستی این خبر گواهی نمی‌داد.

نکته‌ی دستوری:

چون مولانا از یافتن شمس، ناامید شد، ناچار با **اصرار** همراهان به قونیه بازگشت و تربیت و ارشاد مشتاقان معرفت حق را از سر گرفت. در حقیقت از این دوره (سال ۶۴۷ ه. ق.) تا هنگام درگذشت (سال ۶۷۲ ه. ق.)، مولانا به همت یاران نزدیک خود، شیخ **صلاح‌الدین زریکوب** و سپس **حسام‌الدین حسن چلبی** به نشر معارف الهی مشغول بود. بهترین یادگار ایام همدمی مولانا با این یاران، به ویژه با حسام‌الدین، سرودن کتاب گراز بهای مثنوی است که یکی از عالی‌ترین آثار ادبی ایران و اسلام است. در این باره، این گونه روایت می‌کند که حسام‌الدین از مولانا درخواست نمود کتابی به طرز «**الهی‌نامه**» **سنایی** یا «**منطق‌الطیر**» **عطار** به نظم درآورد. مولانا بدین رنگ از دستار خود کاغذی که مشتمل بود بر هجده بیت از آغاز مثنوی، بیرون آورد و به دست حسام‌الدین داد.

نشر: گسترش / به نظم: به شعر / **دستار:** عمامه، سربند

کنایه:

از این پس، مولانا شب و روز، آرام نمی‌گرفت و به نظم مثنوی مشغول بود و شب‌ها حسام‌الدین در پیشگاه وی می‌نشست و او مثنوی می‌سرود و حسام‌الدین می‌نوشت و بر مولانا می‌خواند. برخی شب‌ها، گفتن و نوشتن تا به صبحگاه می‌کشید. ظاهراً تا اواخر عمر، مولانا به نظم مثنوی مشغول بود و چلبی و دیگران می‌نوشتند.

مولانا مردی زردچهره و باریک‌اندام و لاغر بود و چشمانی سخت جذاب داشت و از نظر اخلاق و **سیرت**، ستوده‌ی اهل حقیقت و سرآمد هم‌روزگاران خود بود و خود را به جهاز عشق و یک‌رنگی و صلح‌طلبی و کمال و خیر مطلق کشانیده، در زندگانی، اهل صلح و سازش بود. همین حالت صلح و یگانگی با عشق و حقیقت، او را بردباری و تحمل عظیم بخشید؛ طوری که **طعن** و ناسزای دشمنان را هرگز جواب تلخ نمی‌داد و به نرمی و حسن خلق، آنان را به راه راست می‌آورد.

سیرت: خلق و خو / **سازش:** سازگاری، مصالحه / **حسن خلق:** خوش رفتاری

تضاد: / **مجاز:** / **کنایه:** زردچهره؛ ضعیف و ناتوان، مریض احوال / **کنایه:**

حسن آمیزی: / **تشبیه:** در عبارت «جهان عشق و یک‌رنگی و صلح‌طلبی و کمال و خیر» چند تشبیه وجود دارد؟

نکته‌ی دستوری:

از شاعران و عارفان هم‌روزگار مولانا، سعدی و فخرالدین عراقی بودند که ظاهراً هر دو نفر با وی دیدار و ملاقات کرده‌اند. غزل زیر از مولانا، سعدی را شیفته‌ی خویش ساخت:

هر نفس آواز عشق می‌رسد از چپ و راست ما به فلک می‌رویم، عزم تماشا که راست؟
ما به فلک بوده‌ایم، یار ملک بوده‌ایم باز همان‌جا رویم، جمله که آن شهر ماست ...

۱ - هر لحظه و هر ثانیه، صدای عشق از هر طرف می‌آید، ما قصد عروج داریم. چه کسی دوست دارد ببیند؟

۲ - ما ساکن آسمان‌ها و دوست فرشتگان بودیم. دوباره همگی به آن جا می‌رویم، زیرا آنجا شهر و مسکن ماست.

تماشا: گشت و گذار / مَلک: فرشته

مجاز: نفس؛ لحظه، زمان / تشبیه: بعضی اساتید «آواز عشق» را اضافه استعاره (استعاره) می‌گیرند، ولی به اعتقاد بنده «تشبیه» دانستن آن منطقی‌تر است. عشق مانند آواز دلنشین است. / تضاد: / مجاز:

جناس تام: / جناس ناقص: فلک و مَلک / تلمیح: به سخن معروف «کُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَى أَصْلِهِ»

نکته‌ی دستوری:

گویند در شب آخر که بیماری مولانا سخت شده بود، خویشان و پیوستگان، بسیار نگران و بی‌قرار بودند و «سلطان ولد» فرزند مولانا، هر دم بی‌تابانه به بالین پدر می‌آمد و باز از اتاق و بیرون می‌رفت. مولانا در آن حال، آخرین غزل عمر خود را سرود:

خویشان: اقوام، فامیل / بالین: بستر

رو سر بنه به بالین، تنها مرا رها کن ترک من خرابِ شبگرد مبتلا کن ...
دردی است غیر مردن، کن را دوا نباشد پس من چگونه گویم، کلین درد را دوا کن
در خواب دوش، پیری در کوی عشق دیدم با دست اشارتم کرد که عزم سوی ما کن ...

۱ - برو به خوابگاهت و آرام بخواب و من را آزاد بگذار، من ناخوش احوالِ شبگردِ گرفتارِ عشق را رها کن.

۲ - دردِ بزرگ‌تر از مرگ وجود دارد که درمانی ندارد، پس من چگونه بخواهم که آن درد را دوا کنی؟!

۳ - هنگام سحرگاه در خواب مرشدی را در کوی عشق دیدم، با دست به من اشاره می‌کرد که به سمت ما بیا.

شبگرد: شب‌رو / دوش: دیشب / عزم: قصد و اراده

کنایه: رو سر بنه به بالین: آسوده خاطر باش (برو بخواب) / استعاره و مجاز: «درد» را می‌توان هم استعاره و هم مجاز از «عشق» دانست. / تضاد: / تکرار: / جناس: / تشبیه: کوی عشق

عاقبت، روز یکشنبه پنجم جمادی‌الآخر سال ۶۷۲ هجری قمری، هنگام غروب آفتاب، خورشید عمر مولانا نیز از این جهان به جهان آخرت سفر کرد. اهل قونیه، از خُرد و بزرگ، در تشییع پیکر مولانا و خاک سپاری، حاضر شدند و همدردی کردند و بسیار گریستند و بر مولانا نماز خواندند.

تشییع: همراهی و مشایعت کردن جنازه تا گورستان

تشبیه: خورشید عمر مولانا / کنایه: خورشید عمر مولانا سفر کرد؛ درگذشت / تضاد: / مجاز:

ایات زیر، بخشی از غزلی است که گویم، مولانا در مرثیه‌ی خود و دل‌داری یاران، سروده است:

به روز مرگ، چو تابوت من روان باشد گمان مبر، که مرا درد این جهان باشد
برای من مگری و، مگو دریغ! دریغ! به دام دیو درافتی دریغ آن باشد
کدام دانه فرو رفت در زمین که نَرست؟ چرا به دانه‌ی انسانیت این گمان باشد؟

۱ - وقتی مُردم و تابوت‌م را دیدی که می‌برند، فکر نکن که دغدغه‌ی این جهان را داشتم. (وابسته این جهان نبودم)

۲ - برایم گریه مکن و مگو دریغا و افسوس! افسوس و دریغ برای زمانی است که انسان، فریب شیطان را بخورد.

۳ - هر دانه‌ای که در زمین کاشته می‌شود، می‌روید و رشد می‌کند، پس به زندگی مجدد انسان، بعد از مُردن و در خاک دفن

شدن، شک نکن. مگری: گریه نکن / دیو: شیطان

مجاز: تابوت؛ جسم مرده، جنازه / کنایه: درد این جهان را داشتن؛ به فکر این جهان بودن، دلبسته زندگی بودن

کنایه: / تشبیه: دانه انسان / تلمیح:

نکته‌ی دستوری:

زندگانی جلال‌الدین محمد، مشهور به مولوی،

بدیع الزمان فروزانفر، با تلخیص و اندک تغییر

کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

۱ - واژه‌ی «مرشد» در متن درس به چه معنایی است؟

۲ - چهار ترکیب اضافی که اهمیت املایی داشته باشد، از متن درس بیابید و بنویسید.

۳ - به درسنامه «نقش‌های تبعی» مراجعه کنید و سپس برای کاربرد هریک از نقش‌های تبعی، مثال مناسب بنویسید.

قلمرو ادبی

۱ - برای کاربرد هر آرایه‌ی زیر، نمونه‌ای از متن درس بیابید.

واج‌آرایی	
حس‌آمیزی	
تشبیه	

۲ - به درسنامه «تضمین» مراجعه کنید و سپس بنویسید بخش مشخص شده در سرودی زیر، بیانگر کاربرد کدام آرایه‌ی ادبی است؟ دلیل خود را بنویسید.

بیداری زمان را با من بخوان به فریاد

ور مرد خواب و خفتی،

«رو سر بنه به بالین، تنها مرا رها کن»

محمد‌رضا شفیعی کدکنی

قلمرو فکری

۱ - درباره‌ی اصطلاحات «پیر» و «مراد» و پیوند آن با زندگی مولوی توضیح دهید.

۲ - با توجه به متن درس، به اعتقاد مولانا، چه چیزی را باید مایه‌ی دریغ و افسوس دانست؟

۳ - کدام بیت درس، با این سروده‌ی حافظ، ارتباط معنایی دارد؟ پیام مشترک آن‌ها را بنویسید.

چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانی است روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم

۴ - بیت زیر، بیانگر چه دیدگاهی است؟

کدام دانه فرو رفت در زمین که نرُست؟ چرا به دانه‌ی انسانیت این گمان باشد؟

۵ - بر مبنای متن درس، خلق و خوی مولانا را با این آیات قرآن کریم که به حضرت موسی (ع) و حضرت هارون (ع) خطاب است، مقایسه کنید.

إِذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ. فَقَوْلَا لَهُ قَوْلًا لِّئَلَّا سوره‌ی طه / آیات ۴۳ و ۴۴

پاسخ کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱- پیر و مراد عارفان که مراحل سیر و سلوک را طی کرده و راهنمای سالکان نوپا است.
- ۲- مناسک حج - غضب مردم - صاحب بصیرت - آزار و انکار مخالفان - اصرار همراهان - هیاهوی مردم و ...
- ۳- بدل: سعدی، معروف‌ترین غزل‌سرای قرن هفتم، خالق بوستان و گلستان است. / معطوف: سعدی و حافظ از غزل‌سرایان نامدار شعر فارسی هستند. / برای من مگری و مگو دریغ دریغ

قلمرو ادبی

- ۱- واج‌آرایی: به دام دیو درافتی دریغ آن باشد / حس‌آمیزی: ترانه‌های شیرین، بهانه‌های رنگین / تشبیه: آواز عشق، آفتاب معرفت
- ۲- آرایه‌ی تضمین: زیرا دکتر شفيعی کدکنی، مصراعی از شعر مولانا را بدون تغییر در شعر خود آورده است.

قلمرو فکری

- ۱- پیر و مراد، رهنما و کسی است که سالکان تازه‌کار را در طی کردن مراحل سیر و سلوک راهنمایی می‌کند. البته گاه سالکی خود به درجه‌ی پیر و مراد بودن می‌رسد ولی باز هم از پیر و مراد دیگری راهنمایی می‌گیرد. چنانکه مولانا خود در طریقت صاحب مقام بوده ولی باز در مقابل شمس زانوده و او را پیر و مراد خود می‌داند.
- ۲- فریب شیطان را خوردن و در دام شیطان گرفتار شدن را مایه دریغ و حسرت می‌داند.
- ۳- پیام مشترک هر دو بیت این است که جایگاه اصلی و اولیه انسان، مقام قرب الهی است که انسان روزگاری آنجا بوده و به دلایلی از آنجا رانده شده است ولی دوباره به آنجا باز خواهد گشت. (اَنَا لِلَّهِ وَ اَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ)
- ما به فلک بوده‌ایم، یار ملک بوده‌ایم باز همانجا رویم، جمله که آن شهر ماست
- ۴- اعتقاد به معاد / مولانا با تمثیلی زیبا بیان می‌کند؛ همانطور که هر دانه‌ای که در زمین کاشته می‌شود، پس از مدتی جوانه خواهد زد و حیات خواهد یافت، ما نیز در زمان معین زندگی و حیات مجدد و جاودانه خواهیم یافت.
- ۵- در این آیه، خداوند به حضرت موسی و هارون (برادرش) می‌گوید که نزد فرعون بروند که او طغیان و سرکشی کرده است ولی با او با زبان نرم و با ملایمت رفتار کنند. در متن درس نیز به خلق و خوی مولانا اشاره شده که با خوش‌رفتاری و نرم‌زبانی با دیگران رفتار می‌کرده است.

گنج حکمت: چنان باش ...

خواجه عبدالکریم، [که] خادم خاصّ شیخ ما، ابوسعید «قدس الله روحه العزیز» بود، گهت: «روزی درویشی مرا بنشانده بود تا از حکایت‌های شیخ ما، او را چیزی می‌نوشتم.»

کسی پیامد که «شیخ، تو را می‌خواند.»؛ برفتم. چون پیش شیخ رسیدم، شیخ پرسید که چه کار می‌کردی؟ گهت: «درویشی حکایتی چند خواست، از آن شیخ، می‌نوشتم.»

شیخ گهت: «یا عبدالکریم، حکایت‌نویس مباش، چنان باش که از تو حکایت کنند!»

خادم خاص: خدمتکار مخصوص / قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ الْعَزِيزَ: خداوند روح عزیز او را پاک گرداند.

اسرار التّوحید: محمدبن منور

درس نهم

ذوق لطیف

خاله‌ام چند ساله از مادرم بزرگ‌تر بود. از شوهرش جدا شده بود. چند بچه‌اش همگی در شیرخوارگی مرده بودند و او مانده بود تنها. با آنکه از نظر مالی هیچ مشکلی نداشت و در نوع خود متمکن به شمار می‌رفت، از جهات دیگر ناشاد و سرگردان بود. تنهایی و بفرزند برای یک زن، مشکلی بزرگ بود و او گاهی در قم نزد برادرش زندگی می‌کرد، گاهی در کجاء بوده. نمی‌دانست در کجا ریشه بدواند.

متمکن: ثروتمند **کنایه:** نمی‌دانست در کجا ریشه بدواند؛ نمی‌دانست در کجا ساکن بشود.

نکته‌ی دستوری:

با این حال، او نیز مانند مادرم توکل داشت که به او مقاومت و استحکام اراده می‌بخشید. از **بحران‌های عصبی** که امروز رایج است و **تحفه‌ی** برخورد فرهنگ شرق با غرب است، در آن زمان خبری نبود. هر عصب و فکر به منبع **پشایه** ایمان وصل بود که خوب و بد را به عنوان **مشیت الهی** می‌پذیرفت. به این زندگی گذرا آن قدرها دل نمی‌بست که پشامد ناگوار را فاجعه‌ای **بینکار** و در نظرش اگر یک روی زندگی زشت می‌شد، روی دیگری بود که بشود به آن پناه برد.

تحفه: ارمان، هدیه / **شایه:** به شک اندازنده (بی‌شایه: خالص، پاک) / **مشیت:** اراده، خواست

تضاد: / **مجاز:** شرق؛ اهالی شرق / **مجاز:** / **تشبیه:** منبع بی‌شایه‌ی ایمان

کنایه: دل نمی‌بست؛ علاقه‌مند نمی‌شد. / **استعاره مکنیه:** روی زندگی (زندگی مثل چیزی است که روی و زیر داشته باشد).

بنابراین خاله‌ام با همه تمکنی که داشت، به زندگی درویشانه‌ی قناعت کرده بود، نه از بخل بلکه از آن جهت که به بیشتر از آن احتیاج نداشت. در خانه‌ی مشترکی که خانواده‌ی دیگری هم در آن زندگی می‌کردند، یک اتاق داشت. خانه‌ی کهن ساله بود و بر سر هم نکت بار، **عاری** از هرگونه امکان آسایش. در همان یک اتاق زندگی خود را متمرکز کرده بود.

تمکن: توانگری، ثروت / **بخل:** خساست، خست / **نکت بار:** شوم و ایجاد کننده بدبختی و خواری / **عاری:** فاقد، بدون

برای این خاله، من به منزله‌ی فرزند بودم. گاه به گاه به دیدارش می‌رفتم و کار پنجره می‌نشستم و او برای من قصه می‌گفت. برخلاف مادرم که خشک و کم سخن بود و از دایره‌ی مسائل روزمره و «مذهبیات» خارج نمی‌شد، وی از مباحث مختلف حرف می‌زد؛ از تاریخ، حدیث، گذشته‌ها و همچنین شعر؛ حتی وقتی از آخرت و عوارض مرگ سخن می‌گفت، گفتارش با مقداری ظرافت و نقل و داستان همراه بود.

نقل: داستان، قصه

کنایه: خشک بود؛ جدی بود / **تشبیه:** دایره‌ی مسائل روزمره

برای من قصه‌های شیرینی می‌گفت که او و مادرم، هر دو، آن‌ها را از مادر بزرگشان به یاد داشتند. از این مادر بزرگ (مادر پدر) زیاد حرف می‌زدند که عمر درازی کرده و سخنان جذابی گفته بود. به او می‌گفتند «مادرجوز». ورد زبانشان بود: «مادرجوز این طور گت، مادرجوز آن طور گت».

ورد: دعا (ورد زبان: سخنی که بسیار تکرار شود)

حس آمیزی: / **مجاز:** زبان؛ سخن و گفتار / **کنایه:** ورد زبانشان بود؛ زیاد تکرار می‌کردند.

نکته‌ی دستوری:

نخستین بار از زبان خاله و گاهی هم مادرم بود که بعضی از قصه‌های بسیار اصیل ایرانی را شنیدم و به عالم افسانه‌ها که آن همه پررنگ و نگار و آن همه پَران و نرم است راه پیدا کردم. علاوه بر آن، خاله‌ام با ذوق لطیفی که داشت، مرا نخستین بار از طریق سعدی با شعر شاهکار آشنا نمود. او سواد چندانی نداشت؛ حتی مانند چند زن دیگر در ده، خواندن را می‌دانست و نوشتن را نمی‌دانست، ولی درجه‌ی فهم ادب‌اش خیلی بیشتر از این حد بود. او نیز مانند داییم موجود «یک کابی» بود؛ یعنی، علاوه بر قرآن و **مفاتیح الجنان**، فقط کلیات سعدی را داشت. این سعدی همدم و شوهر و غم‌گسار او بود. من و او اگر زمستان بود، زیر کرسی و اگر فصول ملایم بود، همان گونه روی قالیچه می‌نشستیم؛ به رختخوابی که پشت سرمان جمع شده بود و حکم پشتی داشت، تکیه می‌دادیم و سعدی می‌خواندیم؛ گلستان، بوستان، گاهی قصاید. هنوز فهم من برای دریافت لطایف غزل کافی نبود و خاله‌ام نیز که طرفدار شعرهای اندرزی و **تمثیلی** بود، به آن علاقه‌ی چندانی نشان نمی‌داد.

ذوق: قریحه، استعداد / **لطایف:** جمع لطیفه، نکته‌های دقیق و ظریف / **شعر تمثیلی:** شعر نمادین و آمیخته به مثل و داستان مجاز: زبان؛ سخن و کلام / **حسن آمیزی:** نرم بودن را برای افسانه که شنیدنی است استفاده کرده / **تشبیه:** عالم افسانه‌ها **حسن آمیزی:** / **مجاز:** سعدی؛ آثار سعدی (سعدی در این متن چهار بار آمده است که در سه مورد به صورت مجازی به کار رفته است. آن سه مورد را پیدا کنید).

سعدی که انعطاف جادوگرانه‌ی دارد، آن قدر خود را خم می‌کرد که به حد فهم ناچیز کودکانی می‌رسد. این شیخ همیشه شاب، پیرترین و جوان‌ترین شاعر زبان فارسی، معلم اول که هم **هیبت** یک آموزگار را دارد و هم مهر یک پرستار، چشم عقاب و لطافت کبوتر، هیچ خُف‌های از خُف‌های زندگی ایرانی نیست که از جانب او شناخته نباشد ... به هر حال، این همدم کودک و دستگیر پیر، از هفتصد سال پیش به این سو، مانند هوا در فضای فکری فارسی‌زبان‌ها جریان داشته است.

انعطاف: نرمش، سازگاری با دیگران / **شیخ:** پیر / **شاب:** برنا، جوان **مجاز:** / **کنایه:** سعدی خود را خم می‌کرد؛ سطح کلام را پایین می‌آورد، کلام را ساده می‌کرد. **پارادوکس:** شیخ همیشه شاب (یا پیرترین و جوان‌ترین؛ کسی نمی‌تواند در آن واحد، هم پیر باشد هم جوان) **کنایه:** / **کنایه:** / **استعاره:** خُف‌ها؛ موضوعی برای شعر مانند مشکلات زندگی **کنایه:** / **کنایه:** دستگیر؛ یاری‌دهنده، کمک‌کننده / **تشبیه:** **نکته‌ی دستوری:**

من در آن اتاق کوچک و تاریک با او آشنا شدم؛ نظیر همان **حجره‌هایی** که خود سعدی در آن‌ها نشسته و شعرهایش را گفته بود. خاله‌ام می‌خواند و در حد ادراک خود معنی می‌کرد، قصه‌ها را ساده می‌نمود. این تنها، خصوصیت سعدی است که سخنش به سخن همه شبیه باشد و به هیچ کس شبیه نباشد. در زبان فارسی، احدی نتوانسته است مانند او حرف بزند و در عین حال، نظیر حرف زدن او را هر روز در هر کوچه و بازار می‌شنویم.

حُجره: اتاق کوچک در حیاط مساجد و ... **پارادوکس:** **توجه:** به کلامی که به گفتار دیگران شباهت دارد ولی مشابه آن را به راحتی نمی‌توان گفت، از نظر ادبی «سهل‌متنع» می‌گویند.

آن کلیات سعدی که خاله‌ام داشت، شامل تصویرهایی هم بود؛ چاپ سنگی با تصویرهای ناشیانه ولی گویا و زنده، و من چون این حکایت‌ها را می‌شنیدم و می‌خواندم و عکس‌ها را می‌دیدم، لبریز می‌شدم. سراچه‌ی ذهنم **آماس** می‌کرد. بیشتر بر فوران تخیل راه می‌رفتم تا بر روی دویا. پس از خواندن سعدی، وقتی از خانه‌ی خاله‌ام به خانه‌ی خودمان باز می‌گشتم، **قوز** می‌کردم و از فرط هیجان، «لگه» می‌دویدم. کسانی که توی کوچه مرا می‌دیدند، شاید کمی «خُل» می‌پنداشتند.

سراچه: خانه کوچک / **آماس:** ورم، تورم، (آماس کردن: گنجایش پیدا کردن) / **قوز کردن:** خم شدن / **فرط:** بسیاری **لگه دویدن:** با نشاط دویدن

کنایه: گویا و زنده بودن تصویر؛ طبیعی بودن تصویر / **کنایه:** لبریز شدن؛ لذت بردن و بالارفتن سطح دانش / **تشبیه:** **کنایه:** / **کنایه:** بر روی پا راه رفتن؛ نشان‌دهنده ذوق زیاد / **مجاز:**

خاله‌ام نیز خوش وقت بود که من نسبت به کلام سعدی علاقه نشان می‌دادم؛ بنابراین با حوصله مرا همراهی می‌کرد. هر دو چنان بودیم که گویی در پالیز سعدی می‌چریدیم؛ از بوته‌ای به بوته‌ای و از شاخه به شاخه. معنی کلمات را که نمی‌فهمیدیم، از آن‌ها می‌گذشتیم. نه کتاب لغتی داشتیم و نه کسی بود که از او بتوانیم پرسیم. خوشبختانه دامن‌های کلام و معنی به قدر کافی وسعت داشت که ندانستن مقداری لغت، مانع از برخورداری ما نگردد. اگر یک بیت را نمی‌فهمیدیم، از بیت دیگر مفهومش را درمی‌یافتیم؛ آزادترین گشت‌وگذار بود.

پالیز: باغ، جالیز

استعاره یا تشبیه؟ پالیز را بعضی اساتید «استعاره» از آثار سعدی می‌دانند. توجه داشته باشید؛ نویسنده می‌گوید: (ما وقتی آثار سعدی را می‌خواندیم) هر دو چنان بود که گویی در پالیز سعدی می‌چریدیم. نکته‌ی بسیار حساسی در این قسمت وجود دارد. من قسمتی که در پراگندگی آوردم را حذف دستوری می‌دانم نه نیابردن مشبه که استعاره ایجاد می‌کند! همکاران عزیز توجه بفرمایید؛ اگر می‌گفت هر دو در پالیز سعدی می‌چریدیم، «پالیز» استعاره مصرحه بود. ولی ادات تشبیه «چنان» به من اجازه نمی‌دهد «پالیز» را استعاره بگیرم.

استعاره: بوته و شاخه استعاره از بخش‌ها و شعرهای مختلف کلیات سعدی

از همان جا بود که خواندن گلستان مرا به سوی تقلید از سبک مسجع سوق داد که بعد، وقتی در دبستان انشا می‌نوشتیم، آن را به کار می‌بردیم.

از لحاظ آشنایی با ادبیات، سعدی برای من به منزله‌ی شیر «آغوز» بود برای طفل که پایمی عضله و استخوان بندی او را می‌نهد. ذوق ادبی من از همان آغاز با آشنایی با این آثار، پرتوقع شد و خود را بر سکوی بلندی قرار داد. از آنجا که مربی کارآزموده‌ای نداشتم، در همین کورمال‌کورمال ادبی آغاز به راه رفتن کردم. بعدها اگر به خود جرئت دادم که چیزهایی بنویسم، از همین آموختن سرخود و ره‌نوردی تهاوش بود که:

به حرص ار شربتی خوردم مگیر از من که بد کردم یابان بود و تابستان و آب سرد و استسقا سنایی

سوق دادن: هدایت کردن / آغوز: اولین شیری که یک ماده به نوزادش می‌دهد و سرشار از مواد مقوی است.

کورمال کورمال: با احتیاط رفتن / حرص: طمع، آز / استسقا: نام مرضی که بیمار آب بسیار خواهد.

سبک مسجع: نوعی خاصی از نگارش (مانند گلستان سعدی)

مجاز: / تشبیه: سعدی (آثار سعدی) برای من به منزله‌ی شیر آغوز بود. / تشخیص: ذوق ادبی من پرتوقع

شد یا ذوق من خود را بر سکوی بلندی قرار داد. / کنایه: کورمال کورمال ادبی؛ یادگیری ناآگاهانه / کنایه: سر خود؛ بدون

دخالت دیگران / استعاره: شربت؛ اشتباه، گناه / تضمین:

نکته‌ی دستوری: دبیران گرامی «بلندی» در ترکیب «سکوی بلندی» چیست؟ به نظر من علاوه بر مصدر بودن می‌تواند صفت هم باشد. این دو حالت را برای دانش‌آموزان توضیح دهید و تحلیل کنید.

روزها: دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱ - مترادف هر واژه را بنویسید. مفاتیح: مستقر: متمکن:
- ۲ - از متن درس، چهار ترکیب وصفی که اهمیت املائی دارند، بیابید و بنویسید.
- ۳ - نمونه‌ای از کاربرد نقش تبعی «بدل» در متن درس مشخص کنید.
- ۴ - در بند دوم درس، در کدام جمله‌ها، «مفعول» دیده می‌شود؟ «نهاد» جمله‌ی اول را مشخص کنید.

قلمرو ادبی

- ۱ - در کدام عبارت درس، به ویژگی **سهل ممتنع** بودن سبک سعدی اشاره دارد؟
- ۲ - به **درسنامه «متناقض‌نما»** مراجعه کنید و سپس آرایه‌ی متناقض‌نما را در دو سروده‌ی «قیصر امین‌پور» بیابید.
کنار نام تو لنگر گرفت کشتی عشق بیا که یاد تو آرامشی است طوفانی
بارها از تو گفته‌ام از تو بارها از تو، بارها با تو
ای حقیقی‌ترین مجاز، ای عشق! ای همه استعاره‌ها با تو

قلمرو فکری

- ۱ - نویسنده برای قصه‌های ایرانی چه ویژگی‌هایی را برمی شمارد؟
- ۲ - معنی و مفهوم جمله‌های زیر را بنویسید.
الف - سراچه‌ی ذهنم آماس می کرد.
ب - از فرط هیجان لگه می دویدم.
۳ - درک و دریافت خود را از عبارت زیر بنویسید.
«هر عصب و فکر به منبع **بی‌شائبه‌ی** ایمان وصل بود که خوب و بد را به عنوان مشیت الهی می پذیرفت.»
۴ - درباره‌ی ارتباط بیت پایانی و متن درس توضیح دهید.

پاسخ کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱ - مفاتیح: کلیدها / مستقر: ساکن / متمکن: ثروتمند
- ۲ - بحران‌های عصبی - منبع بی‌شائبه - مشیت الهی - شعرهای تمثیلی - همان حجره‌ها و ...
- ۳ - این شیخ همیشه شاب، پیرترین و جوانترین شاعر زبان فارسی، که هم هیبت یک آموزگار را دارد هم مهر یک پرستار.
- ۴ - او نیز مانند مادرم توگلی داشت. (او: نهاد / توکل: مفعول)
به او مقاومت و استحاحم اراده می‌بخشید. (توکل یا توکلش: نهاد محذوف / مقاومت و اراده: مفعول)

قلمرو ادبی

- ۱ - این تنها، خصوصیت سعدی است که سخنش به سخن همه شبیه باشد و به هیچ کس شبیه نباشد. در زبان فارسی، احدی نتوانسته است مانند او حرف بزند و در عین حال، نظیر حرف زدن او را هر روز در کوچه و بازار می‌شنویم.
- ۲ - الف: آرامش طوفانی / ب: حقیقی‌ترین مجاز

قلمرو فکری

- ۱ - پُر رنگ و نگار و پَران و نرم
- ۲ - الف - سراچه‌ی ذهنم آماس می کرد: درک و فهم من وسعت می‌یافت و بیشتر می‌شد.
ب - از فرط هیجان لگه می دویدم: از شدت هیجان با نشاط می‌دویدم.
- ۳ - ایمان خاله‌اش آنچنان قوی بود که منبع و دلیل هر موضوعی را خواست خداوند می‌دانست. این موضوع باعث می‌شود در اتفاقات ناگوار، کمتر ناراحت شویم و غصه بخوریم.
- ۴ - نویسنده به کمک شعری از حکیم سنایی غزنوی، با شکسته‌نفسی از ضعف‌های خود عذرخواهی می‌کند و علت آن را جبر محیطی می‌داند.

روان‌خوانی: میثاق دوستی

سه روز به اول فروردین مانده بود. روز قبل از آن، آخرین قسمتِ دروس ما امتحان شده و از این کار پرزحمت که برای شاگرد مدرسه‌ی **متعصب** و شرافتمند بالاترین مشکلات است، رهایی یافته بودیم و همه به قدر توانایی و هوش خویش، تحصیلِ موفقیت نموده بودیم.

کم‌حافظه‌ترین شاگردان، بیش از بیست روز، اوقات خویش را صرف حاضر کردنِ دروس کرده بود و حتی من که به هوش و حافظه‌ی خویش اطمینان داشتم، مرورِ قطعات ادبی به زبان فرانسه را فراموش نکرده بودم و بدین جهت هرکس از کار خویش **راضی** و **مسرور**، می‌خواستیم روزی را که در پی امتحانات بود، به تفریح و شادی به سر ببریم. بارانی بهاری، از آن‌هایی که ایجاد سیل می‌کند، شب پیشین برای شست و شوی صحرا و بوستان چابک‌دستی کرده، راه باغ را زفته و گونی گل‌های بنفشه را دُرافشان ساخته بود. از پشت کوه و از گریزان افق طلایی، آفتابِ **طراوت‌بخش** بهاری، به روی ما که از سحرگاهان گرد آمده بودیم، تبسم می‌کرد؛ گهتی جشن جوانی ما را تبریک می‌گفت.

آسمان می‌خندید؛ گل‌ها از طراوت درونی خویش، سرمست و چلچله‌ها گرداگرد درختان بزرگ، که از شکوفه، سفید بودند، می‌رقصیدند. گنجشکی زرد، روی شاخه‌ی علفی خود رو نشسته، پرهای شبنم‌دار خویش را تکان داده، پیش آفتاب، نیاز آورده، در آن بامداد فرخنده، جفت خویش را می‌خواند. پسری روستایی نمد کوچک خویش را به دوش انداخته، چوب‌دستی بلند بر دوش، گل‌های گوسفندی را به دامنه‌ی کوه، هدایت می‌کرد. دست‌های حناسته‌ی او نشان می‌داد که او نیز برای رسیدن عید طبیعت، تشریفاتی فراهم آورده است.

پسرک، آوازخوانان از بلوی ما گذشت، نگاهی به ما کرده، لبخندی زد؛ پنداشتی با زبان بیزبانی می‌خواهد به ما، که مانند خودش از رسیدن بهار سرمستیم، عرض تبریک و **تهنیت** کند. رفیقی خوش‌خلق و **بذله‌گو** که عندلیبِ انجمنِ اُنس ما محسوب می‌شد، از خنده‌ی پسرک، شادمان، او را صدا زد و به او گفت:

«پسر جان، اسمت چیست؟»

فرزند صحرا که هیچ وقت با ساکنین شهر مکالمه نکرده بود، دست و پای خویش را گم کرد، اما فوراً خود را جمع کرده و در چشم‌های درشتش **فروغی** پیدا شد؛ گهتی جمله‌ای که پدرش در این موقع ادا می‌کرده است، به خاطرش آمده و از این رو مسرتی یافته است؛ پس جواب داد: «توکر شما، حسین»

دیگری پرسید: «برای عید چه تهیه کرده‌ای؟»

پسرک در جواب خنده‌ای زد و گفت: «پدرم یک جفت گیوه برایم خریده و دیروز که از شهر آمده بود، کلاهی برایم آورد که هنوز با لفاف کاغذی در گوشه‌ی اتاق گذاشته است و **قبای سبز**، هنوز تمام نشده و مادرم می‌گوید که تا فردا صبح حاضر خواهد شد.»

در این بین، من متأثرتر از همه پیشنهاد کردم از شیرینیهایی که همراه داشتیم، سهمی به کودک دهقان بدهیم و کاش را شیرین کنیم. چنین کردیم.

کودک با ادب و تواضعی عجیب آن‌ها را گرفت و همین که دید گوسفندها خیلی دور شده‌اند و باید برود، دست در جیب کرده، مُشتی کشمش بیرون آورد و به رفقا داد.

با این هدیه، کلمه‌ی پوزش و تقاضا همراه نبود، تنها مژه‌های سیاه و بلند، یک جفت چشم درشت به زیر افکنده را پوشیده بود و معلوم می‌کرد که حسین از ناچیزی هدیه‌ی خویش شرمسار است.

در باغ، زیر یک درخت تووند سبب، پس از چند ساعت، بازی و سبک‌سری به استراحت نشستیم و از هر در سخنی در میان آوردیم. آرزوهای شاگردان جوان که تازه می‌خواستند از مدرسه بیرون آیند، گوناگون بود و هر یک آرمانی داشتند که برای سایرین با نهایت **صراحت** و سادگی بیان می‌کردند و از آن‌ها مشورت می‌خواستند.

جوان‌ترین همه که قیافه‌ای گشاده و چشم‌هایی درشت داشت، اما هنوز طفل و نارسیده، می‌خواست در اداره‌ای که پدرش مستخدم بود، داخل شود و برای ادای این نقشه، مقدماتی حاضر می‌کرد. من از همه خیالپرست‌تر، می‌خواستم آزاد و بی‌خیال، وقت خود را به شعر و شاعری صرف کنم و با نان اندک بسازم و در پی شهرت ادبی بروم. در آن روزها تازه بیت‌های بی‌معنی می‌ساختم که وسیله خنده‌ی رفقا بود.

این آرزو تا مدتی موضوع شوخی دوستان گردید و هر یک شروع به لطیفه‌پرانی کردند. یکی می‌گفت درست است که تو خیلی باهوش و صاحب **ذوق و قریحه** هستی و البته ادبیات نیز وسیله شهرت است، ولی این شهرت، زندگی مادی انسان را تأمین نمی‌کند. دومی شوخ‌تر می‌گفت: «بسیار خوب است و سلیقه‌ی تو را می‌پسندم و روزی که شاه شدم، تو را ملک الشعرا خواهم کرد.» سومی گفت: «آقای شاعر، لطفاً در همین مجلس، بالدها از امیر معزّی تقلید کرده، شعری در مدح گیوه‌ی من بگویند، بدانم **قوت طبع** شما تا چه پایه است.»

من از این کایه‌ها در عذاب، هنرمندی کرده، گفتم: «گفت وگو درباره‌ی مرا برای آخر بگذارید. به نقد باید آرزوهای دیگران را شنفت.»

عزیزترین رفقای من که **حسن سیرت** را با **صباح توأم** داشت، لبخندی زده، گفت: «من می‌خواهم با مایه‌ی اندک، بازرگانی را پیش گیرم اما بدان شرط که رفقا هر وقت می‌خواهند خریداری کنند، از تجارت خانه‌ی من باشد.» بالجمله، هرکس آرزای خوش را بیان داشت و در باب آن‌ها صحبت کردیم تا نوبت به سالخورده‌ترین رفقا رسید. او تجربه‌آموخته‌تر گفت: «رفقا، زندگانی آینده‌ی ما دستخوش تصادف و اتفاق است. دور روزگار، بر سر ما چرخ‌ها خواهد زد و تغییرات بی‌شمار خواهد نمود؛ چه بسا که تقدیر ما چیز دیگر باشد. امروز کار بسزا این است که با یکدیگر عهد کنیم هر چه در آینده برای ما پیش آید، جانب دوستی را نگاه داشته، از کمک به یکدیگر **فروگذاری** ننماییم و برای اینکه این عهد هرگز از خاطر ما نرود، باید به شکل بدیهی، **میثاق** امروزی را **مؤکد** سازیم.»

رفقا گفتند طرح پیمان را به رفیق خیالپرست خودمان، رها می‌کنیم و مرا نامزد آن کار کردند. من یک دانه‌ی شکوفه‌ی سیب چیده، گفتم: «بیاید هر پنج نفر پس از بستن پیمان، یک برگ از این شکوفه را جدا کرده، آن را در خانه‌ی خویش، میان اوراق کتابی به یادگار ایام جوانی **ضبط** کنیم.»

رفقا سرها را روی شکوفه خم کردند، و قبل از آنکه برگ‌ها را بچینند، من چنین گفتم: «به پاک‌ی قاصدِ بهار و به **طهارت** این دوشیزه‌ی سفیدروی بوستان، سوگند که در تمام احوال و انقلابات روزگار، مثل برگ‌های این گل باکدامن از یکدیگر حمایت کنیم و اگر تبدادی ما را از هم جدا کرد، محبت و علاقه‌ی هیچ یک از دیگری **سلب** نشود و تا مثل این شکوفه، موی ما کفوری شود، دوستی را نگاه داریم.»

آنکه پنج دست چابک، برگ‌های شکوفه را کردند و هر یک برگ خود را در میان دفتر خود گذاشت.

لطفعلی صورتگر

درس دهم

بانگ جرس

وقت است تا برگ سفر بر باره بندیم دل بر عبور از سدّ **خار** و **خاره** بندیم

۱- زمان آن فرارسیده است که آماده سفر شویم و تصمیم عبور از راهی سخت بگیریم.

برگ: توشه، آذوقه / **باره:** اسب / **خاره:** سنگ خارا، سنگ سخت

کنایه: برگ سفر بر باره بستن؛ آماده سفر شدن / **جناس:** باره و خاره / **جناس:** / **۲ تشبیه:** سدّ خار، سدّ خاره
کنایه:

از هر کران **بانگ رحیل** آید به گوشم **بانگ** از جرس **برخواست** وای من **خوشم**

۲- از هر سمت صدای حرکت مردم به گوشم می‌رسد، کاروان آماده‌ی حرکت است و من هنوز آماده نشده‌ام.

کران: طرف، جهت، کنار / **رحیل:** کوچ کردن / **جرس:** زنگ

کنایه: بانگ رحیل به گوش رسیدن؛ صدای به راه افتادن کاروان را شنیدن / **کنایه:**

دریادلان، راه سفر در پیش دارند پا در رکاب راهوار خویش دارند

۳- انسان‌های شجاع و دریادل، آماده سفر شدند و قصد حرکت دارند.

رکاب: حلقه‌ای که سوارکار پای خود را در آن می‌گذارد. / **راهوار:** اسب خوش حرکت

کنایه: دریادلان؛ رزمندگان شجاع (همانطور که در درسنامه کنایه آمده است، اینگونه صفت‌ها «کنایه» می‌باشند).

تشبیه: «دریادل» تشبیه درون واژه‌ای است. / **کنایه:**

نکته‌ی دستوری:

گاه سفر آمد برادر، ره دراز است پروا مکن، بشتاب، همت چاره‌ساز است

۴- برادر جان، لحظه سفر رسیده است، سفری دراز و طولانی. اما نترس و عجله کن. اگر همت کنیم، مشکلی نخواهد بود.

پروا: ترس (پروا مکن: نترس) / **همت:** عزم

گاه سفر شد باره بر دامن برانیم تا بوسه‌گاه وادی ایمن برانیم

۵- زمان حرکت رسیده است که به دامنه کوه (های فلسطین) برویم و تا سرزمین مقدس "ایمن" حرکت کنیم.

گاه: زمان / **وادی ایمن:** نام سرزمینی

کنایه: باره بر دامن برانیم؛ به راه بیفتیم. / **تلمیح:** به داستان حضرت موسی در وادی «ایمن» / **مجاز:** وادی ایمن؛ فلسطین

نکته‌ی دستوری:

وادی پر از فرعونیان و **قبطیان** است موسی جلودار است و نیل اندر میاز است

۶- مسیر و مقصد پر از انسان‌های فرعون‌گونه و شیطان‌صفت است ولی رهبری مانند موسی (امام خمینی) داریم و گشایشی

همچون باز شدن رود نیل، در انتظار ماست.

وادی: سرزمین / **قبطیان:** ساکنان قدیمی مصر / **جلودار:** رهبر، فرمانده

مجاز: وادی؛ فلسطین / **استعاره:** فرعونیان؛ اهالی یا نظامیان اسرائیلی / **استعاره:** / **استعاره:** موسی؛ امام خمینی

استعاره: / **تلمیح:** به داستان حضرت موسی و

نکته‌ی دستوری:

تنگ است ما را خانه، تنگ است، ای برادر
۷- دشمنان، سرزمین ما را اشغال کرده و آن را بر ما تنگ کرده‌اند، ای برادر ننگ است که دشمن بیگانه به جای ما بنشینند.
ننگ: بی‌آبرویی
جناس: / **استعاره:** خانه؛ کشور فلسطین / **کنایه:**

فرمان رسید این خانه از دشمن بگیرد
۸- دستور از رهبر آمد که سرزمین غصب‌شده (فلسطین) را از دشمن پس بگیرد و آن سرزمین ارزشمند را از چنگ شیطان (اسرائیل) بیرون بیاورد.
استعاره: / **مجاز:** تخت؛ پادشاهی / **مجاز:** / **استعاره:** اهریمن؛ اسرائیلیان
تلمیح: به داستان حضرت سلیمان و ربوده شدن انگشترش توسط اهریمن / **تلمیح:** به پیام امام خمینی

یعنی کلیم آهنگ جان سامری کرد
۹- امام خمینی، قصد نابودی اسرائیل را کرده است. ای رزمندگان، واجب است که رهبر را کمک کنید.
سامری: نام جادوگری در زمان حضرت موسی که ... / **ولی:** دارنده بالاترین مقام در دین پس از پیغمبر (ص) / **یاوری:** همراهی
استعاره: کلیم؛ امام خمینی / **استعاره:** / **تلمیح:** به داستان حضرت موسی و گوساله سامری
کنایه:

حکم جلودار است بر هامون بتازید
۱۰- فرمان رهبر است که به سمت بیابان (مسیر بیت‌المقدس) حرکت کنیم و اگر سراسر این مسیر مرگ و خونریزی باشد، نترسیم و ادامه بدهیم.
هامون: دشت و صحرا، بیابان

مجاز: جلودار؛ امام خمینی / **تشبیه:** / **کنایه و اغراق:** هامون اگر دریا شود؛ کشته‌های بسیار دادن
فرض است فرمان بردن از حکم جلودار
۱۱- از فرمان رهبر پیروی کردن واجب است، حتی اگر از آسمان تیر و شمشیر ببارد، مشکلی نیست.
فرض: واجب، لازم، ضروری

اغراق: / **استعاره مکنیه:** تیغ (شمشیر) ببارد. / **کنایه:** تیغ باریدن؛ شرایط بسیار سخت شدن
نکته‌ی دستوری:

جانان من برخیز و آهنگ سفر کن
۱۲- ای دوست و جانان من، بلند شو و قصد حرکت کن، اگر از آسمان شمشیر هم ببارد بر سرمان. جانت را سپر کن و نترس.
آهنگ سفر: قصد سفر
کنایه: آهنگ چیزی کردن؛ قصد آن چیز کردن / **کنایه و اغراق:**
کنایه: جان سپر کن؛ از جان مایه بگذار
نکته‌ی دستوری:

جانان من برخیز بر جولان برانیم
۱۳- ای دوست و جانان من برخیز تا به سمت تپه‌های جولان حرکت کنیم و از آنجا در حالیکه مقتدرانه جولان می‌دهیم به سمت لبنان حرکت کنیم.
جولان: تاخت و تاز، نام منطقه‌ای در مرز سوریه

جناس تام: / **مراعات نظیر:** جولان و لبنان
آنجا که هر سو صد شهید خفته دارد
۱۴- جایی برویم که، هر جایش صدها شهید دفن شده‌اند، جایی که هر محله‌اش غمی پنهان دارد. (غمی در سوگ شهیدان)
جناس تام: / **مراعات نظیر:** جولان و لبنان

جانان من اندوه لبنان کشت ما را بشکست داغ دیر یاسین پشت ما را

۱۵- جانان من، ای رزمنده، اندوه (دوری از لبنان) ما را کشت، و درد و غم محله‌ی «دیر یاسین» ما را ماتم زده کرد.

دیر یاسین: نام منطقه‌ای (قتل عام مردم آنجا، توسط اسرائیل معروف است).

مجاز: لبنان؛ ساکنان سرزمین لبنان / **مجاز:** دیر یاسین؛ کشتگان و شهدای قتل عام در دیر یاسین / **کنایه:**

باید به مژگان رُفت گرد از طور سینین باید به سینه رُفت زین جا تا فلسطین

۱۶- باید با مژگان چشمان محله «طور یاسین» را خاک‌روبی کنیم و از اشتیاق از اینجا تا فلسطین را سینه‌خیز برویم.

رُفت: رفتن، زدودن / **طور سینین:** کوه سینا

جناس: رُفت و رُفت / **کنایه:** به مژگان رُفتن؛ برای آن جایگاه احترام زیاد قائل شدن / **مجاز:** طور سینین؛ فلسطین

ایهام تناسب: به سینه رفتن کنایه از با شوق رفتن است ولی با توجه به موضوع این شعر که جنگ با اسرائیل است به «سینه‌خیز رفتن نظامی» می‌تواند اشاره‌ای داشته باشد. (اینگونه ایهام، در اصل «ایهام تبادُر» است که در سطح دبیرستان زیرمجموعه‌ای از ایهام تناسب در نظر گرفته می‌شود).

جانان من برخیز و بشنو بانگ چاووش آنک امام ما علم بگرفته بر دوش

۱۷- ای جانان من، بلند شو و صدای پیشرو را بشنو. اکنون رهبر ما خود پرچم مبارزه به دوش گرفته و راهی شده است.

چاووش: پیشرو زائران و ... / **علم:** پرچم

استعاره: چاووش؛ امام خمینی / **کنایه:** علم بر دوش گرفتن؛ رهبری و فرماندهی کردن

تکبیر زن، لیک گو، بنشین به رهوار مقصد دیار قدس، همپای جلودار

۱۸- در حالیکه «الله اکبر» و «لبیک» می‌گویی به راه بیفت و هم‌پا و هم‌ردیف و برابر با رهبر، به سمت دیار قدس حرکت کن.

تکبیر: به معنای یادکردن است ولی در معنای تکرار ذکر خاص می‌باشد. / **لیک:** آری اجابت می‌کنم. / **همپا:** همراه، هم‌قدم

جلودار: رهبر، فرمانده **کنایه:** رهوار؛ اسب (رهوار در واقع صفت اسب است).

حمید سبزواری

کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

۱- معادل معنایی واژه‌های زیر را از متن درس بیابید.

زنگ: کوچ: واجب گردانیدن:

۲- در مصراع مقابل «جولان» چه معنایی دارد؟
زان جا به جولان تا خط لبنان برانیم

۳- نقش واژه‌های مشخص شده را تعیین کنید.

گاه سفر آمد برادر، ره دراز است پروا مکن، بشتاب، همت چاره‌ساز است

۴- سه واژه مهم املایی از متن درس بیابید و معادل معنایی آنها را بنویسید.

قلمرو ادبی

۱- از متن درس برای هر یک از آرایه‌های ادبی زیر، نمونه‌ای بیابید و بنویسید.

جناس همسان (تام):
جناس ناهمسان (ناقص):

۲- مفهوم کنایه‌های زیر را بنویسید.

برگ سفر بر باره بستن:
علم بر دوش گرفتن:

قلمرو فکری

۱- در بیت زیر، منظور شاعر از فرعونیان و قبطیان و موسی (ع) چیست؟

وادی پر از فرعونیان و قبطیان است موسی جلودار است و نیل اندر میان است

۲- معنی و مفهوم بیت پنجم را به نثر روان بنویسید.

۳- آیا می‌توان شعر بانگ جرس را نوعی حماسه دانست؟ چرا؟

۴ - مقصود از مصراع «پا در رکاب راهوار خویش دارند.» چیست؟

۵ - در مصراع «تخت و نگین از دست اهریمن بگیریم» منظور شاعر از تخت و نگین و اهریمن چیست؟

پاسخ کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱ - زنگ: جرس / کوچ: رحیل / واجب گردانیدن: فرض

۲ - تاخت و تاز کردن

۳ - برادر: منادا / ره: نهاد / چاره ساز: مسند

۴ - رحیل: کوچ کردن / فرض: واجب گردانیدن / قبطیان: ساکنان قدیم مصر / طور سینا: کوهی در صحرای سینا در کشور مصر

/ علم: پرچم

قلمرو ادبی

۱ - بیت اول جناس همسان و بیت دوم جناس ناقص

جانان من برخیز بر جولان برانیم زان جا به جولان تا خط لبنان برانیم

باید به مژگان رفت گرد از طور سینین باید به سینه رفت زین جا تا فلسطین

۲ - برگ سفر بر باره بستن: کنایه از آماده‌ی سفر شدن / علم بر دوش گرفتن: کنایه از آماده نبرد شدن یا فرماندهی کردن

قلمرو فکری

۱ - فرعونیان و قبطیان: استعاره از اسرائیلیان / موسی: استعاره از امام خمینی

۲ - زمان حرکت رسیده است که به دامنه کوه (های فلسطین) برویم و تا سرزمین مقدس "آیمن" حرکت کنیم.

۳ - بله، زیرا به دلاوری و جنگاری و دفاع از آرمان‌ها اشاره دارد.

۴ - آماده حرکت به سوی فلسطین و مبارزه با اسرائیلیان هستند.

۵ - تخت و نگین: استعاره از فلسطین / اهریمن: استعاره از اسرائیلیان

ای کعبه به داغ ماتمت، نیلی پوش وز تشنگیات، فرات در جوش و خروش
جز تو که فرات، رشحه‌ای از یم توست دریا نشنیدم که کشد مشک به دوش

محمدعلی مجاهدی (پروانه)

رشحه: قطره، چکه

گنج حکمت: به یاد ۲۲ بهمن

آسمان با هفت دست گرم و پنهانی دَفِ میزد و رنگین‌کمانی از شوق و شور، کلاف ابرهای تیره را از هم باز می‌کرد. خورشید در جشنی بی‌غروب، بر بام روشن جهان ایستاده بود و تولد جمهوری گل محمدی را کل می‌کشید.

بیست و دوم بهمن در هیئت روزی شکوهمند، آرام آرام از یال کوه‌های بلند و برف‌گیر فرود آمد و در محوطه‌ی آفتابی انقلاب، ابدی شد، و ما در سایه‌ی خورشیدی‌ترین مرد قرز به بارِ عامِ رحمت الهی راه یافتیم و صبح روشن آزادی را به تماشا ایستادیم.

اندک اندک جلوه‌هایی از تقدیر درخشان این نهضت به ملت ما لبخند زد. **حلول** این صبح روشن را بزرگ می‌داریم و یاد **ایشان گران** سهمیم در این حماسه‌ی سترگ را تا همیشه در خاطره‌ی خویش به تابناکی پاس خواهیم داشت.

دَف: نوعی وسیله موسیقی / **کلاف:** ریسمان پیچیده گرد دوک / **کل کشیدن:** بانگ شادی در آوردن / **محوطه:** میدانگاه، صحن

یال: موی گردن شیر و اسب و ... / **پار:** اجازه، رخصت، اجازه حضور (بار عام: اجازه حضور عمومی) / **حلول:** رسیدن، آغاز

سترگ: بزرگ، عظیم / **تابناک:** درخشان، نورانی

سیدضیاءالدین شفیعی

درس یازدهم

یاران عاشق

یا عاشقی را رعایت کنیم ز یاران عاشق حکایت کنیم

۱- بیا راه و رسم و روش عاشقی را پیش بگیریم و درباره یاران و دوستان عاشقمان (شهدا) صحبت کنیم. (مفهوم: پاسداشت شهدا) **حکایت کردن:** سخن گفتن

کنایه: از یاران عاشق حکایت کنیم؛ در مورد شهدا و جانبازان صحبت کنیم یا شعر بگوییم.

از آن‌ها که خونین سفر کرده‌اند سفر بر مدار خطر کرده‌اند

۲- از شهدایی بگوییم که جانشان را در سفر عشق دادند و به جایی سفر کردند که پرخطر بود. (مفهوم: دشواری راه عشق) **مدار:** مسیری معمولاً دایره‌ای شکل، مسیر

کنایه: خونین سفر کردن و یا بر مدار خطر سفر کردن هر دو کنایه از انجام کاری که موجب مرگ شود. (شهادت)

نکته‌ی دستوری:

از آن‌ها که خورشید فریادشان دید از گوی سحرزادشان

۳- از شهدایی بگوییم که صدای روشنی‌بخش آن‌ها، از گوی پاک و مقدسشان بیرون آمد. (فریادشان روشنی‌بخش است) **سحرزاد:** زاییده سحر، خلوص، پاکی

تشبیه: خورشید فریادشان / **حس آمیزی:** حس آمیزی جالب و نهفته‌ای در این بیت وجود دارد. خورشید بدون شک یادآور نور یا گرمی است که با حواس بینایی و لامسه درک می‌شوند ولی فریاد با حس شنوایی درک می‌شود.

استعاره و نماد: «سحر» نماد و استعاره‌ای از پاکی و خوبی است.

چه جانانه چرخ جنون می‌زند دف عشق با دست خون می‌زند

۴- شهدا، چقدر زیبا و دوست‌داشتنی به میدان رفتند، آن‌ها با خونشان ساز عشق را نواختند. (مفهوم: جانفشانی شهدا در راه عشق) **جنون:** دیوانگی، عاشقی

کنایه: چرخ جنون زدن؛ عاشقی کردن / **تشبیه:** / **مجاز:** خون مجاز از شهادت

کنایه: دف عشق با دست خون زدن؛ انجام کاری که موجب مرگ شود. (به استقبال شهادت رفتن)

نکته‌ی دستوری:

به رقصی که بی پا و سر می‌کند چنین نغمه‌ی عشق سر می‌کند

۵- آن‌ها بدون حرکت دست و پا می‌رقصند و نغمه عشق را این‌گونه سر می‌دهند:

پارادوکس: بدون پا و سر رقصیدن را با کمی ارفاق می‌توان پارادوکس دانست. / **تشبیه:**

کنایه: نغمه عشق سر کردن؛ عاشقی کردن / **جناس تام:** سر: ۱- عضو بدن ۲- شروع

هلا منکر جان و جانان ما بزن زخم انکار بر جان ما

۶- ای نیست‌کننده جان ما و آنچه غیر تو پسندیده‌ام (یا ای جانان ما)، ما را در مقابل وجودت، نیست‌کن. (مفهوم: ما در مقابل تو وجودی نداریم).

هلا: آگاه باش، هشدار / **منکر:** انکارکننده، ناباور / **انکار:** نادیده گرفتن

استعاره: / **تشبیه:** زخم انکار

ایهام: علاوه بر معنای جراحت و آسیب، با توجه به ابیات بالا، «زخم» می‌تواند در معنی «زخمه» و «نواختن ساز» نیز باشد.

نکته‌ی دستوری: «هلا» از نظر دستوری «شبه جمله» یا «صوت» است.

بزن زخم، این مرهم عاشق است که بر زخم مردن، غم عاشق است
۷- ما را زخمی خودت کن که این زخم مرهم ماست، ما اگر زخمی نداشته باشیم، غمگین خواهیم بود. (مفهوم: دردی که از جانب معشوق برسد، لذت بخش است.)

مرهم: دارو

پارادوکس: / تشبیه: زخم (برای عاشق) مثل مرهم است.

نکته‌ی دستوری:

مگو سوخت جان من از فرط عشق خموشی است هان، اولین شرط عشق
۸- اعتراض نکن که از شدت عشق، آزرده شده‌ای. اولین شرط عاشق بودن، سکوت و عدم اعتراض است. (مفهوم: عدم اعتراض از ناخرسندی‌ها در راه عشق) فرط: شدت، زیادی / هان: آگاه باش هشدار جناس: / جناس: / کنایه: خموشی؛ سکوت، عدم اعتراض

نکته‌ی دستوری:

بین لاله‌هایی که در باغ ماست خموشند و فریادشان تا خداست
۹- نگاه کن! شهدا مانند گل‌های لاله هستند. در حالیکه ساکت‌اند، صدایشان رساتر از ما، به خدا می‌رسد. (مفهوم: زنده بودن و موثر بودن شهدا)

استعاره: لاله؛ شهدا / استعاره: باغ؛ کشور / تشخیص: / پارادوکس:

تلمیح: به آیه «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا...»

یا با گل لاله بیعت کنیم که آلاله‌ها را حمایت کنیم
۱۰- بیایید با گل لاله (شهدا) تجدید میثاق کنیم، تا از خون شهیدان به نیکی پاسداری کنیم.

بیعت: عهد، پیمان / آلاله: لاله سرخ، شقایق

استعاره: لاله؛ شهدا / استعاره: آلاله؛ شهدا یا آثار باقی‌مانده از آنان همچون حفظ خون شهدا / تشخیص: با گل بیعت کنیم.

نکته‌ی دستوری:

هم‌صدا با حلق اسماعیل: سید حسن حسینی

کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

۱- معادل معنایی واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

منکر آیین به چشم کور دشمن آیین به شد روی زرد عمادی شهریاری
ای داور زمانه، ملوک زمانه را جز بر ارادت تو مسیر و مدار نیست مسعود سعد سلمان
۲- به درسنامه «گروه اسمی» مراجعه کنید و سپس مانند نمونه، جدول را کامل کنید.

فعل	بن مضارع	صفت فاعلی	صفت لیاقت	صفت مفعولی
نوشت	نویس	نویسنده	نوشتنی	نوشته
خواندم				

قلمرو ادبی

۱- از متن درس، برای هر یک از آرایه‌های ادبی زیر، نمونه‌ای مناسب بیابید و بنویسید.
تشبیه:

متناقض‌نما:

۲- شعر «یاران عاشق» را از نظر قالب و مضمون، با شعر «زاغ و کبک» مقایسه کنید.

قلمرو فکری

- ۱- در این شعر، مقصود از یاران عاشق، چه کسانی هستند؟ در بیت سوم، به کدام ویژگی آن‌ها اشاره شده است؟
 - ۲- در بیت آخر، بر کدام یک از ارزش‌های انقلاب اسلامی تأکید شده است؟
 - ۳- نخست، مفهوم کلی بیت‌های زیر را بنویسید؛ سپس برای هر یک، بیتی متناسب از متن درس بیابید.
- ای مرغ سحر، عشق ز پروانه بیاموز کان سوخته را جان شد و آواز نیامد سعدی
چه از تیر و چه از تیغ، شما روی نتابید که در جوشن عشقید، که از کرب و بلا یید حمید سبزواری

پاسخ کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱- منکر: انکار کننده / مدار: جای دور زدن، مسیری مدور
- ۲-

صفت فاعلی	صفت لیاقت	صفت مفعولی	بن مضارع	فعل
نویسنده	نوشتنی	نوشته	نویس	نوشت
خواننده	خواندنی	خوانده	خوان	خواندم

قلمرو ادبی

- ۱- تشبیه: خورشید فریاد، نغمه‌ی عشق / متناقض‌نما: خموشند و فریادشان تا خداست
- ۲- هر دو در قالب مثنوی سروده شده‌اند. شعر زاغ و کبک تعلیمی و شعر یاران عاشق، غنایی با محوریت ادبیات پایداری است.

قلمرو فکری

- ۱- شهدا و جانبازان و رزمندگان دفاع مقدس / کلام آن‌ها پیام پیروزی و امید بود.
 - ۲- یاد شهدا را گرامی بداریم و از آرمان‌های آن‌ها پشتیبانی کنیم.
 - ۳-
- ای مرغ سحر، عشق ز پروانه بیاموز کان سوخته را جان شد و آواز نیامد سعدی
عاشق واقعی اعتراضی به سختی‌ها نمی‌کند. این مفهوم در بیت «مگو سوخت جان من از فرط عشق / خموشی است، هان اولین شرط عشق» دیده می‌شود.
- چه از تیر و چه از تیغ، شما روی نتابید که در جوشن عشقید، که از کرب و بلا یید حمید سبزواری
عاشق حقیقی همچون امام حسین (ع) از فدا شدن جان خود برای هدفش، ترسی ندارد. این مفهوم در بیت «بزن زخم، این مرهم عاشق است / که بی زخم مردن غم عاشق است» دیده می‌شود.

از چنبر نفس رسته بودند آن‌ها ب‌ها همه را شکسته بودند آن‌ها
پرواز شدند و پر گشودند به عرش هر چند که دست بسته بودند آن‌ها

مصطفی محدثی خراسانی

شعر حفظی: صبح بی تو

صبح بی تو رنگ بعد از ظهر یک آدینه دارد	بی تو حتی مهربانی حالتی از کینه دارد
بی تو میگویند تعطیل است کار عشقبازی	عشق اما کی خبر از شنبه و آدینه دارد
جغد بر ویرانه میخواند به انکار تو اما	خاک این ویرانهها بویی از آن گچینه دارد
خواستم از رنجش دوری بگویم، یادم آمد	عشق با آزار خویشاوندی دیرینه دارد
در هوای عاشقان پر می‌کشد با بی‌قراری	آن کبوتر چاهی زخمی که او در سینه دارد
ناگهان قفل بزرگ تیرگی را می‌گشاید	آنکه در دستش کلید شهر پر آینه دارد

قیصر امین پور

آدینه: روز جمعه / کینه: دشمنی / انکار: ناباوری، رد، نفی / خویشاوندی: قرابت

درس دوازدهم

کاوه‌ی دادخواه

در داستان‌های حماسی ایران و اساطیر باستان، چهره‌ی انقلابی کاوه‌ی آهنگر بی‌نظیر است و پیش‌بند چرمین او که بر نیزه کرد و مردم را به اتحاد و جنبش فراخواند، درفش‌ی بود انقلابی که بر ضد پادشاه وقت، ضحاک، برافراشت. درفش‌ی که پشتیبان آز، دل‌دردمند و بازوی مردم رنج‌کشیده و برپناه بود.

اساطیر: جمع اسطوره، افسانه‌ها و داستان‌های خدایان و پهلوانان ملل قدیم **باستان:** کهن، قدیم

ضحاک، معرّب اژی دهاک (اژدها)، در داستان‌های ایرانی، مظهر خوی شیطانی است و زشتی و بدی؛ در اوستا موجودی است «سه پوزه‌ی سه سرش چشم»، دیوزاد و مایه‌ی آسیب آدمیان و فتنه و فساد. به روایت فردوسی، ضحاک بارها فریب ابلیس را می‌خورد؛ بدین معنی که ابلیس با موافقت او، پدرش، **مرداس**، را که مردی پاک‌دین بود، از پا درمی‌آورد تا ضحاک به پادشاهی برسد. سپس در لباس **خوالیگری چالاک**، خورش‌هایی حیوانی به او می‌خوراند و خوی بد را در او می‌پرورد؛ سپس بر اثر بوسه زدن ابلیس بر دوش ضحاک، دو مار از دو کف او می‌روید و مایه‌ی رنج وی می‌شود.

معرّب: عربی شده / **مظهر:** نمایانگر / **اوستا:** کتاب مقدّس زردشتیان / **خوالیگر:** آشپز

نکته‌ی دستوری:

پزشکان فرزانه از عهده‌ی **علاج** بر نمی‌آیند تا بار دیگر ابلیس خود را به صورت پزشکی درمی‌آورد و به نزد ضحاک می‌رود و به او می‌گوید: «راه درمان این درد و آرام کردن ماران، سپردن داشتن آن‌ها با مغز سر آدمیان است». ضحاک نیز چنین می‌کند و برای تسکین درد خود به این کار می‌پردازد. به این ترتیب که هر شب دو مرد را از کھتران یا مھترزادگان به دیوان او می‌برند و جانشان را می‌گیرند و خورشگر، مغز سر آنان را بیرون می‌آورد و به مارها می‌خوراند تا درد ضحاک اندکی آرامش یابد. در اساطیر ایران، مار مظهری است از اهریمن و در اینجا نیز بر دوش ضحاک می‌روید که تجسمی است از خواهی اهریمنی و پیداد و منش خبیث.

فرزانه: دانشمند، دانا / **تسکین:** آرامش / **کھتران:** کم‌پایگان / **مھتران:** بزرگان، بلندپایگان / **منش:** رفتار / **خبیث:** زشت، ناپاک

نکته‌ی دستوری:

پادشاه ستمگر شبی در خواب می‌بیند سه تن مرد جنگی قصد او می‌کنند و یکی از آنان او را به ضرب گرز از پا درمی‌آورد ... وی از بیم بر خود می‌پیچد و فریاد زنان از خواب می‌پرد. ناچار موبدان و خردمندان را به مشورت می‌خواند و خواب خود را حکایت می‌کند و تعبیر آن را از ایشان می‌خواهد. آنان از بیم خشم او تا سه روز چیزی نمی‌گویند. سرانجام، یکی از ایشان می‌گوید که زبونی ضحاک به دست کسی انجام خواهد شد که هنوز از مادر نزاده است. همین اشاره کافی است که پادشاه بدمنش به جست‌وجوی چنین نوزادی فرمان دهد. اما در این ایام، فریدون از مادر می‌زاید و از گوی به نام «بَرمایه» شیر می‌نوشد و در غاری پرورش می‌یابد. پدر او، آبتین که ناگزیر از بیم ضحاک ترسان و گریزان است، روزی گرفتار می‌شود و مغز سرش را به ماران می‌دهند. مادر فریدون، فرّانک، پسر را به البرزکوه می‌برد و به دست مردی پاک‌دین می‌سپرد.

موبدان: پیشوایان دین زردشتی، روحانی زردشتی / **زبونی:** خواری، خفت

نکته‌ی دستوری:

ضحاک که به نهانگاه پیشین نوزاد پی می‌برد، به آنجا می‌رود؛ گاو برمایه و همی چهارپایان را می‌کشد و خانه‌ی آبتین را به آتش می‌کشد؛ اما پسر به خواست خداوند بزرگ می‌آید و نیرو می‌گیرد و سرانجام، نام و نشان خود را از مادر می‌برد و چون از پادشاهی

ضحاک و جفاهای او آگاه می‌شود، عزم می‌کند که از وی انتقام گیرد. از این رو در انتظار فرصتی مناسب چشم به راه آینده است. این فرصت گران بها را کاوه فراهم می‌آورد؛ یعنی یکی از مردم فرودست و پاک‌دین که سروکارش با آهن است و رنج و زحمت؛ اما پایان بخش شب تیره‌ی ستم می‌شود و نوید بخش پیروزی و پیروزی.

در محیطی که پادشاه ییادپشیمی ماردوش به وجود آورده بود، تاریکی و ظلم بر همه جا چیرگی داشت و کسی ایمن نمی‌توانست زیست. فردوسی تصویری از آن روزهای سیاه را هر چه گویاتر نشان داده است؛ روزگاری که کاوه و هزاران تن دیگر را ناگیر به بهای جان خویش به نافرمانی و قیام برانگیخت.

موبد: روحانی زردشتی، مجازا دانشمند، دانا / **چیرگی:** برتری

نکته‌ی دستوری:

چشمه‌ی روشن: غلامحسین یوسفی

چو ضحاک بر تخت شد شهریار بر او سالیان انجمن شد هزار

۱- وقتی ضحاک به پادشاهی رسید، هزار سال پادشاهی کرد.

انجمن: جمع شدن **مجاز:** تخت مجاز از کشور

توجه: آیا مصراع دوم اغراق دارد؟ خیر. اینگونه موارد را «**خرق عادت**» یعنی آمدن موضوعی خارج از عادت و منطق می‌گوییم. در آثار حماسی اینگونه موارد بسیار دیده می‌شود که بسیاری از آنان در حیطه‌ی آرایه اغراق نمی‌گنجند، مانند همین مصراع.

نهان گشت کردار فرزنانگان پراکنده شد کام دیوانگان

۲- (در ایام پادشاهی ضحاک) راه و روش انسان‌های آگاه و فرزانه فراموش شد و راه و رسم نادانان گسترش یافت.

فرزانگان: خردمندان / **کام:** آرزو، میل، خواسته

تضاد: نهان شدن و پراکنده شدن / **تضاد:** / **استعاره:** دیوانگان؛ انسان‌های بد / **کنایه:**

کام دیوانگان پراکنده شد؛ کارهای زشت در جامعه رواج یافت.

هنر خوار شد، جادویی ارجمند نهان راستی آشکارا گردد

۳- هنرمندی و فضیلت حقیر گشت و جادو و نیرنگ عزیز و محترم شد. اعمال راست و درست را پنهانی انجام می‌دادند و

آسیب و بدی را آشکارا و علنی. **هنر:** فضیلت، استعداد، شایستگی، لیاقت / **گزند:** آسیب

تضاد: هنر و جادویی / **تضاد:** / **تضاد:** / **تضاد:** راستی و گزند

نکته‌ی دستوری:

برآمد بر این روزگار دراز کشید اژدها را به تنگی فراز

۴- روزگاری دراز به این شیوه گذشت تا اینکه کار ضحاک به سختی کشیده شد.

فراز کشیدن: به سمت خود کشیدن / **تنگی:** سختی، مشقت

جناس: / **کنایه:** به تنگی فراز کشیدن؛ به نابودی نزدیک شدن

چنان بُد که ضحاک را روز و شب به نام فریدون گشادی دو لب

۵- این گونه بود که ضحاک روز و شب، تماماً، در مورد فریدون صحبت می‌کرد.

تضاد: / **مجاز:** / **جناس:** / **کنایه:** لب‌گشادن؛ سخن گفتن

اغراق:

ز هر کشوری مهتران را بخواست که در پادشاهی کد پشت راست

۶- ضحاک برای این که بتواند به پادشاهی‌اش ادامه بدهد، بزرگان هر شهر را جمع کرد.

مهتران: بزرگان، بلندپایگان **کنایه:** پشت راست کردن؛ استوار و پا بر جا ماندن

نکته‌ی دستوری:

از آن پس چنین گشت با موبداز که ای پُره‌نر نامور بخردان،
مرا در نهانی یکی دشمن است که بر بخردان این سخن روشن است

۷- بعد از آن ضحاک به پیشوایان این گونه گفت: ای نام‌آوران هنرمند و خردمند، من دشمن پنهانی‌ای دارم و شما خردمندان از آن مطلع هستید.

بخردان: خردمندان

حس آمیزی:

یکی محضر اکنون بیاید نوشت که جز تخم نیکی سپید نکشت

۹- باید استشهدانامه‌ای بنویسیم که در آن نوشته شده باشد: «ضحاک غیر از خوبی کاری انجام نداده است».

محضر: گواهی‌نامه، استشهدانامه

تشبیه: تخم نیکی / مراعات نظیر: / کنایه: به جز تخم نیکی نکاشت؛ فقط کار خوب انجام داد.

ز یم سپید همه راستاز بدان کار گشتند هم‌داستان

۱۰- همه درست‌کاران از ترس ضحاک با انجام این کار موافقت کردند.

سپید: فرمانده، منظور ضحاک است / هم‌داستان: هم‌نظر

کنایه: هم‌داستان؛ موافق و هم‌نظر

نکته‌ی دستوری:

بدان محضر ازدها ناگیر گواهی نوشتند برنا و پیر

۱۱- همه‌کس (پیر و جوان)، از روی ناچاری و اجبار، آن استشهدانامه را تأیید کردند.

محضر: استشهدانامه، گواهی‌نامه / ناگیر: ناچار

تضاد: برنا و پیر / مجاز: برنا و پیر؛ همه افراد (مجدد این نکته را یادآوری می‌کنم؛ آمدن دو واژه متضاد به صورت معطوف، اصطلاحاً «افاده‌ی عام» می‌کند یعنی همه‌ی را شامل می‌شود؛ «پیر و جوان» همه گروه‌های سنی را شامل می‌شود.)

هم آنگه یکایک ز درگاه شاه برآمد خروشیدن دادخواه

۱۲- ناگهان در همان لحظه از درگاه ضحاک، صدای فریاد (کاوه) دادخواه بلند شد.

یکایک: ناگهان

ستم دیده را پیش او خواندند بر نامدارانش بنشانند

۱۳- فرد ستم‌دیده (کاوه) را نزدیک ضحاک جای دادند و در کنار بزرگان و نامداران او را نشانند.

پیر: نزد، کنار

بدو گشت مهتر به روی دژم که برگوی تا از که دیدی ستم؟

۱۴- ضحاک با چهره‌ای خشمگین به کاوه گفت: از چه کسی به تو ظلم و ستم رسیده است.

مهتر: شخص بلند پایه

دژم: خشمگین

جناس تام: اولین «که»، حرف ربط و دومین «که»، موصول و به معنی «چه کسی» است.

خروشید و زد دست بر سر ز شاه که شاهان منم کاوه‌ی دادخواه!

۱۵- درحالی‌که از جور و ستم ضحاک بر سر می‌زد و فریاد می‌کشید، گفت: ای شاه، من، کاوه دادخواه هستم.

جناس: / کنایه:

توجه: «شاه» و «شاهان» جناس نیست. «ا» نشانه‌ی مناداست و جزو واژه نیست.

یکی بی زبان مرد آهنگرم ز شاه، آتش آید همی بر سرم

۱۶- من، آهنگری هستم که زبانم به کسی نرسیده، درحالی‌که هر لحظه، ظلم و ستمی از شاه به من رسیده است.

استعاره: / کنایه: آتش به سر آمدن؛ مصیبت دیدن

نکته‌ی دستوری:

تو شاهی و گر ازدها پیکری؟ بیاید زدن داستان، آوری

۱۷- اگر تو پادشاه ازدها پیکر هستی، بی تردید باید در این باره داوری کنی (و حق را بگویی).

آوری: بی گمان، بی تردید، به طور قطع / **گر:** یا / **ازدها پیکر:** دارای شکل و هیئت ازدها

تشبیه: ازدها پیکر تشبیه درون واژه‌ای دارد. (کسی که پیکرش همچون ازدها تنومند است).

اگر هفت کشور به شاهی تو راست چرا رنج و سختی همه **هر** ماست

۱۸- اگر تو پادشاه هفت کشور (کل جهان) هستی، پس چرا سختی‌ها فقط به ما می‌رسد؟

مجاز:

شماریت با من بیاید گرفت بدان تا جهان ماند اندر شگفت

۱۹- به گونه‌ای باید به من حساب پس بدهی، که مردم جهان از آن شگفت‌زده شوند.

شمار گرفتن: حساب پس دادن **مجاز:** جهان؛ مردم جهان

مگر کر شمار تو آید پدید که نوبت به فرزند من چون رسید

۲۰- تا مگر اینکه از حساب پس دادن تو، معلوم شود که چگونه نوبت (قربانی شدن) به فرزند من رسیده است؟

که مارانت را مغز فرزند من همی داد باید ز هر انجمن

۲۱- چرا فقط مغز فرزندان من را باید به مارهایی که به روی شانه‌ات در آمده اند، بدهند؟

سپید به گهتار او بنگرید شگفت آمدش کان سخن‌ها شنید

۲۲- ضحاک صحبت کاوه دادخواه را شنید و از شنیدن آن‌ها متعجب و متحیر شده بود.

سپید: فرمانده و سردار سپاه (در اینجا خود ضحاک منظور است). **حس آمیزی:**

بدو باز دادند فرزند اوی به خوبی بجستند پیوند اوی

۲۳- فرزند کاوه را به او دادند و با خوش‌رویی دل او را به دست آوردند. (او را راضی کردند)

پیوند: رضایت

کنایه: به خوبی پیوند کسی را جستن؛ با مهربانی کسی را راضی کردن یا با مهربانی با کسی برخورد کردن

بفرمود پس کاوه را پادشا که باشد بدان **محضر** اندر گوا

۲۴- (پس از آن) ضحاک به کاوه گفت: که تو هم بر آن استشهدانامه، گواه باش و آن را تأیید کن.

گوا: شاهد

چو برخواند کاوه، همه محضرش سبک سوی پیران آن کشورش

۲۵- وقتی کاوه همه‌ی استشهدانامه را خواند، سریع رو به پیران و بزرگان کرد،

سبک: سریع، شتابان **مجاز:** پیران مجاز از بزرگان لشکری و حکومتی و کشوری

خروشید کای پامردان دیو بریده دل از ترس گیاهان خدیو

۲۶- و فریاد زد: که ای همدستان دیو (ضحاک)، گویا شما از خدای جهان آفرین نمی‌ترسید!

پامردان دیو: دستیاران حکومت (پایمردی: میانجی‌گری، شفاعت)

گیهان خدیو: خدای جهان (گیهان: کیهان، جهان، گیتی)

استعاره: دیو؛ ضحاک / **جناس:** **کنایه:**

همه سوی دوزخ نهادید روی سپردید دل‌ها به گهتار اوی

۲۷- شما با پذیرفتن (استشهدانامه) ضحاک، راه جهنم (دوزخ) را انتخاب کرده‌اید.

کنایه: **کنایه:** دل به گفتار کسی سپردن؛ حرف کسی را قبول کردن

نباشم بدین محضر اندر گوا نه هرگز براندیشم از پادشا
۲۸- من بر این گواهی نامه (استشهادنامه) گواه نمی شوم، و از پادشاه هم، هرگز نمی ترسم.

اندیشیدن: ترسیدن

نکته‌ی دستوری:

خروشید و برجست لرزان ز جای بدرید و بسپرد محضر به پای
۲۹- در حالیکه می لرزید فریاد زد و بلند شد و استشهادنامه را پاره کرد و در زیر پا، لگدمال کرد.

سپردن: پایمال کردن و زیر پای گذاشتن / محضر: استشهادنامه

چو کاوه برون شد ز درگاه شاه بر او انجمن گشت بازارگاه
۳۰- وقتی کاوه از درگاه شاه بیرون آمد، اهالی بازار دور او جمع شدند.

انجمن گشتن: جمع شدن / بازارگاه: بازار (در متن درس مجازا مردم بازار)

همی برخروشید و فریاد خواند جهان را سراسر، سوی داد خواند
۳۱- کاوه فریاد می زد و همه مردم جهان را به دادخواهی دعوت می کرد.

فریاد خواند: فریادخواستن، طلب یاری کردن، دادخواهی کردن / داد: عدالت

مجاز: / ایهام تناسب: داد؛ در معنای «عدالت» به کار رفته است و در معنای «صدای بلند» با فریاد تناسب دارد.

از آن چرم، کاهنگران بشت پای پوشند هنگام زخم درای
۳۲- آن چرم که آهنگران آن را هنگام ضربه زدن پتک به پشت پا می بندند؛

بشت پای: روی پا، سینه‌ی پا / زخم درای: ضربه‌ی پتک («درای» در اصل زنگ کاروان است).

مجاز: چرم؛ پیشبندی که آهنگران در حین کار می پوشند. (یکی از انواع مجاز «آوردن نوع جنس یک چیز به جای خود آن چیز است.» در اینجا «چرم» نوع جنس پیش‌بند آهنگران است.)

همان کاوه آن پر سر نیزه کرد همان گه ز بازار برخاست گرد
۳۳- کاوه، همان چرم را به نیزه آویخت و مردم بازار، همان لحظه برای دادخواهی به حرکت افتادند.

جناس: / کنایه:

خروشان همی رفت نیزه به دست که ای نامداران یزدان پرست،
۳۴- کاوه در حالیکه فریاد دادخواهی می زد، می گفت: ای نامداران خداپرست،

کسی کاو هوای فریدون کد دل از بند ضحاک بیرون کد
۳۵- هر کس مایل و طالب فریدون بشود، باید از فکر و پیمان ضحاک بیرون بیاید. بند: مجازا اسارت

نماد: فریدون؛ نماد قیام علیه ظالم / نماد: / کنایه: هوای کسی کردن؛ اطاعت و فرمانبری از کسی کردن، به کسی تمایل نشان دادن / کنایه:

پوید کین مهر آهرمن است جهان آفرین را، به دل دشمن است
۳۶- قیام کنید زیرا که این بزرگ و سرور ما (ضحاک) اهریمن است و در دل و قلباً و باطنی، دشمن خداوند جهان آفرین است.

آهرمن: اهریمن، شیطان

تشبیه: ضحاک مانند اهریمن است. / تضاد: آهرمن (اهریمن) و جهان آفرین (خداوند)

همی رفت پیش اندرون مرد گرد سپاهی بر او انجمن شد نه خرد
۳۷- مرد پهلوان در پیش و جلوی مردم می رفت تا اینکه سپاه بزرگی دور او جمع گشت.

گرد: پهلوان

جناس:

نکته‌ی دستوری:

بدانست خود کافریدون کجاست سر اندر کشید و همی رفت راست

۳۸- کاوه خود می دانست که فریدون کجاست و مستقیم به محل او رفت.

کنایه: سر اندر کشید؛ به راه افتاد

نکته‌ی دستوری:

بیامد به درگاه سالار نو بدیدندش آنجا و برخاست غو

۳۹- وقتی فریدون به درگاه آمد، مردم او را دیدند و فریاد شادی بلند شد.

غو: فریاد، بانگ و خروش، غریو

مجاز: سالار نو؛ فریدون / جناس: «نو» و «غو» بنا به ضرورت قافیه «نو» به صورت «نَو» خوانده می شود. (البته در تلفظ قدیم همینطور بوده است.)

توجه: دقت داشته باشید هنوز فریدون به سالاری (پادشاهی) نرسیده است، لذا این کاربرد (به کاربردن وضعیت قبل یا بعد یک کس یا یک چیز) مجاز محسوب می شود.

فریدون چو گیتی برآز گونه دید جهان پیش ضحاک وارونه دید

۴۰- وقتی فریدون دید که مردم خواستار او و مخالف ضحاک اند،

کنایه: جهان برای کسی وارونه شدن؛ پیش آمدن اوضاع نابسامان برای کسی

همی رفت منزل به منزل چو باد سری پر ز کینه، دلی پر ز داد

۴۱- در حالیکه پر از خشم علیه ضحاک و در دل به فکر دادخواهی بود، بسیار سریع به سمت محل ضحاک پیش می رفت.

کینه: دشمنی و نفرت

تشبیه: / کنایه: / مجاز: سر؛ ذهن و فکر و اندیشه / مجاز: دل؛ وجود

نکته‌ی دستوری:

به شهر اندرون هر که برنا بُدند چو پیران که در جنگ، دانا بُدند

۴۲- همه مردم، چه آنان که جوان و قوی بودند و چه آنان که پیر و باتجربه بودند،

برنا: جوان تضاد:

سوی لشکر آفریدون شدند ز نیرنگ ضحاک یرون شدند

۴۳- به سپاه فریدون پیوستند و از ضحاک دوری جستند.

نکته‌ی دستوری:

شاهنامه؛ فردوسی

فریدون بالشکری از مردم شهر که به یاری اش آمده بودند، به رویارویی با ضحاک آمد و دست به گرز گاو سر برد و «بزد بر سرش ترگ بشکست خرد». «سروش خجسته» پیام آورد که او را مکش که هنوز زمان مرگش فرا نرسیده است؛ او را با همین شکستگی به کوه دماوند ببر و همان جا در بند کن. فریدون دو دست و میان ضحاک را به بندی بست، سپس او را به کوه بود، سرنگون آویخت.

گرز گاو سر: گریزی که سر آن شبیه سر گاو است. / ترگ: کلاه خود / سروش: فرشته‌ی پیام آور، فرشته / خجسته: فرخنده، مبارک

نکته‌ی دستوری:

کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱ - در متن درس، هر یک از واژه‌های زیر، در چه معنایی به کار رفته است؟
هنر: محضر: درای: منزل:
- ۲ - در بیت زیر کلمه‌ی «گر» در چه معنایی به کار رفته است؟
تو شاهی و گر ازدها پیکری ببايد زدن داستان، آوری
- ۳ - به درسنامه «واژگان در گذر زمان» مراجعه کنید و سپس بنویسید هر یک از واژه‌های زیر، مشمول کدام وضعیت‌های چهارگانه شده‌اند؟
پذیرش: سوفار: رکاب: شوخ:

قلمرو ادبی

- ۱ - برای هر یک از ویژگی‌های شعر حماسی، نمونه‌ای از متن درس انتخاب کنید.
زمینه‌ی ملی
زمینه‌ی قهرمانی
- ۲ - بیت پنجم درس را از نظر آرایه‌های ادبی بررسی کنید.
- ۳ - هر یک از واژه‌های مشخص شده، مجاز از چیست؟
چو کاوه برون شد ز درگاه شاه بر او انجمن گشت بازارگاه
از آن جرم، کاهنگران پشت پای بیوشند هنگام زخم درای
- ۴ - در بیت زیر «درفش کاویان» در کدام مفهوم نمادین به کار رفته است؟
تو یک ساعت، چو افریدون به میدان باش، تا زان پس به هر جانب که روی آری، درفش کاویان بینی
- درفش: پرچم، بیرق (درفش کاویان: درفش ملی ایران در عهد ساسانی)

قلمرو فکری

- ۱ - معنی و مفهوم بیت بیست و نهم را به نثر روان بنویسید.
- ۲ - مارانی را که بر دوش ضحاک رویدند، مظهر چه خصلت‌هایی می‌توان دانست؟
- ۳ - انگیزه‌ی کاوه در قیام علیه ضحاک چه بوده است؟
- ۴ - با توجه به متن درس، «پایمردان دیو»، چه کسانی بودند؟ شخصیت آن‌ها را تحلیل کنید.

پاسخ کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱ - هنر: فضیلت، شایستگی / محضر: استشهدادنامه / درای: پتک / منزل: مرحله
- ۲ - «گر» به معنای «یا» آمده است.
- ۳ - پذیرش: هم معنای قدیم و هم معنای جدید
رکاب: هم معنای قدیم و هم معنای جدید
سوفار: حذف شده است.
شوخ: از دست دادن معنای پیشین و گرفتن معنای جدید

قلمرو ادبی

- ۱ - بیت اول زمینه‌ی ملی (اشاره به درفش کاویان) و بیت دوم زمینه‌ی قهرمانی (اشاره به قهرمانی فریدون)
همان کاوه آن بر سر نیزه کرد همانگه ز بازار برخاست گرد
همی‌رفت منزل به منزل چو باد سری پر ز کینه، دلی پر ز داد
- ۲ - روز و شب: تضاد و مجاز از هر لحظه / شب و لب: جناس / لب گشودن: کنایه از صحبت کردن / اغراق
- ۳ - بازارگاه: مجاز از مردم بازار / جرم: مجاز از پیشبند چرمین که آهنگران پوشند.
- ۴ - نماد پیروزی و حمایت شدن از طرف یاران

قلمرو فکری

- ۱- در حالیکه می‌لرزید فریاد زد و بلند شد و استشهاده نامه را پاره کرد و در زیر پا، لگدمال کرد.
- ۲- مظهر خوهای شیطانی و بیداد و منش خبیث.
- ۳- از بین بردن ظلم و ستم و برپایی عدل و داد.
- ۴- دستیاران و اطرافیان و بزرگان حکومت ضحاک / آن‌ها کسانی هستند که از ترس ضحاک، ترس از خدا را فراموش کرده و از اعمال و رفتار ضحاک حمایت می‌کنند و زشتی آن را نادیده می‌گیرند.

گنج حکمت: کاردانی

کشتی‌گیری بود که در زورآزمایی شهره بود؛ بدر در میدان او هلالی بودی و رستم به دستان او زالی
با جوانان چو دست بگشادی پای گردون پیر بریستی

کشتی‌گیری وجود داشت که در زورآزمایی معروف بود. ماه کامل (بدر) در مقایسه با او مانند ماه ناقص (هلال) بود و همچنین رستم در برابر آن همچون پیری ناتوان به نظر می‌رسید.

وقتی با جوانان کشتی می‌گرفت، آسمان را به تعجب می‌آورد.

بدر: ماه کامل / **هلال:** ماه نو / **زال:** پیر و ناتوان، پدر رستم

روزی یاران **الحاج** کردند و مرا به تفرج بردند؛ ناگاه مردی از کارهای درآمد و نبرد **خواست**، خلق در وی حیران شدند؛ زوربازویی که کوه به هوا بردی! از هر طرف، نفیر درآمد. در حال که آن مرد دست بر هم زد، کشتی‌گیر پایش بگرفت و سرش بر زمین محکم زد.

گفتم: «علم در همه بابی لایق است و عالم در آن باب بر همه **فایق**؛ استعداد مجرّد، جز حسرت روزگار نیست.»
زور داری چون نداری علم کار لاف آن توان به آسانی زد

یک روز دوستان پافشاری کردند و من را به گشت و گذار بردند. ناگاه مردی از جایی وارد شد و درخواست مبارزه (کشتی) کرد و همه از (قدرتش) شگفت‌زده بودند. آنقدر قوی بود که کوه را می‌توانست جابجا کند. همه فریاد می‌کشیدند. ولی همین که آن فرد قدرتمند شروع به مبارزه (کشتی) کرد، آن فرد کشتی‌گیر پای او را گرفت و او را بر زمین زد. (شیر مادر و نان پدر حلالیت پهلوان!)

گفتم: علم در هر موضوعی برتری دارد و انسان عالم به واسطه علمش از همه بالاتر است. استعداد خالی (فقط زورمند بودن) به درد نمی‌خورد.

اگر زور و قدرت داشته باشی ولی تکنیک و فن مبارزه بلد نباشی، نباید ادعایی داشته باشی.

الحاج: اصرار، پافشاری کرد / **نفیر:** صدای بلند، فریاد / **تفرج:** گشت و گذار، سیر و گردش / **لایق:** سزاوار / **استعداد:** آمادگی

فایق: دارای برتری، مسلط، چیره / **مجرّد:** صرف، تنها / **لاف:** سخنان بی‌پایه و اساس (**لاف‌زدن:** خودستایی کردن)

روضه‌ی خلد: مجدّ خوافی

درس چهاردهم

جمله‌ی حیدری

دلیران میدان گشوده نظر که بر کینه اول که بندد کمر

۱- دلیران و پهلوانان منتظر بودند تا ببینند چه کسی ابتدا قصد کینه‌جویی و جنگ می‌کند.

کینه: دشمنی

مجاز: نظر؛ چشم / **کنایه:** نظر گشودن؛ در انتظار بودن / **کنایه:** / **مجاز:** کینه؛ جنگ

که ناگاه عمرو آن سپهر نبرد برانگیخت ابرش برافشاند گرد

۲- که ناگهان عمرو بن عبدود، آن مبارز نامدار، اسبش را به حرکت درآورد و خودنمایی کرد.

ابرش: اسبی دارای پوست خالخال (در اینجا خود اسب منظور است).

استعاره: سپهر نبرد؛ عمرو (دبیران عزیز؛ توجّه داشته باشید مصراع اول را نباید تشبیه بگیرید! نمی‌گوید عمرو مانند سپهر نبرد بود. من معتقدم چنین جمله‌ای بوده است؛ ناگهان عمرو، مبارزی که مانند سپهر نبرد بود اسبش را) و البته در این حالت «سپهر نبرد» خود یک تشبیه جداست.

مجاز: ابرش؛ اسب (نوعی از مجاز وجود دارد که مثلاً رنگ چیزی را می‌گویند و خود آن چیز را قصد می‌کنند. در اینجا نیز «ابرش» نام رنگی به عربی است (خال خالی؛ دارای خال‌هایی با رنگ متفاوت از پس‌زمینه) شاعر، رنگ اسب را آورده و منظورش خود اسب است. عمرو، خود اسب را به حرکت درآورد.) / **کنایه:**

نکته: نکته‌ای در تلفظ واژه «عمرو» وجود دارد. این واژه به صورت «عَمَر» تلفظ می‌شود. می‌پرسید «واو» پس چیست؟ با توجه به عدم حرکت‌گذاری در نوشته‌ها، «واو» برای این آمده است که «عَمَر» را «عُمَر» نخوانید. (در قرآن و کتب ادعیه، به دلیل حساسیت در درست‌خوانی، حرکات گذاشته می‌شوند.)

چو آن آهنین کوه آمد به دشت همه رزمگه کوه فولاد گشت

۳- وقتی آن کوه آهنین (عمرو بن عبدود) به میدان نبرد آمد، معرکه جنگ، مانند کوهی فولادین شد.

استعاره: آهنین کوه؛ عمرو / **تشبیه:** / **جناس:** / **اغراق:**

پیامد به دشت و نفس کرد راست پس آنکه باستاد و مهرزم خواست

۴- عمرو بن عبدود به میدان جنگ آمد و جولان داد و حریف طلبید.

مهرزم: مبارز، حریف **کنایه:** نفس راست کرد؛ جولان داد، خودنمایی کرد. **مجاز:** دشت؛ میدان مبارزه

حبیب خدای جهان آفرین نگه کرد بر روی مردان دین

۵- پیامبر (ص) به مسلمانان نگاه کرد (تا بداند چه کسی با عمرو مبارزه خواهد کرد).

حبیب: دوستدار، از القاب پیامبر

همه برده سر در گریزان فرو نشد هیچ کس را هوس، رزم او

۶- همه مسلمانان از ترس و خجالت، سرشان را پایین انداخته بودند و دوست نداشتند با عمرو مبارزه کنند.

کنایه:

به جز بازوی دین و شیر خدا که شد طالب رزم آن اژدها

۷- به جز حضرت علی (شیر خدا، اسدالله)، که خواهان مبارزه با عمرو شد.

استعاره: «بازوی دین» در کل استعاره از حضرت علی (ع) است ولی خود این استعاره، یک اضافی استعاری درون خود دارد. زیرا دین بازو ندارد. در ضمن «شیر خدا» را نیز استعاره در نظر می‌گیریم. درست است که یکی از القاب حضرت علی (ع) «اسدالله» بوده است ولی من معتقدم اگر خود شاعر «اسدالله» می‌گفت استعاره نمی‌شد و در این حالت بهتر است استعاره بگیریم. / **استعاره:** ازدها نیز استعاره از عمرو است.

بر مصطفی **بهر** رخصت دويد از او **خواست** دستوری اما ندید
۸- حضرت علی (ع) نزد پیامبر (ص) رفت تا اجازه بگیرد که به جنگ عمرو برود، ولی پیامبر اجازه نداد.

رخصت: اجازه / **دستوری:** رخصت، اجازه‌دادن

حس آمیزی: دستور معمولاً شنیدنی است (مخصوصاً در میدان جنگ) به نظرم می‌توانیم «دستوری ندید» را حس آمیزی بگیریم.
نکته‌ی دستوری:

عمرو برای بار دوم مبارز می‌طلبد. پیامبر از لشکر می‌پرسد که چه کسی حاضر است با عمرو بجنگد؟ لیکن جز علی (ع) کسی اعلام آمادگی نمی‌کند. پیامبر به علی **هشدار** می‌دهد که او عمرو است. علی (ع) جواب می‌دهد: «من هم علی بن ابی طالبم» و پس از گفت‌وگوهای بسیار، از پیامبر (ص) اجازه می‌گیرد. در میدان نبرد، عمرو از جنگ با علی (ع) **امتناع** می‌کند؛ با این بهانه که نمی‌خواهم به دست من کشته شوی، اما علی (ع) در پاسخ می‌گوید: «ریختن خون تو برای من از ملک روی زمین بهتر است.» عمرو این بار خشمگینانه از اسب پایین می‌آید و:

امتناع: سر باز زدن، خودداری کردن

نکته‌ی دستوری:

به سوی هژیر ژبان کرد رو به پیشش برآمد شه جنگجو
۹- عمرو به طرف حضرت علی (ع) حرکت کرد و امیر المومنین علی (ع) به استقبال او رفت.

هژیر: شیر / **ژبان:** خشمناک، خشمگین

استعاره: هژیر ژبان؛ حضرت علی (ع) / **استعاره و مجاز:** شه جنگجو؛ حضرت علی (ع) (حضرت علی شاه نبود لذا شاه مشبه به تشبیه است و استعاره به حساب می‌آید، ایشان بعدتر خلیفه مسلمین شدند. لذا می‌توانیم شه جنگجو را مجاز هم در نظر بگیریم).
توجه: در معنی کردن این بیت نکته‌ی ظریفی وجود دارد؛ ممکن است بعضی اساتید یکی از این دو مورد استعاره را به عمرو و دیگری را به حضرت علی نسبت بدهند. ولی درست نیست. و اینگونه بهتر است که عمرو را از ضمیر محذوف بگیریم: «او به سمت حضرت علی (ع) رو کرد و حضرت علی (ع) نیز به استقبالش رفت.»

دویدند از کین دل سوی هم در صلح بستند بر روی هم
۱۰- هر دو مبارز با کینه به هم حمله کردند و امکان هر نوع صلح و آشتی را از بین بردند.

جناس: / **تضاد:** کین و صلح / **استعاره:** در صلح / **کنایه:**

فلک باخت از **سهم** آن جنگ، رنگ بود سهمگین جنگ شیر و پلنگ
۱۱- آسمان از ترس آن جنگ رنگش پرید و ترسید. آری نبرد شیر و پلنگ ترسناک است.

سهم: ترس / **سهمگین:** هراس‌انگیز، ترس‌آور

استعاره: فلک رنگ ببازد تشخیص دارد و هر تشخیصی استعاره است. / **استعاره:** / **استعاره:**
کنایه: / **اغراق:**

نخست آن سپروز و برگشته‌بخت برافراخت بازو چو شاخ درخت
۱۲- ابتدا آن بدبخت بیچاره (عمرو) مانند شاخه درخت، دستش را بلند کرد.

برافراخت: بالا آورد

کنایه: / **کنایه:** / **مجاز:** بازو؛ دست / **تشبیه:**
نکته‌ی دستوری:

سپر بر سر آورد شیر اله علم کرد شمشیر آن اژدها

۱۳- حضرت علی (ع) سپرش را بر بالای سرش آورد و عمرو شمشیرش را بلند کرد.

جناس: بر و سر / استعاره: / استعاره:

یفشرد چون کوه پا بر زمین بخایید دندان به دندان کین

۱۴- عمرو مانند کوه پاهایش را بر روی زمین ستون کرد و از شدت عصبانیت، دندان به دندان می سائید. (می توانیم بگوییم؛

حضرت علی همچون کوه پایش را بر زمین استوار کرد و عمرو از این استقامت به شدت خشمگین شد.)

خاییدن: دندان روی هم نهادن

نماد: کوه؛ نماد بزرگی و عظمت / تشبیه: / کنایه:

کنایه: دندان به دندان خاییدن؛ به شدت عصبانی شدن / تشخیص: مثل کوه پا بر زمین نهاد تشخیص ظریفی دارد.

چو نمود رخ شاهد آرزو به هم حمله کردند باز از دو سو

۱۵- وقتی موفقیت و پیروزی نصیب هیچ کدامشان نشد، مجدداً از دو طرف به هم حمله کردند.

شاهد: زیبارو

تشبیه: شاهد آرزو (خواسته و آرزوی دو مبارز مانند زیبارویی بود که خود را نشان نمی داد، حاصل نمی شد.)

تشخیص: برای آرزو، رخ قائل شده است. (آرزو اسم دختر نیستا. «آرزو» اون خواسته ای بود که هر کدومشون دوست داشتن

اتفاق بیفته؛ یعنی پیروزی) / کنایه:

نهادند آوردگهی چنانز که کم دیده باشد زمین و زمان

۱۶- آن دو، میدان جنگی به وجود آوردند، که روزگار ماندش را ندیده بود.

آوردگاه: میدان جنگ، نبردگاه

مجاز: زمین؛ اهل زمین (زمان نیز مجاز از انسان های تاریخ است.) / تشخیص:

ز بس گرد از آن رزمگه بردمید تن هر دو شد از نظر ناپدید

۱۷- آن قدر گرد و خاک از آنجا بلند شد، که دو مبارز دیده نمی شدند.

رزمگه: میدان جنگ

اغراق:

نکته ی دستوری:

زره لخت و قبا چاک چاک سر و روی مردان پر از گرد و خاک

۱۸- زره هایشان چاک خورده و لباس هایشان پاره شده بود و سر و روی دو مبارز، پر از گرد و خاک شده بود.

لخت لخت: پاره پاره / قبا: نوعی جامه جلوباز مجاز: سر و روی؛ کل بدن

چنین آن دو ماهر در آداب ضرب ز هم رد نمودند هفتاد حرب

۱۹- حضرت علی (ع) و عمرو آن قدر در جنگ حرفه ای بودند، که ضربات بسیاری را از هم دفع می کردند. (توجه: «هفتاد حرب»

نام نوعی نبرد بوده است. در این صورت می توان اینگونه معنی کرد که با یکدیگر نبرد «هفتاد حرب» نیز انجام دادند.)

ضرب: زدن، کوفتن / حرب: جنگ و نزاع

جناس: / مجاز: حُرَب یعنی دشمنی و مبارزه ولی در اینجا ادوات جنگی منظور است.

شجاع غضنفر، وصی نهرنگ یم قدرت حق، علی

۲۰- شیر شجاع، جانشین پیامبر، نهرنگ دریای قدرت خداوندی، حضرت علی (ع) (بیت موقوف المعانی است و معنایش

با بیت بعد تکمیل می شود.)

غضنفر: شیر / وصی: جانشین / یم: دریا

تشبیه و استعاره: دبیران ارجمند و دانش آموزان عزیز؛ در این درس خواستم برایتان روش تحلیل را نشان بدهم. این درس مشتبی بود نمونه‌ی خروار. یعنی اگر بخواهم تمام دروس را اینگونه تحلیل می‌کنم ولی به نظرم نیاز نیست و حتی می‌توان گفت درست نیست. با این تحلیل‌ها وقت دانش آموز را هم نمی‌خواستم بگیرم. خواستم دانش آموزان عزیز، به ابعاد دیگر متون پی ببرند. خواستم دانش آموز درک کند وقتی می‌بیند یک جایی نوشته‌ایم استعاره، مجاز، ایهام و ... بداند و بفهمد چقدر تحلیل پشت آن نوشته وجود دارد. ادیب، کسی است که نگاه دقیق‌تر، ظریف‌تر و علمی‌تری داشته باشد. بیاییم آرایه‌های این بیت را بررسی کنیم. بسیاری اساتید «نهنگ» را مشبه به تشبیه در نظر گرفته‌اند. «شجاع غضنفر، وصی نبی (یعنی حضرت علی) مانند نهنگی فلان بود.» اما اگر به دستور زبان فارسی تسلط داشته باشید، متوجه می‌شوید ۳ بدل در جمله وجود دارد. به معنی دقت کنید: «شیر شجاع، جانشین پیامبر، نهنگ دریای قدرت خداوندی، حضرت علی (ع)»، «نهنگ» استعاره است و تشبیه نیست. (تشبیه گرفتن این مورد به توجیه‌های متعددی نیاز دارد.)

چنان دید بر روی دشمن ز خشم که شد ساخته کارش از زهر چشم

۲۱- با خشم چنان نگاهی به عمرو انداخت که گویا همان نگاه کار عمرو را تمام کرد.

کنایه: ساخته شدن کار کسی؛ شکست خوردن و مُردن / **استعاره مکنیه:** زهر چشم / **مجاز:** چشم مجاز از نگاه است.

برافراخت پس دست خیرگشا پی سر بریدن یفشرد پا

۲۲- حضرت علی (ع)، سپس دستانی که فاتح قلعه خیبر بود را بلند کرد و تصمیم گرفت سر عمرو را ببرد.

برافراخت: برافراشتن، بلند کردن

کنایه: / **تلمیح:** به فتح قلعه یهودیان با دلاوری حضرت علی (ع)

به نام خدای جهان آفرین **بنداخت** شمشیر را شاه دین

۲۳- حضرت علی (ع)، شاه دین، با نام و یاد خداوند، ضربه‌ای به عمرو زد.

بنداخت: زد، ضربه زد

نکته‌ی دستوری:

چو شیر خدا راند بر خصم، تیغ به سر کوفت شیطان دو دست دریغ

۲۴- وقتی شمشیر شیر خدا (حضرت علی) به بدن عمرو خورد، شیطان حسرت خورد و درحالی‌که حسرت می‌خورد با دست

بر سرش زد. **خصم:** دشمن

استعاره: / **کنایه:** تیغ راندن؛ ضربه مرگبار زدن، کشتن / **کنایه:**

پريد از رخ کهر در هند رنگ پيديد بت‌خانه‌ها در فرنگ

۲۵- در هند و سرزمین کفار، ترسی حاکم شد و بت‌خانه‌ها و مراکز فسق و فجور از ترس لرزیدند.

تپیدن: لرزیدن از ترس / **فرنگ:** اروپا

تشخیص: رخ کفر / **جناس:** / **کنایه:** / **کنایه:** تپیدند؛ ترسیدند

غضنفر بزد تیغ بر گردش در آورد از پای بی سر تش

۲۶- شیر شجاع خداوند، حضرت علی (ع)، شمشیری بر گردن عمرو زد و سر از تنش جدا کرد.

غضنفر: شیر شجاع، از القاب امیرالمومنین علی (ع)

کنایه:

دم تیغ بر گردش چون رسید سر عمرو صدگم از تن پريد

۲۷- همین‌که تیزی شمشیر به گردن عمرو برخورد کرد، سر او را به فاصله دوری پرتاب کرد.

چو غلاید در خاک آن ژنده فیل بزد بوسه بر دست او جبرئیل

۲۸- وقتی آن فیل بزرگ (عمرو) به روی خاک افتاد و مُرد، جبرئیل به حضرت علی (ع) تبریک گفت و دستان او را بوسید.

ژنده: بزرگ، عظیم

استعاره: / **کنایه:** در خاک غلتیدن؛ کشته شدن / **کنایه:** بر دست بوسه زدن، تشکر جانانه کردن

حمه‌ی حیدری: بادل مشهدی

کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱ - معادل معنایی واژه های زیر را از متن درس بیابید.
اسب: اجازه: شیر:
- ۲ - چهار واژه مهم آملایی از متن درس انتخاب کنید و بنویسید.
- ۳ - در بیت یازدهم، گروه های اسمی و هسته هر یک را مشخص کنید.

قلمرو ادبی

- ۱ - در متن درس، دو نمونه «استعاره» بیابید و مفهوم آن ها را بنویسید.
- ۲ - مفهوم کنایه های زیر را بنویسید.
دندان به دندان خاییدن:
رنگ باختن:
- ۳ - دو نمونه از کاربرد اغراق در متن درس بیابید.

قلمرو فکری

- ۱ - معنی و مفهوم بیت ششم را به نثر روان بنویسید.
 - ۲ - پیام ابیات زیر را بنویسید.
- | | |
|-------------------------------------|-------------------------------|
| چو شیر خدا راند بر خصم ، تیغ | به سر کوفت شیطان دو دستِ دریغ |
| پرید از رخ کفر در هند رنگ | تپیدند بت خانه ها در فرنگ |
- ۳ - داستان زیر را که از مثنوی مولوی انتخاب شده است، به لحاظ محتوا با درس مقایسه کنید.
- | | |
|-----------------------------------|---|
| از علی آموز اخلاص عمل | شیر حق را دان منزه از دغل |
| در غزا بر پهلوانی دست یافت | زود شمشیری بر آورد و شتافت |
| او خدو انداخت در روی علی | افتخار هر نبی و هر ولی |
| در زمان انداخت شمشیر آن علی | کرد او اندر غزایش کاهلی |
| گشت حیران آن مبارز زین عمل | وز نمودن عفو و رحم بی محل |
| گفت بر من تیغ تیز افراستی | از چه افکندی مرا بگذاشتی؟ |
| گفت: من تیغ از پی حق می زنم | بنده ی حقم نه مأمور تنم |
| شیر حقم نیستم شیر هوا | فعل من بردین من باشد گوا |

منزه: پاک و بی عیب **غزا:** پیکار **خدو:** آب دهان **کاهلی:** سستی، تنبلی **عفو:** بخشش **بگذاشتی:** رهاکردی
هوا: میل و هوس **فعل:** عمل، کار **گوا:** شاهد

پاسخ کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱ - اسب: ابرش / اجازه: دستوری، رخصت / شیر: هژبر، غضنفر
- ۲ - خاییدن - علم کردن - غضنفر - هژبر ژیان - حرب
- ۳ - روی دشمن (روی: هسته) / خشم (خشم: هسته) / کارش (ضمیر - ش: هسته) / زهر چشم (زهر: هسته)

قلمرو ادبی

- ۱ - آهنین کوه، ازدها: استعاره از عمرو بن عبدود / نهنگ یم، هژبر ژیان: استعاره از حضرت علی (ع)
- ۲ - دندان به دندان خاییدن: کنایه از به شدت عصبانی شدن / رنگ باختن: کنایه از ترسیدن

۳ -

چو آن آهنین کوه آمد به دشت همه رزمگه کوه فولاد گشت
فلک باخت از سهم آن جنگ رنگ بُود سهمگین جنگ شیر و پلنگ

قلمرو فکری

- ۱ - همه‌ی مسلمانان از ترس و خجالت، سرشان را پایین انداخته بودند و دوست نداشتند با عمرو بن عبدود مبارزه کنند.
- ۲ - پیروزی حضرت علی (ع) که بسیار جوان بود، کافران را ناامید و وحشت زده کرد و شیطان نیز یکی از حامیانش را از دست داد و حسرت خورد.
- ۳ - هر دو شعر در قالب مثنوی سروده شده‌اند. در شعر باذل مشهدی، بر جنگاوری حضرت علی (ع) تاکید شده و شعر صرفاً یک شعر حماسی است. ولی در شعر مولانا علاوه بر جنبه‌ی حماسی بر جنبه معنوی و بُعد روحانی حضرت علی (ع) نیز تاکید شده است و علاوه بر حماسی بودن جنبه تعلیمی شعر نیز برجسته است.

شعر حفظی: وطن

منم پور ایران و نام‌آورم	ز نیروی شیران بود گوهرم
کم جان خود را فدای وطن	که با او چنین است پیمان من
دفاع از وطن، کیش فرزانی است	گذشتن ز جان، رسم مردانگی است
کسی کز بدی دشمن میهن است	به یزدان، که بدتر ز اهریمن است
مرا اوج عزت در افلاک توست	به چشمان من کیمیا خاک توست
رود ذره‌ای گر ز خاکت به باد	به خون من آن ذره آغشته باد

نظام وفا

پور: فرزند، پسر / **گوهر:** نژاد / **کیش:** آیین / **فرزانی:** خردمندی
کیمیا: ماده‌ای فرضی که به گمان پیشینیان، فلزات کم‌بها را به طلا تبدیل می‌کرد.

درس پانزدهم

کبوتر طوقدار

(۱) آورده‌اند که در ناحیه کشمیر **مُتَصَدِّدِ خوش و مرغزاری نزه** بود* (۲) که از عکس ریاحین او، پر زاغ چون دُم طاووس نمودی و در پیش جمال او دُم طاووس به پر زاغ مانستی*.

(۳) درفشان لاله در وی چون چراغی و لیک از دود او بر جانش داغی
(۴) شقایق بر یکی پای ایستاده چو بر شاخ زُمرد، جام باده

(۱) در حکایات چنین گفته‌اند که در ناحیه کشمیر (ایالتی بین هند و پاکستان) شکارگاهی خوش و سبزه‌زاری باصفا وجود داشت. (۲) از بازتاب گیاهان آن شکارگاه، پر زاغ، مانند دم طاووس، زیبا به نظر می‌رسید و در مقایسه با زیبایی آنجا، دم طاووس، مانند پر زاغ، زشت بود.

(۳) گل لاله در آنجا مانند چراغی درخشان به نظر می‌رسید که از دود آن چراغ، مرکز گل لاله، سیاه رنگ شده بود.

(۴) گل شقایق، مانند جام شرابی که روی پایه‌ی زمرّدین گذاشته باشند، روی شاخه‌اش سرپا و ایستاده بود.

طوق: خطی مانند حلقه دور گردن کبوتر / **ناحیه:** سرزمین / **متصدّد:** شکارگاه / **نزه:** باصفا، خوش آب و هوا، خرم
ریاحین: جمع ریحان، گیاهان خوشبو / **زُمرد:** سنگی قیمتی به رنگ سبز

تشبیه: پر زاغ چون دم طاووس (زیبا) بود. / **تشبیه:**

تشبیه: گل لاله همچون چراغ (می‌درخشید) / **تشبیه:**

نماد: زاغ نماد زشتی / **نماد:** / **اغراق:** / **تشخیص:** قائل شدن پا برای گل شقایق

استعاره: داغ؛ سیاهی درون گل / **ایهام:** داغ: ۱- سیاهی درون گل ۲- داغ و ماتم

ایهام تناسب: لاله: ۱- گل لاله ۲- نوعی چراغ (در این معنا با چراغ تناسب دارد).

نکته‌ی دستوری:

(۵) و در وی شکاری بسیار و اختلاف صیادان آنجا متواتر* زاغی در حوالی آن پر درختی بزرگ گشن خانه داشت. نشسته بود و چپ و راست می‌نگریست. ناگاه صیادی بدحال خشن جامه، جالی بر گردن و عصایی در دست، روی بدان درخت نهاد. بترسید و باخود گت: (۶) «این مرد را کاری افتاد که می‌آید و توازن دانست که قصد من دارد یا از آن کس دیگر. من باری جای نگه دارم و می‌نگرم تا چه کد.»*

(۵) در آن شکارگاه، شکار بسیار وجود داشت و به همین دلیل، صیادان، زیاد به آنجا می‌رفتند. (۶) این مرد برای منظوری خاص (شکار کردن) به اینجا می‌آید و هنوز معلوم نیست به قصد شکار من می‌آید و یا شکار دیگری. به هر حال من باید صبر کنم و ببینم چه قصدی دارد.

شکاری: منسوب به شکار، صید، نخجیر / **اختلاف:** رفت و آمد / **متواتر:** پی در پی / **گشن:** انبوه، پُر شاخ و برگ / **باری:** به هر حال
تضاد: / **مجاز:** چپ و راست؛ همه طرف، تمام جوانب / **کنایه:**

نکته‌ی دستوری:

(۷) صیاد پیش آمد و جال باز کشید و **حَجه** بینداخت و در کمین بنشست* (۸) ساعتی بود؛ قومی کبوتران برسیدند و سر ایشان کبوتری بود که او را **مُطَوَّقَه** گفتندی و در طاعت و **مطالع** او روزگار گذاشتندی* چندان که دانه بدیدند، غافل‌وار فرود آمدند و جمله در دام افتادند و (۹) صیاد شادمان گشت و گرازان به تگ ایستاد، تا ایشان را در ضبط آرد* و (۱۰) کبوتران اضطرابی می‌کردند و هر یک خود را می‌کوشید*.

(۷) صیاد جلو آمد و تله را پهن کرد و دانه در آن ریخت و در کمین پنهان شد. (۸) مدّتی گذشت؛ دسته‌ای از پرندگان آمدند که رئیسشان پرنده‌ای بود که به او مطوّقه (طوق‌دار) می‌گفتند و پرندگان در اطاعت و فرمان‌بری از او به سر می‌بردند. (۹) صیاد شادمان شد و با شادی شروع به دویدن کرد تا آن‌ها را بگیرد. (۱۰) کبوتران تقلّا می‌کردند و هر کدام به فکر رهایی خود بود.

جال: دام و تور / **حبّه:** دانه / **قومی:** گروهی / **سرّ:** رئیس / **مطوّقه:** طوق‌دار / **مطاوعت:** فرمان‌بری
گرازان: به ناز و تکبر راه رفتن، خرامان / **تگ:** دویدن

(۱۱) **مُطَوَّقَه** گفت: «جای مجادله نیست؛ چنان باید که همگنان **استخلاص** یاران را مهم‌تر از تخلص خود شناسند» و (۱۲) حالی **صواب** آن باشد که جمله به طریق تعاون قوتی کید تا دام از جای برگیریم که رهایش ما در آن است.» (۱۳) کبوتران فرمان وی بکردند و دام برکدند و سر خویش گرفت* (۱۴) و صیاد در پرايشان ايستاد، بر آن اميد که آخر درماند و **ييفتند***. و زاغ با خود انديشيد که بر اثر ايشان بروم و معلوم گردانم فرجام کار ايشان چه باشد (۱۵) که من از مثل اين واقعه ايمن توانم بود. و از تجارب برای دفع حوادث **سلاح‌ها** توان ساخت*.

(۱۱) مطوّقه گفت جای ستیزه و تلاش بی‌فایده نیست؛ باید همگی، رهایی پرنده دیگر را مهم‌تر از رهایی خود بدانند. (۱۲) اکنون کار درست آن است که همگی از روی مشارکت و همکاری نیرویی وارد کنیم تا دام را کلاً از جای بلند کنیم زیرا رهایی ما در این است. (۱۳) پرندگان دستور او را اطاعت کردند و دام را بلند کردند و مسیر خود را در پیش گرفتند. (۱۵) زیرا چنین اتفاقی برای من نیز رخ خواهد داد و می‌توان از تجربه‌ها در روز حادثه، مانند سلاحی موثر استفاده کرد.

مجادله: جدال و ستیزه / **همگنان:** همگان، همه / **استخلاص:** رهایی جستن، رهایی دادن / **تخلص:** رهایی
تعاون: یکدیگر را یاری کردن، یاری‌رساندن / **بر اثر:** به دنبال (اثر: ردّ پا) / **صواب:** صلاح و درست / **فرجام:** پایان
کنایه: سر خویش گرفت؛ به راه خود رفتند. / **تشبیه:** تجربه‌ها مثل سلاح (در هنگامی حادثه، سودمند) هستند.
نکته‌ی دستوری:

(۱۶) و **مُطَوَّقَه** چون بدید که صیاد در **قفای** ايشان است، ياران را گهت: «این ستیزه‌روی در کار ما به جدّ است و تا از چشم او ناپیدا نشویم، دل از ما برنگیرد.» (۱۷) طریق آن است که سوی آبادانی‌ها و درختستان‌ها رویم تا نظر او از ما منقطع گردد، نوید و خایب بازگردد* که در این نزدیکی موشی است از دوستان من؛ او را بگویم تا این بندها بی‌رد. (۱۸) کبوتران اشارت او را امام ساختند و راه بتافتند و صیاد بازگشت*.

(۱۶) و هنگامیکه مطوّقه دید صیاد پشت سر آن‌ها و در پی آن‌هاست، به دوستانش گفت: این صیاد لجباز برای گرفتن ما بسیار پیگیر و جدی است و تا از نگاه او پنهان نشویم از گرفتن ما ناامید نخواهد شد. (۱۷) راه و روش درست آن است که به سمت شهرها و یا جنگل‌ها برویم تا آن‌ها (خانه‌ها یا درخت‌ها) مانع دید او شوند و صیاد ناامید و بی‌بهره بازگردد. (۱۸) کبوتران دستور مطوّقه را اجرا کردند و مسیر را پیش گرفتند و صیاد بازگشت.

قفا: دنبال و پی / **ستیزه‌روی:** گستاخ و بُرو / **منقطع:** بریده، قطع شده / **خایب:** ناامید، بی‌بهره / **امام:** راهنما، پیشوا
راه‌تافتن: راه را کج کردن، تغییر مسیر دادن
مجاز: چشم؛ نگاه، دید / **کنایه:**

مُطَوَّقَه به مسکن موش رسید. کبوتران را فرمود که «فرود آید.» فرمان او نگاه داشتند و جمله بنشستند (۱۹) و آن موش را زیرا نام بود، با دهای تمام و خرد بسیار؛ گرم و سرد روزگار دیده و خیر و شرّ احوال مشاهدت کرده.* (۲۰) و در آن مواضع از جهت گریزگاه روز حادثه صد سوراخ ساخته و هر یک را در دیگری راه گشاده و تیمار آن را فراخور حکمت و بر حسب مصلحت بداشته.* **مُطَوَّقَه** آواز داد که «بیرون آی» زیرا پرسید که «کیست» نام بگفت؛ بشناخت و به تعجیل بیرون آمد.

(۱۹) و نام آن موش، «زبرا» بود که صاحب هوشمندی و دانش بسیار بود. آن موش بسیار باتجربه بود و اتفاقات خوب و بد بسیاری را پشت سر گذاشته و تجربه کسب کرده بود. (۲۰) آن موش در آن ناحیه، برای رهایی در روزهایی که حادثه‌ای پیش می‌آید، صد سوراخ و راه زمینی ساخته بود که هر کدام به دیگری راه داشت و آنجا را با توجه به دانش و هوش خود مدیریت می‌کرد.

دَها: زیرکی، هوشمندی / **مواضع:** جمع موضع، جای‌ها / **تیمار:** مواظبت، مراقبت

کنایه: گرم و سرد روزگار دیده؛ باتجربه بود. / کنایه:
 حس آمیزی: گرمی و سردی را نمی توان دید. / تضاد: / تضاد:
 نکته‌ی دستوری:

(۲۱) چون او را در بندِ بلا بسته دید، **زهاب** دیدگان بگشاد و بر رخسار، جوی‌ها براند* و گفت: «ای دوستِ عزیز و رفیقِ موافق، تو را در این رنج که افکند؟» (۲۲) جواب داد که: «**مرا قضای آسمانی در این ورطه کشید.**»* (۲۳) موش این بشنود و زود در بریدن بندها ایستاد که مَطَوَّقه بدان بسته بود.* (۲۴) گفت: «فخست از آن یاران گشای.» موش بدین سخن التفات ننمود.* (۲۵) گفت: «ابتدا از بریدن بند **اصحاب اولی‌تر.**»* (۲۶) گفت: «این حدیث را مکرر می‌کنی؛ مگر تو را به نفسِ خویش حاجت نمی‌باشد و آن را بر خود حقی نمی‌شناسی؟»*

(۲۱) وقتی زبرا، مَطَوَّقه را در دام گرفتار دید، شروع به گریه کرد و اشک بسیاری بر صورتش ریخت. (۲۲) مَطَوَّقه گفت تقدیر و خواست الهی، من را در این خطر و دشواری انداخت. (۲۳) زبرا سخنان مَطَوَّقه را شنید و سریع شروع کرد به جویدن و بریدن بندهایی که به پای مَطَوَّقه بسته شده بود. (۲۴) مَطَوَّقه گفت: اوّل بندهای کبوتران دیگر را باز کن ولی زبرا به حرف او توجهی نکرد. (۲۵) مَطَوَّقه دوباره گفت: بهتر است اوّل بندهای کبوتران دیگر را باز کنی. (۲۶) «زبرا گفت: این جمله – که ابتدا بندهای کبوتران دیگر را باز کنم – را تکرار می‌کنی؛ مگر تو به جانت نیاز نداری (یا مگر جانت را دوست نداری؟) و مراقبت از آن را حق خود نمی‌دانی؟ (یا مراقبت از آن را وظیفه خود نمی‌دانی؟)»

زهاب: آبی که از سنگی یا زمینی می‌جوشد، مجازاً اشک / **موافق:** همراه، هم‌فکر / **ورطه:** مهلکه، خطر و دشواری
التفات: توجه / **اولی‌تر:** شایسته‌تر، سزاوارتر / **حدیث:** سخن

تشبیه: بند بلا / **مجاز:** زهاب؛ اشک / **کنایه:** / **استعاره:** جوی، اشک بسیار
مجاز: جوی؛ آب / **اغراق:** / **مراعات نظیر:**

(۲۷) گفت: «مرا بدین ملامت نباید کرد من ریاست این کبوتران تکفل کرده‌ام و ایشان را از آن روی بر من حقی واجب شده است*»
 (۲۸) و چون ایشان حقوق مرا به طاعت و **مناصحت بگزاردند** و به **معونت** و **مظاهرت** ایشان از دست صیاد بجستم، مرا نیز از عهده‌ی لوازم ریاست بیرون باید آمد و مواجب **سیادت** را به ادا رسانید* (۲۹) و مرتسم که اگر از گشادن عُقده‌های من آغاز کنی، ملول شوی و بعضی از ایشان در بند بمانند* (۳۰) و چون من بسته باشم اگر چه ملالت به کمال رسیده باشد **اهمال** جانب من جایز نشمری و از ضمیر، بدان رخصت نیابی* (۳۱) و نیز در هنگام بلا شرکت بوده است، در وقت **فراغ** موافقت اولی‌تر،* (۳۲) و الا طاعنان مجال **وقیعت** یابند.*

(۲۷) مَطَوَّقه گفت من را به خاطر این فداکاری نباید سرزنش کنی زیرا من ریاست این‌ها را قبول کرده‌ام و آن‌ها هم حقی بر گردن من دارند. (۲۸) و چون این پرندگان خواسته‌های من را در فرمان‌بری و نصیحت کردن به جا آوردند و با کمک و یاری آن‌ها از دست صیاد رها شدم، من هم باید لازمه‌های رئیس بودن را اجرا کنم و شرایط رهبر بودن را نیز به جا بیاورم. (۲۹) و مطمئنم اگر از باز کردن بندهای من شروع کنی، بعد از آن خسته می‌شوی و یارانم در بند می‌مانند. (۳۰) ولی اگر من در بند باقی بمانم، هر چقدر که خسته شده باشی، در حق من کوتاهی نخواهی کرد و خستگی به ذهنت هم نخواهد رسید. (۳۱) و همچنین ما در هنگام گرفتاری، مشارکت و همکاری داشتیم، اکنون که نسبتاً از بلا در امانیم، همکاری و مشارکت واجب‌تر است. (۳۲) و گر نه سرزنش‌کنندگان، فرصت سرزنش پیدا می‌کنند.

ملامت: سرزنش / **تکفل:** عهده‌دار شدن / **مناصحت:** اندرز دادن / **بگزاردن:** به جای آوردن / **معونت:** یاری، کمک

مظاهرت: یاری کردن، پشتیبانی / **مواجب:** جمع موجب، وظایف و اعمالی که انجام آن بر شخص واجب است.

سیادت: سروری، بزرگی / **عقده:** گره / **ملول:** سست و ناتوان / **ملالت:** آزدگی / **اهمال:** کوتاهی، سهل‌انگاری کردن

رخصت: اجازه، اذن دادن / **شرکت:** مشارکت، همراهی / **فراغ:** آسایش، آسودگی / **موافقت:** همراهی، اتحاد

طاعن: سرزنشگر، عیب‌جو / **وقیعت:** بدگویی / **اولی‌تر:** درست‌تر، بهتر («اولی» به تنهایی اسم تفضیل است و به «تر» نیاز ندارد).

مجاز: دست (صیاد)؛ خود صیاد

نکته‌ی دستوری:

(۳۳) موش گفت: «عادت اهل مکرمت این است و عقیدت ارباب مودت بدین خصلت پسندیده و سیرت ستوده در موالات تو صافتر گردد و رقت دوستان به گرم عهد تو یفزاید.» (۳۴) و آنگاه به جد و رغبت بندهای ایشان تمام بیرید و مطوّقه و یارانش، مطلق و ایمن بازگشتند.

(۳۳) زبرا گفت: ویژگی بزرگان چنین است و با این خصوصیت خوب و باطن قابل ستایش، اعقاد و نظر دوستان، در دوستی کردن با تو، خالص تر و اطمینان آن‌ها نسبت به وفادری به پیمانی که با آن‌ها بسته‌ای بیشتر می‌شود. (۳۴) سپس زبرا با جدیت و اشتیاق، تمام بندهای آن را جوید و باز کرد و مطوّقه و دوستانش آزاد و آسوده باز گشتند.

اهل مکرمت: بزرگان، جوانمردان، بخشندگان / **مودت:** دوستی، محبت، دوستی گرفتن (ارباب مودت: دوستان)
سیرت: روش، طریقه / **موالات:** دوستداری، با کسی دوستی داشتن / **صافی:** پاک، بی‌غش، خالص
نقت: اطمینان، خاطر جمعی / **رغبت:** اشتیاق / **مطلق:** رهاشده، آزاد

کلیله و دمنه: ترجمه‌ی ابوالمعالی نصرالله منشی
توجه: دقت داشته باشید «کلیله و دمنه» جزء آثار ترجمه شده است. این کتاب در اصل در زمان انوشیروان عادل (پادشاه ساسانی) از زبان «سنسکریت» هندی به زبان پهلوی (زبان ایرانیان پیش از اسلام) ترجمه شده است و بعدها از پهلوی به عربی و از عربی به فارسی ترجمه شده است. جالب است بدانید: این کتاب توسط رودکی به شعر برگردانده شده است ولی از آن کتاب رودکی، فقط ابیاتی باقی مانده و در طول تاریخ گم یا نابود شده است.

کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱ - درباره‌ی کاربرد و معنای فعل «ایستاد» در جمله‌های زیر توضیح دهید.
الف - گرازان به تگ ایستاد.
ب - صیاد در پی ایشان ایستاد.
- ۲ - چهار واژه‌ی مهمّ املائی از متن درس بیابید و معادل معنایی آن‌ها را بنویسید.
- ۳ - به درسنامه «حذف شناسه فعل به قرینه» مراجعه کنید و از متن درس نمونه‌ای دیگر برای حذف شناسه بیابید و بنویسید.

قلمرو ادبی

- ۱ - تشبیهات را در بیت‌های زیر بیابید و در هر مورد، «مشبّه» و «مشبّه‌به» را مشخص کنید.
درفشان لاله در وی چون چراغی ولیک از دود او بر جاناش داغی
شقایق بر یکی پای ایستاده چو بر شاخ زُمرّد، جام باده
- ۲ - در عبارت زیر استعاره‌ها را بیابید.
«چون او را در بند بلا بسته دید، زهاب دیدگان بگشاد و بر رخسار، جوی‌ها براند.»
- ۳ - از متن درس، کنایه‌های معادل مفاهیم زیر را بیابید.
الف - انسان باتجربه:
ب - ناامید شدن:

قلمرو فکری

- ۱ - معنی و مفهوم عبارت مقابل را به نثر روان بنویسید. «در وقت فراغ موافقت اولی تر، و الا طاعنان مجال وقیعت یابند.»
- ۲ - مفهوم قسمت‌های مشخص شده را بنویسید.
الف - مرا نیز از عهده‌ی لوازم ریاست بیرون باید آمد و مواجب سیادت را به ادا رسانید..
ب - مگر تو را به نفس خویش حاجت نمی‌باشد و آن را بر خود حقی نمی‌شناسی؟
۳ - هرکی از بیت‌های زیر، با کدام قسمت درس ارتباط مفهومی دارد؟
مروت نبینم رهایی ز بند به تنها و یارنام اندر کمند سعدی
دوستان را به گاه سود و زیان بتوان دید و آزمود توان سنایی
- ۴ - دو شخصیت زیر را بر مبنای این داستان تمثیلی، تحلیل نمایید و ویژگی‌های شاخص آن‌ها را بنویسید.
زاغ:
مطوّقه:

پاسخ کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

- الف - گرازان به تگ ایستاد: شروع به دویدن کرد.
 ب - صیاد در پی ایشان ایستاد: صیاد به دنبال آنها شروع به دویدن کرد.
 ۲ - مناصحت: اندرز دادن / اهمال: سستی و کوتاهی / معونت: یاری رساندن / رغبت: اشتیاق
 ۳ - کبوتران فرمان وی بکردند و دام برکنند و سر خویش گرفت. (به جای «گرفتند»، «گرفت» آمده است).

قلمرو ادبی

- ۱ - لاله به چراغ تشبیه شده است. (لاله: مشبه / چراغ: مشبه به)
 گل شقایق (با تمام اجزای خود) به جام باده‌ای که بر روی شاخ زمرّد باشد، تشبیه شده است. (این تشبیه مرکب است).
 ۲ - جوی: استعاره از اشک بسیار
 ۳ - انسان با تجربه: گرم و سرد روزگار چشیده / ناامید شدن: دل بر گرفتن

قلمرو فکری

- ۱ - در هنگام آسودگی، همراهی شایسته‌تر است و گر نه سرزنشگران فرصت بدگویی پیدا می‌کنند.
 ۲ - الف - وظایف رهبری را باید اجرا کرد. / مگر تو به جان خودت نیاز نداری؟ (جانت برایت عزیز نیست؟)
 ۳ -
 مروت نبینم رهایی ز بند به تنها و یارانم اندر کمند سعدی
 می‌ترسم که اگر از عقده‌های من آغاز کنی، ملول شوی و بعضی از ایشان در بند بمانند.
 دوستان را به گاه سود و زیان بتوان دید و آزمود توان سنایی
 در هنگام بلا شرکت بوده است، در وقت فراغ موافقت اولی‌تر.
 ۴ - زاغ: شخصیتی کنج‌کاو و آینده‌نگر که در پی کسب تجربه برای آینده‌ی بهتر و راحت‌تر است.
 مطوّقه: رهبری دانا، مسئولیت‌پذیر و قابل اعتماد

گنج حکمت: مهمان ناخوانده

آورده‌اند که وقتی مردی به مهمانی «سلیمان دارانی» رفت. سلیمان آنچه داشت از نان خشک و نمک در پیش او نهاد و بر سیبل
اعتذار این بر زبان راند:
 گفتم که چو ناگه آمدی، عیب مگیر چشم تر نان و خشک و روی تازه
 مهمان چون نان بدید، گفتم: «کاشکی با این نان، پاره‌ای پتیر بودی.» سلیمان **برخواست** و به بازار رفت و ردا به گرو کرد و پتیر
 خرید و پیش مهمان آورد.
 مهمان چون نان بخورد، گفت: «الحمد لله که خداوند، عزّ و جلّ، ما را بر آنچه قسمت کرده است، قناعت داده است و خرسند
 گردانیده.» سلیمان گفت: «اگر به داده‌ی خدا قانع بودی و **خرسند** نمودی رداً من به بازار به گرو نرفتم!»
بر سیبل: به رسم، به شیوه‌ی / **اعتذار**: عذرخواهی کردن / **روی تازه**: خوش‌رویی، گشاده‌رویی / **گرو**: رهن
خرسند: راضی، خشنود / **ردا**: نوعی جامه، بالاپوش

جوامع الحکایات و لوامع الروایات: محمد عوفی

درس شانزدهم

قصه‌ی عینکم

به قدری این حادثه زنده است که از میان تاریک‌های حافظه‌ام روشن و پرفروغ مثل روز مردرخشد. گویی دو ساعت پیش اتفاق افتاده، هنوز در خانه‌ی اول حافظه‌ام باقی است.

تا آن روزها که کلاس هشتم بودم، خیال می‌کردم عینک، مثل تعلیمی و کراوات یک چیز **فرنگی‌مآبی** است که مردان متمدّن برای قشنگی به چشم می‌گذارند. دایه‌جان میرزا غلامرضا که در تجدّد **افراط** داشت، اولین مرد عینکی بود که دیده بودم. علاقه‌ی دایه‌جان در واکس کش و کارد و چنگال و کارهای دیگر **فرنگی‌مآبان** مرا در فکر تقویت کرد. گفتم هست و نیست، عینک یک چیز متجدّدانه است که برای قشنگی به چشم می‌گذارند.

تعلیمی: عصای سبکی که به دست گیرند. / **فرنگی‌مآب:** متجدّد، کسی که به آداب اروپاییان رفتار کند. / **تجدّد:** نوگرایی
متمدّن: شهری، پیشرفته / **افراط:** زیاده‌روی در موضوعی / **فرنگی‌مآبی:** به شیوه‌ی فرنگی‌ها / **متجدّدانه:** نوگرایانه، روشنفکرانه
تشبیه: / **تشخیص:** زنده بودن حادثه / **کنایه:**

این مطلب را داشته باشید و حالا سری به مدرسه‌ای که در آن تحصیل می‌کردم بزنیم. قد بنده به نسبت ستم همیشه دراز بود. نه خدا حفظش کد هر وقت برای من و برادرم لباس می‌خرید، ناله‌اش بلند بود. متلکی می‌گفت که دو برادری مثل علم یزید می‌مانند. دراز دراز، می‌خواهید بروید آسمان، شوربا بیاورید. در مقابل این قد دراز، چشمم سو نداشت و درست نمی‌دید. برآنکه بدانم چشمم ضعیف و کم‌سوست، چون تابلو سیاه را نمی‌دیدم، براراده در همه‌ی کلاس‌ها به طرف نیمکت ردیف اول می‌رفتم.

شوربا: آش ساده که با برنج و سبزی می‌پزند. / **سو:** دید، توانایی دیدن

تشبیه: / **کنایه:** مثل علم یزید بودن کنایه از قبلند بودن

نکته‌ی دستوری:
در خانه هم غالباً پای سفره‌ی ناهار یا شام بلند می‌شدم، چشمم نمی‌دید؛ پایم به لیواز آب خوری یا بشقاب یا کوزه‌ی آب می‌خورد؛ یا آب می‌ریخت یا ظرف می‌شکست. آن وقت برآنکه بدانند و بفهمند که من نیمه‌کرم و نمی‌بینم، خشمگین می‌شدند. پدرم بد و بیراه می‌گفت. مادرم شمامتم می‌کرد، می‌گفت: «به شتر افسار گسیخته می‌مانی؛ شلخته و هر دم پیل و **هپل و هپو** هستی؛ جلو پایت را نگاه نمی‌کنی. شاید چاه جلویت بود و در آن **یفتی**». بدبختانه خودم هم نمی‌دانستم که نیم‌کرم، خیال می‌کردم همه‌ی مردم همین قدر می‌بینند.

شمامت: سرکوفت، سرزنش، ملامت / **هر دم پیل:** بی‌نظم، بی‌قاعده / **هپل و هپو:** شلخته

تشبیه:

نکته‌ی دستوری:

در دلم خودم را سرزنش می‌کردم که با احتیاط حرکت کن؛ این چه وضعی است؟ دائماً یک چیزی به پایت می‌خورد و رسوایی راه می‌افتد. اتفاق‌های دیگر هم افتاد. در فوتبال ابد و اصلاً پیشرفت نداشتم؛ مثل بقیه‌ی بچه‌ها پایم را بلند می‌کردم، نشانه می‌رفتم که به توپ بزنم اما پایم به توپ نمی‌خورد؛ بور می‌شدم؛ بچه‌ها می‌خندیدند؛ من به رگ غیرتم برمی‌خوردم.
بدبختانه یک بار هم کسی به دردم نرسید. تمام **غفلت‌هایم** را که ناشی از ناپیایی بود، حمل بر بی‌استعدادی و **مهملی** و ولنگاری‌ام کردند. خودم هم با آنها شریک می‌شدم.

با آنکه چندین سال بود که شهرنشین بودیم، خانه‌ی ما شکل دهاتیش را حفظ کرده بود. مهمان‌داری ما پایان نداشت. خدایش بیمارزد، پدرم دریادل بود؛ در لاتی‌کار شاهان را می‌کرد؛ ساعتش را مرفوخت و مهمانش را پذیرایی می‌کرد.

بور: سرخ (بور شدن: شرمنده شدن، خجلت زده شدن) / **مهملی:** بی کارگی و تنبلی / **ولنگاری:** بی بند و باری

دریادل: بخشنده / **لاتی:** فقر، تهی دستی

کنایه: بور می شدم؛ خجالت می کشیدم. / **کنایه:** دریادل؛ در اینجا دست و دل باز، بخشنده (می تواند به معنای شجاع نیز باشد).
کنایه: / **کنایه:** در لاتی کار شاهان را می کرد؛ در نداری و فقر مانند شاهان بخشنده بود.

یکی از این مهمانان، پیرزن [ای] کازرونی بود. کارش **نوحه سرایی** برای زنان بود. **روضه** می خواند. اتفاقاً شیرین زبان و **نقال** هم بود. ما بچه ها خیلی او را دوست می داشتیم. چون با کسی رودربایستی نداشت، رک و راست هم بود و عیناً عیب دیگران را پیش چشمشان می گفت، تنه خیلی او را دوست می داشت. خلاصه، مهمان عزیز بود، **زاد المعاد** و کتاب دعا و کتاب جودی و هر چه از این کتب **تعزیه و مرثیه** بود، همراه داشت. همه این کتاب ها را در یک بقچه می پیچید. یک عینک هم داشت؛ از آن عینک های بادامی شکل قدیم. البته عینک، کهنه بود؛ به قدری کهنه بود که فرامش شکسته بود اما پیرزن **کذا** به جای دسته می فرام، یک تکه سیم سمت راستش چسبانیده بود و یک نخ قند را می کشید و چند دور، دور گوش چپش می پیچید.

من **قلا کردم** و روزی که پیرزن نبود، رفتم سر بقچه اش. اولاً کتاب هایش را به هم ریختم. بعد برای مسخره از روی بدجنسی و شرارت، عینک موصوف را از جعبه اش در آوردم. آن را به چشم گذاشتم که بروم و با این ریخت **مضحک** سر به سر خواهرم **بگذارم و دهن کجی کنم**.

نقال: قصه گو، داستان سرا / **زاد المعاد:** کتابی از علامه مجلسی / **کتاب جودی:** دیوان شعری بوده است. / **فرام:** فریم، قاب عینک **کذا:** آن چنانی / **قلا:** کمین (قلا کردن: کمین کردن) / **شرارت:** بدکرداری، فتنه گری / **مضحک:** خنده آور، مسخره آمیز
نخ قند: نوعی نخ که از الیاف کَنَف ساخته می شود.

حس آمیزی: / **کنایه:** / **مجاز:** زبان؛ سخن

کنایه: رک و راست بودن؛ بدون رودربایستی سخن خود را گفتن

نکته ی دستوری:

آه، هرگز فراموش نمی کنم. برای من لحظه ی عجیب و عظیمی بود؛ همین که عینک به چشم من رسید، ناگهان دنیا برایم تغییر کرد؛ همه چیز برایم عوض شد. یادم می آید که بعد از ظهر یک روز پاییز بود. آفتاب رنگ رفته و زردی طالع بود. برگ درختان مثل سربازان تیر خورده تک تک می افتادند. من که تا آن روز از درخت ها جز انبوهی برگ درهم رفته چیزی نمی دیدم، ناگهان برگ ها را جدا جدا دیدم. من که دیوار مقابل اتاقمان را یک دست و صاف می دیدم و آجرها مخلوط با هم به چشمم می خورد، در قرمزی آفتاب، آجرها را تک تک دیدم و فاصله ی آن ها را تشخیص دادم. نمی دانید چه لذتی یافتیم؛ مثل آن بود که دنیا را به من داده اند. **ذوق زده** بشکن می زدم و می پریدم. احساس کردم که من تازه متولد شده ام.

عینک را در آوردم، دوباره دنیای تیره در چشمم آمد. اما این بار مطمئن و خوشحال بودم. آن را بستم و در جلدش گذاشتم. به تنه هیچ نگفتم. فکر کردم اگر یک کلمه بگویم، عینک را از من خواهد گرفت و چند ن **قلبان** به سر و گردنم خواهد زد. می دانستم پیرزن تا چند روز دیگر به خانه ی ما بر نمی گردد. قوطی حلبی عینک را در جیب گذاشتم و سرخوش از دیدار دنیای جدید به مدرسه رفتم.

کنایه: آفتاب رنگ رفته و زردی طالع بود؛ نزدیک غروب بود، آفتاب کم تاثیر بود. / **تشبیه:**

کنایه: / **کنایه:** احساس می کردم تازه متولد شدم؛ بسیار لذت می بردم.

نکته ی دستوری:

درس ساعت اول تجزیه و ترکیب عربی بود. معلم عربی، پیرمرد شوخ و نکته گوی بود. من که دیگر به چشم اطمینان داشتم، برای نشستن بر نیمکت اول کوشش نکردم. رفتم و در ردیف آخر نشستم. می خواستم چشم را با عینک امتحان کنم. کلاس ما شاگرد زیادی نداشت. همه ی شاگردان اگر حاضر بودند، تا ردیف ششم کلاس می نشستند. در حالی که کلاس ده ردیف نیمکت داشت و من برای امتحان چشم **مسئله**، ردیف دهم را انتخاب کرده بودم. این کار با مختصر سابقه ی شرارتی که داشتم، اول وقت

کلاس، سوء ظن پیرمرد معلم را تحریک کرد. دیدم چپ چپ به من نگاه می‌کند. پیش خودش خیال کرده چه شده که این شاگرد شیطان، برخلاف همیشه ته کلاس نشسته است. نکند کاسه‌ای زیر نیم کاسه باشد.

چشم مسلح: با عینک / سوء ظن: بدگمانی

کنایه: چپ چپ به من نگاه می‌کرد؛ با خشم و اعتراض به من نگاه می‌کرد. / کنایه:

بچه‌ها هم کم و بیش تعجب کردند؛ خاصه آنکه به حال من آشنا بودند. می‌دانستند که برای ردیف اول سال‌ها جنجال کرده‌ام. با این همه، درس شروع شد. معلم، عبارتی عربی را بر تخته سیاه نوشت و بعد جدولی خط کشی کرد. یک کلمه عربی در ستون اول جدول نوشت و در مقابل آن کلمه را تجزیه کرد. در چنین حالی، موقع را مغتنم شمردم؛ دست بردم و با دقت عینک را از جعبه بیرون آوردم؛ آن را به چشم گذاشتم. دسته سیمی را به پشت گوش راست گذاشتم. نخ قند را به [پشت] گوش چپ بردم و چند دور تاب دادم و بستم.

مغتنم: با ارزش، غنیمت شمرده

نکته‌ی دستوری:

در این حال، وضع من تماشایی بود. قیافه‌ی یغورم، صورت درشتم، بینی گردن‌کش و دراز و عقاب‌ام، هیچ کدام، با عینک بادامی شیشه کوچک جور نبود. تازه این‌ها به کار، دسته‌های عینک، سیم و نخ، قوز بالا قوز بود و هر پدرمرده‌ی مصیبت دیده‌ای را می‌خنداند؛ چه رسد به شاگردان مدرسه‌ای که بخود و برجهت از ترک دیوار هم خنده‌شان می‌گرفت! خدا روز بد نیاورد. سطر اول را که معلم بزرگوار نوشت، رویش را برگرداند که کلاس را ببیند و درک شاگردان را از قیافه‌ها تشخیص دهد، ناگهان نگاهش به من افتاد. حیرت‌زده گچ را انداخت و قریب به یک دقیقه پر و پر چشم به عینک و قیافه‌ی من دوخت. من متوجه موضوع نبودم. چنان غرق لذت بودم که سر از پانمی‌شناختم. من که در ردیف اول با هزاران فشار و زحمت، نوشتنی روی تخته را می‌خواندم، اکنون در ردیف دهم، آن را مثل بلبل می‌خواندم!

یغور: درشت و بدقواره / پر و پر: بادقت، خیره

کنایه: / کنایه: هر پدرمرده‌ای را می‌خنداند؛ بسیار خنده‌دار بود.

کنایه: از ترک دیوار خنده‌شان می‌گرفت؛ بی‌بهره می‌خندیدند. / کنایه:

مسحور کار خود بودم؛ ایدا توجهی به ماجرای شروع شده نداشتم. برتوجهی من و اینکه با نگاه‌ها هیچ اضطرابی نشان ندادم، معلم را در ظن خود تقویت کرد. یقین شد که من بازی جدیدی درآورده‌ام که او را دست بیندازم و مسخره کنم. ناگهان چون پلنگی خشمناک راه افتاد. اتفاقاً این آقای معلم لهجه‌ی غلیظ شیرازی داشت و اصرار داشت که خیلی خیلی عامیانه صحبت کند. همین طور که پیش می‌آمد، با لهجه‌ی خاصش گفت: «به‌به مثل قوال‌ها صورتک زدی؟ مگه اینجا دسته‌ی هفت صندوقی آوردن؟»

مسحور: مفتون، شیفته، مجذوب / ظن: گمان، عقیده / قوال: بازیگر نمایش‌های دوره‌گردی / صورتک: نقاب، ماسک

هفت صندوقی: دسته‌ی هفت صندوقی، گروه‌های نمایشی دوره‌گردی ...

کنایه: یقین شد من بازی جدیدی در آورده‌ام؛ یقین کرد قصد شیطنت تازه‌ای دارم. / کنایه:

تشبیه: / حس آمیزی:

نکته‌ی دستوری:

تا وقتی که معلم سخن نگفته بود، کلاس آرام بود و بچه‌ها به تخته سیاه، چشم دوخته بودند. وقتی صدای آقا معلم را شنیدند؛ شاگردان کلاس رو برگردانیدند که از واقعه باخبر شوند. همین که شاگردان به عقب نگریستند و عینک مرا با توصیفی که از آن شد، دیدند؛ یک مرتبه گویی زلزله آمد و کوه شکست. صدای مهیب خنده‌ی آنان کلاس و مدرسه را تکان داد. هر و هر، تمام شاگردان به قهقهه افتادند، این کار، بیشتر معلم را عصبانی کرد. برای او توهم شد که همه‌ی بازی‌ها را برای مسخره کردنش راه

انداختم. احساس کردم که خطری پیش آمده؛ خواستم به فوریت عینک را بردارم. تا دست به عینک بردم فریاد معلم بلند شد: «دست نزن؛ **بگذار** همین طور تو را با صورتک پیش مدیر ببرم. تو را چه به مدرسه و کتاب و درس خواندن؟!»

حالا کلاس سخت در خنده فرو رفته، من بدبخت هم دست و پایم را گم کرده‌ام. گگ شده‌ام؛ نمی‌دانم چه بگویم. مات و **مبهوت** عینک **کذا** به چشمم است و خیره خیره معلم را نگاه می‌کنم. این بار سخت از جا در رفت و درست آمد کار نیمکت من و چنین خطاب کرد: «پاشو برو بیرون!»

من بدبخت هم بلند شدم، عینک همان طور به چشمم بود و کلاس هم غرق خنده بود، پریدم و از کلاس بیرون جستم.

مهیبت: سهمگین، ترسناک / **هر هر**: اسم صوت یا نام آوا برای خنده / **توهم**: به گمانی افتادن / **مبهوت**: حیرت زده

کذا: آن چنانی، چنان / **به فوریت**: سریع / **گنگ**: بی‌زبان و لال

مجاز: کلاس؛ بچه‌های کلاس / **کنایه**: / **تشبیه و کنایه**:

کنایه و اغراق: گویی زلزله آمد و کوه شکست؛ سر و صدای زیاد به سبب خنده / **کنایه**:

نکته‌ی دستوری:

آقای مدیر و آقای ناظم و آقای معلم عربی کمیسیون کردند. بعد از چانه زدن بسیار تصمیم به اخراجم گرفتند. وقتی خواستند تصمیم را به من **ابلاغ** کنند، ماجرای نیمه‌کوری خود را برایشان گفتم. اول باور نکردند اما آن قدر گته‌ام صادقانه بود که در سنگ هم اثر می‌کرد.

وقتی مطمئن شدند که من نیمه‌کورم، از تصمیمم گذشتند و آقای معلم عربی با همان لهجه گت:

بچه، می‌خواستی زودتر بگی، جونت بالا ییاد، اول می‌گفتی. حالا فردا وقتی مدرسه تعطیل شد، یا شاه چراغ دم دکن میز سلیمون عینک ساز. فردا پس از یک عمر رنج و بدبختی و پس از خفت دیروز، وقتی که مدرسه تعطیل شد، رفتم در **صحن** شاه‌چراغ، دم دکان میرزا سلیمان عینک ساز. آقا معلم عربی هم آمد؛ یکی یکی عینک‌ها را از میرزا سلیمان گرفت و به چشم گذاشت و گت: «نگاه کن به ساعت شاه چراغ، بین عقربه‌ی کوچک را می‌بینی یا نه؟» بنده هم یکی یکی عینک‌ها را امتحان کردم. بالاخره یک عینک به چشمم خورد و با آن، عقربه‌ی کوچک را دیدم.

پانزده قران دادم و آن را از میرزا سلیمان خریدم و به چشمم گذاشتم و عینکی شدم.

کمیسیون: مجازا جلسه (کمیسیون کردن: تشکیل جلسه دادن) / **ابلاغ**: رساندن نامه یا پیام / **خفت**: خواری، حقارت

صحن: حیاط / **قران**: واحد پولی در زمان قاجار و پهلوی (قرون حالت محاوره این واژه است).

کنایه: چانه زدن؛ بحث برای کاهش یک چیز / **کنایه**: در سنگ اثر کردن؛ بسیار تاثیرگذار بودن / **کنایه**: جونت بالا بیاید؛ جمله‌ای

به حالت خودمانی در اعتراض به رفتار کسی (برای تعجیل در جواب دادن نیز به کار می‌رود؛ زودتر جواب بده)

شلواری و صله‌دار: رسول پرویزی

کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

۱ - معادل معنایی واژه‌های مشخص شده را در متن درس بیابید.

به دیدن تو چنان خیره‌ام که نشناسم تفاوت است اگر راه و چاه را حتی محمدعلی بهمنی
تو را به آینه داران چه التفات بود چنین که شیفته‌ی حسن خویشان باشی هوشنگ ابتهاج

۲ - از متن درس، پنج گروه اسمی بیابید که اهمیت املائی داشته باشند.

۳ - به **درسنامه‌ی «گروه اسمی»** مراجعه کنید و سپس از متن درس، برای هر یک از انواع وابسته‌ی پسین نمونه ای بیابید.

قلمرو ادبی

۱ - مفهوم کنایه های زیر را بنویسید.

الف - افسار گسیخته بودن: ب - بور شدن:

۲ - دو ویژگی برجسته‌ی نثر این داستان را بنویسید.

۳ - این داستان را با توجه به عناصر زیر بررسی کنید.

زاویه دید: شخصیت اصلی: نقطه ای اوج:

قلمرو فکری

۱ - راوی داستان، چه چیزی را نشانه‌ی تمدن و تجدد می‌داند؟

۲ - نحوه‌ی برخورد خانواده و اطرافیان با شخصیت اصلی داستان را بررسی و تحلیل کنید.

۳ - درباره‌ی نقش خودباوری و اعتماد به نفس در تعامل اجتماعی توضیح دهید.

پاسخ کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

۱ - خیره: زُل زده، چشم دوخته به جایی / شیفته: مسحور، شگفت‌زده شده

۲ - ابلاغ کردن - صحن شاه چراغ - قهقهه و خنده - صدای مهیب - مات و مبهوت

۳ - مثال برای مضاف‌الیه: کار شاهان / مثال برای صفت شمارشی: ردیف ششم / مثال برای صفت بیانی: دنیای تیره

قلمرو ادبی

۱ - الف - افسار گسیخته بودن: کنایه از بی‌نظم و شلخته بودن / ب - بور شدن: کنایه از خجالت‌زده شدن

۲ - طنز آمیز بودن و استفاده از کنایات و اصلاحات عامیانه و محلی

۳ - زاویه دید: اول شخص

شخصیت اصلی: دانش آموز سال هشتم

نقطه ای اوج: لحظه‌ای که عینک را به چشم می‌زند و معلم بعد لحظاتی او را می‌بیند.

قلمرو فکری

۱ - استفاده از عینک، کراوات، تعلیمی (عصای کوچک)

۲ - عدم بررسی یا بی‌توجهی به مشکلات کودکان که در آینده ممکن است مشکلات بزرگ‌تری در پی داشته باشد.

۳ - اعتماد به نفس اگر کاذب نباشد و به اندازه باشد، می‌تواند باعث پیشرفت و موجبات بروز استعدادها شود. ولی گاه اعتماد به نفس کاذب ممکن است راه‌های نادرست را به روی فرد باز کند.

روان‌خوانی: دیدار

طلبی جوان، در آن سرمای‌کشنده که در تهران هیچ پیشینه نداشت، برفِ بلند را می‌کوبید و پیش‌مرفت یا برفِ کوبیده را بیش‌م‌کوبید؛ قبابِ خویش به خود پیچان، تنها، تنها!

طُلاب دیگر، چند چند با هم مرفتند و در این گروه‌رفتار، گرمای بود. تنگِ هم، گت و گوتان اما طلبی جوان ما - حاج آقا روح‌الله موسوی - به خویش بود و بس.

حاج آقا روح‌الله از میدانِ مُخبرالدوله که گذشت، بخشی از شاه‌آباد را طی کرد؛ به کوچی مسجد پیچید، به درِ خانه‌ی حاج آقا مدرّس رسید و ایستاد. در، گشوده نبود اما کلون هم نبود. حاج آقا در را قدری فشار داد. در گشوده شد. طلبی جوان پا به درون آن حیاطِ محقر گذاشت و به خود گت: «خوب است که نمی‌ترسد. خوب است که خانه‌اش محافظی ندارد و درِ خانه‌اش چفت و کلون؛ اما او را خواهند کشت. همین‌جا خواهند کشت. رضاخان او را خواهد کشت. انگلیس‌ها او را خواهند کشت. چقدر آسان است که با یک تانچه وارد این حیاط شوند، به جانب آن اتاق بروند و تیری به قلبِ مدرّس شلیک کنند. قلب یا مغز؟

خدایا، چرا هنوز، بعد از بیست و دو سال، بیست و دو سال ... ذهن من این مسئله را نگشوده است؟ به قلب پدر شلیک کردند یا به مغزش؟

چرا مادر می‌گفت: «قرآن جیبش به اندازه‌ی یک سکه سوراخ شده بود» و چرا سیدی می‌گفت: «صورت که نداشت آقا، سر هم، نیمه...»

آقا روح الله باز گیر افتاده بود: کدام یک مهم‌تر از دیگری است؟ حاج آقا مدرّس با کدام یک از این دو بیشتر کار می‌کند؟ قلب یا مغز؟ کدام را ترجیح می‌دهد؟

«- آقایان محترم! علما! روحانیون **حوزه‌ها**! با مغزهایتان با حکومت طرف شوید، با قلب‌هایتان با خدا. اینجا، حساب کید، بسنجید، اندازه بگیرید، چرتکه **بیندازید**؛ چرا که با چرتکه اندازه‌ای بد نهاد روبه‌رو هستید اما آنجا با قلب‌هایتان، با **خلوصتان**، با **طهارتان**، تسلیم تسلیم با خدا روبه‌رو شوید. اینجا، به هیچ قیمت نشکنید؛ آنجا شکسته و خمیر شده باشید. اینجا، همه‌اش، در پرده بمانید؛ آنجا، در **محضر** خدا، پرده‌ها را بردارید ...»

آقا روح الله جوان، دلش نمی‌خواست منبر برود اما دلش می‌خواست حرف‌هایش را بزند. همیشه گرفتار انتخاب بود. «در ماه مبارک رمضان یا در محرم و صفر، آیا برای تبلیغ بروم؟ بازگردم به خمین؟ از پلم‌های همان منبری که حاج آقا مصطفی بالا می‌رفت؛ بالا بروم؟ جوان، بالا بلند، موقر، آرام، بروم بالای منبر و بگویم که رفیع رعیت بس است؟ حکومت **خان‌های قذّار هکشت** بس است؟ بگویم که در خانمی حاج آقا مدرّس - که علیه دشمنان شما می‌جنگد - همیشه خدا باز است و رضاخان او را خواهد کشت؟» طلبی جوان وارد اتاق آقای مدرّس شد؛ سلام کرد، قدری خمید و همان جای پای در نشست، که سوز برف بود و درزهای دهان‌گشوده‌ی در.

آقای مدرّس، طلبه را به اندازه‌ی سه بار دیدن می‌شناخت اما نه به اسم و رسم. برادرش حاج آقا مرتضی پسنیده را که در مدرسه‌ی سپهسالار، گه گاه در محضر مدرّس **تَلَمُّذ** می‌کرد، یش می‌شناخت اما هرگز حس نکرده بود که این دو روحانی جوان ممکن است برادر هم باشند. هیچ شباهتی به هم نداشتند. آدم‌زاد می‌توانست به نگاه آن یکی تکیه کند - همان طور که به یک بالش پر تکیه می‌کند - و می‌توانست نگاه این یکی را در چلّی کمان بنشاند و به سوی دشمن پرتاب کند و مطمئن باشد که دشمن را متلاشی خواهد کرد.

طلبه‌ای گفت: «جناب مدرّس، در کوچه و بازار می‌گویند که شما مشکلتان با رضاخان میر‌پنج در این است که سلطنت را می‌خواهید، نه جمهوری را و اعتقاد به بقای خاندان سلطنت دارید و نظام شاهنشاهی را **موهبتی الهی** می‌دانید؛ حال آنکه رضاخان میر‌پنج و سیدضیا و بسیاری دیگر می‌گویند که کار سلطنت، تمام تمام است و عصر جمهوری فرارسیده است ...»

مدرّس، مدّت‌ها بود که با این ضربه‌ها آشنایی داشت و با درد این ضربه‌ها و به همین دلیل، همیشه پاسخ را در آستینش داشت. - خیر آقا ... خیر ... بنده سلطنت - چه از آن قاجار باشد چه دیگری و دیگری - ایدا ایدا موافق نیستم؛ یعنی، راستش، اصولاً نظام سلطانی را نظم مطلوبی برای اُمت و مِلّت نمی‌دانم.

امروز، سلطان درماده‌ی قاجار، در آستانه‌ی سقوط نهایی، تازه متوجه شده است که خوب است سلطنت کند نه حکومت؛ خدمت کند نه خیانت اما این **غول** برشاخ و دُم که معلوم نیست از کدام جهنمی ظهور کرده و چطور او را یافته‌اند و چطور او را - از دریانی سفارت آلمان - به اینجا رسانده‌اند، تمام وجودش خودخواهی و زورپرستی و میل به استبداد و اطاعت از انگلیسی‌هاست ...

شما، حرفی داری فرزندم؟

- از کجا دانستید که حرفی دارم، حاج آقا؟

- از نگاهتان. در نگاهتان اعتراض هست.

- می‌گویم: «شما به تومندی رضاخان اعتراض دارید یا به ییکانه پرستش؟»

- منظورت چیست فرزندم؟

- زمانی که ضمن بحث، می‌فرمایید «این غول بر شاخ و دُم»، انسان به یاد لاغری بیش از اندازه‌ی شما در برابر غول اندامی رضاخان می‌افتد و این طور تصوّر می‌کند که مشکل شما با رضاخان، مشکل شکل و شمایل و تومندی اوست. نه اینکه او را آورده‌اند بی هیچ پیشینه در علم سیاست و دین و جاهل است و مستبد و به دلیل همین جهل هم او را نگه داشته‌اند، نه هیکل. مدرّس سکوت کرد.

سکوت به درازا کشید.

آقا روح الله دانست که ضربه‌اش ساده اما سنگین بوده است.

عذر می‌خواهم حاج آقا! قصد **آزارتان** را نداشتم؛ شما، وقتی در حضور جمع - به **مسامحه** - به تومندی یک نظامی بدکار اشاره می‌کنید، به بخشی از موجودیت آن نظامی اشاره می‌فرمایید که پدید آمدنش در ید اختیار آن نظامی نبوده و اراده‌ی الهی و تومندی پدر و مادر روستایی - احتمالاً - در آن نقش داشته است. در این حال، شما را به برعدالتی متهم خواهند کرد و اعتبار کلام عظیمتان را در باب خطر خوف آور استبداد، درک نخواهند کرد و همه جا خواهند گفت که آقای مدرّس، مرد خوب و شوخ طبعی است که سخنان نمکین بسیار می‌گوید اما مسائل جدی قابل تأمل، چندان که باید، در چنته ندارد و دشمنان شما و ملت و دین بهانه خواهند یافت و با آن بهانه، نه فقط شما را بلکه ما را که شما پرچمدارمان هستید، خواهند کوبید و له خواهند کرد

باز، سلطمی خاموشی.

طلاب سر به زیر افکنده بودند. صدایشان از دهان این طلبی بی‌پروای خوش‌بازیر پیروز آمده بود، برکم و کاست.

مدرّس تأثر را پس نشاند.

- کاش که شما، با همه‌ی جوانیتان، به جای من، به این مجلس شورا می‌رفتید. شما به دقت و مؤثر سخن می‌گویید، حاج آقای جوان!

- ممنون محبتتان هستم حضرت حاج آقا مدرّس اما من این مجلس را چندان شایسته نمی‌دانم که جای روحانیت باشد. آنچه را که شما می‌گویید، دیگران هم می‌توانند بگویند. آنچه که شما می‌توانید انجام بدهید که دیگران نمی‌توانند، دعوت جمیع مسلمانان ایران است به مبارزه‌ی تن به تن با قاجاریان و رضاخانیان و جملگی ظالمان و وابستگان به اجانب. اگر سرانجام، به کمک ملت، حکومتی بر کار آوردید که عطر و بوی حکومت مولا علی را داشت، وظیفه‌ی خود را به عنوان یک روحانی مبارز تمام عیار انجام داده‌اید.

- طلبی جوان! آیا منظورتان این است که اصولاً، من، موجود هدف گم کرده‌ای هستم؟

- خیر، هدف شما برای کوتاه مدّت خوب است که بنده به عنوان یک طلبی کوچک جست و جوگر، به این هدف اعتقاد دارم

اما روش‌تان را برای رسیدن به این هدف، روشی درست نمی‌دانم. شما، با دقت و قدرت، به نقاط ضربه‌پذیر رضاخان ضربه می‌زنید بلکه ضربه‌هایتان را غالباً، به سوی او و دیگران، به هوا پرتاب می‌کنید. شما در سنگر **مشروطیت** ایستاده‌اید اما یکی از رهبران ما، سال‌ها پیش، از مشروعیّت سخن گفته است و در اسلام، شرع مقدّم بر شرط است.

شما، به اعتقاد این بنده ناچیز، این جنگ را خواهید باخت و رضاخان، به هر عنوان خواهد ماند و **بساط قلذری اش** را پهن خواهد کرد و ما را بار دیگر - چنان که ما قبل فرمودید - از چاله به چاه خواهد انداخت؛ شاید به این دلیل که آقای مدرّس، تنهای آنها هستند و همراهانشان، اهل یک جنگِ قطعی نیستند و در عین حال، آقای مدرّس، گرچه به سنگرِ ظلم حمله می‌کند. اما از سنگرِ عدل به سنگرِ ظلم نمی‌تازد. در این مشروطیت، چیزی نیست که چیزی باشد ...

- مانعی ندارد که اسم شریفان را ببرسم؟

- بنده روح الله موسوی خمینی هستم. از قم به تهران می‌آیم. البته به ندرت.

- بله شما تا به حال، چندین جلسه محبت کرده‌اید و به دیدن من آمده‌اید و همیشه همان جا بای در نشستاید ... چرا تا به حال، در این مدّت، نظری ابراز نداشته بودید فرزندم؟ چرا تا به حال، این افکارِ جوان و زنده را بیان نکرده بودید؟

- می‌بایست که به حدّ اقل پختگی می‌رسیدند، آقا! کلام خام، بدتر از طعام خام است.

طلبه‌ی جوان، **بهنگام برخاستن** را مردانست، چنان که بهنگام سخن گفتن را.

طلبه برخاست.

مدرّس برخاست. جملگی حاضران برخاستند.

- حاج آقا روح الله، شما اگر زحمتی نیست یا هست و قبول زحمت می‌کند، بیشتر به دیدن ما بیایید. بیایید و با ما گفتمان و گو کنید. البته بنده بیشتر مایلم که در خلوت تشریف بیاورید تا دو به دو در باب مسائل مملکت و مشکلات جاری حرف بزنیم و بعد، شما نظریات و **خواسته‌های** مرا به گوش طلاب جوان **حوزه** برسانید ...

- سعی می‌کنم، آقا.

- طلبه‌ی جوان، قدری به همه سو خمید و رفت تا باز برف‌های نکریده را بکوبد.

شب به شدت سرد بود، دل روح الله، به **حدّت** گرم - «که آتشی که نمیرد، همیشه در دل او بود» - .

مدرّس به طلاب هنوز ایستاده گفت: می‌بینم که درجا می‌جنبید اما **جرئت** ترک مجلس مرا ندارید ... تشریف ببرید! تشریف ببرید!

اگر می‌خواهید پیر این طلبه‌ی جوان بروید و با او طرح دوستی بریزید، شتاب کنید که فرصت از دست خواهد رفت ...

طلاب جوان، در عرض پیاپی در کار هم، همه سر بر جانب حاج آقا روح الله گردانده، می‌رفتند - در سکوت - و نگین کرده بودند او را.

چه کسی می‌بایست آغاز کند؟

- حاج آقا موسوی! ما همه مشتاقیم که با نظریات شما آشنا شویم ... ما مشتاق دوستی با شما هستیم ...

سنگ روی سنگ، برای ساختن آرکی به رفعت ایمان.

شهر سرد.

مهتاب سرد.

یک تاریخ سرما.

و جوانی که با آتش درون، پیوسته در مخاطره‌ی سوختن بود ...

سه دیدار: نادر ابراهیمی

درس هفدهم

خاموشی دریا

از شعله
به خاطر روشنایش
سپاسگزاری کن
اما چراغدان را هم
که همیشه صبورانه در سایه می‌ایستد،
از یاد مبر.

چراغدان: جایی یا ظرفی که در آن چراغ بگذارند.

نماد: شعله؛ نماد انسان‌هایی که خیر و خوبی‌شان به دیگران می‌رسد. / **تشخیص:** از شعله سپاسگزاری کن
نماد: / **کنایه:** در سایه می‌ایستد؛ به چشم نمی‌آید.

توجه: ممکن است برایتان سوال شود؛ وقتی می‌گوییم «از شعله سپاسگزاری کن» با وجود اینکه شعله، نماد انسان است، چرا تشخیص در نظر می‌گیریم؟ زیرا در تعیین آرایه‌ها صورت و ظاهر گفتار نیز بررسی می‌شود.

گریه کمی اگر
که آفتاب را ندیده‌ای
ستاره‌ها را هم
نمی‌بینی

استعاره: چیزهای ارزشمندی که به دست نیآورده‌ایم / **استعاره:**

کنایه: گریه اگر کنی؛ ناراضی باشی، معترض باشی

ماهی در آب خاموش است و
چارپا روی خاک هیاهو می‌کند و
پرنده در آسمان آواز می‌خواند.
آدمی
اما

خاموشی دریا و
هیاهوی خاک و

موسیقی آسمان را در خود دارد.

هیاهو: بانگ و غوغا / **مجاز:** آب؛ دریا، رودخانه / **کنایه:** / **مجاز:** خاک؛ زمین
مجاز: دریا؛ آبزیان (همچو ماهی) / **مجاز:** خاک؛ جانوران روی زمین / **مجاز:** آسمان؛ پرندگان آسمان / **تشخیص:** خاموشی دریا
تشخیص: هیاهوی خاک / **تشخیص:** موسیقی آسمان

هنکامی که

در فروتنی،

بزرگ باشیم،

پیش از همه به آن بزرگ نزدیک شده‌ایم.

فروتنی: تواضع

نکته‌ی دستوری:

ممکن

از ناممکن می‌رسد:

«خانه‌ات کجاست؟»

پاسخ می‌آید:

«در رؤیای یک ناتوان»

تضاد: / تشخیص:

نکته‌ی دستوری:

ماه نو و مرغان آواره؛ رابیندرانات تاگور

کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

۱- با توجه به رابطه‌ی معنایی «تضمن» جاهای خالی را پر کنید.

دریا و

فصل و

۲- به درسنامه «انواع واو» مراجعه کنید و سپس نوع «واو» (عطف و ربط) را در بند سوم درس مشخص کنید.

۳- به درسنامه «قید مشترک با صفت» و «قید مشترک با اسم» مراجعه کنید و سپس هر یک از واژه‌های زیر را در دو جمله

به گونه‌ای به کار ببرید که در جمله‌ی نخست، «مسند» و در جمله‌ی دیگر «قید» باشد.

خندان:

چگونه:

قلمرو ادبی

۱- دو نمونه آرایه‌ی «تشخیص» در متن در مشخص کنید.

۲- در متن درس «آفتاب» و «ستاره» در کدام مفاهیم استعاره‌ی به کار رفته‌اند؟

قلمرو فکری

۱- در بند نخست این سروده، منظور شاعر از «چراغدان» چه کسانی است؟

۲- در بند سوم، بر چه موضوعی تأکید شده است؟

۳- درباره‌ی ارتباط معنایی عبارت زیر، با متن درس توضیح دهید.

«از آسمان تاج بارد اما بر سر آن کس که سر فرو آرد.» خواجه عبدالله انصاری

۴- با توجه به بند پایانی، ویژگی مهم انسان توانمند چیست؟

پاسخ کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱ - دریا و ماهی / فصل و تابستان
- ۲ - ماهی در آب خاموش است و / چاربا روی خاک هیا هو می کند و / پرند در آسمان آواز می خواند. / آدمی، / اما / خاموشی دریا و / **هیا هو** / خاک و / موسیقی آسمان را در خود دارد.
- «واو» اول و دوم از نوع واو ربط و «واو» سوم و چهارم از نوع واو عطف می باشند.
- ۳ - «خندان» به عنوان مسند: کودک خندان بود. / «خندان» به عنوان قید: دانش آموز خندان به کلاس آمد.
- «چگونه» به عنوان مسند: نتیجه ی آزمون چگونه بود؟ / «چگونه» به عنوان قید: چگونه می توانم از این موضوع بگذرم؟

قلمرو ادبی

- ۱ - از شعله سپاسگزاری کردن / ممکن از ناممکن چیزی بپرسد.
- ۲ - آفتاب: استعاره از نعمت هایی که هنوز به دست نیاورده ایم. / ستاره: استعاره از نعمت هایی که به دست آورده ایم.

قلمرو فکری

- ۱ - انسان هایی که خیررسانی آن ها به دیگران دیده نمی شود و ممکن است کار نیک آن ها پنهان بماند.
- ۲ - برتری انسان بر سایر مخلوقات
- ۳ - این عبارت خواجه عبدالله انصاری به بخش «هنگامی که / در فروتنی / بزرگ باشیم / بیش از همه، به آن بزرگ نزدیک شده ایم.» ارتباط و قرابت معنایی دارد.
- ۴ - برای انسان توانمند و بااراده، هیچ چیز ناممکنی وجود ندارد و باتلاش می تواند به هر چیزی برسد.

گنج حکمت: تجسم عشق

آنکه برزیکری گشت: با ما از «کار» سخن بگو،
و او در پاسخ گشت:
من به شما می گویم که زندگی به راستی تاریکی است؛ مگر آنکه شوقی باشد،
و شوق همیشه کور است؛ مگر آنکه دانشی باشد،
و دانش همیشه بیهوده است؛ مگر آنکه کاری باشد،
و کار همیشه تهی ست؛ مگر آنکه مهری باشد.
شما را اگر توان نباشد که کار خود به عشق در آمیزید، و پیوسته بار وظیفه ای را **بر غبت** به دوش کشید،
زنهار، دست از کار بشوید؛
زیرا آن که با برمی، خمیری در تور نهد، نان تلخ و استاند که انسان را تنها نیمه سیر کند.
کار، تجسم عشق است!

برزیکر: بزرگ، دهقان، کشاورز / **شوق:** علاقه، اشتیاق، رغبت / **زنهار:** آگاه باش / **واستاندن:** ستاندن، گرفتن، پس گرفتن
تجسم: به نظر آوردن، در خیال آوردن

پیامبر و دیوانه: جبران خلیل جبران

درس هجدهم

خوان عدل

شرق از آن خداست
غرب از آن خداست
و سرزمین‌های شمال و جنوب نیز
آسوده در دستان خداست.

مراعات نظیر: / تضاد: / مجاز:

مجاز: دست؛ قدرت / تلمیح: به آیه «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ»

نکته‌ی دستوری:

اوست که عادل مطلق است،
و **خوان** عدل خود را بر همگان گسترده
باشد که از میان آسمای صیدگانه‌اش،
او را به همین نام بستانیم،
آمین!

مطلق: بی شرط و قید / **خوان**: سفره یا طبقی که در آن غذا می‌گذاشتند. / **بستانیم**: ستایش کنیم، (ستایش: تمجید، آفرین)
تشبیه: خوان عدل / **جناس**: عادل و عدل / **کنایه**: خوان عدل گسترده؛ عادل است. (عدالت را برقرار کرده).

اگر فکر و حواسم این جهانی است،
بهره‌ای والاتر از **بهر** من نیست
روح را خاک تواند مبدل به غبارش سازد،
زیرا هر دم به تلاش است تا که فرا رود.

الاتر: شایسته‌تر، بالاتر / **مبدل**: دگرگون، تغییر داده‌شده

مراعات نظیر: / تضاد: / مجاز: خاک مجاز از مادیات / **استعاره**: غبار؛ چیزهای کم‌ارزش

نکته‌ی دستوری:

هر نفسی را دو نعمت است:
دم فرو دادن و پر آمدنش؛
آز یکی **ممد** حیات است،
این یکی **مفرج** ذات؛
و چنین زیبا، زندگی در هم تنیده است
و تو شکر خدا کن، به هنگام رنج
و شکر او کن، به وقت رستن از رنج.

مُمد: مدد کننده، یاری دهنده / **حیات:** زندگی، زیست / **مفرّج:** شادی بخش، نشاط آور / **رستن:** نجات یافتن، رها شدن
سجع: حیات و ذات / **استعاره مکنیه:** زندگی در هم تنیده است. / **مجاز:** در هنگام رنج و وقت رستن از رنج؛ در همه وقت

بگذار بر پشت زین خود معتبر بمانم
تو در کلبه و خیمه خود باز بمان
بگذار که سرخوش و سرمست به دوردست‌ها روم
و بر فراز سرم هیچ جز اختران نینم.

معتبر: محترم، ارزشمند **سرخوش:** شادمان **کنایه:** بر پشت زین معتبر بمانم؛ حرکت کنم، (برای کسب بزرگی) بروم
کنایه: در کلبه و خیمه ماندن؛ حرکت نکردن، ساکن بودن / **کنایه:**
نکته‌ی دستوری:

او اختران را در آسمان نهاده
تا به برّ و بحر نشانمان باشند
تا نکه به فرازها دوزیم
تا از این ره، لذّت اندوزیم.

اختر: ستاره **فرازاها:** بالاترها، آسمان‌ها **برّ:** خشکی

مراعات نظیر: / **سجع:** دوزیم و اندوزیم / **تضاد:** برّ و بحر / **مجاز:**

دیوان غربی - شرقی: یوهان ولفگانگ گوته

کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱ - کاربرد معنایی واژه‌ی «دم» را در متن درس بررسی کنید.
- ۲ - در هر یک از گروه‌های اسمی زیر، هسته و وابسته‌های آن را مشخص کنید. الف - همین نام ب - اسمای صدگانه‌اش
- ۳ - بن ماضی و مضارع «رستن» را بنویسید.
- ۴ - به **درسنامه «زمان افعال»** مراجعه کنید و سپس برای هر یک از فعل‌های زیر، نمونه‌ای از متن درس بیابید.
مضارع اخباری: ماضی نقلی: مضارع التزامی:

قلمرو ادبی

- ۱ - کدام بند از این سروده، بیانگر تأثیرپذیری «گوته» از گلستان سعدی است؟ دلیل خود را بنویسید.
- ۲ - با توجه به متن درس، جدول زیر را کامل کنید.

آرایه‌ی ادبی	نمونه	مفهوم
مجاز		
کنایه		

قلمرو فکری

- ۱ - بند نخست درس، یادآور کدام صفات خداوند است؟
- ۲ - گوته، شیفته و دل‌بسته‌ی شعر و اندیشه‌ی حافظ بود؛ او متن زیر را نیز به تأثیرپذیری از حافظ سروده است:
«مگر نه راهنمای ما هر شامگاهان با صدای دلکش، بیتی چند از غزل‌های شورانگیز تو را می‌خواند تا اختران آسمان را بیدار کند و رهزنان کوه و دشت را بترساند؟»
الف - کدام قسمت از متن درس با سروده‌ی بالا ارتباط معنایی دارد؟
ب - بیتی از حافظ بیابید که با سروده‌ی بالا مناسبت داشته باشد؟

۳ - این بخش از سروده‌ی گوته، بیانگر چه دیدگاهی است؟

و تو شکر خدا کن، به هنگام رنج

و شکر او کن، به وقت رستن از رنج.

۴ - کدام بخش از سروده‌ی گوته، با متن زیر هم‌نواست؟

«در کویر، بیرون از دیوار خانه، پشت حصار ده، دیگر هیچ نیست. صحرای بی کرانه‌ی عدم است ... راه، تنها به سوی آسمان باز است. آسمان، کشور سبز آرزوها، چشمه‌ی مواج و زلال نوازش‌ها، امیدها و ...»

علی شریعتی

پاسخ کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

۱ - واژه‌ی «دم» دو بار در متن درس به کار رفته است.

هر دم به تلاش است که فرا رود: در معنای مجازی «لحظه» / دم فرو دادن و برآمدنش: در معنای حقیقی «نفس»

۲ - همین نام - همین: وابسته‌ی پیشین از نوع صفت اشاره / نام: هسته

اسمای صدگانه‌اش - اسما: هسته / صدگانه: صفت پسین از نوع صفت بیانی / «-ش»: وابسته‌ی پسین از نوع مضاف‌الیه

۳ - بن ماضی: رست / بن مضارع: ره

۴ - مضارع اخباری: نتواند = نمی‌تواند / ماضی نقلی: تنیده است / مضارع التزامی: بستانیم

قلمرو ادبی

۱ - گوته در بند «هر نفسی را دو نعمت است ...» از گلستان سعدی بهره گرفته است. زیرا سعدی عبارتی یکسان با ترجمه شعر گوته، در گلستان دارد.

۲ -

آرایه‌ی ادبی	نمونه	مفهوم
مجاز	شرق، غرب، شمال و جنوب	مجاز از کل جهان
کنایه	خوان عدل بر همگان گسترده است.	نعمتش به همه رسیده است.

قلمرو فکری

۱ - قادر بودن و مالک بودن خداوند

۲ - الف - او اختران را در آسمان نهاده / تا به برّ و بحر نشانمان باشد.

در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود از گوشه‌ای برون آ، ای کوب هدایت

۳ - انسان در هر شرایط و در هر اوضاعی باید شکرگزار خداوند باشد.

۴ - بگذار که سرخوش و سرمست به دوردست‌ها روم / و بر فراز سرم هیچ جز اختران نبینم.

روان‌خوانی: آذرباد

صبح بود و پرتو آفتاب مانند طلا روی امواج دریا می‌درخشید. نزدیک به یک کیلومتر دور از ساحل یک قایق ماهیگیری آب را شکافته، به پیش می‌رفت. از سوی دیگر، **هلهله** و آوای **مرغان** دریای که برای به دست آوردن غذای خود به ساحل روی آورده بودند، در فضا **طنین** افکنده بود. روز پر تحرک دیگری شروع می‌شد. در **مسافتی دورتر**، **آذرباد** مشغول تمرین پرواز بود.

آذرباد، یک مرغ عادی نبود که از تمرین سَر بخورد. بیشتر مرغ‌های دریایی نمی‌خواستند بیش از آنچه راجع به پرواز می‌دانستند، بیاموزند. برای آن‌ها فقط پرواز به طرف ساحل برای دست‌یافتن به غذا مطرح بود، ولی آذرباد بیش از هر چیز در زندگی از آموختن پرواز لذت می‌برد. او به زودی دریافت که این طرز فکر سبب می‌شود که او محبوبیت خود را میان دیگران از دست بدهد. مادرش پرسید: «چرا ... آذرباد؟ چرا برایت سخت است که مثل دیگران باشی؟! چرا نمی‌پذیری که این جور پروازها برای پرندگان دیگر مناسب است، نه برای ما. پسرم چرا غذا نمی‌خوری؟ تو یک پارچه پوست و استخوان شده‌ای.»

آذرباد گفت: «برای من مهم نیست که استخوان و پوست باشم. من می‌خواهم نهایت توانایی خودم را در کار پرواز بسنجم.»

پدرش با مهربانی گفت: «بین پسرمن! زمستان نزدیک است و قایق‌رانان کتر روی آب خواهند آمد. ماهی‌ها در عمق زیادی شناور خواهند شد. تمرین پرواز کار بدی نیست ولی برای تو ناز و آب نمی‌شود. پسرمن، فراموش نکن که منظور از پرواز، به دست آوردن خوراک است.»

آذرباد سرش را به علامت رضا تکان داد و برای چند روز آینده، کوشید تا مانند دیگران باشد، ولی خود را نمی‌توانست راضی کند. با خود می‌اندیشید که اگر تمام این وقت را صرف آموختن پرواز کرده بود، چقدر می‌توانست پیشرفت بکند. طولی نکشید که آذرباد دوباره تنها شد. دور از ساحل، گرسنه ولی خوشحال بود؛ زیرا که دوباره آموختن را آغاز کرده بود.

مسئله اصلی سرعت بود و او با یک هفته تمرین توانست بیش از هر مرغ دریایی دیگر سرعت بیاموزد. وی در اندک مدتی فرسنگ‌ها راه مرفت و با این سرعت، معمولاً بال‌های او **نیات** خود را از دست می‌دادند. باز هم تمرین می‌کرد. هزار متر بالا رفت و به طرف پایین سرازیر شد ولی هر بار بال چپش چند ثانیه از حرکت باز می‌ایستاد و در این حال به شدت به طرف چپ کشیده می‌شد. ده بار این پرواز را تکرار کرد و هر بار وقتی به سرعت هفتاد کیلومتر در ساعت می‌رسید، بال‌هایش در هم می‌پیچید، مقداری از پرهایش کده می‌شد و به سختی در آب می‌افتاد.

اکنون سرعت او از مرغ‌ان دریایی دیگر زیادتر شده بود، ولی این پیروزی، زودگذر بود؛ زیرا به محض اینکه زاویه‌ی پروازش را عوض کرد، باز همان اتفاق همیشگی روی داد؛ بال‌هایش در هم پیچید و به سختی در دریا افتاد. وقتی به خود آمد، شب بود و مهتاب در آسمان پدیدار شده بود. آذرباد مدتی روی آب شناور بود. خود را در آب رها کرد و در حالی که فرو مرفت از درون خود ندایی شنید: «این راه حل نیست. تو یک مرغ دریایی هستی و طبیعت، سر راه تو مشکلاتی نهاده است. وقتی می‌توانستی این طور پروازها را بیاموزی که تکامل مغزت از این بیشتر می‌بود. اگر باید با سرعت زیادتر پرواز کنی، بال‌های کوتاه می‌داشتی. پدرت حق داشت، باید حماقت را کنار بگذاری، به دیگران پیوندی و از اینکه مرغ دریایی محدود و بیچاره هستی، **راضی** باشی.» از آن لحظه به بعد، با خود عهد کرد که یک مرغ دریایی عادی باشد ...

روزها گذشت. آذرباد با خود می‌اندیشید: «آنچه احتیاج دارم فقط یک بال کوتاه است؟» بال‌هایم را جمع کنم و فقط با نوک آن‌ها پرواز کنم. آذرباد سپس دو هزار متر ارتفاع گرفت و بدون اینکه برای یک لحظه فکر مرگ یا شکست را بکند، بال‌هایش را جمع کرد و شروع به پایین آمدن کرد. چشم‌هایش را در جهت خلاف باد بست و همین طور که باد، محکم به صورتش می‌خورد، وجد و شادی را در رگ‌های خود حس می‌کرد. آذرباد از اینکه پیمان خود را شکسته بود، احساس پشیمانی نداشت.

پیش از سپیده دم، آذرباد شروع به تمرین کرده بود. از **شعب** و شور زندگی لرزش خفیفی بر اندام خود احساس می‌کرد و از اینکه بر ترس خود **غلبه** کرده بود، به خود می‌بالید. به سوی دریا سرازیر شد. پس از پیمودن چهار هزار متر به نهایت سرعت خود رسیده بود. مانند دیوار محکمی باد را می‌شکافت و به پیش می‌رفت. با سرعت دویست و چهل کیلومتر در ساعت در پرواز بود. به هیچ چیز جز پیروزی فکر نمی‌کرد. او به سرعت نهایی رسیده بود. یک مرغ دریایی توانسته بود با سرعت دویست و چهل کیلومتر در ساعت پرواز کند. این بزرگ‌ترین لحظه در تاریخ مرغ‌های دریایی بود.

آذرباد به طرف مکان دور افتاده‌ی خود رفت و به تمرین خود ادامه داد. او به تدریج با تمام فنون هوای خود آشنا می‌شد. آن روز او با هیچ کس سخن نگفت و تا غروب پرواز می‌کرد؛ حلقه‌زدن، **کد غلتیدن**، تند غلتیدن و انواع چرخیدن را تمرین کرد و آموخت.

او با خوشحالی پیش از فرود آمدن در هوا حلقه‌های زد و سپس به زمین نشست و با خود فکر کرد وقتی همه‌ی مرغان بدانند، غرق در شادی خواهند شد؛ زیرا ما می‌فهمیم که توانایی ما مرغان دریایی بیش از آن است که گمان می‌کردیم. حالا زندگی چقدر پر معنی شده است. ما می‌توانیم در زندگی هدف دیگری داشته باشیم.

وقتی نزدیک مرغان دریایی رسید، دید که آن‌ها دور هم جمع شده‌اند و مشغول مشورت درباره‌ی مسئله‌ای هستند. مدتی در این حالت، نگران بودند.

«آذرباد! در وسط **بایست** صدای رئیس گروه، خشک و جدی بود. ایستادن در وسط دو معنی داشت: افتخار یا تنگی بزرگ! رئیس گروه داد زد: «آذرباد! برای تنگ بزرگی که به وجود آورده‌ای، رو به روی مرغ‌های دریایی بایست! یک روز خواهی دانست که سرپیچی از قوانین اجتماع در زندگی برای تو سودی نداشته است.»

مرغان دریایی حق ندارند در چنین موقعیتی به رئیس خود جواب بدهند ولی آذرباد خاموش نماند.

«سرپیچی از قوانین اجتماع؟ این غیر ممکن است! برادران من، چه کسی مسئولیت را بهتر از آن مرغ دریایی می‌فهمد که مفهوم و هدف والاتری در زندگی موجود؟! هزاران سال ما برای پیدا کردن کلمه‌ی ماهی‌ها و نان مانده در میان قایق‌ها و **صخره‌ها** تلاش کرده‌ایم و حالا دلیل دیگری برای زندگی داریم: آموختن، یافتن و آزاد بودن. تنها اندکی مهلت به من بدهید تا به شما نشان بدهم که چه یافته‌ام.» مرغان دریایی حاضر نشدند عظمت آنچه را که می‌توانستند در پرواز بیابند، پذیرند. آن‌ها نخواستند چشمان خود را باز کنند و به دقت به دنیا بنگرند. آذرباد هر روز چیز تازه‌ای یاد می‌گرفت. آنچه آرزو داشت که گروه مرغان دریایی **یاموزند** و انجام دهند، خودش به تنهایی انجام می‌داد. از قیمتی که برای به دست آوردن این نعمت بزرگ پرداخته و از گروه مرغان خارج شده بود، هیچ غمگین نبود. آذرباد در این مدت درک کرد که زندگی یکساخت، ترس و خشم عواملی هستند که عمر مرغان دریایی را کوتاه می‌کنند. عصر یک روز دو مرغ آمدند و آذرباد را در آسمان آرام و راحتش یافتند. آذرباد پرسید: «شما کی هستید؟»

- «آذرباد، ما از گروه تو هستیم. ما برادران توایم و آمده‌ایم تا تو را به مکانی بالاتر ببریم.»

آذرباد با آن مرغان به پرواز درآمد. حس می‌کرد که با سرعت دوپست و پنجاه کیلومتر در ساعت، پروازی عادی می‌کند. سرعت دوپست و هفتاد و سه برایش سرعت نهایی بود ولی باز آرزو داشت که بتواند تندتر برود. پس هنوز برای او محدودیتی وجود داشت و با اینکه خیلی تندتر از گذشته پیش رفت ولی باز سرعتی وجود داشت که رسیدن به آن برایش میسر نبود. یک روز صبح، وقتی با آموزگارش، «بزرگ امید»، مشغول تمرین حلقه‌زدن با بال‌های بسته بود، اندیشه‌ای در خاطرش گذشت و چنین پرسید: «پس بقیه کجا هستند، بزرگ امید؟»

در اینجا مرغ‌ها افکار خود را به آرامی و بدون سر و صدا به یکدیگر انتقال می‌دهند و آذرباد نیز از این فن استفاده می‌کرد. «پس چرا مرغان بیشتری اینجا نیستند. در آنجا که پیش از این بودم ...»

بزرگ امید سخن او را برید و چنین گفت: «هزاران هزار مرغ دریایی وجود دارد ... می‌دانم! تنها جوابی که می‌توانم به تو بدهم این است که فراموش مکن که شاید میان یک میلیون مرغ دریایی، تو تنها کسی بودی که این طرز فکر را داشتی. ما از یک دنیا به دنیای دیگر می‌رفتیم که به نظر شبیه یکدیگر می‌آمدند؛ بدون اینکه به خاطر بیاوریم از کجا آمده‌ایم و اهمیت بدهیم به اینکه به کجا می‌رویم. تنها برای آن لحظه زندگی می‌کردیم. می‌دانم ما چند مرحله از **حیات** را طی کردیم تا فهمیدیم که در عالم، به غیر خوردن، جنگیدن و قدرت طلبی مرغان چیزهای دیگری نیز وجود دارد. ده هزار مرحله و بعد صدها مرحله دیگر را طی کردیم تا آموختیم تکامل وجود دارد و صدها سال دیگر را باید طی کنیم تا بفهمیم که هدف ما در زندگی، یافتن تکامل و سپس نشان دادن راه آن به دیگران است!

ما دنیای بعدی خود را از روی اصولی که در دنیا می‌آموزیم برمی‌گزینیم. اگر هیچ نیاموزیم، دنیای بعدی نیز تاریک و پر از محدودیت‌ها خواهد بود، ولی تو آذرباد، این قدر سریع آموختی که مجبور نشدی از این هزاران مرحله، عبور کنی و به اینجا برسی!

نزدیک به یک ماه گذشت. آذرباد با سرعت عجیبی می‌آموخت و همیشه در آموختن سریع بود، ولی حالا که شاگرد «برناک» بود، تجربه‌ها و اندیشه‌های استاد خود را حتی سریع‌تر جذب می‌کرد.

بالاخره روزی رسید که برناک باید می‌رفت. این‌ها آخرین کلمات برناک بودند: «آذرباد، تنها عشق بیاموز و در این راه بکوش». روزها سپری می‌شد و آذرباد بیشتر به فکر زندگی‌اش در کره‌ی زمین می‌افتاد. همان طور که روی ماسه‌ها ایستاده بود با خود می‌اندیشید که شاید مرغی در کره‌ی زمین وجود داشته باشد که بخواهد مانند او در زندگانی معنایی بالاتر از دنبال ماهی و تکیه‌ی ناز رفتن بیاید. مفهوم عشق ورزیدن برای او این بود که آنچه را دریافته است، به مرغان دیگری که می‌خواهند، بیاموزد. بالاخره آذرباد تصمیم خود را گرفت: «بزرگ امید، من باید به زمین برگردم. شاگردان تو خیلی خوب پیش می‌روند و آن‌ها به آسانی می‌توانند شاگردان جدیدی را آموزش دهند».

پس از این، آذرباد در خیال خود تصویر گروهی دیگر از مرغان دریایی را در ساحل دیگر ترسیم کرد و به تجربه می‌دانست که او تنها جسمی مرکب از استخوان و پر نیست بلکه **مظهر** و نماینده‌ی کاملی از آزادی و بلند پروازی است که با هیچ چیز محدود و مقید نمی‌شود.

«در پرواز هدفی بالاتر از پریدن به این سو و آن سو وجود دارد». یک حشره نیز همین کار را انجام می‌دهد. پس از سه ماه، آذرباد شش شاگرد پیدا کرده بود. آن‌ها همه از جامعه‌ی مرغان رانده شده بودند و همه برای آموختن پرواز شور و هیجان داشتند، ولی برای آن‌ها تمرین پرواز، راحت‌تر از معنی و هدف آن بود. «هریک از ما در واقع صورتی از مرغ حقیقت هستیم، صورتی از آزادی مطلق».

آذرباد وقت غروب این سخنان را می‌گفت: «آموختن دقیق و کامل پرواز، یک قدم ما را به درک جوهر و باطن خود نزدیک می‌کند. هر چیزی که ما را محدود می‌کند، باید پشت سر گذاشته شود؛ برای این است که سرعت زیاد، کم و فن‌هوانوردی را می‌آموزیم». ولی هیچ کدام از شاگردان آذرباد، حتی «رزمیار» هنوز نفهمیده بود که پرواز روح و اندیشه، مانند پرواز جسم می‌تواند تحقق‌پذیر باشد. «سرتا سر بدن شما چیزی جز اندیشه‌های شما نیست؛ یعنی همان طور که شما خود را می‌بینید، اگر زنجیرهایی که بر روی افکار شماست، بشکند، زنجیرهای جسم شما نیز از هم می‌گسلد».

تا طلوع آفتاب، تقریباً هزار مرغ آنجا بودند و با کجکاوی، آذرخش، یکی از شاگردان آذرباد را می‌نگریستند. دیگر برایشان مهم نبود که دیده شوند یا نه. آن‌ها تنها گوش می‌دادند و می‌کوشیدند که آذرباد را درک کنند. آذرباد درباره‌ی موضوعات بسیار ساده سخن می‌گفت. درباره‌ی اینکه یک پرنده باید پرواز را بیاموزد، و آزادی در نهاد اوست و باید محدودیت‌ها را پشت سر بگذارد.

عده‌ی شاگردان هر روز بیشتر می‌شد. عده‌ای از روی کجکاوی، عده‌ای از روی علاقه و جمعی برای ریشخند می‌آمدند. یک روز رزمیار نزد آذرباد آمد و گفت: «شاگردان همه می‌گویند که تو اگر موجود شکفت‌انگیزی نباشی، هزار سال از زمانه‌ی ما پیشرفته‌تری!» آذرباد آهی کشید. افسوس، آن‌ها هنوز او را خوب درک نکرده بودند. با خود می‌اندیشید:

«وقتی کسی هدفی غیر از آنچه همه دارند، دنبال کند، می‌گویند یا خداست یا شیطان».

«رزمیار، تو باید تمرین کنی و مرغ حقیقت را مشاهده کنی، حقیقتی که در باطن همه‌ی مرغان نهفته است و باید آن‌ها را یاری کنی که این حقیقت را در درون خویش ببینند. این است آنچه من از «عشق» می‌خواهم. این کار بسیار سخت است، و تو باید راه و رسم آن را بیانی».

رزمیار، تو دیگر به من نیاز نداری، باید بکوشی طبیعت و جوهر خود را بیابی و آن، طبیعت واقعی و بدون محدودیت توست و اوست که آموزگار تو خواهد بود!

پرنده‌ای به نام آذرباد: ریچارد باخ، ترجمه‌ی سودابه پرتوی

نیایش: الهی

الهی ز **عصیان** مرا پاک کن در اعمال شایسته چالاک کن
 به **عصیان** سراپای آلوده ام سراپا ز آلودگی پاک کن
 دلم را بده **عزم** بر بندگی نه چون بی‌غمانم **هوسناک** کن
 به خاک درت گر نیارم سجود مکافات آن بر سرم خاک کن
 نشاطی بده در عبادت مرا دل لشکر دیو، غمناک کن
 به **حشرم** بده نامه در دست راست ز **هولم** در آن روز بی‌پاک کن

۱ - خداوندا، نافرمانی‌ام را ببخش و به من قدرت انجام کارهای نیک بده.

۲ - به سبب نافرمانی کل وجودم آلوده شده است. من را از این آلودگی پاک بگردان. (من را ببخش)

۳ - خداوندا اراده و توان بندگی‌کردنت را به من ببخش و مانند عده‌ای بی قید و بند، من را گرفتار هوسهایم نکن.

۴ - اگر در مقابل تو سر به سجده نیاورم (اگر تو را عبادت نکردم) من را خوار و ذلیل بگردان.

۵ - شوق و ذوق عبادت را به من بده و با این کار شیطان را ناراحت و غمگین کن.

۶ - در روز محشر (که از خاک برمی‌خیزیم) نامه اعمالم را در دست راستم بده (من را رستگار و بهشتی کن) و ترس آن روز را از من دور کن.

عصیان: نافرمانی، گناه و معصیت / **چالاک:** چابک، تند و فرز / **عزم:** اراده، تصمیم / **هوسناک:** دارای هوس

مکافات: جزا، کیفر / **حشر:** رستاخیز، قیامت / **هول:** ترس، هراس / **بی‌پاک:** نترس، شجاع

ملاحسن فیض کاشانی

خلاصه تاریخ ادبیات

توجه: یک اثر ممکن است چندین محتوا داشته باشد. مثلاً شاهنامه که محتوای حماسی دارد، می‌تواند در بخش‌هایی تعلیمی و حتی غنایی نیز باشد. در موارد زیر، آمدن یک محتوا برای یک اثر، به این معنی نیست که آن اثر، فقط در آن محتواست.

نام اثر	نام پدیدآورنده	قالب	توضیحات
فرهاد و شیرین	وحشی بافقی	شعر	قالب مثنوی / محتوای عرفانی
بوستان	سعدی	شعر	قالب مثنوی / محتوای تعلیمی
بهارستان	جامی	نثر	محتوای تعلیمی
تاریخ بیهقی	ابوالفضل بیهقی	نثر	محتوای تاریخی و تعلیمی
تحفه الاحرار	جامی	شعر	قالب مثنوی / محتوای تعلیمی
گلستان	سعدی	نثر	محتوای تعلیمی
عباس میرزا، آغازگری تنها	مجید واعظی	نثر	ادبیات پایداری
زندان موصل، (خاطرات اسیر آزادشده اصغر رباط جزی)	کامور بخشایش	نثر	ادبیات پایداری
لیلی و مجنون	نظامی گنجوی	شعر	قالب مثنوی / محتوای غنایی
تذکره الاولیا	عطار نیشابوری	نثر	محتوای عرفانی، غنایی و تعلیمی
الهی نامه	سنایی غزنوی	شعر	قالب مثنوی / محتوای عرفانی
منطق الطیر	عطار نیشابوری	شعر	قالب مثنوی / محتوای عرفانی
مرصادالعباد من المبدأ الی المعاد	نجم الدین رازی (معروف به نجم دایه)	نثر	محتوای غنایی و عرفانی
غزلیات شمس	جلال الدین محمد مولوی	شعر	قالب غزل / محتوای غنایی و عرفانی
زندگانی جلال الدین محمد، مشهور به مولوی	بدیع الزمان فروزانفر	نثر	زندگی‌نامه
اسرار التوحید	محمد بن منور	نثر	زندگی‌نامه / محتوای عرفانی و تعلیمی
روزها	دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن	نثر	حسب حال
هم‌صدا با حلق اسماعیل	سید حسن حسینی	شعر	قالب مثنوی / ادبیات انقلاب اسلامی
چشمه‌ی روشن	غلامحسین یوسفی	نثر	تحلیل ادبی شاهنامه
شاهنامه	فردوسی	شعر	قالب مثنوی / محتوای حماسی

روضه‌ی خُلد	مجد خوافی	نثر	_____
حمله‌ی حیدری	باذل مشهدی	شعر	قالب مثنوی / محتوای حماسی
کلیله و دمنه	ترجمه‌ی ابوالمعالی نصرالله منشی	نثر	داستان / تمثیلی / محتوای تعلیمی
جوامع الحکایات و لوامع الروایات	محمد عوفی	نثر	_____
شلوارهای وصله‌دار	رسول پرویزی	نثر	(داستان قصه عینکم)
سه دیدار	نادر ابراهیمی	نثر	_____
ماه نو و مرغان آواره	رابیندرانات تاگور	شعر	ترجمه‌ی ادبیات جهان
پیامبر و دیوانه	جبران خلیل جبران	شعر	ترجمه‌ی ادبیات جهان
دیوان غربی - شرقی	یوهان ولفگانگ گوته	شعر	ترجمه‌ی ادبیات جهان
پرنده‌ای به نام آذرباد	ریچارد باخ	نثر	ترجمه‌ی سودابه پرتوی
توجه: طرح سوالاتی با محتوای زیر منطقی و معقول نیست ولی سعی کنید این‌ها را نیز بلد باشید.			
شعر در امواج سند	مهدی حمیدی شیرازی	شعر	قالب دوبیتی پیوسته یا چهارپاره
روان خوانی میثاق دوستی	لطفعلی صورتگر	نثر	خاطره‌نویسی
شعر بانگ جرس	حمید سبزواری	شعر	قالب مثنوی / ادبیات انقلاب اسلامی
گنج حکمت به یاد ۲۲ بهمن	سید ضیاءالدین شفیعی	نثر	ادبیات انقلاب اسلامی
شعرخوانی صبح بی تو	قیصر امین‌پور	شعر	قالب غزل
شعرخوانی وطن	نظام وفا	شعر	قالب مثنوی / محتوای حماسی
نیایش (الهی)	ملاحسن فیض کاشانی	شعر	قالب غزل / محتوای عرفانی
رباعی در توصیف حضرت ابوالفضل العباس	محمدعلی مجاهدی (پروانه)	رباعی	«پروانه» تخلص (نام هنری) این شاعر است.

بخش ویژه ۱

دستور زبان فارسی

توجه: این درسنامه چه در بخش دستور زبان فارسی و چه در بخش آرایه‌های ادبی، بسیار جامع است و نکات بسیاری برای یادگیری بهتر آمده است. ممکن است دبیری بگوید این نکات برای امتحان نهایی ضروری نیست. ولی واقعیت این است که با حذف دروس عمومی از کنکور، سطح سوالات تغییر کرده است و رویکرد طراحان سوالات امتحان نهایی به طور دقیق مشخص نیست. اما محتمل است سطح سوالات، کمی بالاتر از سطح امتحانات نهایی سال‌های قبل باشد. اگر سال دهم یا یازدهم هستید، از یادنگرفتن بعضی از نکات ناراحت نشوید. به احتمال زیاد آن نکات سخت و ظریف در سال‌های دهم و یازدهم مورد سوال قرار نمی‌گیرند. اما اگر سال دوازدهمی هستید، حتما سعی کنید تمام نکات را یاد بگیرید. دانستن نکات بیشتر، پاسخگویی را راحت‌تر می‌کند.

دستور زبان فارسی سال دهم

پیشگفتار

دستور زبان فارسی یکی از مباحث مهم ادبیات است که ۴ نمره از سوالات پایان ترم را به خود اختصاص داده است. در این جزوه سعی شده، تمام مباحث دستوری که از پایه تا پایان کتاب دوازدهم آمده است، آموزش داده شود. بدیهی است بعضی از مباحث مهم‌ترند و در سوالات پایان ترم، از آن‌ها سوال بیشتری طرح شده است، اما در این جزوه حتی کم‌اهمیت‌ترین مباحث دستوری را پوشش داده‌ام تا آموزش، ضمن مانع بودن از ورود مباحث غیرضروری، جامع نیز باشد.

در بین مباحث دستوری، موضوعاتی مانند: **اجزای جمله، نقش کلمات، ترکیبات وصفی و اضافی، هسته و گروه اسمی، نقش‌های تَبَعی، حذف به قرینه، وابسته‌های وابسته و تغییر معنا در افعال**، ارزش امتحانی بیشتری دارند. اما دستور مجموعه‌ای درهم‌تنیده است که نخواندن، رها کردن و یادنگرفتن یک مبحث، قطعاً در مباحث دیگر خلل ایجاد خواهد کرد. لذا پیشنهاد می‌شود که جزوه را به‌طور کامل بخوانید. دستور نه تنها مبحثی سخت و خشک و نچسب نیست، بلکه در صورت خواندن باحوصله و یادگرفتن، بسیار لذت‌بخش نیز خواهد بود. **اکیدا توصیه می‌شود**، در صورتی که مبحثی را یاد نگرفتید، ناامید نشوید و دست از تلاش برندارید و در دفعات متعدد سراغ آن مبحث بروید. بدون شک در یکی از این تلاش‌های شما، سیم ارتباطی تان وصل خواهد شد و آن مبحث سخت یا مبهم را خواهید فهمید. در بسیاری از جزوات، مثال‌ها بسیار ساده‌اند، و با سوالات امتحان نهایی بسیار متفاوتند. اما در این جزوه سعی شده است تا مثال‌ها در سطح سوالات امتحان‌های نهایی باشد، تا مثال‌ها به آنچه که در امتحان نهایی می‌آید شبیه‌تر باشد و به‌طور جدی‌تری مَحک بخورید.

مباحث این جزوه به ترتیب دروس کتاب‌های فارسی دهم، یازدهم و دوازدهم تدوین شده است. و با توجه به رویکرد جامع بودن این جزوه، تمام نکات مربوط به یک مبحث، یک‌جا و در بار اول آموزش داده شده است، لذا مبحثی که در سال دهم و سال‌های بعد تکرار شده، در همان سال دهم به‌طور کامل درس داده شده است.

پس از هر مبحث، برای جا افتادن و تثبیت آموزش، چندین تمرین و سوال آمده است. توصیه می‌شود این تمرین‌ها را حتماً انجام بدهید.

درس یکم: کلیات و نقش کلمات

توجه: این درس مقدمه‌ای بر دستور زبان فارسی و بسیار مهم است. لطفاً با دقت و با حوصله خوانده شود.

دستور زبان فارسی در اولین نگاه به دو بخش **صرف** و **نحو** تقسیم می‌شود.

صرف: صرف مربوط به ساختمان کلمه است. یعنی با جایگاه و نقش کلمه در جمله سروکار نداریم. در مثال زیر واژه «دانش آموز» یک «اسم» است.

دانش آموز در کلاس حاضر شد.

نحو: نحو مربوط به نقش کلمه در جمله است. و جایگاه واژه در جمله بررسی می‌شود. در مثال فوق «دانش آموز» در نقش «نهاد» است. اکنون به مثال‌های زیر توجه کنید تا به طور دقیق تر تفاوت صرف و نحو را دریابید.

۱	من آمدم.	«من» از نظر صرف: ضمیر	«من» از نظر نحو: نهاد
۲	خانه کوچک بود.	«کوچک» از نظر صرف: صفت	«کوچک» از نظر نحو: مسند
۳	علی از گریه می‌ترسد.	«گریه» از نظر صرف: اسم	«گریه» از نظر نحو: متمم
۴	علی شب آمد.	«شب» از نظر صرف: اسم	«شب» از نظر نحو: قید
۵	مداد کودک شکست.	«کودک» از نظر صرف: اسم	«کودک» از نظر نحو: مضاف‌الیه
۶	علی درس می‌خواند.	«می‌خواند» از نظر صرف: فعل	«می‌خواند» از نظر نحو: فعل
۷	دیوار بلند خانه فرو ریخت.	«بلند» از نظر صرف: صفت	«بلند» از نظر نحو: صفت

همان‌طور که در مثال‌های ۱ تا ۵ مشاهده می‌کنید یک واژه از نظر صرفی و نحوی دو اصطلاح متفاوت دارد.

در مثال‌های ۶ و ۷ اصطلاح به کاررفته برای «می‌خواند» و «بلند» از نظر صرفی و نحوی یکسان است. دلیل این اتفاق این است که این دو اصطلاح هم در صرف وجود دارند و هم در نحو. اکنون که تا حدودی تفاوت صرف و نحو را آموختیم، تمام موارد صرفی و نحوی را که قرار است، یاد بگیریم در ادامه می‌آورم تا ابتدا با نام آن‌ها آشنا شوید و یک‌جا همه را ببینید. سپس در ادامه هر یک را به طور کامل شرح خواهیم داد.

نحو: نهاد، مفعول، متمم، مسند، مضاف‌الیه، صفت، قید، منادا، شاخص، بدل، معطوف، تکرار و فعل، نقش‌هایی هستند که با آن‌ها سروکار خواهیم داشت.

صرف: اسم، صفت، ضمیر، قید، حرف، شبه جمله، فعل و تمام مباحثی که مربوط به این هفت مورد می‌شود، از جمله ساختمان واژه، مفرد و جمع و ... مواردی هستند که از نظر صرفی بررسی می‌شوند.

به این مثال توجه کنید: ← «دانش آموز درس می‌خواند.»

یک بار دیگر توضیح می‌دهم که اگر واژه «درس» در جمله‌ای بود و گفتیم نقش آن **مفعول است** و یا هر چیز دیگر، ما یک **کار نحوی** انجام داده‌ایم. اما اگر گفتیم که این واژه **«اسم است»** یا این که گفتیم **«این واژه در گذر زمان تحول معنایی داشته است»** یا گفتیم **«مفرد است»**، یک **کار صرفی** انجام داده‌ایم. در مورد «می‌خواند» هم اگر گفتیم «فعل» است هم از نظر صرفی فعل است و هم از نظر نحوی، با این تفاوت که وقتی از نظر صرفی می‌گوئیم «فعل» است، اسم یا ضمیر و ... نیست اما وقتی از نظر نحوی می‌گوئیم «فعل» است یعنی مفعول یا نهاد و ... نیست. یا وقتی می‌گوئیم «فعل مضارع» است یک کار صرفی انجام داده‌ایم. برای این که بحث صرف و نحو بهتر بهتر برایتان جا بیفتد چند نکته در مورد نوع سؤالات مطرح می‌شود. مثلاً سؤال **«روابط واژگان»** مربوط به حوزه صرف است. زیرا ما با خود واژه کار داریم نه نقشی که گرفته است. یا «اسم یا ضمیر بودن» واژه نیز همین‌طور است و حوزه بررسی ما از واژه خارج نمی‌شود. اما مباحثی مانند **«نقش کلمات»** مربوط به نحو است. زیرا آن نقش باید در جمله بررسی شود و جایگاه و ارتباط آن با واژه‌های دیگر بررسی شود.

کلیات

همان‌طور که گفتیم دستور یعنی صرف و نحو. همه چیز در صرف و نحو است. گفتیم سؤالات از این مباحث مطرح می‌شود. اما این صرف و نحو کجا اتفاق می‌افتد؟ در پاسخ باید گفت: **جمله**. «جمله، بزرگ‌ترین واحد زبانی است که اتفاقات دستوری در آن رخ می‌دهد.» گفتیم سؤالات صرف در سطح واژه و کلمه هستند و سؤالات نحو، در سطح جمله بررسی می‌شوند. دانش‌آموزان به این نکته توجه کنند که جمله همان عبارت یا مصراع یا بیت نیست! ممکن است عبارت، مصراع یا بیت، از چند جمله ساخته شوند. در واقع ما هر سؤال دستوری را در یک جمله بررسی می‌کنیم. بنابراین بهتر است با جمله و اجزای آن بیشتر آشنا بشویم.

جمله: مجموعه کلماتی است که مقصودی را می‌رساند و حداقل دارای دو بخش **نهاد** و **گزاره** است. همان‌طور که در تعریف آمده است، هر جمله دو بخش اصلی دارد: **نهاد** و **گزاره**.
نهاد: کلمه یا گروهی از کلمات که درباره آن خبری می‌دهیم. (نهاد، صاحب خبر است).
گزاره: خبری است که در مورد نهاد می‌دهیم.

جمله‌ها با توجه به گزاره‌هایشان باهم فرق دارند. یعنی در قسمت گزاره‌ی بعضی جمله‌ها نقش‌های متفاوتی وجود دارد. (در ادامه درمی‌یابیم که اجزای گزاره چه ارتباطی با فعل دارند).

به جمله‌های زیر توجه کنید.

۱- علی آمد.	۵- علی کتاب را به حسین داد.
۲- علی کتاب را آورد.	۶- علی حسین را دانا می‌پندارد.
۳- علی از گربه می‌ترسد.	۷- علی به حسین دانا می‌گوید.
۴- علی باهوش است.	۸- علی دیوار را رنگ زد.

در جمله‌های بالا «علی» نهاد و باقی عبارت گزاره است. ما می‌دانیم: کلمه‌ای که قبل «را» آمده است، **مفعول**، کلمه‌ای که بعد حرف اضافه باشد **متّم** و کلمه‌ای که با فعل اسنادی بیاید و چیزی را به نهاد نسبت بدهد، **مسند** است. این‌که چرا بعضی جمله‌ها مفعول دارند چرا بعضی متّم و یا دو تا از این نقش‌ها را دارند یا چرا اصلاً هیچ کدامشان را ندارند، موضوعی است که دقیقاً به **فعل** جمله بستگی دارد.

در زبان فارسی ۸ ساختار برای جمله‌ها وجود دارد. به جدول زیر دقت کنید. (البته مورد هشتم اختلافی است).

نهاد	گزاره	نهاد	گزاره
۱- علی نهاد	آمد. فعل	۵- علی نهاد	کتاب را به حسین داد. مفعول متّم فعل
۲- علی نهاد	کتاب را آورد. مفعول فعل	۶- علی نهاد	حسین را دانا می‌داند. مفعول مسند فعل
۳- علی نهاد	از گربه می‌ترسد. متّم فعل	۷- علی نهاد	به حسین دانا می‌گوید. متّم مسند فعل
۴- علی نهاد	باهوش است. مسند فعل	۸- علی نهاد	دیوار را رنگ می‌زد. مفعول مفعول فعل

در جدول بالا ۸ نوع جمله‌ی موجود در زبان فارسی را با اجزای اصلی آن‌ها می‌بینید. اکنون با دقت به ۸ ساختار فوق، موارد زیر را درمی‌یابیم.

۱: نهاد و فعل در همه‌ی جمله‌ها وجود دارند.

۲: نقشی به نام «گزاره» اصلاً وجود ندارد.

۳: این ۸ جمله یا ۲ جزء اصلی دارند یا ۳ جزء اصلی یا ۴ جزء اصلی.

۴: همان‌طور که می‌بینیم نقش‌هایی مثل مضاف‌الیه، صفت، قید و... در این ۸ ساختار وجود ندارد.

توجه: این ۸ ساختار، ساده‌ترین نوع ساختار جمله‌ها هستند. اما باید بدانیم که در کنکور سراسری یا امتحانات نهایی ما با این جمله‌ها سروکار نداریم. معمولاً **یک سری نقش‌های دیگر هم به آن‌ها اضافه می‌شود** که آن‌ها را **نقش‌های وابسته و تبعی و وابسته‌ی وابسته** می‌گویند و همچنین ممکن است این نقش‌ها جا به جا شوند و با این ترتیب نیایند.

به جدول زیر دقت کنید:

نقش‌های اصلی	منادا، نهاد، مفعول، متمم، مسند و فعل
نقش‌های وابسته	مضاف‌الیه، صفت
نقش‌های تبعی	بدل، معطوف و تکرار
نقش‌های وابسته‌ی وابسته	مُمیز، صفت مضاف‌الیه، مضاف‌الیه مضاف‌الیه، صفت صفت، قید صفت

توجه: مضاف‌الیه و صفت اصلی‌ترین نقش‌های غیر اصلی می‌باشند. در درس سوم فارسی دهم با آن‌ها آشنا می‌شوید.

توجه: بدل، معطوف و تکرار «نقش‌های تبعی» هستند. با نقش‌های تبعی در درس هشتم فارسی یازدهم آشنا می‌شوید.

توجه: نقش‌های وابسته، خود نیز وابسته می‌گیرند که به آن‌ها «وابسته‌ی وابسته» می‌گویند و ۵ مورد می‌باشند: مُمیز، قید صفت، صفت صفت، صفت مضاف‌الیه و مضاف‌الیه مضاف‌الیه. با وابسته‌های وابسته در درس‌های هشتم و نهم فارسی دوازدهم آشنا می‌شوید.

توجه: قید نیز جزء نقش‌های غیر اصلی است که می‌تواند جمله یا یکی از نقش‌های جمله را مقید کند.

انواع نقش

معمولاً ۲ مورد از سوالات خیلی مهم و پُر تکرار کنکور و امتحانات مربوط به نقش واژه‌ها و اجزای جمله است. پس بهتر است با نقش‌ها بیشتر آشنا بشویم.

منادا: کلمه‌ای که معمولاً با حرف ندا (ای، یا، ا و ...) می‌آید و مورد خطاب قرار می‌گیرد. (منادا می‌تواند بدون حرف ندا بیاید و از لحن متوجه آن شد. مانند: علی، درس‌هایت را خوب بخوان.)

نهاد: کلمه یا گروهی از کلمات که درباره‌ی آن خبر می‌دهیم. نهاد، در حالت عادی و معیار و غیرادبی، **اول جمله** می‌آید.

فعل: کلمه‌ای است که در حالت عادی در **انتهای جمله** می‌آید و یا خودش به نهاد نسبت داده می‌شود (علی آمد) یا کلمه‌ای را به نهاد نسبت می‌دهد. (علی کتاب را آورد. علی خوب است و...)

مفعول: کلمه‌ای یا گروهی از کلمات که یا بعد از آن «**رای مفعولی**» وجود دارد یا می‌توان بعد از آن «را» قرار داد.

متمم: کلمه یا گروهی از کلمات که پس از حرف اضافه می‌آید. و در نظم و نثر امروزی و معیار و غیرادبی، **یک حرف اضافه** دارد که پیش از متمم می‌آید. (**حروف اضافه:** از، به، در، برای، چو، چون، مثل، الا، الی، اندر، با، بدون، بر، بهر، بی، تا، جز، غیر، مانند، مگر)

مسند: کلمه‌ای است که به کمک **فعل‌های اسنادی** «است، بود، شد، و هم‌معنی‌هایشان» مانند: گشت و گردید «به نهاد نسبت داده می‌شود. (در ادامه خواهیم دید که بعضی از فعل‌های غیر اسنادی نیز مسند می‌گیرند.)

مضاف‌الیه: اسم یا ضمیری که بعد از اسم و با **نقش‌نمای اضافه** «- یا ی» می‌آید و به آن اضافه می‌شود. کتاب علی، کتاب من، نظر خود، پدرم و ...

صفت: صفت انواعی دارد که مهمترین آن‌ها «**صفت بیانی**» است که بعد از موصوف و با **نقش‌نمای اضافه** «- یا ی» می‌آید و ویژگی و حالتی را به موصوف اختصاص می‌دهد. (مرد دانا آمد.)

قید: کلمه یا گروهی از کلمات است که فعل یا کلمات دیگر را به مفهومی مقید می‌کند و به راحتی **قابل حذف از جمله** است. و حذف آن به ساختار جمله خللی ایجاد نمی‌کند. (و به راحتی در جمله جابه‌جا می‌شود.)

توجه: نهاد، مفعول، متمم، مسند و فعل، نقش‌های اصلی و مضاف‌الیه، صفت و قید، نقش‌های فرعی یا وابسته هستند.

نکته‌های ۸ ساختار

۱- بعضی فعل‌ها به تنهایی نهاد را پوشش می‌دهند و معنای جمله را کامل می‌کنند. مثل «آمد» در مثال «علی آمد». به این فعل‌ها، «**فعل‌های ناگذر**» می‌گویند. و بعضی فعل‌ها به تنهایی نهاد را پوشش نمی‌دهند و به کلمه‌ی دیگری نیاز دارند. به این گونه فعل‌ها، «**فعل‌های گذرا**» می‌گویند. به مثال‌های زیر توجه کنید:

الف) علی می‌آورد.	ب) علی می‌ترسد.	ج) علی است.
در مثال (الف) باید مفعول وجود داشته باشد تا معنای جمله کامل شود. در مثال (ب) به متمّم نیاز است و در (ج) به مسند .	در واقع «می‌آورد» گذرا به مفعول، «می‌ترسد» گذرا به متمّم و «است» گذرا به مسند است.	

اکنون به مثال‌های زیر دقت کنید.

الف) علی، کتاب را خرید.	ب) علی، حسین را می‌داند.
ج) علی، به حسین می‌گوید.	د) علی، دیوار را می‌زد.
در مثال (الف) باوجود مفعول باز معنای جمله کامل نیست و به متمّم (از بازار) نیاز دارد. در مثال (ب) نیز باوجود مفعول جمله کامل نیست و به مسند (دانا) نیاز دارد و در مثال (ج) نیز جمله باوجود متمّم به مسند (قهرمان) نیاز دارد و در مثال (د) نیز با وجود یک مفعول جمله کامل نیست و به مفعول دیگری (غذا) نیاز دارد.	

از مطالب فوق نتیجه می‌گیریم:

فعل‌های ناگذر: فقط جمله‌های **دوجزئی** می‌سازند.

فعل‌های گذرا: ۳ مورد جمله **سه‌جزئی** و ۴ مورد جمله **چهار جزئی** می‌سازند.

نکته: در سال‌های قبل آموخته بودیم که مسند با فعل اسنادی می‌آید، اما باید بدانیم **ممکن است مسند با فعل اسنادی نیاید**، مانند ساختارهای ۶ و ۷. در واقع این‌طور می‌توانیم بگوئیم که اگر فعل، اسنادی بود، **حتما** مسند وجود دارد اما اگر مسند داشتیم **شاید** فعل اسنادی نداشته باشیم.

نکته: در جمله‌هایی که ساختار «**نهاد + مفعول + مسند + فعل**» یا «**نهاد + متمّم + مسند + فعل**» دارند، دانش‌آموزان گاه در تشخیص نوع جمله و یا مسند دچار اشتباه می‌شوند. باید توجه کنید که:

اولاً: فعل‌های این جمله‌ها محدود و انگشت‌شمارند که در مثال‌های زیر آمده‌اند.

مردم به علی دانا می‌گویند.	من علی را زیرک می‌شمارم.	مردم او را عاقل به حساب می‌آورند.
مردم علی را دانا می‌نامند.	مردم رستم را زیرک می‌نگرد.	من او را قهرمان می‌بینم.
مردم پوریای ولی را پهلوان می‌خوانند.	مردم علی را قهرمان می‌پنداشتند.	علی خودش را عاقل می‌داند.
من او را آگاه ساختم.	من علی را هم‌راز می‌گرفتم.	باران هوا را سرد گرداند.
استاد علی را آگاه کرد.	من علی را آگاه می‌کنم.	تو علی را آگاه کن.

ثانیاً: در ساختار این جمله‌ها، یک جمله‌ی «سه‌جزئی با مسند» وجود دارد.

مردم به حسین قهرمان می‌گویند.	متمّم + مسند + است ← حسین قهرمان است.
مردم علی را شجاع می‌نامیدند.	مفعول + مسند + است ← علی شجاع است.

این جمله‌ها در اصل «سه‌جزئی با مسند» بوده‌اند که جزء دیگری به آن‌ها اضافه شده است.

هوا سرد است.	← باران، هوا را سرد کرد.
حسین زیرک است.	← علی، حسین را زیرک می‌نامد.
او شیردل است.	← مردم، به او شیردل می‌گویند.

بیشتر بدانیم!

نکته: در مورد فعل اسنادی در جمله‌های سه جزئی با مسند باید دقت کنیم که «است، بود، شد»، سه فعل اسنادی اصلی هستند و «گشت و گردید» هم اگر در معنای «شدن» و «هم‌معناهای آن» باشند فعل اسنادی می‌باشند و مسند می‌گیرند.

گشت: فعل اسنادی است و مسند می‌گیرد.	هوا سرد گشت . ←
گشت: فعل اسنادی نیست و مسند نمی‌گیرد .	علی دور میدان گشت . ←
گردید: فعل اسنادی است و مسند می‌گیرد.	هوا سرد گردید . ←
گردید: فعل اسنادی نیست و مسند نمی‌گیرد .	علی دور میدان گردید . ←

نکته: همچنین فعل «شد» گاه در معنای «رفتن» می‌باشد که فعل لازم است و اسنادی نیست و مسند نمی‌گیرد.

بشد تیز رهام با خود و گبر همی گرد رزم اندر آمد به ابر
یقین، مرد را دیده، بیننده کرد **شد** و تکیه بر آفریننده کرد

نکته: فعل «شد» گاه در معنای «گذشت و سپری شد» به کار می‌رفته است.

شد آنکه اهل نظر بر کناره می‌رفتند هزار گونه سخن در دهان و لب خاموش
شد آن زمانه که رویش به سان دیبا بود شد آن زمانه که مویش به سان قطران بود

نکته: فعل اسنادی گاه شبیه به «شناسه» می‌آید. ولی «فعل» است و شناسه محسوب نمی‌شود.

تویی رزاق هر پیدا و پنهان | گفت در این معرکه یکتا منم | که نیم، کوه ز صبر و حلم و داد

نکته: فعل اسنادی (و حتی مسند آن) گاه از جمله حذف می‌شود. (به قرینه لفظی یا معنوی).

همه تیغ و ساعد ز خون بود، **لعل** **خروشان** دل خاک در زیر نعل
دل خاک در زیر نعل، **خروشان بود**. «بود» از مصراع دوم حذف شده است و «خروشان» مسند است.

نکته: گاه فعلی با شکل دیگر، معنای فعل اسنادی می‌دهد و مسند می‌گیرد.

چو در وقت بهار **آبی** پدیدار حقیقت، پرده برداری ز رخسار
«آبی» در معنای «**بشوی**» آمده است و فعل اسنادی است. بنابر این نقش «**پدیدار**» مسند است.

نکته بسیار مهم: کلا در تشخیص فعل اسنادی توجه به معنا بسیار اهمیت دارد. بسیاری افعال دیگر هستند که می‌توانند فعل اسنادی باشند و مسند بگیرند ولی ظاهراً فعل اسنادی نیستند. در تشخیص فعل اسنادی، باید به معنای آن‌ها توجه کنیم.

توجه: به درس پنجم فارسی دهم مراجعه کنید.

نکته‌ی مهم: در جملاتی مانند «ایران اینجا است.» و «اینجا ایران است.» تشخیص نهاد و مسند گاه برای دانش‌آموز مبهم می‌شود. باید توجه داشته باشید، در اینگونه جملات، واژه اول را نهاد در نظر بگیرید.

نکته‌ی بسیار مهم: گفتیم یکی از نقش‌های اصلی متمم است. اما چند نوع متمم داریم که در عملکرد و نقش بسیار باهم متفاوت هستند. به دو جمله‌ی زیر دقت کنید:

علی به دماوند می‌نگرد.

علی به تهران آمد.

«به تهران» و «به دماوند» هر دو متمم هستند زیرا با حرف اضافه «به» آمده‌اند، اما در واقع تفاوتی بین آن‌ها وجود دارد. «به تهران» قابل حذف است و با حذف آن به جمله ایرادی وارد نمی‌شود. و «به دماوند» قابل حذف نیست و با حذف آن در جمله خلل ایجاد می‌شود و جمله از نظر ساختاری ناقص می‌شود. تفاوت در این جاست که «می‌نگرد» فعلی گذراست که به متمم نیاز دارد و حرف اضافه اختصاصی «به» دارد، ولی «آمد» فعلی ناگذرست و به متمم نیاز ندارد و حرف اضافه اختصاصی هم ندارد. و در واقع «به تهران» یک «قید» است که به صورت متمم آمده است و به آن «متمم قیدی» می‌گویند و مانند سایر قیدها به راحتی از جمله قابل حذف است. اما «به دماوند» را نمی‌توان حذف کرد، چون معنای جمله ناتمام و ناقص می‌ماند.

ممکن است بگوئید اگر «به تهران» را حذف کنیم آن جمله هم ناقص می شود! باید بگوییم، این طور نیست. مثلاً جمله هایی مانند: علی به تهران آمد. علی با اتوبوس آمد. علی از مدرسه آمد. و ... را ما بارها شنیده ایم بدون این که بگوئیم ناقص هستند. پس همان طور که می بینیم، فعل «آمد» با سه متمم «به تهران» «با اتوبوس» و «از مدرسه» آمده است، و به هیچ کدام به طور قطعی نیاز ندارد. دلیل این ادعا هم این است که به راحتی می توان آن ها را حذف کرد. اما در جمله ی «علی به دماوند می نگرَد»، حرف اضافه «به» به همراه متمم بعد از خود اصلاً و ابداً قابل حذف نیست.

توجه: نوع دیگری از متمم به نام «متمم اسمی» وجود دارد، که ضرورتی برای تدریس آن وجود ندارد. لذا برای جلوگیری از سردرگمی دانش آموزان آن را مطرح نکردم.

نکته: افعالی که حرف اضافه اختصاصی دارند، حتماً «متمم» می گیرند.

چند مصدر با حرف اضافه ی اختصاصی: ترسیدن ← از گنجیدن ← در نازیدن ← به جنگیدن ← با

تمرین ۱ نقش کلمات مشخص شده را بنویسید.

فروغ	رویت	اندازی	سوی	خاک
ابر	ز	من،	حامل	سرمایه
بادی	که	در	زمانه	بسی
دل	اگر	خدا	شناسی	همه
برو	ای	گدای	مسکین	در
صبا	بر	آن	سر	زلف
بشد	تیز	رهم	با	خود
رها	شد	ز	بند	زره
چون	بسی	ابلیس	آدم	روی
زنخدا	فرو	برد	چندی	به
چو	بگذشت	از	پس	آن
به	فرزندان	و	یاران	گفت
گو	یا	رب	از	این
کز	عشق	به	غایتی	رسانم
ای	آفتاب	حُسن	برون	آ
تنگ	است	ما	را	خانه
ناگهان	قفل	بزرگ	تیرگی	را
بیوید	کاین	مهتر	آهرمن	است
شجاع	غضنفر،	وصی	نبی	
خروشان	همی	رفت	نیزه	به

عجایب	نقش	ها	سازی	سوی
باغ	ز	من،	صاحب	پیرایه
هم	بر	چراغدان	شما	نیز
به	علی	شناختم	من	به
که	نگین	پادشاهی	دهد	از
ز	روی	لطف	بگوش	که
همی	گرد	رزم	اندر	آمد
درفشان	چو	خورشید	شد	روی
پس	به	هر	دستی	نشاید
که	بخشنده	روزی	فرستد	ز
از	آن	دریای	بی	پایاب
که	گر	فرزند	باید،	باید
توفیق	دهم	به	رستگاری	
کاو	ماند	اگر	چه	من
کان	چهره	ی	مُشعشع	تابانم
بر	جای	ما	پیگانه	نگ
آنکه	در	دستش	کلید	شهر
جهان	آفرین	را،	به	دل،
نهنگ	یم	قدرت	حق،	علی
که	ای	نامداران	یزدان	پرست

توجه: این درس مهم ترین مبحث دستور زبان فارسی بود. متناسب با اهمیتش برای یادگیری اش وقت بگذارید و عجله نکنید.

درس دوم: حذف فعل به قرینه لفظی و معنوی - زمان افعال

در زبان ادبی بنا بر دلایلی مانند پرهیز از تکرار یا بلاغت کلام، قسمتی از جمله، مخصوصاً فعل را نمی آورند و حذف می کنند، به این کارکرد «حذف به قرینه» می گویند. این حذف ها دو نوع اند:

۱- حذف به قرینه لفظی: هرگاه واژه یا واژگان حذف شده از جمله در جمله قبل یا بعد یا در کلام وجود داشته باشد.

مَنْتِ خدای را عَزَّوَجَلَّ که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت.

(به شکر اندرش مزید نعمت است)، «است» از جمله دوم حذف شده است و چون آن لفظ در جمله ی قبل وجود دارد، حذف به قرینه لفظی می گویند.

اگر دشمنان فرمایی و گر نفرین دعا گویم جواب تلخ می زبید لب لعل شکرخا را
اگر دشنام فرمایی و اگر نفرین فرمایی، دعا می گویم ...

گرفتار کمند خوبرویان نه از مدحش خبر باشد نه از دَم

کسی که گرفتار کمند خوبرویان شده است، نه از مدح کردنش باخبر است، نه از دَم و نکوهش کردنش باخبر است.

توجه: در واقع هر نقشی ممکن است حذف شود ولی غالباً منظور از حذف در کنکور، حذف فعل یا قسمتی از جمله است که فعل در آن باشد. در مثال زیر حذف فعل وجود ندارد ولی نهاد محذوف است.

گویند مگو سعدی، چندین سخن از عشقش

آن ها می گویند... «آن ها» نهاد است که حذف شده است ولی کنکور معمولاً این حذف را در نظر نمی گیرد.

۲- حذف به قرینه معنوی: هرگاه واژه یا واژگان حذف شده در کلام وجود نداشته باشد.

دمی آب خوردن پس از بدسگال به از عمر هفتاد و هشتاد سال
بعد از شکست دشمن بداندیش، مقداری آب خوردن، از عمر هفتاد هشتاد ساله بهتر است. «است» از جمله حذف شده است و چون در کلام وجود ندارد و از راه معنی به آن پی می بریم، آن را حذف به قرینه معنوی می گویند.

نه تسلیم و سازش نه تکریم و خواهش بتازد به نیرنگ تو توسن من
نه اهل تسلیم شدن و خواهش هستم و نه اهل تکریم دشمن و خواهش از دشمن هستم.
نه هر چه به قامت مهتر، به قیمت بهتر.

فعل «است» از هر دو جمله عبارت فوق حذف شده است و چون در کلام وجود ندارد حذف به قرینه معنوی است.

نه هر چه به قامت مهتر است، به قیمت بهتر است!

نکته: فعل اسنادی، مخصوصاً «است»، در بسیاری از موارد، به قرینه حذف می شود. (هم به قرینه لفظی هم معنوی)
من ایرانی ام، آرمانم شهادت تجلی هستی است جان کندن من
فعل «اسنادی» از پایان مصراع اول حذف شده است. من ایرانی ان و آرمانم شهادت است.

نکته مهم: بعد از کلمات تفضیل (بهتر، به، که، دانتر، اعلم، افضل و...) معمولاً فعل اسنادی حذف می شود.

آن به که نظر باشد و گفتار نباشد (آن بهتر است که نظر باشد ولی گفتار نباشد)

الهی آن ده که آن به. (الهی آن چیز را عطا کن که آن بهتر است)

ای دوست شکر بهتر یا آن که شکر سازد؟ (ای دوست شکر بهتر است یا آنکه شکر را ساخته است بهتر است؟)

نکته: بعد از حروف قسم مانند «به» (به جان تو، به خدا و ...) اغلب فعل «قسم می خورم» به قرینه معنوی حذف می شود.

به دوستی که ز دست تو ضربت شمشیر چنان به ذوق ارادت خورم که حلوا را

به دوستی ای که با تودارم قسم می خورم که از دست تو ضربت شمشیر را آن چنان می خورم که حلوا می خورم.

بِه جان دوست که غم پرده بر شما ندرَد
به جان دوست **قسم می خورم** که غم آزارتان نمی دهد اگر به الطاف کارساز خداوند اعتماد کنید.

نکته: بعد از **هر منادایی** یک فعل محذوف به قرینه معنوی باید در نظر بگیریم.

حافظ از باد خزان در چمن دهر مرنج فکر معقول بفرما گل بی خار کجاست
سعدی به روزگاران، مهری نشسته در دل بیرون نمی توان کرد، الا به روزگاران
توجه: دقت داشته باشید که به ازای هر منادا **حتماً** باید حذف فعل به قرینه معنوی در نظر بگیرید، حتی اگر فعلی در کنار منادا باشد.

بده **ساقی** می باقی که در جنت نخواهی یافت کنار آب رکناباد و گلگشت مصلا را
نکته: بعد از «**به نام**» به احتمال زیاد حذف به قرینه معنوی وجود دارد و عبارت «**شروع می کنم**» حذف شده است.

به نام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین
به نام چاشنی بخش زبانها حلاوت سنج معنی در بیانها
نکته: بعد از عباراتی مانند: «**بلند آن که**»، «**نژند آن که**»، «**معمولاً فعل اسنادی «است»**» به قرینه معنوی حذف می شود.

بلند آن سر که او خواهد بلندش نژند آن دل که او خواهد نژندش
توجه: در این ساختار ممکن فعل بیاید و حذف فعل نداشته باشیم.

دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پریشان حالی و درماندگی
نکته: بعد از عباراتی مانند: «**معلم فقط**»، «**راننده فقط**» «**معمولاً فعل اسنادی «است»**» حذف می شود و حذف به قرینه معنوی داریم.

نکته: بعد از کلماتی مانند «**ساکت، کافی و ...**» معمولاً حذف به قرینه معنوی وجود دارد.

نکته: فعل عبارات پرسشی مانند «**از مسافرت چه خبر؟**»، معمولاً به قرینه معنوی حذف می شود.

توجه: غیر از فعل ممکن است بخش های دیگری از جمله نیز حذف شوند.

گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان نگاه دار سر رشته تا نگه دارد
تو سر رشته را نگه دار تا معشوق نیز «**سر رشته را**» نگه دارد.

غبار راهگذار کجاست تا حافظ به یادگار نسیم صبا نگه دارد
حافظ، به یادگار نسیم صبا، «**غبار راهگذار را**» نگه دارد.

تسریع ۱ در موارد زیر حذف فعل را مشخص کنید و نوع آن را بنویسید.

خاک بادا تن سعدی اگرش تو نپسندی	که نشاید که تو فخر من و من عار تو باشم
به حق صحبت دیرین که هیچ محرم راز	به یار یکجهت حق گزار ما نرسد
مر او را رسد کبریا و منی	که ملکش قدیم است و ذاتش غنی
بگفتا خموش، این چه لفظ خطاست؟	خداوند خانه، خداوند ماست
گفتم ز لعل نوش لبان پیر را چه سود؟	گفتا به بوسه ی شکرینش جوان کنند
می خور که صد گناه ز اغیار در حجاب	بہتر ز طاعتی که به روی و ریا کنند
جز قلب تیره هیچ نشد حاصل و هنوز	باطل در این خیال، که اکسیر می کنند
همه تیغ و ساعد ز خون بود لعل	خروشان دل خاک در زیر نعل
هر دو گون آهو گیا خوردند و آب	زین یکی سرگین شد و ز آن مُشک ناب

زمان افعال

زمان افعال به سه حالت: گذشته (ماضی)، حال (مضارع) و آینده (مستقبل) تقسیم می شود که هر کدام چند نوع می باشند.

بن ماضی + شناسه ها	مجهول سوم شخص مفرد	منفی سوم شخص مفرد	فعل کمکی
ماضی ساده پوشیدم، پوشیدی، پوشید پوشیدیم، پوشیدید، پوشیدند	پوشیده شد	نپوشید	ندارد
ماضی استمراری می پوشیدم، می پوشیدی، می پوشید می پوشیدیم، می پوشیدید، می پوشیدند	پوشیده می شد	نمی پوشید	ندارد
ماضی بعید صفت مفعولی + بودم، بودی، بود و ... پوشیده بودم، پوشیده بودی، پوشیده بود پوشیده بودیم، پوشیده بودید، پوشیده بودند	پوشیده شده بود	نپوشیده بود	بودم بودی بود بودیم بودید بودند
ماضی نقلی صفت مفعولی + ام، ای، است، ایم، اید، اند پوشیده ام، پوشیده ای، پوشیده است (پوشیده) پوشیده ایم، پوشیده اید، پوشیده اند	پوشیده شده است	نپوشیده است	ام ای است ایم اید اند
ماضی التزامی صفت مفعولی + باشم، باشی، باشد و ... پوشیده باشم، پوشیده باشی، پوشیده باشند پوشیده باشیم، پوشیده باشید، پوشیده باشند	پوشیده شده باشد	نپوشیده باشد	باشم باشی باشد باشیم باشید باشند
ماضی مستمر داشتم، داشتی، داشت و ... + ماضی استمراری داشتم می پوشیدم، داشتی می پوشیدی، داشت می پوشید داشتیم می پوشیدیم، داشتید می پوشیدید، داشتند می پوشیدند	داشت پوشیده می شد	نمی پوشید	داشتم داشتی داشت داشتیم داشتید داشتند
مضارع اخباری می پوشم، می پوشی، می پوشد می پوشیم، می پوشید، می پوشند	پوشیده می شود	نمی پوشد	-
مضارع التزامی بپوشم، بپوشی، بپوشد بپوشیم، بپوشید، بپوشند	پوشیده بشود	نپوشد	-
مضارع مستمر دارم، داری، دارد، داریم، دارید، دارند + مضارع اخباری دارم می پوشم، داری می پوشی، دارد می پوشد داریم می پوشیم، دارید می پوشید، دارند می پوشند	دارد پوشیده می شود	نمی پوشد	دارم داری دارد داریم دارید دارند
آینده خواهم، خواهی، خواهد، خواهیم، خواهید، خواهند + ماضی ساده خواهم پوشید، خواهی پوشید، خواهد پوشید خواهیم پوشید، خواهید پوشید، خواهند پوشید	پوشیده خواهد شد	نخواهد پوشید	خواهم خواهی خواهد خواهیم خواهید خواهند

چند نکته مهم

- در افعالی که بن ماضی آن ها از «بن مضارع + ید» ساخته می شوند، دوم شخص جمع مضارع اخباری و سوم شخص مفرد ماضی استمراری یکسان است.
- دوم شخص جمع مضارع التزامی و فعل امر جمع نیز یکسان هستند.
- سوم شخص ماضی مفرد، شناسه ندارد.
- مضارع اخباری و التزامی گاه بدون «می» و «ب» می آید. گویند = می گویند / روم = بروم
- فعل را در جمله خوب بررسی کنیم. ممکن است فعل مضارع اخباری در ظاهر مضارع التزامی بیاید و یا برعکس. اگر روم ز پی آش فتنه ها برانگیزد (روم = بروم؛ مضارع التزامی / برانگیزد = برمی انگیزد؛ مضارع اخباری)
- فعل «است» مضارع اخباری است.

تمرین ۱ در ابیات زیر زمان افعال مشخص شده را بنویسید.

هر که بی مشورت کند تدبیر
غالبش بر غرض نیاید تیر
داشت غمگین بر سر خاکی بود
با سر انگشت نقشی می‌سرود
کی رفته‌ای ز دل که تمنّا کنم تو را
کی بوده‌ای نهفته که پیدا کنم تو را
ای وای بر اسیری، کز یاد رفته باشد
در دام مانده باشد، صیّاد رفته باشد
شاه‌ها اگر به عرش رسانم سریر فضل
مملوک این جنابم و مسکین این درم
گر آتش دل نهفته داری
سوزد جانت، به جانت سوگند
گفت از بهر غرامت جامه‌ات بیرون کنم
گفت آن کاین دم پذیرد کی بمیرد جان او؟
پاس صحبت داشتن آسایش از من برده بود
پنداشت که ما را غم جان است، ولیکن

درس سوم: گروه اسمی و وابسته‌های پیشین و پسین

به نهاد و مفعول جمله‌های زیر دقت کنید:

معلم کتاب را آورد.	آن معلم دانا دو کتاب خوب آورد.
نهاد مفعول	گروه نهادی گروه مفعولی

نهاد، مفعول و بعضی از نقش‌های دیگر می‌توانند، بیش از یک واژه باشند که به آن‌ها گروه نهادی، گروه مفعولی و... می‌گوئیم. هر یک از این گروه‌ها، یک «گروه اسمی» هستند. گروه اسمی، از یک اسم که هسته‌ی گروه محسوب می‌شود و یک یا چند وابسته پیشین و پسین ساخته می‌شود. برای شناخت گروه اسمی باید وابسته‌های پیشین و پسین را بیاموزیم.

وابسته‌های پیشین: این وابسته‌ها پیش از هسته می‌آیند که ۶ مورد آن صفت و ۱ مورد شاخص است.

ردیف	صفت	مثال
۱	صفت اشاره	آن معلم آمد.
۲	صفت شمارشی اصلی و ترتیبی با -مین	دو معلم آمدند. دومین معلم آمد.
۳	صفت پرسشی	کدام معلم آمد؟
۴	صفت عالی	بهترین معلم آمد.
۵	صفت تعجبی	چه معلمی آمد!
۶	صفت مبهم	چند معلم آمدند و ...
۷	شاخص	سرهنگ محمدی آمد.

چند نکته مهم:

- ۱- «صفت مبهم» در اصل در جایگاه وابسته پیشین است ولی در جایگاه وابسته پسین نیز قرار می گیرد.
- ای مشت زمین بر آسمان شو بر وی بنواز ضربتی چند
- ۲- این، آن، همین، همان و ... زمانی صفت اشاره محسوب می شوند که وابسته ی پیشین اسم باشند. اگر تنها و یا به صورت جمع بیایند، ضمیر اشاره هستند.

صفت اشاره	ضمیر اشاره
من آن مرد را دیدم.	من آن را دیدم، من آنان را دیدم.

۳- «چه» هم می تواند صفت پرسشی، هم می تواند صفت تعجبی و هم می تواند ضمیر پرسشی باشد.

صفت پرسشی	صفت تعجبی	ضمیر پرسشی
چه معلّمی آمد؟	چه معلّمی آمد!	چه می خوانی؟

۴- «چند» هم می تواند صفت پرسشی و هم می تواند صفت مبهم باشد.

صفت پرسشی	صفت مبهم
چند معلّم آمد؟	چند معلّم آمدند و به مدرسه رفتند.

۵- «دگر» یا «دیگر» صفت مبهم پسین است که در گذشته به صورت پیشین نیز به کار می رفته است. دگر روز باز اتفاق افتاد (روز دیگر...)

۶- «دگر، دیگر» اگر به صورت تنها بیاید، صفت مبهم نمی شود و «ضمیر مبهم» است که معمولاً نقش قیدی می گیرد. رستم با تاسف می بیند که دیگر از این حرفها خبری نیست.

دگر مگوی که من ترک عشق خواهم کرد که قاضی از پس اقرار نشنود انکار

۷- صفت ترتیبی با ساختار «عدد+م» که در اصل صفت پسین است، در گذشته به صورت صفت پیشین نیز به کار می رفته است.

دوم روز گروه سواران رسیدند. (روز دوم)

۸- چند نمونه از صفات مبهم: همه، هیچ، یکی، دیگری، دیگر، دگر، قدری، خیلی، اندکی، چند، چندین، چندان، پاره ای، برخی، بعضی و ...

شاخص: کلماتی مانند «سرهنگ، علّامه، دکتر، مهندس، شهید، آقا، خانم، دایی، عمو، آیت الله، امام، میرزا، سردار و ...» که بدون هیچ نقش نمایی پیش از هسته می آیند. (هسته معمولاً یک شخصیت است)

سرهنگ محمدی آمد.

دکتر محسنی نسخه ها را نوشت.

نکته بسیار مهم: کلماتی که در نقش شاخص می آیند، می توانند نقش دیگری بگیرند و شاخص نباشند.

مسنند	متمّم	مضاف الیه	نهاد
علی دکتر است	نسخه ها را از دکتر گرفتیم.	لباس دکتر مرتّب بود.	دکتر ساعت ۹ به مطب آمد.

برای شاخص محسوب شدن کلمات فوق، سه شرط وجود دارد:

۱- تنها نیایند. ۲- پیش از هسته باشند. ۳- نقش نمای اضافه «ی یا ی» نداشته باشند.

وابسته‌های پسین: این وابسته‌ها پس از هسته می‌آیند که ۳ مورد آن صفت و ۱ مورد مضاف‌الیه است.

ردیف	صفت	مثال
۱	صفت شمارشی ترتیبی با م	معلم <u>دوم</u> آمد.
۲	صفت تفضیلی	معلم <u>داناتر</u> آمد.
۳	صفت بیانی	معلم <u>مهربان</u> آمد.
۴	مضاف‌الیه	معلم <u>علی</u> آمد. (معلمت آمد. معلم خود ...)

چند نکته مهم:

- ۱- کتاب‌های درسی نظام قدیم، نشانه‌ی جمع و «ی» نکره را وابسته‌ی پسین در نظر گرفته بود، ولی کتاب‌های درسی جدید آن‌ها را «وند» گرفته و جزء وابسته‌ها نیاورده است.
- ۱- به‌جز ضمیر متصل، **وابسته‌های پسین** با نقش‌نمای اضافه «- ی ای» می‌آیند.
- ۲- شاخص و مضاف‌الیه از نظر ساختاری **اسم** هستند (ضمیر نیز مضاف‌الیه می‌شود) و باقی وابسته‌ها **صفت** می‌باشند.

صفت بیانی: مهم‌ترین وابسته است که در ادامه مفصلاً شرح داده‌شده است.

توجه: این قسمت در سال یازدهم آمده است.

صفت بیانی، صفتی است که ویژگی موصوف را مانند: رنگ، اندازه، جنس، زیبایی و... بیان می‌کند و پنج نوع است.

- ۱- **صفت مطلق یا ساده:** صفتی است که چگونگی و خصوصیات موصوف را بیان می‌کند.
سیاه، بزرگ، نرم، سرد، زشت، خوب، قدبلند، سرسخت، توانمند، خطرناک و ...
توجه: منظور از «صفت ساده» در اینجا، صفت ساده از نظر معنایی است و ساختمان صفت مدّ نظر نیست. به همین دلیل، صفت‌های قدبلند، سرسخت، توانمند و خطرناک در این قسمت آمده‌اند.
- ۲- **صفت فاعلی:** صفتی که بر «کننده یا انجام دهنده» کار دلالت دارد.

مثال	ساختار و الگو
گوینده، پوشنده، دونده، گیرنده	بن مضارع + نده
خوانا، گوارا، پویا، زیبا	بن مضارع + ا
خندان، جوشان، گویان، روان	بن مضارع + ان
آموزگار، پرهیزگار	بن مضارع + گار
خریدار	بن ماضی + ار
زرگر، توانگر روشنگر	اسم / بن / صفت + گر
خداشناس، راستگو	اسم / صفت + بن مضارع

۳- **صفت مفعولی:** معنی مفعولیت دارد.

خورده، پوشیده، جوشیده، رفته	بن ماضی + ه
-----------------------------	--------------------

توجه: صفت مفعولی در اصل باید از فعل متعددی ساخته شود که مفعول می‌پذیرد. ولی از فعل لازم نیز ساخته می‌شود. رفته، آمده، سوخته، افتاده و ...

۴- **صفت لیاقت:** شایستگی و لیاقت موصوف را می‌رساند. (خوردنی: آنچه که قابلیت و شایستگی خوردن را داشته باشد).

دیدنی، دوختنی، بستنی، سوزاندنی، شکستنی	مصدر + ی
--	-----------------

۵- **صفت نسبی:** موصوف را به جا، مکان، جنس، نوع و... نسبت می‌دهد.

اسم + ی	آسمانی، تهرانی، نیلوفری، خاکی
اسم + یه	سیمیینه، پشمینه
اسم + ین	سیمین، زرین، بلورین، نگارین
اسم + انه	کودکانه، عارفانه، جاهلانه
اسم + انی	جسمانی، روحانی، ربّانی

توجه: اسم منسوب ساختارهای دیگری نیز دارد. بچه‌گانه، جوادیه، بهاره و...

توجه: اولین کلمه‌ای که بعد از آن نقش‌نمای اضافه بیاید هسته است. (البته هسته می‌تواند بدون نقش‌نما باشد: آن مرد آمد).

آن	مرد	مهربان و دلسوز	چه	کتاب	مفید و سودمندی
		هسته		هسته	

بیشتر بدانیم!

نکات بسیار مهم: یکی از پُر تکرارترین سوالات در آزمون‌های چند سال آخر، مربوط به وابسته‌های پیشین و پسین یا تعداد ترکیبات وصفی و اضافی بوده است. برای پاسخ‌گویی به این سوالات باید به نکات زیر توجه کرد:

۱ - یک اسم می‌تواند در آن واحد چندین وابسته پیشین و پسین داشته باشد.

آن	دو	معلم	دلسوز	من
صفت اشاره	صفت شمارشی	هسته	صفت بیانی	مضاف الیه

۲ - اگر تعداد ترکیبات وصفی را خواستند، هر نوع صفتی ترکیب وصفی می‌سازد. لذا ترکیباتی مانند: آن مرد، هر کتاب، کدام معلم، دو دانش آموز و ... نیز ترکیب وصفی به شمار می‌روند.

۳ - اگر تعداد اضافی وصفی را خواستند، فقط ترکیبات وصفی‌ای را لحاظ می‌کنیم که به صورت ترکیب اضافی بیایند. مانند: مرد دانا، کلاس دوم، خانه‌ی بهتر

۴ - در شمارش ترکیب اضافه، دقت کنیم که «اسم + نقش‌نمای اضافه + اسم» و «اسم + ضمیر» ترکیب اضافی می‌سازد. مانند: دیوار خانه، ماشین من، دوستم، کتاب خود

۵ - اگر چند تا اسم پشت سر هم به هم اضافه شده باشند، اولی مضاف و باقی مضاف‌الیه هستند. لذا به تعداد مضاف‌الیه‌ها، ترکیب اضافی داریم.

ماشین پدر دوستم («پدر، دوست، م»، مضاف‌الیه هستند. پس ۳ ترکیب اضافی به شمار می‌آیند).

۶ - در شمارش تعداد ترکیب اضافه و وصفی، به «واو عطف» دقت کنید و کلمه‌های معطوف را نیز بشمارید.

مرد دانا و مهربان (۲ ترکیب وصفی)، معلم من و علی (۲ ترکیب اضافی)

۷ - در نکته قبلی، «ویرگول» نیز گاه به جای واو عطف می‌آید. لذا در شمارش ترکیب‌ها به آن دقت کنیم.

معلم دانا، مهربان، دلسوز و فداکار: چهار ترکیب وصفی است: معلم دانا، معلم مهربان، معلم دلسوز و معلم فداکار
معلم علی، رضا، حسین و مجید: چهار ترکیب اضافی است: معلم علی، معلم رضا، معلم حسین و معلم مجید

۸ - یک کلمه ممکن است هم صفت داشته باشد و هم مضاف‌الیه ← پدر مهربان من: «پدر مهربان» و «پدر من»

یک کلمه ممکن است دو صفت داشته باشد ← پدر مهربان و دل‌سوز: «پدر مهربان» و «پدر دل‌سوز»

یک کلمه ممکن است دو صفت متوالی داشته باشد ← پدر خوب فداکار: «پدر خوب» و «پدر فداکار»

۹ - «صفت» اگر «ی» بگیرد به «اسم» تبدیل می‌شود. لذا ترکیب وصفی را به ترکیب اضافی تبدیل می‌کند.

فرد نیکوکار ← ترکیب وصفی خانه نیکوکاری ← ترکیب اضافی

۱۰ - «تعداد ترکیب وصفی و اضافی» یک مبحث نحوی است. یعنی باید به نقش‌ها توجه کنیم نه ساختمان واژه. لذا اگر کلمه‌ای، ساختمان «صفت» داشته باشد ولی نقش مضاف‌الیه بگیرد، ترکیب اضافی خواهیم داشت. در ترکیب «صدای گوینده»، واژه‌ی «گوینده» در اصل صفت فاعلی است، ولی کاربرد اسمی پیدا کرده، بنابراین «مضاف‌الیه» می‌شود و ترکیب مجموعاً «ترکیب اضافی» می‌باشد.

۱۱ - صفت اگر نشانه جمع بگیرد، به اسم تبدیل می‌شود و ترکیب اضافی می‌سازد. ← حرفِ خوبان، آثارِ بزرگان

۱۲ - صفت گاه به جای موصوف می‌آید و خود هسته گروه اسمی می‌شود.

در مصراع «غنیمت دان در این عالم وصال سبز خطان را» واژه‌ی «سبز خطان» که در اصل «صفت» است به جای ترکیب «انسان‌های سبز خط» آمده است. لذا در اینجا نقش صفتی ندارد و مضاف‌الیه است.

۱۳ - گاه پیش می‌آید که یک «صفت پیشین» در جایگاه «وابسته پسین» می‌آید و با یک «وابسته پسین» در جایگاه پیشین می‌آید، در این مواقع پیشین و پسین بودن را طبق جایگاهی که می‌بینیم، در نظر می‌گیریم. مثلاً «چند» صفت مبهم وابسته پیشین است ولی در ترکیب «ضربتی چند» در جایگاه وابسته پسین آمده است و ما نیز وابسته پسین محسوب می‌کنیم.

ای مشت زمین بر آسمان شو بر وی بنواز ضربتی چند
در بیت زیر نیز «روزی سه چار» در اصل «سه چهار روز» بوده است.

در پی‌آش القصه در آن مرغزار رفت بر این قاعده روزی سه چار

تمرین ۱ در ابیات زیر نوع وابسته‌های مشخص شده را مشخص کنید.

ای چرخ اگر سینه‌ی تو بشکافند	بس گوهر قیمتی که در سینه‌ی توست
ماه کنعانی من مسند مصر آن تو شد	وقت آن است که بدرد کنی زندان را
هر روز دلم به زیر باری دگر است	در دیده من ز هجر خاری دگر است
چون بسی ابلیس آدم‌روی هست	پس به هر دستی نشاید داد دست
هر آنکه جانب اهل وفا نگه دارد	خداش در همه حال از بلا نگه دارد
علی، ای همای رحمت، تو چه آیتی خدا را	که به ما سوا فکندی همه سایه‌ی هما را
همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی	به پیام آشنایی، بنوازد آشنا را

تمرین ۲ در عبارات زیر نوع وابسته‌ها را مشخص کنید.

۱ - بی‌آنکه بدانید تعقیبتان کردم؛ چون شما معلم بودید و از آموختن هیچ چیز به شاگردانتان دریغ نداشتید.
۲ - آن قسمت خاکریز را که بیشتر آتش به پا می‌کرد، نشانه گرفتیم و یک خشاب فشنگم را در همان نقطه‌ی آتش خالی کردم.
۳ - چشمه‌های زلال در انتظارشان بود. کوه‌های مرتفع و دشت‌های بی‌کران در آغوششان کشید.

تمرین ۳ در هر یک از ابیات زیر، یک گروه اسمی بیابید و هسته‌ی آن را مشخص کنید.

گفتم این شرط آدمیت نیست	مرغ تسبیح‌گوی و من خاموش
گر چه ز شراب عشق مستم	عاشق‌تر از این کنم که هستم
بگیر ای جوان دست درویش پیر	نه خود را بیفکن که دستم بگیر

درس پنجم: تغییر معنای افعال و واژگان

به معنای فعل جمله‌های زیر دقت کنید:

علی طناب را گرفت.	علی مطلب را گرفت.
باران گرفت.	علی چشمش این لباس را گرفت.
بعد از دو ساعت، ماست گرفت.	علی آتش گرفت.
علی پایش گرفت.	علی ماست از مغازه گرفت.
خانه آتش گرفت.	ماه گرفت.

همان‌طور که می‌بینید فعل «گرفت» در هر جمله معنای متفاوتی دارد. در واقع یک کلمه (مخصوصاً فعل)، در محور افقی و در هم‌نشینی با کلمات دیگر، معانی متفاوتی می‌تواند داشته باشد.

معنای اصلی فعل «ساختن» سازندگی و ساختن چیزی است. ولی در ابیات زیر این فعل در معنای «سازگاری و مدارا کردن» به‌کاررفته است.

اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد
من و ساقی به هم سازیم و بنیادش براندازیم
مه نور از آن گرفت کز شب نرمید
گل بوی از آن یافت که با خار بساخت

نکته بسیار مهم: توجه به معنای افعال در تشخیص نقش کلمات بسیار موثر است. (و برعکس)

همچنین بعضی از افعال در گذشته معنایی داشته‌اند که امروزه در این معنا به کار نمی‌روند. مثلاً «شد» در ابیات زیر فعل اسنادی نیست و فعل لازم در معنای «رفتن، گذشتن و سپری شدن» است.

بشد تیز رهام با خود و گبر
همی گرد رزم اندر آمد به ابر
منزل حافظ کنون، بارگه پادشاست
دل بر دلداری رفت، جان بر جانانه شد

یا فعل «گشت» در گذشته به معنای «خاموش کرد» نیز به کار می‌رفته است.

بادی که در زمانه بسی شمع‌ها بگشت
هم بر چراغدان شما نیز بگذرد

نکته بسیار مهم: در تشخیص فعل اسنادی، باید به معنای آن‌ها توجه کنیم. افعال زیر با توجه به معنایشان اسنادی نیستند.

فعل	معنی	مثال
هست	وجود داشتن / وجود نداشتن حضور داشتن / حضور نداشتن	در خانه آب هست / هیچ میوه‌ای در یخچال نیست. علی در جبهه است / علی در مدرسه نیست.
شد	رفتن / گذشتن و سپری شدن	رهام به نبرد شد / شد آن که اهل نظر بر کناره می‌رفتند
بود	وجود داشتن / وجود نداشتن حضور داشتن / حضور نداشتن	در کشور آزادی بود / در روستا امکانات نبود. ما در جنگ بودیم / ما در خانه نبودیم.
گشت / گردید	چرخیدن جستجو کردن	علی دور خیابان گشت، گردید علی همه جا را به دنبال او گشت، گردید

توجه: غیر از فعل نیز بعضی واژگان معانی متفاوتی داشتند که امروزه در آن معانی چندان کاربرد ندارند که این مبحث در بخش تحول معنایی (درس هشتم) درس داده شد.

در بُن این پرده نیلوفری
کیست کند با چو منی همسری (برابری، یکسانی)
راست به مانند یکی زلزله
داده تنش بر تن ساحل یله (درست، دقیق)

تمرین ۱ در ابیات زیر معنی فعل مشخص شده را با معنای امروزی آن مقایسه کنید.

زاهد ظاهرپرست از حال ما آگاه <u>نیست</u>	در حق ما هر چه گوید، جای هیچ اکراه <u>نیست</u>
<u>شد</u> آن زمان که به شمشیر کار باید کرد	کنون به نامه همی کرد باید و به زبان
دانم که سرم روزی، در پای تو <u>خواهد شد</u>	هم در تو گریزندم، دست من و فتراکت
تنم گر <u>بسوزی</u> ، به تیرم بدوزی	جدا سازی ای خصم، سر از تن من
چون بسی ابلیس آدم روی <u>هست</u>	پس به هر دستی <u>نشاید</u> داد دست
بر بوی آنکه جرعه جامت به ما رسد	در مصطبه دعای تو هر صبح و شام <u>رفت</u>
تا بر سخن سوار نباشی، ز خود ملاف	آن را که اسب <u>نیست</u> ، به میدان چرا <u>شود</u>
چو در وقت بهار <u>آیی</u> پدیدار	حقیقت پرده برداری ز رخسار
گفتم این جام جهان‌بین به تو کی داد حکیم	گفت آن روز که این گنبد مینا <u>می‌کرد</u>
بدان گه که <u>شد</u> پیش کاووس باز	فرود آمد از باره بردش نماز
سر من از ناله‌ی من دور <u>نیست</u>	لیک چشم و گوش را آن نور <u>نیست</u>

درس ششم: نقش ضمیر پیوسته و جهش ضمیر یا جابجایی ضمیر

توجه: این جزوه بر مبنای کتاب‌های فارسی جدید تألیف شده است. در این کتاب‌ها، اصطلاح جهش ضمیر یا پرش ضمیر نیامده است ولی نقش ضمیر متصل مطرح شده است.

ضمائر «م، ت، ش، مان، تان، شان» را ضمائر متصل می‌گویند. در فارسی معیار امروزی، این ضمائر **مضاف‌الیه** کلمه‌ای هستند که به آن چسبیده‌اند. اگر این ضمائر حالتی غیرازاین داشته باشند (یعنی نقش متمم یا مفعول بگیرند یا مضاف‌الیه باشند اما مضاف‌الیه کلمه‌ای که به آن چسبیده‌اند، نباشند) اصطلاحاً می‌گوییم **جهش ضمیر** رخ داده است. با توجه به درسنامه کتاب‌های درسی تألیف جدید آنچه که بیشتر اهمیت دارد **نقش ضمیر متصل** است و بحث جهش ضمیر اهمیت ندارد. به مثال‌های زیر و نقش ضمیر متصل توجه کنید.

دیدمش خرم و خندان قدح باده به دست دیدمش: او را دیدم. (ش؛ او را = مفعول)

گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست؟ گفتمش: به او گفتم. (ش؛ به او = متمم)

تنم از واسطه‌ی دوری دلبر بگداخت تنم از ... (تن من از ... = مضاف‌الیه)

توجه: این ضمائر در فارسی امروزی و معیار غالباً به **اسم** می‌چسبند و نقش **مضاف‌الیه همان اسم** می‌شوند. مانند: کتابم؛ کتاب من. اما در متون کلاسیک ما این ضمائر هم به کلماتی غیر از اسم می‌چسبیدند و هم نقش‌های متفاوتی (مفعول، متمم، مضاف‌الیه) می‌گرفتند. در کتاب‌های چاپ ۹۸ به بعد تشخیص **نقش این ضمیر** در جمله مهم است و موضوع جهش یا پرش ضمیر اهمیت ندارد.

توجه: برای تشخیص نقش ضمیر متصل بهتر است شعر یا عبارت را به **نثر امروزی و معیار** بازگردانیم.

الا ای طوطی گویای اسرار مبدا خالیت شکر ز منقار
مبدا منقارت از شکر خالی باشد. (مضاف‌الیه)

عشقت رسد به فریاد، ار خود به سان حافظ
عشق به فریادت می‌رسد اگر ... (مضاف‌الیه)

به خشم اندرون شد از آن زن غمی به خواری کشیدش به روی زمی
به خواری او را به روی زمین کشید. (مفعول)

باغبانا ز خزان بی‌خبرت می‌بینم آه از آن روز که بادت گل رعنا ببرد
ای باغبان تو را از ستم خزان بی‌خبر می‌بینم (مفعول). آه از روزی که باد، گل رعنایت را ببرد. (مضاف‌الیه)

خروشدین رخشم آمد به گوش روان و دلم تازه شد زین خروش
خروشدین رخس به گوشم آمد. (مضاف‌الیه) روان و دل من از این خروش تازه شد. (مضاف‌الیه)

که گفت برو دست رستم ببند نبندد مرا دست، چرخ بلند
چه کسی به تو گفت برو... (متمم)

ای بی‌نشان محض، نشان از که جویمت؟ گم گشت در تو هر دو جهان از که جویمت؟
نشان تو را از چه کسی بجویم؟ (مضاف‌الیه). تو را از چه کسی بجویم؟ (مفعول)

عشق او بـاز اندر آوردم به بند عشق او، باز من را به بند در آورد. (مفعول)

توجه: هسته اگر صفت پسین داشته باشد، مضاف‌الیه به هسته نمی‌چسبد.

بیشتر بدانیم!

- ۱- فعل اسنادی «م یا آم» را با ضمیر متصل اشتباه نگیریم. (آن بلبل هستم که ...)
آن بلبلم که چون کشم از دل صغیر گرم بوی محبت از نفسم می‌توان شنید
- ۲- شناسه را با ضمیر متصل اشتباه نگیریم.
می‌گویم و بعد از من، گویند به دوران‌ها ← من می‌گویم و...
- ۳- ضمیر متصل گاه به قید و حرف اضافه می‌چسبد ولی مضاف‌الیه کلمه دیگری است.
هنوزت اجل دست خواهش نبست ← هنوز، اجل دست خواهش تو را نبسته است.
دید کش دور به انجام رسید ← دید که دورش (زمانش، زمان او) به انجام (پایان) رسیده است.
توجه: به ادعای کتاب درسی فارسی دهم چاپ ۹۷، «ضمیر متصل» فقط با چسبیدن به فعل، نقش مفعولی یا متممی می‌گیرد! و با چسبیدن به اسم فقط نقش مضاف‌الیه می‌گیرد. با توجه به مصراع «گفتم که بوی زلف گمراه عالم کرد»، مشخص است که ضمیر «م» نقش مفعولی دارد. (بوی زلف تو، من را در عالم گمراه کرد)
در بیت زیر نیز ضمیر متصل «ش» نقش مفعولی دارد ولی به فعل نچسبیده است.
هر آن که جانب اهل خدا نکه دارد خدایش در همه حال از بلا نکه دارد
خدا، او را در هر وضعیتی از بلا نکه می‌دارد (حفظ می‌کند).
نه چنان گناهکارم، که به دشمنم سپاری تو به دست خویش فرمای، اگرم کنی عذابی
آن‌گونه گناهکار نیستم که من را به دشمن واگذار کنی. تو خودت با دست خودت انجام بده، اگر خواستی من را عذاب کنی.
در مصراع اول بیت زیر نیز، ضمیر «مان» نقش مفعولی دارد و به فعل نچسبیده است.
گر خدا خواهد که مان یاری کند میلان را جانب زاری کند
اگر خدا بخواهد که ما را کمک کند ...

تمرین ۱ در ابیات زیر نقش ضمائر متصل را بنویسید.

در آرزوی رویش، چندین عجب نباشد	گر آفتاب از این پس، پیش از سحر برآید
نه خدا توانمش خواند، نه بشر توانمش گفت	متحیرم چه نامم شه ملک لافتی را
دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای	فرشته‌ات به دو دستِ دعا نگه دارد
گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان	نگاه دار سر رشته، تا نگه دارد
چو صبرش نماند از ضعیفی و هوش	ز دیوار محرابش آمد به گوش
تنم گر بسوزی به تیرم بدوزی	جدا سازی ای خصم، سر از تن من
من آن گمان نبردم، کز خط دودرنگش	چون شمع هر زمانم، آتش به سر در آید
هزار دشمنم ار می‌کنند قصد هلاک	گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک
عنان مپیچ که گر می‌زنی به شمشیرم	سپر کنم سر و دستت ندارم از فتراک
گر چه ز شراب عشق مستم	عاشق‌تر از این کنم که هستم

تمرین ۱ در عبارت زیر نقش ضمائر متصل را بنویسید.

- ۱- عشقم این بود که حرفتان را بشنوم، فرمانتان را ببرم الان هم دوستتان دارم؛ بیشتر از همیشه.
- ۲- اما چون به درخت گل رسیدم، بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.
- ۳- اگرم هیچ در سرنوشت از آزادگی بهره‌ای باشد، همینم از آفریدگار سپاسگزاری بس که بدین سعادت‌م رهنمون بود.

درس هفتم: واژگان دوتلفظی

کلماتی مانند: مهربان و مهربان، یادگار و یادگار، آسمان و آسمان، آموزگار و آموزگار و ... را دو تلفظی می‌گویند.

بیشتر بدانیم!

توجه: تلفظ با حرکت بر تلفظ ساکن ترجیح دارد.

نوع دیگری از کلمات دو تلفظی به صورت «گمان و گمان، شجاعت و شجاعت، اصالت و اصالت، عطر و عطر، کشتی و کشتی، نشاط و نشاط، وجدان و وجدان، حماسی و حماسی، ثبات و ثبات و ...» می‌باشند که تلفظ اولی بر دومی ترجیح دارد.

تمرین ۱ در ابیات زیر واژگان دوتلفظی را بیابید و مشخص کنید.

مرا مهر سیه‌چشمان، ز سر بیرون نخواهد شد	قضای آسمان است این و دیگرگون نخواهد شد
همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی	به پیام آشنایی، بنوازد آشنا را
سعدی به روزگاران، مهری نشسته بر دل	بیرون نمی‌توان کرد، الا به روزگاران
گفتم مگر به گریه دلش مهربان کنم	چون سخت بود در دل سنگش اثر نکرد
جز دل من کز ازل تا به ابد عاشق رفت	جاودان کسی نشنیدیم که در کار بماند
به یادگار کسی دامن نسیم صبا	گرفته‌ایم و دریغا که باد در چنگ است

درس هشتم: واژگان در گذر زمان - پسوند «ک»

زبان، زنده‌ترین موجود جهان و هر روز در تغییر است. واژگان نیز در گذر زمان دچار تغییراتی می‌شوند. این تغییر و تحول را می‌توان در چهار دسته جای داد:

۱- واژگانی که به مرور زمان از دایره واژگان زبان معیار یا امروزی حذف می‌شوند.
مانند: آزنداک، سوفار، برگستوان، الفعدن، اوژن و...

۲- واژگانی که معنای گذشته را از دست می‌دهند و در زبان معیار یا امروزی معنای جدید می‌پذیرند.

واژه	معنای قدیم	معنای جدید
شوخ	چرک	بذله‌گو و شوخ طبع
رعنا	خودبین	خوش‌اندام و زیبا
سوگند	گوگرد	قسم

۳- واژگانی که هم معنای گذشته را حفظ می‌کنند و هم در زبان معیار و امروزی معنای جدید می‌گیرند.

واژه	معنای قدیم	معنای جدید
یخچال	چاله‌های یخی	یخچال امروزی
سپر	ابزار جنگی	سپر ماشین

۴- واژگانی که بدون هیچ تغییر در معنا، باقی‌مانده‌اند و در زبان معیار و امروزی استفاده می‌شوند.
مانند: خنده، درخت، گل، هوا، خوبی و...

تمرین ۱ وضعیت واژگان مشخص شده در گذر زمان به چه صورت است؟

چو شمع سوخته روزی در انجمن بکشد	مرا به عاقبت این شوخ سیمتن بکشد
که گلی همچو رخ تو به همه بستان نیست	من دگر میل به صحرا و تماشا نکنم
به نیکی بشد نام در کشورش	به تدبیر دستور دانشورش
به نزدیک سالار شد، هوشیار	ز پرده درآمد یکی پرده‌دار
همان تیغ هندی به زرین نیام	همان تازی اسپان زرین لگام
سپر کنم سر و دست ندارم از فتراک	عنان میبچ که گر می‌زنی به شمشیرم
که سر به کوی و بیابان تو داده‌ای ما را	صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را
کاو ماند اگر چه من نمانم	کز عشق به غایتی رسانم

پسوند تصغیر (کوچکی) «ک»

این پسوند را نشانه تصغیر و تقلیل می‌دانند. ولی علاوه بر تصغیر، معنای تحقیر (مردک) و تحبیب یعنی محبت کردن (طفلك) نیز از آن برداشت می‌شود. ولی اغلب در همان معنای تصغیر است. مانند: طاقک، خورجینک، شلوارک، درمک و...

نکته: دیگر پسوند تصغیر «چه» است. مانند: باغچه، طاقچه، تریچه و...

درس نهم: واو عطف و ربط

واو عطف: بین دو واژه می آید که ارزش دستوری یا نقش یکسان دارند. یعنی کلمه‌ی بعد «واو» همان نقش کلمه‌ی قبل «واو» را داشته باشد.

علی و حسین آمدند.	من و تو آمدیم.	احسان مهربان و دلسوز است.
-------------------	----------------	---------------------------

توجه: واو عطف، بین دو اسم (کیف و کتاب)، دو ضمیر (من و تو)، دو صفت (خوب و مهربان)، دو قید (تند و سریع) و یک اسم و یک ضمیر (پدر و او) می آید.

توجه: ویرگول، گاه کار واو عطف را انجام می دهد. اگر تعداد کلمات معطوف بیش از دو مورد باشد، معمولاً فقط بین دو کلمه آخر «واو» می آید.

محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین «پنج تن آل عبا» هستند.

واو ربط: دو جمله را که معنای پیوسته دارند یا به هم مربوط هستند، به هم وصل می کند. علی به خانه آمد و کتابهایش را برداشت.

رنج هیچ کس ضایع مکن و همه کس را به سزا حق شناس باش.

توجه: «واو» بین دو فعل، قطعاً «واو ربط» است. آمدند و کردند و سوختند و کشتند و بردند و رفتند.

توجه: اگر یک طرف «واو» فعل باشد، آن «واو» حتماً «واو ربط» است.

تو دانی و تو دانی، آن چه خواهی رفت و ز مبدأ چو کمی گشت دور

تمرین ۱ انواع واو عطف و ربط را در ابیات زیر مشخص کنید.

عشق را رهنمای و ره نبود	در طریقت سر و کُله نبود
من دگر میل به صحرا و تماشا نکم	که گلی همچو رخ تو به همه بستان نیست
در گناه و در نیاز از توسست هر کس را سوال	زان که جز بخشایش و بخشش نفرمایی جواب
گر دیگران به عیش و طرب خرّم اند و شاد	ما را غم نگار بُود مایه‌ی سرور
آن که بر فرق، تاج از زر کرد	در لحد رفت و خاک بر سر کرد
چون گل و می، دمی از پرده برون آ و درآ	که دگر باره ملاقات نه پیدا باشد
به نظم و نثر کسی را گر افتخار سزاست	مرا سزاست که امروز نظم و نثر مراست
صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را	که سر به کوه و بیابان تو داده‌ای ما را
می‌گذارد پنجه شیر و بال می‌ریزد عقاب	در بیابانی که جولان می‌کند مجنون ما
صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب	تا شد تهی از خویش و نی‌آش نام نهادند
پیش از من و تو بسیار بودند و نقش بستند	دیوار زندگی را زین گونه یادگاران
پراکنده کافور بر خویشتن	چنان چون بود رسم و ساز کفن

درس دهم: انواع جمله (ساده و مرکب)

جمله در زبان فارسی از نظر ساختاری دو نوع است: **جمله ساده**، **جمله مرکب**.

(الف) جمله ساده: جمله‌ای است که یک فعل دارد. تمام جمله‌هایی که پیش از این بررسی می‌کردیم، جمله ساده بودند.

علی به خانه رفت. بچه‌ها خیمه‌ها را در صحرا بر پا کردند. آتش از دور دیده می‌شد.

(ب) جمله مرکب: جمله‌ای است که بیش از یک فعل دارد و حداقل از دو جمله ساخته شده است. از یک جمله هسته و یک یا چند جمله وابسته که با حروف ربط «که، تا، اگر، چو، چون، تا جایی که، زیرا که، برای این که و ...» به هم مربوط شده‌اند. به دو عبارت زیر توجه کنید.

(الف) علی به خانه رفت و کتاب‌هایش را آورد.

(ب) علی به خانه رفت تا کتاب‌هایش را بیاورد.

عبارت (الف) از دو جمله مجزاً ساخته شده است ولی در عبارت (ب)، جمله «تا کتاب‌هایش را بیاورد» **دلیل** جمله اول را می‌رساند و در واقع به آن ربط دارد، این‌گونه جملات را جمله مرکب می‌گویند.

اگر خوب درس بخوانیم، موفق می‌شویم. **تا** با خاک انیس نگیرید، راهی به مراتب قُرب ندارید.

این‌ها دریادلان صف‌شکنی هستند که دل شیطان را از رُعب و وحشت می‌لرزانند.

چون نداری ناخن درنده تیز با دندان آن به، که کم گیری ستیز

توجه: در جمله مرکب ۳ جزء وجود دارد: **جمله پایه یا هسته**، **جمله پیرو یا وابسته**، **پیوند وابسته‌ساز**.

جمله پایه یا هسته: بخشی از جمله است که پیوند وابسته‌ساز ندارد و **معنای کاملی** دارد.

جمله پیرو یا وابسته: بخشی از جمله است که پیوند وابسته‌ساز دارد و **معنای کاملی** ندارد. و برای بیان علت و یا توضیح، تفسیر و ... می‌آید.

پیوند وابسته‌ساز: حروفی که دو جمله هسته و وابسته را به هم وصل می‌کنند.

علی خوب درس می‌خواند	تا	در کنکور موفق شود.
جمله هسته	پیوند وابسته‌ساز	جمله وابسته
جمله مرکب		

اگر	بیشتر تلاش کنیم	حتماً موفق می‌شویم.
پیوند	جمله وابسته	جمله هسته
جمله مرکب		

توجه: ترتیبی برای جمله هسته و وابسته وجود ندارد و هر دو می‌توانند ابتدای جمله بیایند. باید به این نکته توجه داشته باشیم که **اولین جمله‌ی بعد از پیوند وابسته‌ساز، جمله وابسته است.**

توجه: «و، اما، ولی و یا» پیوند هم‌پایه‌ساز هستند و جمله‌ی مرکب نمی‌سازند.

علی به خانه رفت و کیفش را آورد.

احمد تلاش کرد ولی (اما) موفق نشد.

توجه: جمله مرکب می‌تواند بدون پیوند وابسته‌ساز باشد.

می‌دانستم موفق می‌شوی. ← می‌دانستم که موفق می‌شوی.

توجه: «چو» و «چون» اگر معنای «زیرا که، برای این که، به خاطر این که، اگر و ...» بدهند، پیوند وابسته ساز محسوب می شوند و جمله مرکب می سازند.

چون گرفتگی عبرت از گرگ دنی پس تو روبه نیستی شیر منی

برای این که

چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی باید زدن سنگ را بر سبوی

اگر

تمرین ۱ در کدام ابیات جمله مرکب به کار رفته است؟ اجزای جمله مرکب را در آن ها مشخص کنید.

عشق را رهنمای و ره نبود	در طریقت سر و گله نبود
من دگر میل به صحرا و تماشا نکند	که گلی همچو رخ تو به همه بستان نیست
میان ماه من تا ماه گردون	تفاوت از زمین تا آسمان است
گرت ز دست برآید، چو نخل باش کریم	ورت ز دست نیاید، چو سرو باش آزاد
عاشقان را سختی ایام سنگ راه نیست	چون شرر از سنگ می آید برون جویای تو
نیست در شهر نگاری که دل ما ببرد	بختم از یار شود، رختم از اینجا ببرد
چنان به حسن و جوانی خویشتن مغرور	که داشت از دل بلبل هزار گونه فراغ
سرو چمان من چرا میل چمن نمی کند	همدم گل نمی شود یاد سمن نمی کند
اگر خویش راضی نباشد ز خویش	چو بیگانگانش براند ز پیش
تا کمال علم او ظاهر شود	این همه اسرار در صحرا نهاد

تمرین ۲ در عبارات زیر جمله مرکب را بیابید و اجزای آن را مشخص کنید.

- ۱- من بعد از خواندن این مطلب متوجه شدم که دنیا عجیب فراموشکار است! بیست سی سال پیش چه کارها کرده که امروز اصلاً به خاطر نمی آورده! اما نه، تاریخ فراموشکار نیست. در کنار بروکسل، کوه و تپه های بسیاری وجود دارد که «واترلو» خوانده می شوند. این همان جایی است که جنگ عظیم ناپلئون روی داد و سرنوشت او را تعیین کرد.
- ۲- بچه ها بعد از شام پراکنده شدند، هر کدام به سویی رفتند. من هم می توانستم و می خواستم که چون دیگر بچه ها در گوشه ای خودم را گم کنم و با خدای خود به درد دل بنشینم اما همراهی با شما را دوست تر داشتم.
- ۳- «من بسیار کوشیده ام تا روی دست شاهان جا گرفته ام. پیوسته با آنان بوده ام و برای آنان شکار کرده ام. چه جای آن است که من دست شاهان بگذارم و در بیابان های بی آب و علف در جست و جوی سیمرغ سرگردان شوم؟ آن به که مرا نیز معذور دارید.»

درس یازدهم: شیوهی بلاغی - نثر ساده یا امروزی

توجه: هر چند این مبحث در قلمرو ادبی آمده است اما ذاتاً یک بحث دستوری است.

شیوه بلاغی: در جملات فارسی معیار، نهاد در ابتدای جمله و فعل در پایان جمله و نقش‌هایی چون؛ مفعول، مسند، متمم و... نیز مابین آن دو قرار می‌گیرند. ولی در شعر و نثر ادبی، شاعر و نویسنده با جابه‌جایی این ارکان، به بلاغت کلام می‌افزاید. و مفاهیمی مانند تأکید را با این عمل ایجاد می‌کند. بنابراین شیوه بلاغی، مواردی چون «تقدیم فعل بر سایر اجزای جمله»، «تأخیر نهاد نسبت به سایر اجزای جمله»، و مواردی از این دست می‌باشد.

نه تسلیم و سازش، نه تکریم و خواهش
توسن من به نیرنگ تو بتازد. «فعل» را مقدم بر سایر اجزای جمله کرده است.
من ایرانی‌ام آرمانم شهادت
جان کندن من، تجلی هستی است. «نهاد» را موخر آورده است.

توجه: شیوه بلاغی می‌تواند فراتر از یک جمله باشد؛ مثلاً: منادا که یک جمله‌ی مستقل است، اگر در پایان عبارت یا مصراع قرار بگیرد، شیوه بلاغی محسوب می‌شود. (البته کتاب درسی به این نکته اشاره نکرده است و در سوالات کنکور و کنکورهای آزمایشی هم، تأخیر منادا را شیوه بلاغی لحاظ نکرده‌اند. فقط محض اطلاع آورده شد.)

به خون گر کِشی خاک من، دشمن من،
بجوشد گل اندر گل از گلشن من
نکته: هر مصراع دومی که با فعل تمام نشود، اگر حذف به قرینه نداشته باشد «شیوه بلاغی» دارد.
نکته: جهش و جابه‌جایی ضمیر، شیوه بلاغی ایجاد می‌کند.

تمرین ۱ ابیات زیر را از شیوهی بلاغی خارج کنید و به نثر امروزی بنویسید.

مرا می‌بینی و هر دم، زیادت می‌کنی دردم	تو را می‌بینم و میلم، زیادت می‌شود هر دم
خرد را گر نبخشد روشنایی	بماند تا ابد در تیره‌رایی
دلیران میدان گشوده نظر	که بر کینه اوّل که بندد کمر
چو مُنعم کند سِفله را روزگار	نهد بر دل تنگ درویش، بار
گر از فتنه آید کسی در پناه	ندارد جز این کشور آرامگاه
به دام زلف تو دل مبتلای خویشتن است	بکش به غمزه که اینش سزای خویشتن است

نثر ساده یا امروزی

برای درسنامه این بخش به ابتدای جزوه بخش «تبدیل یک نثر یا شعر به نثر امروزی» مراجعه کنید.

در ابیات و عبارات زیر تشخیص نهاد و مفعول به دقتی شایسته نیاز دارد.

سحر چشمان تو باطل نکند چشم آویز مست چندان که بیوشند نباشد مستور

چشم‌آویز سحر چشمان تو را نمی‌تواند باطل کند.

چون مار زخم‌خورده دل افتد به پیچ و تاب هر گاه که یاد طره پیچان کند تو را

دل، هر گاه که یاد موی پیچان تو می‌کند، مانند مار زخم‌خورده به پیچ و تاب می‌افتد.

درس دوازدهم: شبکه معنایی – دو حرف اضافه برای یک متمم

شبکه معنایی

شبکه معنایی، معادل مراعات نظیر در آرایه‌های ادبی است و آن هنگامی است که شاعر یا نویسنده کلماتی را بیاورد که با هم در ارتباط مستقیم باشند و یا زیرمجموعه‌هایی از یک چیز باشند. مثلاً واژگان مربوط به جنگ یا واژگان مربوط به شطرنج و...

کمان را بمالید رستم، به چنگ به **شست** اندر آورد **تیر** **خدنگ**
پیل فنا که **شاه** بقا، حکم **مات** اوست هم بر **پیادگان** شما نیز بگذرد

نکته: در هنگام یادگیری معنای کلمات بهتر است آن‌ها به‌طور زنجیره‌ای و یک‌جا یاد بگیریم تا با یکدیگر، اشتباه نگیریم.
سوفار، پیکان، کمان، قربان، کیش، زه، سنان، قلب، میمنه، میسره، عقبه، طلایه، ترگ، خود، زره، جوشن، پُتک، تیغ، ناوک، گرز، سپر، باره، برگستوان، عنان، کوس، رایت، بیرق و ...

دو حرف اضافه برای یک متمم

متمم یکی از نقش‌های دستوری است که بعد از **یک حرف اضافه** می‌آید. در دستور تاریخی دیده می‌شود که گاه برای یک متمم، دو حرف اضافه (یکی قبل و یکی بعد) آمده است. این ویژگی در آثار سبک خراسانی و تا حدودی اوایل سبک عراقی وجود داشت. در کتاب‌های درسی، در چند درس، مخصوصاً درس‌های شاهنامه چندین مورد این ویژگی دیده شده است.

چون داد عادلان به جهان در بقا نکرد بیداد ظالمان شما نیز بگذرد
که در بوستانش همیشه گل است به کوه اندرون لاله و سنبل است
چو آمد خروشان به تنگ اندرش بجنبید و برداشت خود از سرش

توجه: «دو حرف اضافه برای یک متمم» زمانی است که یک حرف اضافه، قبل متمم و یک حرف اضافه، بعد متمم آمده باشد. در ابیات زیر متمم فقط یک حرف اضافه‌ی مرکب دارد.

دلیری کجا نام او اشکبوس همی بر خروشید برسان کوس
چنان ننگش آمد ز کار هُجیر که شد لاله‌رنگش به کردار قیر

توجه: بین دو حرف اضافه نباید فعل باشد. در ابیات زیر دو حرف اضافه برای یک متمم وجود ندارد.

بیامد که جوید ز ایران نبرد سرهم نبرد اندر آرد به گرد
بشد، تیز رُهام با خود و گبر همی گرد رزم اندر آمد به ابر

توجه: «اندر» یا «بر» ممکن است قبل فعل بیایند و **پیشوند فعل** باشند و حرف اضافه نباشند.

به شهر تو شیر و نهنگ و پلنگ سوار اندر آیند هر سه به جنگ
چو نازش به اسب گرانمایه دید کمان را به‌زه کرد و اندر کشید
سزد گر بداری سرش در کنار زمانی برآسایی از کارزار

توجه: ممکن است چندین حرف اضافه در یک بیت دیده شود، ولی ویژگی «دو حرف اضافه برای یک متمم» در بیت وجود نداشته باشد. در واقع زمانی این ویژگی وجود دارد که دو حرف اضافه برای یک متمم آورده شده باشد. در مثال زیر، چندین حرف اضافه آمده است، ولی هر کدام برای یک متمم است.

یکی تیر زد بر اسب اوی که اسب اندر آمد ز بالا به روی

نکته: گاه متمم، مضاف‌الیه یا صفت می‌گیرد و بین متمم و حرف اضافه دوم فاصله می‌افتد.

کمان به‌زه را به بازو فکند به بند کمر بر، بزد تیر چند

مُمال: تبدیل مصوّت بلند «ا» به مصوّت بلند «ی» در بعضی از واژگان عربی.

مزاح ←	مزیح	عتاب ←	عتیب	هلام ←	هلیم
حجاب ←	حجیب	سلاح ←	سلیح	اسلامی ←	اسلیمی

تمرین ۱ در کدام ابیات دو حرف اضافه برای یک متمم دیده می‌شود؟ متمم و دو حرف اضافه را در آن‌ها مشخص کنید.

چون داد عادلان به جهان در بقا نکرد
مپندار این شعله افسرده گردد
کمان به‌زه را به بازو فکند
به رستم بر آنکه ببارید تیر
سراسر زمانه پر از جنگ بود
یکی بانگ برزد به خواب اندرون
بشد تیز ره‌ام با خود و گبر
همی گرد رزم اندر آمد به ابر

تمرین ۱ در کدام ابیات واژه مُمال وجود دارد؟ آن واژگان را مشخص کنید.

یار زیبا گر بریزد خون یار
تا ماه‌رویم از من، رخ در حجیب دارد
همی تاخت اندر فراز و نشیب
خیز و غنیمت شمار، جنبش باد ربیع
چون دید پدر جمال فرزند
زشت نتوان گفت، زیبا می‌کند
نه دیده خواب یابد، نه دل شکیب دارد
همی زد به گرز و به تیغ و رکیب
نالاه موزون مرغ، بوی خوش لاله‌زار
بگشاد در خزینه را بند

درس سیزدهم: تغییر شکل نوشتاری و گفتاری واژگان در گذر زمان

درگذر زمان شکل نوشتاری بعضی کلمات تغییر می‌کند؛

مانند: سپید ← سفید اسپ ← اسب دیفال ← دیوار کاغد ← کاغذ پیل ← فیل پارسی ← فارسی

شکل تاریخی افعال

در متون بسیار کهن و اولیه زبان فارسی (سبک خراسانی)، گاه پیشوندها و پسوندهایی با افعال به کار می‌رفت که امروزه در زبان معیار از آن‌ها استفاده نمی‌شود.

همی‌رفت ← می‌رفت برفت ← رفت رفتندی ← رفتند بنگردی ← نگردی

تمرین ۱ در کدام ابیات واژه‌ای یافت می‌شود که شکل نوشتاری آن در گذر زمان عوض شده باشد؟ آن واژگان را مشخص کنید.

دور از رخ تو دم به دم از گوشه‌ی چشم
خروش سواران و اسپان ز دشت
پیوند عمر بسته به مویی است، هوش دار
چو در خاک غلتید آن ژنده‌پیل
سیلاب سرشک آمد و طوفان بلا رفت
ز بهرام و کیوان همی‌برگذشت
غمخوارِ خویش باش، غم روزگار چیست؟
بزد بوسه بر دست او جبرئیل

درس چهاردهم: انواع را - پسوندهای شباهت

انواع «را»

«را» در زبان فارسی معیار و زبان امروزی نشانه‌ی مفعول است. و در واقع نقش‌نمای مفعولی است. اما در دستور تاریخی کاربردهای دیگری داشته است:

۱- رای نشانه‌ی مفعول:

اصلی‌ترین و بیشترین کارکرد «را» نشانه‌ی مفعول است.

چو سهراب	را	دید گردآفرید
مفعول نقش‌نمای مفعولی		

توجه: این تعریف که، کلمه قبل «را» مفعول است، تعریف کاملی نیست. چرا که ممکن است، مفعول، مضاف‌الیه یا صفت و وابسته‌هایی داشته باشد. در واقع قبل «را» می‌تواند گروهی بیاید که هسته آن مفعول است.

تا بیابد	نطقِ	مرغِ	خویش را
	مفعول	مضاف‌الیه	مضاف‌الیه

کارِ	پاکان را	قیاس از خود مگیر
مفعول	مضاف‌الیه	

۲- رای نشانه حرف‌اضافه:

«رای» که معنای حرف‌اضافه می‌دهد و بعد از متمم می‌آید.

مردم آزاری را حکایت کنند که سنگی بر سر صالحی زد ← از مردم آزاری حکایت می‌کنند که ...

بهرام گور را سخت عجب آمد. ← برای بهرام گور بسیار عجیب آمد.

تو را بهتر آید که فرمان کنی ← برای تو بهتر است که فرمان را اطاعت کنی.

قضا را روزی به دشت رفته بودم ← از قضا روزی به دشت رفته بودم.

خرد را گر نبخشد روشنایی ← اگر به خرد روشنایی نبخشد ...

هدیه‌ها می‌داد هر درویش را ← به هر درویشی هدیه‌ای می‌داد.

خدا را رحمی ای منعم ← به خاطر (برای) خدا رحمی کن

توجه: رای حرف‌اضافه در معنای «برای» کمی دیرپا تر از انواع دیگر است.

به دو چشم خون فشانم هله ای نسیم رحمت که ز کوی او غباری به من آر **توتیا را**

توجه: توتیا را یعنی برای توتیا. (توتیا ماده‌ای درمانی و شفابخش بوده است). غباری از کوی او برای درمان چشمم بیاور.

۳- رای فک اضافه:

«رای» است که به جای نقش‌نمای اضافه «-ی یا ی» می‌آید و جای مضاف و مضاف‌الیه را نیز عوض می‌کند.

معلم را عادت بود که نقشه‌ی نیم‌کاری با خود به کلاس آورد. (معلم را عادت ← عادت معلم)

آب را صفت طهارت است. (آب را صفت ← صفت آب)

یاد باد آن که سر کوی توأم منزل بود دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود

روشنی دیده

چو خندان شد و چهره شاداب کرد **ورا** نام ته‌مین سهراب کرد

نام او

نکته: در ترکیب اضافه‌ای که «را»ی فک اضافه دارد، همیشه مضاف‌الیه و مضاف، پیش و پس «را» نیستند و ممکن است بین مضاف و مضاف‌الیه چند وابسته می‌آید.

پیران قبیله خویش را **حرمت** بدار ← حرمت پیران قبیله‌ی خویش را نگاهدار.

نکته: در بعضی ابیات به ضرورت وزن ارکان جمله جابه‌جا می‌شوند و ممکن است «رای فک اضافه» بین مضاف و مضاف‌الیه نیاید و در آخر مصراع بیاید. در این شعر حافظ «خاک بر سر کن غم ایام را»، جمله مدنظر «خاک بر سر غم ایام کن» می‌باشد. یا در مصراع دیگر می‌گوید: «خاک بر سر نفس نافر جام را»

توجه: در مثال‌های زیر، فعل، گذرا به مفعول است و مفعول می‌گیرد و مفعول هم به «را» نیاز دارد، ولی «رای» به‌کاررفته در مثال‌های زیر، «رای فک اضافه» است و «رای مفعولی» حذف‌شده است.

پیران قبیله خویش را حرمت بدار ← حرمت پیران قبیله‌ی خویش را نگاهدار.

وُرا نام تهمینه سهراب کرد مرا مادرم نام مرگ تو کرد
تهمینه **نام** او را سهراب گذاشت. مادرم **نام** من را مرگ تو گذاشت.

پسوندهای شباهت «وش»، «وار»، «سا»، «گون»، «آسا»، «دیس» و ... پسوندهای شباهت می‌باشند. این پسوندها علاوه بر این که می‌توانند کلمات وندی و وندی - مرکب بسازند، می‌توانند «ادات تشبیه» باشند.

از سوی خانه بیامد خواجه‌اش بر دکان نشست فارغ خواجه‌**وش**
او **مانند** خواجه‌ها بر دکان نشست.
مشبه اادات مشبه‌به وجه شبه

تمرین ۱ نوع «را»ی به کار رفته در ابیات زیر را مشخص کنید.

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را	به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را
گر تشنگان بادیه را جان به لب رسید	تو خفته در کجاوه به خواب خوش اندری
صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را	که سر به کوه و بیابان تو داده‌ای ما را
چو با حبیب نشینی و باده پیمایی	به یاد دار محبان بادپیمای را
دل را داغ عشقی بر جبین نه	زبانم را بیانی آتش ده
ما ملامت را به جان جوییم در بازار عشق	کنج خلوت پارسایان سلامت‌جوی را
خوبان پارسی‌گوی، بخشدگان عمرند	ساقی بده بشارت، رندان پارسا را
چشمان ترک و ابروان، جان را به ناوک می‌زند	یا رب که داده است این کمان، آن ترک تیرانداز را؟
حُسن و عشق صاف‌دل، آیین‌های یکدیگرند	می‌کند یک‌رنگی معشوق، یکدل، عشق را

درس شانزدهم: مبحث تکراری

رجوع شود به نقش کلمات (درس یکم) و زمان افعال (درس دوم)

درس هفدهم رابطه تناسب و مترادف

در رابطه‌ی تناسب با واژگانی روبه‌رو هستیم که مربوط به یک موضوع هستند و زیرمجموعه‌های آن محسوب می‌شوند. مانند: کوه، چشمه، رود، دریا، جنگل، صحرا، دشت و... که زیرمجموعه‌های طبیعت می‌باشند، یا سبز، زرد، آبی، قرمز و ... که زیرمجموعه‌های رنگ می‌باشند.

اما **در رابطه‌ی مترادف** با واژگانی روبه‌رو هستیم که همگی بر یک چیز و یک مفهوم دلالت دارند و می‌توانند به‌جای همدیگر به کار بروند. مانند: عشق، مهر و محبت یا ظلم، جور و ستم یا داد، عدل، عدالت

توجه: زبان‌شناسی امروز با مترادف واژگان به‌طور دقیق موافق نیست. به‌طور مثال ما نمی‌توانیم «دراز» و «بلند» را یکی بدانیم. مثلاً اگر به فردی که قد بلندی دارد بگوئیم «قد دراز» ممکن است ناراحت بشود.

توجه: برای مبحث ترکیب وصفی و اضافی، به درس سوم و برای نقش کلمات به درس یکم فارسی دهم رجوع شود.

درس هجدهم: منادا و نشانه‌های ندا

نشانه‌ی ندا کلمه‌ای است که با آن کسی را صدا می‌زنیم یا مخاطب صحبت‌مان قرار می‌دهیم. **ای، آی، یا، ایا و «ا»** در آخر کلمه، از معروف‌ترین نشانه‌های ندا هستند.

سعدیا، مرد نکونام نمیرد هرگز مرده آن است که نامش به نکویی نبرند
ای دوست، شکر بهتر، یا آنکه شکر سازد خوبی قمر بهتر، یا آنکه قمر سازد

نکته: منادا ممکن است **بدون حرف ندا** بیاید. و با توجه به لحن و معنا فهمیده شود.

سعدی، به روزگاران، مه‌ری نشسته بر دل بیرون نمی‌توان کرد، آلا به روزگاران
حافظ، از باد خزان در چمن دهر مرنج فکر معقول بفرما گل بی‌خار کجاست

نکته: گاه نشانه‌ی ندا می‌آید ولی خود منادا محذوف است.

ای عقل مرا کفایت از تو جستن ز من و هدایت از تو
ای نسخه نامه‌ی الهی که تویی وی آینده‌ی جمال شاهی که تویی
بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست در خود بطلب، هر آنچه خواهی که تویی

نکته: نقش منادا را با نهاد اشتباه نگیرید!

نکته: هر وقت منادا آمد بعد آن یک حذف فعل به قرینه معنوی در نظر بگیرید.

نکته: حرف ندا و منادا یک جمله جداگانه محسوب می‌شوند.

حافظ	اسرار الهی کس نمی‌داند	خموش
یک جمله	یک جمله	یک جمله

تمرین ۱ در کدام ابیات منادا وجود دارد؟ منادا و نشانه‌ی ندا را در آن ابیات مشخص کنید.

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را	به خال هندویش بخشم، سمرقند و بخارا را
منزل حافظ کنون، بارگه پادشاست	دل، بر دلداری رفت، جان، بر جانانه شد
صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را	که سر به کوه و بیابان تو داده‌ای ما را
در آسمان نه عجب گر به گفته‌ی حافظ	سرود زهره، به رقص آورد مسیحا را
نه عمر خضر بماند نه مُلک اسکندر	نزاع بر سر دنیای دون مکن، درویش
دل اگر خدا شناسی، همه در رخ علی بین	به علی شناختم من، به خدا قسم خدا را
دیدي آن قهقهه‌ی کبک خرامان، حافظ	که ز سر پنجه شاهین قضا غافل بود
خوبان پارسی‌گوی، بخشنندگان عمرند	ساقی بده بشارت، رندان پارسا را
در بیابان طلب گر چه ز هر سو خطری است	می‌رود حافظ بیدل به تولای تو خوش
سعدی، اگر عاشقی کنی و جوانی	عشق محمد بس است و آل محمد
به جز از علی که گوید به پسر که قاتل من:	چو اسیر توست اکنون، به اسیر کن مدارا
ای شاهد قدسی، که کشد بند نقابت؟	وی مرغ بهشتی، که دهد دانه و آبت؟

سال یازدهم

دستور زبان فارسی

درس یکم: دریافت معنای یک واژه

شما هم تابه حال واژه‌نامه‌ی انگلیسی باز کرده‌اید و معانی متفاوت یک واژه را دیده‌اید. واژگان فارسی هم همین‌طور هستند. ممکن است برای یک واژه چندین معنا وجود داشته باشد. ولی معنای مد نظر یک واژه، به دو روش زیر فهمیده می‌شود:

الف) قرار گرفتن در جمله: واژه‌ی «تند» چندین معنا دارد ولی وقتی در جمله قرار می‌گیرد، در هر جمله یکی از آن معانی برداشت می‌شود.

مزه‌ی تند	تند و سریع	تند و زشت و زننده
علی به غذای تند علاقه دارد.	علی تکالیفش را تند می‌نویسد.	علی حرف‌های تند می‌زند.

ب) توجه به رابطه‌های معنایی (ترادف، تضاد، تناسب و تضمن)

ترادف	دو واژه می‌توانند به جای هم به کار بروند. تسلط در معنی واژگان در این قسمت مهم است.	نور و ضیا، عدل و داد، مهر و عشق، قریب و نزدیک، جور و جفا، رنج و محنت، درد و آلم، ترغیب و تشویق
تضاد	دو واژه معنای کاملاً برعکس هم دارند.	سفید و سیاه، غم و شادی، قُرب و بُعد، کوتاه و بلند، مهر و کین، داد و بی‌داد، روز و شب، پادشاهی و گدایی
تناسب	واژگان زیرمجموعه‌ی یک مجموعه‌ی بزرگ‌تر هستند.	دست و پا، ماه و ستاره، سگ و گرگ، دانه و داس، رود و دریا، عقاب و باز، خودکار و کتاب، زرد و آبی
تضمن	یک واژه زیرمجموعه‌ی دیگری است. یا یک واژه عام با یک واژه خاص.	رنگ و بنفش، دست و آرنج، شهر و تهران، کشور و مصر، پدر و خانواده، فوتبال و ورزش، بیت و شعر

توجه: دو واژه متضاد ممکن است باهم «تناسب» هم داشته باشند ولی روابط آن‌ها را «تضاد» در نظر می‌گیریم. **سفید و سیاه:**

زیرمجموعه رنگ هستند و در اصل تناسب دارند ولی رابطه آن‌ها تضاد در نظر گرفته می‌شود.

تلخ و شیرین: زیرمجموعه طعم و مزه هستند و در اصل تناسب دارند ولی رابطه آن‌ها تضاد در نظر گرفته می‌شود.

توجه: برای بحث پیوندهای هم‌پایه‌ساز و وابسته‌ساز به درس دهم فارسی دهم مراجعه کنید.

توجه: «شد» در گذشته علاوه بر فعل اسنادی در معنای «رفت» نیز به کار می‌رفته است.

منزل حافظ کنون بارگه پادشاست دل بر دلدار رفت، جان بر جانانه شد

توجه: بررسی روابط دو واژه، در بعضی عبارات نتایج متفاوت دارد. مثلاً قرمز و سبز که غالباً رابطه تناسب دارند اگر در بحث

راهنمایی و رانندگی بیایند، رابطه تضاد پیدا می‌کنند. همچنین قرمز و آبی در فوتبال و بسیار مثال دیگر.

تمرین ۱: در هر یک از ابیات زیر معنای واژه مشخص شده چگونه به دست می‌آید؟

بیستون بر سر راه است مباد از شیرین خبری گفته و غمگین، دل فرهاد کنید
گل عزیز است غنیمت شمردش صحبت که به باغ آمد از این راه و از آن خواهد شد
در آسمان نه عجب گر به گفته‌ی حافظ سرود زهره به رقص آورد مسیحا را

همه سنگ‌ها پاس دار ای پسر که لعل از میانش نباشد به در
درخت غنچه برآورد و بلبلان مستند جهان جوان شد و یاران به عیش بنشستند
چشمان ترک و ابروان، جان را به ناوک می‌زند یا رب که داده است این کمان، آن ترک تیرانداز را؟
بدان گاه سوگند پرمايه شاه چنین بود آیین و این بود راه
به نیروی یزدان نیکی‌دهش کز این کوه آتش نیابم تپش

درس دوم: فعل معلوم و مجهول و جمله معلوم و مجهول

فعل مجهول در جمله‌ی مجهول به کار می‌رود و جمله‌ی مجهول، جمله‌ای است که نهاد و انجام دهنده‌ی آن مشخص نیست و مجهول است. به جمله‌های معلوم و مجهول زیر توجه کنید:

مجهول	معلوم
غذا پخته شد.	مادر غذا را پخت.
در مدرسه، درس خوانده می‌شود.	دانش آموز در مدرسه درس می‌خواند.
دانش آموز آورده می‌شد.	معلم‌ها دانش آموز را می‌آوردند.

روش مجهول کردن جمله:

- ۱- نهاد جمله معلوم را حذف می‌کنیم. (مادر، دانش آموز، معلم‌ها)
 - ۲- فعل جمله‌ی معلوم را به صفت مفعولی تبدیل می‌کنیم. (پخت ← پخته / می‌خواند ← خوانده / می‌آوردند ← آورده)
 - ۳- فعل «شدن» را در زمان فعل جمله معلوم می‌آوریم. پخت ← شد / می‌خواند ← می‌شود / می‌آوردند ← می‌شدند
 - ۴- آوردن باقی جمله. مانند: عبارت «در مدرسه» در مثال دوم.
 - ۵- فعل را از نظر شمار و شخص با مفعول سابق (نهاد جدید) مطابقت می‌دهیم. می‌آوردند ← آورده می‌شد
- نکته بسیار مهم: بیشترین اشتباهی که دانش آموزان انجام می‌دهند، عدم توجه به زمان فعل جمله معلوم است. و از آنجایی که معلم‌ها همیشه با ماضی ساده مثال زده‌اند، دانش آموزان همه فعل‌ها را در زمان ماضی ساده مجهول می‌کنند.

دانش آموز کتاب‌ها را خواند.	کتاب‌ها خوانده شد. ✓	
دانش آموز کتاب‌ها را می‌خواند.	کتاب‌ها خوانده شد. ✗	کتاب‌ها خوانده می‌شود. ✓
دانش آموز کتاب‌ها را خوانده بود.	کتاب‌ها خوانده شد ✗	کتاب‌ها خوانده شده بود. ✓
دانش آموز داشت کتاب‌ها را می‌خواند.	کتاب‌ها خوانده شد ✗	کتاب‌ها داشت خوانده می‌شد. ✓

نکته بسیار مهم: زمانی فعل و جمله مجهول داریم که حتماً فعل اصلی، به صورت «صفت مفعولی» آمده باشد. لذا در موارد زیر و موارد مشابه آن، جمله مجهول نداریم. به مسندهایی که شبیه صفت مفعولی هستند دقت کنید!

فعل اسنادی ماضی ساده	فعل اسنادی ماضی بعید	فعل اسنادی ماضی نقلی
علی بیمار شد.	علی بیمار شده بود.	علی بیمار شده است.
فعل اسنادی ماضی التزامی	«رنجه» مسند است	«خسته» مسند است
اگر علی بیمار شده باشد.	دستش رنجه شد	علی خسته شد

توجه: فعل کمکی در فعل مجهول مشتقات «شد» است. ولی در دستور تاریخی با مصدرهای دیگری مانند «آمدن و گشتن» نیز ساخته می‌شد.

ماضی مصدر «گشتن»	ده تن کشته گشتند.	کشته شدند
مضارع مصدر «آمدن»	در این دو سه روز بار داده‌آید.	بار داده می‌شود
ماضی مصدر «آمدن»	این مطالب نیز گفته‌آمد.	گفته شد
مضارع مصدر «آمدن»	پیغامی است سوی بونصر در بابی تا داده‌آید.	پیغامی داده بشود

یادآوری: به جدول زمان افعال (درس دوم فارسی دهم) مراجعه کنید و افعال مجهول هر زمان را ببینید.

تمرین ۱ در کدام یک از ابیات زیر فعل مجهول به کار رفته است؟ آن را مشخص کنید.

مردم چشمم به خون آغشته شد در کجا این ظلم با مردم کنند
گویی از صحبت ما نیک به تنگ آمده بود بار بریست و به گردش نرسیدیم و برفت
خوشر آن باشد که سرّ دلبران گفته آید در حدیث دیگران
فرستاده آمد به سان پلنگ رسانید نامه به نزد پشنگ
به یاران این وصیت می‌کنم: کز تیغ جور تو چو گردم کشته، دامانت نگیرند از برای من
گفته آمد که به دلجویی ما می‌آیی دل ندارم که به دلجوش نیازی باشد
چنان نورش درون دیده آمد که از نورش رخ جان، دیده آمد
نزدیک دهن شکسته شد جام پالوده که پخته بود، شد خام

تمرین ۲ در عبارات زیر جمله‌های مجهول را مشخص کنید.

- ۱- با تمام نیرویی که داشت می‌دوید. هر از گاهی صدای تیر یا انفجاری او را به خود می‌آورد. اگر چه نمی‌ترسید اما او را وهم گرفته بود. ایستاد. چشم‌هایش را تنگ کرد و به جلو نگاه کرد، تا جایی که چشم کار می‌کرد هیچ کس دیده نمی‌شد. نفس گرفت و دوباره با تمام سرعت دوید. هنوز چند قدمی بیشتر ندویده بود که عربی می‌شنید.
- ۲- دو نفری سعی می‌کنیم خر را هر طور که هست روی زمین بنشانیم. اما خر، پر زور است و نمی‌نشیند. احمدرضا می‌گوید: این خر، زبان آدمیزاد حالیش نیست. از اوّل هم گفتم یک خر زبان فهم بخریم، گفתי همین خوب است!» می‌گویم: «ای بابا! این قدر خر خر نکن. ما اگر قرار بود توسط دشمن دیده شویم که دیده می‌شدیم. کمک کن مین‌ها را کار بگذاریم.»

درس سوم: انواع قید - قید مشترک با اسم - قید مشترک با صفت

به نقش کلمه «شب» در جمله‌های زیر دقت کنید:

نهاد	شب آمد.
مفعول	من شب را دوست دارم.
متمم	من از شب می‌ترسم.
قید	علی شب آمد.

در مثال چهارم از نظر ساختاری و صرف، «شب» قید است، ولی در سه مثال قبل از نظر ساختاری «اسم» است و در نقش‌های نهاد، مفعول، متمم آمده است که از نظر ساختاری و صرفی «اسم» هستند. این کلمات را «**قید مشترک با اسم**» می‌گوئیم.

به نقش کلمه «آهسته» در جملات زیر دقت کنید:

صفت	صدای آهسته دلنشین‌تر است.
مسند	شکستن آهسته بود.
قید	علی آهسته آمد.

در مثال سوم از نظر ساختاری و صرف، «آهسته» قید است، ولی در دو مثال قبل از نظر ساختاری «صفت» است و در نقش‌های صفت و مسند آمده است که از نظر ساختاری و صرفی «صفت» هستند. این کلمات را «**قید مشترک با صفت**» می‌گوئیم.

بیشتر بدانیم!

قیده‌ها تقسیم‌بندی‌های قابل توجهی دارند. در جدول زیر از نظر ساختاری تقسیم‌بندی شده‌اند.

قید نشانه‌دار	۱ - تنوین‌دار یقیناً، حتماً، ابداً	۲ - قید پیشوندی به‌دقت، در حال، با عجله	۳ - قید با حرف اضافه با اتوبوس، از تهران، به شیراز
قیدهای بی‌نشانه	۱ - قید مختص هرگز، همواره، هنوز	۲ - قید مشترک با اسم شب، روز، صبح	۳ - قید مشترک با صفت آهسته، خوب، سخت

همچنین قیده‌ها را از جهت مفهوم نیز می‌شود دسته‌بندی کرد.

قید زمان	روز، عصر، شب، امسال، پارسال، پیوسته، به‌ندرت و ...	قید ترتیب و نوبت	ابتدا، اول، نخست، هر دفعه، اولاً، ثانیاً، قبلاً، بعداً، دست آخر، این بار
قید مکان	جلو، عقب، روی، اینجا، آنجا و ...	قید تخصیص	خاصه، به خصوص، علی‌الخصوص، به ویژه
قید مقدار (کمیت)	کم، بیش، بسی، فراوان، کاملاً	قید چگونگی (کیفیت)	خوب، بد، آهسته‌آهسته، راست، کج و
قید حالت	گریان، خندان، شادی‌کنان، افتان‌خیزان	قید تاکید	حتماً، البته، آری، هر آینه، بی‌برو برگرد
قید تدریج	روز به روز، ساعت به ساعت، کم‌کم و ...	قید تعجب	ای عجب، سبحان الله، ای شگفت و ...

توجه: قید از نظر مفهوم انواع دیگری نیز دارد.

توجه: حذف قید از جمله بدون ناقص شدن جمله، اصلی‌ترین نشانه قید است.

تمرین ۱

روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست
بخت باز آید از آن در که یکی چون تو در آید
بر در میخانه رفتن، کار یکرنگان بود
بگفت این و بنشست گریان به درد
اگر یک لحظه امشب دیر جنبند
به فرزندان و یاران گفت چنگیز:
دیدی آن قهقهه‌ی کبک خرامان، حافظ
خوبان پارسی‌گوی، بخشندگان عمرند
فکنده‌ایم به امروز کار فردا را
ای خنک چشمی که او گریان اوست
تمرین ۱ در عبارات زیر قیدها را مشخص کنید.

- ۱- هوا گرم و دلپذیر بود و مرغان در بیشه زمزمه‌ای داشتند. این همه، خیلی بیشتر از قواعد دستور، خاطر مرا به خود مشغول می‌داشت اما در برابر این وسوسه مقاومت کردم و به شتاب، راه مدرسه را پیش گرفتم.
- ۲- چاره‌ای نبود. حتی پدرم که به رفاقت و هم‌نشینی من سخت خو گرفته بود و یک لحظه تاب جدایی‌ام را نداشت، گاه فرمان می‌داد و گاه التماس می‌کرد که تصدیق داری، باید به شهر بازگردی و ترقی کنی!

درس پنجم: هم‌آوا

جفت‌کلماتی که **املا** متفاوت و **تلفظ** یکسان دارند. در جدول زیر نمونه‌ای از کلمات هم‌آوا را می‌بینید.

کلمات هم‌آوا	کلمات هم‌آوا
اسیر: گرفتار / عصیر: عصاره / اثیر: گره آتش	خوار: کم‌ارزش، حقیر / خار: تیغ گل
ثری: خاک و زمین / سرا: خانه	خیش: گاواهن / خویش: ضمیر شخصی، فامیل
ثواب: پاداش معنوی و اخروی / صواب: درست، صحیح	خاست: بلند شد / خواست: طلب کرد
عَلَم: پرچم، رایت / اَلَم: درد و رنج	خان: رئیس و سرور / خوان: سفره
نصر: پیروزی / نسر: کرکس	خُرد: کوچک / خورد: میل کرد
صبا: نام بادی که ... / سبا: نام شهری که ...	سیف: شمشیر / صیف: تابستان
اساس: بنیان و پایه / اثاث: لوازم خانه	حیات: زندگی / حیاط: زمین با حد و حدود
غریب: بیگانه / قریب: نزدیک	غازی: جنگجوی دین، طناب‌باز / قاضی: قضاوت‌کننده

بیشتر بدانیم!

توجه: کلماتی مانند: گور (قبر، حیوان)، نهاد (ضمیر و باطن، فعل ماضی، قرار داد) و ... که تلفظ یکسان و معنای متفاوت دارند نیز هم آوا محسوب می شوند.

توجه: جفت کلماتی مانند: زَلّت و ذِلّت، سِلّاح و صِلّاح، عِمّارت و اَمّارت و ... «متشابه» می باشند و هم آوا محسوب نمی شوند. زیرا یک مصوّت متفاوت دارند و کلمات هم آوا باید دقیقاً مانند هم تلفظ شوند.

یادآوری: کلماتی مانند: یادگار، مهربان، آموزگار و ... که هم با ساکن و هم با کسره یا فتحه خوانده می شوند «دو تلفظی» هستند.

توجه: مبحث هم آوا بیشتر از آنکه در دستور زبان فارسی اهمیت داشته باشد، از نظر املائی اهمیت دارد.

تمرین ۱ در کدام یک از ابیات زیر، واژه‌ای یافت می شود که «هم آوا» دارد؟ آن واژه را مشخص کنید، معنای آن را بنویسید و هم آوای آن را با معنایش بنویسید.

من از بیگانگان هرگز ننالم	که با من هر چه کرد، آن آشنا کرد
ز جام گل دگر بلبل، چنان مست می لعل است	که زد بر چرخ فیروزه، صفیر تخت فیروزی
سراپا اگر زرد و پژمرده‌ایم	ولی دل به پاییز نسپرده‌ایم
تفاوت در میان خوبرویان نقض یکرنگی است	به هر جا کاسه‌ی سیری است می باید شکر گشتن
خان اعظم که به احسان و شجاعت امروز	کعبه زو توشه‌ده و بتکده تاراج‌گر است
ای دل اگر فراق او و آتش اشتیاق او	در تو اثر نمی‌کند، تو نه دلی، که آهنی
هر که امروز نبیند اثر قدرت حق	غالب آن است که فرداش نبیند دیدار
جمله‌ی ارواح در تدبیر اوست	جمله‌ی اشباح هم در تیر اوست
این حق بگو چگونه توانم گزاردن	کاین خدمتم کنند همیدون به رایگان
درویش نمی‌پرسی و ترسم که نباشد	اندیشه‌ی آمرزش و پروای ثوابت
از اوی است شادی از اوی است زور	خداوند کیوان و ناهید و هور
دیدار تو حلّ مشکلات است	صبر از تو، خلاف ممکنات است
هر یکی از ما مسیح عالمی است	هر الم را در کف ما مرهمی است

درس ششم: مبحث تکراری

رجوع شود به شیوه بلاغی (درس یازدهم فارسی دهم) و جهش ضمیر (درس ششم فارسی دهم).

درس هفتم: مبحث تکراری

رجوع شود به جمله ساده و مرکب (درس دهم فارسی دهم).

درس هشتم: نقش های تبعی

نقش هایی هستند که از گروه اسمی قبل از خود، تبعیت می کنند و سه نوع می باشند: **معطوف، بدل، تکرار.**

۱- معطوف: پس از واو عطف می آید و ارزش دستوری آن با واژه قبل از «واو» برابر است. یعنی اگر واو عطف و کلمه قبل آن نبودند، معطوف، نقش کلمه قبل واو را داشت.

علی و حسین	آمدند	←	حسین	آمد
نهاد	معطوف		نهاد	

توجه: واو عطف بین دو نقش غیر از فعل می آید. (واو عطف را با واو ربط اشتباه نگیریم.)

علی و رضا به خانه رفتند	و	کتاب های شان را آوردند.
واو عطف		واو ربط

نکته: در صورتی که معطوف ها بیش از یک مورد باشند، با «ویرگول» جدا می شوند.

علی، حسین، مجید و رضا	آمدند.
نهاد	معطوف معطوف معطوف

نکته: «یا» نیز دیگر نشانه عطف است.

علی اکثراً از کتاب یا جزوه	استفاده می کند.
متّم	معطوف

*** یادآوری:** به درس نهم فارسی دهم مراجعه کنید و «انواع واو» را مجدّد بخوانید.

۲- بدل: کلمه یا کلماتی است که گروه اسمی پیش از خود را بهتر یا دقیق تر یا متفاوت معرفی می کند.

سعدی، معروف ترین غزل سرای قرن هفتم	در شیراز در گذشت.
بدل	

برادرم،	<u>محمد حسین</u> ،	پزشک است.
بدل		

*** چند نکته مهم**

۱- بدل، بدون نقش نمای اضافه می آید.

سعدی	شیرین کلام شیرازی	غزل سرا بود.
	بدل ×	صفت ✓

سعدی	شیرین کلام شیرازی	غزل سرا بود.
	بدل ✓	

۲- بدل یک گروه اسمی است و جمله نیست و نباید فعل داشته باشد.

آن کودک،	که درس می خواند،	برادر است.
	بدل × جمله وصفیه (صفت) ✓	

۳- مسند را با بدل اشتباه نگیریم.

برادر	تندیسگر	است.
بدل ×	مسند ✓	

۴- ضمیر مشترک (خود، خویش، خویشان) بعد از ضمیر اصلی یا اسم، بدل محسوب می شود.

ما (یا معلمان)	خود	این کار را انجام دادیم.
بدل		

تو **خود** چه لعبتی ای شهسوار شیرین کار که در مقابل چشمی و غایب از نظری
ما **خود** نمی رویم دوان در قفای کس او می برد که ما به کمند وی اندریم

۵- کلماتی مانند «همه، همگی، جمله، جملگی و ..» در موارد مشابه زیر «بدل» محسوب می شوند.

دانش آموزان **همه** به کلاس رفتند. شهر **جمله** به خیابان ها ریختند.

۶- بدل از نظر تعداد واژه، می تواند از **مُبدل منه** کم تر باشد. در مثال زیر «سعدی» بدل است.

معروف ترین شاعر غزل سرای قرن هفتم، **سعدی**، شیرازی بود.

۳- **تکرار**: نقشی است که برای مقصودی مانند «**تأکید**»، تکرار می شود.

علی	آمد	علی	کتاب	را خواندم	کتاب
نهاد	تکرار		مفعول	تکرار	

نکته: توجه داشته باشید که آرایه تکرار را با نقش تکرار اشتباه نگیریم. در مثال زیر «دست» فقط آرایه تکرار دارد.

ز **دست** رفته نه تنها منم در این سودا چه **دست** ها که ز **دست** تو بر خداوند است
متمم **نهاد** **متمم**

هیچ کدام از این سه «دست» نقش تکرار ندارند. اما **آرایه تکرار** دارند.

نکته: نقش **تکرار** باید در یک جمله باشد. در مثال فوق «دست» ۲ بار در نقش «متمم» آمده است و نقش «متمم» تکرار شده

است ولی نقش «تکرار» ندارد.

برای من مگری و، مگو دریغ! دریغ به دام دیو درافتی، دریغ آن باشد
نقش و آرایه تکرار

دید پیمبر نه به چشمی دگر بلکه بدین چشم سر این چشم سر
نقش و آرایه تکرار

تمرین ۱ در کدام یک از ابیات زیر، نقش تبعی یافت می‌شود؟ نوع آن را مشخص کنید.

هرگز حسد نبردم، بر منصبی و مالی	الا بر آن که دارد، با دلبری وصالی
چو من هلاک شوم از طبیب شهر بپرس	که مرگ کشت مرا یا تو بی‌وفا کشتی
تو چه ارمغانی آری که به دوستان فرستی؟	چه از به ارمغانی، که تو خویشان بیایی
در همه چشمی عزیز و نزد تو خوایم	در همه عالم بلند و نزد تو پستیم
شب عاشقان بیدل چه شبی دراز باشد	تو بیا کز اول شب، در صبح باز باشد
حاجت به نگاریدن، نبود رخ زیبا را	تو ماه پری‌پیکر، زیبا و نگارینی
من به هر جمعیتی نالان شدم	جفت بدحالان و خوش حالان شدم
خروشید و برجست لرزان ز جای	بدرید و بسپرد محضر به پای
برای من مگری و مگو دریغ دریغ	به دام دیو درافتی دریغ آن باشد

تمرین ۱ در عبارات زیر نقش تبعی را بیابید و نوع آن را مشخص کنید.

- ۱- رم، پایتخت ایتالیا، شهری است قدیمی، دیوارهای قطور و باروهای دود خورده‌ی آن به زبان حال بازگو می‌کند که روزگاری از فراز همین برج‌ها، فرمان به سواحل دریای سیاه داده می‌شده.
- ۲- آسمان کویر، این نخلستان خاموش و پر مهتابی که هرگاه مشیت خونین و بی‌تاب قلبم را در زیر باران‌های غیبی سکوتش می‌گیرم، ناله‌های گریه‌آلود آن روح دردمند و تنها را می‌شنوم.
- ۳- مثل کلاس، گرم و پرشور حرف می‌زدید و مثل کلاس، طنز و شوخی از کلامتان نمی‌افتاد. از صحبت‌هایتان پیدا بود که حمله در کار است.

درس نهم: مبحث تکراری

رجوع شود به اجزای جمله (درس یکم فارسی دهم).

درس دهم: مبحث تکراری

رجوع شود به روابط معنایی (درس یکم فارسی یازدهم) و نقش کلمات (درس یکم فارسی دهم)

درس یازدهم: مبحث تکراری

رجوع شود به صفت بیانی (درس سوم فارسی دهم).

درس دوازدهم: مبحث تکراری

رجوع شود به واژه‌ها در گذر زمان، تحوّل معنایی (درس هشتم فارسی دهم).

درس چهاردهم: مبحث تکراری

رجوع شود به گروه اسمی و هسته (درس سوم فارسی دهم).

درس پانزدهم: حذف شناسه فعل به قرینه‌ی فعل قبلی

در زبان معیار، فعل از نظر شناسه و شمار باید با نهاد خود مطابقت داشته باشد. به جز مواردی مانند احترام (پیامبر اکرم فرمودند: ...،) نهاد غیر جاندار (شاخه‌ها شکست.) و مواردی مانند آن‌ها، هیچ امکان عدم مطابقتی نیز وجود ندارد. ولی در دستور تاریخی گاه شناسه فعل را به قرینه وجود داشتن در فعل قبلی حذف می‌کردند. و فعل آن جمله با نهاد خود، در شمار و تعداد مطابقت نمی‌کرد.

شیران غریدند و به اتفاق، آهو را از دام **رهانید**. ← به جای رهانیدند.
کبوتران فرمان وی بکردند و دام برکنند و سرخویش **گرفت**. ← به جای گرفتند.
توجه: تغییر معنای افعال را، در درس پنجم فارسی دهم مطالعه کنید.

درس شانزدهم: مبحث تکراری

رجوع شود به گروه اسمی (درس سوم فارسی دهم).

درس هفدهم: مبحث تکراری

رجوع شود به واو عطف و ربط (درس نهم دهم)، روابط معنایی کلمات (درس یکم فارسی یازدهم) و اسم و صفت مشترک با قید (درس سوم فارسی یازدهم).

درس هجدهم: مبحث تکراری

رجوع شود به زمان افعال (درس دوم دهم) و گروه اسمی (درس سوم دهم).

بیشتر بدانیم!

توجه: تعداد جمله‌های یک بیت یا عبارت یکی از مباحث مهم است که اخیراً دوباره در کنکور و امتحان نهایی مطرح شده است. برای به دست آوردن تعداد جمله‌های یک بیت باید به موارد زیر دقت کنیم:
تعداد **فعل‌ها** را بشماریم. **فعل‌های محذوف** را بشماریم. تعداد **منادا** را بشماریم. به تعداد **شبه‌جمله از نوع صوت (آخ، وای، زهی، زینهار، وه و ...)** جمله داریم. هر فعل از جمله مرکب را یک جمله می‌شماریم.

قسم به جان تو گفتن طریق عزّت نیست به خاک پای تو و آن هم عظیم سوگند است
جمله ۳

آن چنان سخت نیاید سر من گر برود نازنینا که پریشانی مویی ز سرت
جمله ۴

عجب در آن که تو مجموع و گر قیاس کنی به زیر هر خم مویت دلی پراکنده است
جمله ۴

من رمیده دل آن به که در سماع نیایم که گر به پای درآیم به در برند به دوشم
جمله ۴

بیشتر بدانیم!

ساختمان واژه

یکی از مهم‌ترین مباحث صرف است که البته از کتاب‌های جدید حذف شده است. ولی کماکان از واژگان مرکب سوال می‌آید. به خاطر اهمیت آن مختصراً اشاره‌ای به آن می‌شود.

به تجزیه واژه‌ی مقابل دقت کنید:



این واژه از دو قسمت تشکیل شده است که به هر کدام از آن‌ها «تکواژ» می‌گویند. تکواژ، کوچک‌ترین واحد معنادار زبان فارسی است و به دو نوع «تکواژ آزاد یا مستقل» و «تکواژ وابسته» تقسیم می‌شود. (همانطور که از تعریف برمی‌آید تکواژ وابسته نیز معنا دارد و در همین مثال «مَند» معنای «دارندگی و دارا بودن» دارد. اما بعضی دبیران به اشتباه تکواژ وابسته را تکواژی تعریف می‌کنند که به تنهایی معنا ندارد. در حالیکه به تنهایی معنا دارد و تفاوت آن با تکواژ آزاد در این است که به تنهایی به کار نمی‌رود.)

تکواژ آزاد یا مستقل: تکواژی است که به تنهایی به کار می‌رود.

مانند: نیرو، بلند، دست، بدن، کار، تهران، ادب، مرد، راه، بزرگ و...

تکواژ وابسته: تکواژی است که به تنهایی به کار نمی‌رود.

مانند: مَند، ومند، گار، گر، ور، ار، ان، ناک، انه، انی، ین، ینه، یَه، دان، زار، چه، نَده، ک، ی، ه و...

با توجه به انواع تکواژ، واژگان از نظر ساخت به چهار دسته تقسیم می‌شوند:

۱- ساده: واژه‌ای است که فقط از یک تکواژ ساخته شده باشد. (مسلماً آن تکواژ باید تکواژ آزاد باشد). مانند: سرد، گرم، ادب، بزرگ، دست، سبز، کار، گل، کتاب و...

۲- وندی: واژه‌ای است که یک تکواژ آزاد و یک یا چند تکواژ وابسته یا وند داشته باشد. مانند: نویسنده (نویس + نَده)، گلزار (گل + زار)، توانا (توان + ا)، درختان (درخت + ان)، بزرگ‌تر (بزرگ + تر)، بی‌ادب (بی + ادب)، بی‌ادبی (بی + ادب + ی)، دانش (دان + ش)، دانشمند (دان + ش + مَند)، بی‌دقتی (بی + دَقَت + ی) و...

توجه: عده‌ای (کتاب درسی!) واژگان «مشتق» را معادل «وندی» در نظر می‌گیرند. اما تفاوتی بین واژه مشتق و واژه وندی وجود دارد که کتاب‌های درسی به آن اشاره نکرده است. با توجه به این که تکواژهای وابسته دو نوع اشتقاقی و تصریفی می‌باشند، هر واژه وندی‌ای نمی‌تواند مشتق باشد. به‌طور مثال واژگان «نویسنده، خندان، گلزار، نیرومند، توانا و...» هم وندی و هم مشتق می‌باشند، اما واژگان «درختان، خوب‌تر، مردی (یک‌مرد)، کتاب‌ها، بزرگ‌ترین و...» فقط وندی هستند و مشتق محسوب نمی‌شوند.

توجه: «نشانه‌های جمع، تر، ترین، ی نکره» تکواژ تصریفی محسوب می‌شوند.

۳- مرکب: واژه‌ای است که از دو یا چند تکواژ آزاد ساخته شده باشد. مانند: قه‌بلند (قد + بلند)، سرسخت (سر + سخت)، کتاب‌خانه (کتاب + خانه)، چهار راه (چهار + راه)، آب میوه‌گیر (آب + میوه + گیر)، سربازخانه (سر + باز + خانه) و...

۴- وندی - مرکب: واژه‌ای است که از دو یا چند تکواژ آزاد و یک یا چند تکواژ وابسته ساخته شده باشد. مانند: دانش‌آموز (دانش + ش + آموز)، دوچرخه (دو + چرخ + ه)، آزادسازی (آزاد + ساز + ی)، گل‌خانه‌ها (گل + خانه + ها)،

*نکته بسیار مهم: مثال‌های فوق از نظر صرفی اسم یا صفت بودند. باید توجه داشته باشیم که گاه در سؤال علاوه بر «ساده، وندی، مرکب، وندی - مرکب» باید به نوع اسم یا صفت بودن کلمه دقت کنیم.

سوال: کدام کلمات «اسم مرکب» هستند؟ دندانه، کتاب‌خانه، چهار راه، دانش‌آموز، قد بلند

پاسخ: «کتاب‌خانه» و «چهار راه» اسم مرکب هستند ولی «قد بلند» صفت مرکب است. «دندانه» نیز اسم وندی و «دانش‌آموز» وندی-مرکب است.

نکته: بین تکواژهای کلمات مرکب و وندی-مرکب، نباید نقش نمای «- ی یا ی» بیاید.

رامسر سرسبز است.	سرسبز: واژه مرکب است.
زبان سرخ، سر سبز می‌دهد بر باد.	سر سبز: واژه مرکب نیست.

توجه: ضمیر متصل یک واژه مستقل محسوب می‌شود و در ساخت کلمه‌ی متصل به آن تأثیری ندارد.

کتابم	گلزارش	کتابخانه‌مان	دوچرخه‌ام
ساده	وندی	مرکب	وندی-مرکب

نکته: بعضی تکواژها هم می‌توانند تکواژ آزاد باشند و هم تکواژ وابسته. باید دید در واژه مورد نظر کدام کاربرد را دارند. به‌طور مثال تکواژهای «دان» و «زار» در کلمات «دانش» و «زاری»، تکواژ آزاد و در کلمات «قنددان» و «گلزار» تکواژ وابسته‌اند. (این‌ها در اصل دو تکواژ جدا هستند که فقط ظاهر یکسان دارند.)

بخش ویژه ۲

آرایه‌های ادبی

کلیات آرایه‌های ادبی

آرایه‌های ادبی در یک نگاه کلی به دو بخش **بیان** (یا **صُور خیال**) و **بدیع** تقسیم می‌شود.

بیان (صُور خیال)

آرایه‌هایی را می‌گویند که کار **تصویرسازی و مخیله کردن** شعر را بر عهده دارند و در سطح کنکور موارد زیر را شامل می‌شود.

تشبیه: تشبیه کامل، تشبیه بلیغ (تشبیه بلیغ اسنادی و تشبیه بلیغ اضافی یا اضافه تشبیهی)
استعاره: استعاره مصرحه، استعاره مکنیه (اضافه‌ی استعاری، تشخیص)
مجاز: با علاقه‌های شباهت، محلیه، کلیه، جزئیه و لازمیّه، آلت و ...
کنایه
نماد

بدیع

آرایه‌هایی را می‌گویند که موسیقی لفظی و معنوی را افزایش می‌دهند و به دو دسته **بدیع لفظی** و **بدیع معنوی** تقسیم می‌شود.
بدیع لفظی: آرایه‌هایی هستند که موسیقی لفظی کلام را افزایش می‌دهند و یکسانی یا مشابهت لفظی به وجود می‌آورند. مثلاً دو کلمه «دست و مَست» از نظر معنایی با هم ارتباطی ندارند ولی **تلفظ** آن‌ها شبیه به هم است و این **تلفظ** مشابه، صدای یک‌نواختی دارد و **موسیقی کلام** را افزایش می‌دهد. بدیع لفظی در سطح کنکور، موارد زیر را شامل می‌شود.

بدیع لفظی: تکرار، واج‌آرایی، سجع، جناس و اشتقاق.
موازنه و ترصیع نیز دو آرایه بدیع لفظی هستند که مخصوص رشته انسانی‌اند.

بدیع معنوی: آرایه‌هایی هستند که با توجه به روابط معنایی کلمات و عبارات حاصل می‌شوند و یک نوع **موسیقی معنوی** ایجاد می‌کنند. مثلاً وقتی «گل و باغ و شبنم» را در شعری به کار می‌بریم، این کلمات از نظر لفظی مشابهتی با هم ندارند، ولی **از نظر معنایی** در ارتباط هستند و یک هماهنگی در ذهن شنونده ایجاد می‌کنند که سبب لذت ادبی می‌شود، این کارکرد را بدیع معنوی می‌گویند. بدیع معنوی در سطح کنکور، موارد زیر را شامل می‌شود.

بدیع معنوی: حس‌آمیزی، حُسن تعلیل، پارادوکس، تضاد، ایهام و ایهام تناسب، اسلوب معادله، تلمیح، تضمین، مراعات نظیر، لف و نشر، اغراق، مَثَل و تَخْلَص.

توجه: ترتیب آرایه‌ها در جزوه من، با ترتیب آرایه‌های تدریس شده در کتاب‌های فارسی دهم و یازدهم و دوازدهم، متفاوت است. به دلیل ارتباط بعضی آرایه‌ها با آرایه‌های دیگر، این ترتیب را انتخاب کرده‌ام.

توجه: تقریباً دانستن و یادگیری تمام آرایه‌ها، برای دانش‌آموزان هر سه پایه‌ی دهم و یازدهم و دوازدهم ضروری است.

تشبیه

تشبیه **مهم ترین** بخش بیان یا صور خیال است. تشبیه هنگامی است که شاعر دو چیزی را که در اصل به هم شبیه نیستند، به هم تشبیه کند. مثلاً «تو ماه هستی» تشبیه است، اما «تو یار غمگسار هستی» تشبیه نیست، زیرا واقعیت است. ابتدایی ترین و کامل ترین تشبیه که به آن تشبیه کامل یا گسترده می گویند، تشبیهی است که ۴ رکن دارد: «**مشبه، ادات تشبیه، مشبه به، وجه شبه**». ولی شاعران برای خیال انگیز کردن کلام یا گسترش دادن معنی وجه شبه را حذف می کنند و یا برای تاکید بیشتر گاهی ادات تشبیه را حذف می کنند. که این حالت را نیز تشبیه کامل می گویند و یا هر دوی آن ها را حذف می کنند و از تشبیه فقط مشبه و مشبه به (**طرفین تشبیه**) باقی می ماند، که به آن تشبیه بلیغ یا فشرده می گویند.

بلم آرام چون قویی سبک بار	به نرمی بر سر کارون همی رفت		
مشبّه: بلم (قایق)	ادات تشبیه: چون	مشبّه به: قو	وجه شبه: به نرمی رفتن
گرت ز دست برآید چو نخل باش کریم	ورت به دست نیاید، چو سرو باش آزاد		
مشبّه: (تو)	ادات تشبیه: چو	مشبّه به: نخل	وجه شبه: کریم و بخشنیدن بودن
قهوه خانه گرم و روشن بود همچون	شرم		
مشبّه	وجه شبه	ادات تشبیه	مشبّه به

هرگاه از ارکان تشبیه، فقط مشبه و مشبه به یعنی فقط طرفین تشبیه آمده باشد آن تشبیه را، تشبیه بلیغ می گویند. تشبیه بلیغ به دو شکل می آید.

تشبیه بلیغ اسنادی: مشبه + مشبه به + فعل اسنادی: عشق آتش است، تو کوهی، سروی
تشبیه بلیغ اضافی: «اضافه تشبیهی»: مشبه به + - یا ی + مشبه: آتش هجران، کمند زلف

توجه: اضافه تشبیهی، در محدود مواردی به صورت «مشبه + - یا ی + مشبه به» می آید. یعنی مشبه، جلوتر از مشبه به می آید. مانند: لب لعل و قد سرو، روی ماه...

توجه: درک تشبیه بلیغ، نسبت به تشبیه کامل، سخت تر است، در کنکور نیز بیشتر از تشبیه بلیغ استفاده می کنند.
این عشق آتشی است که جان مرا گرفت
تو بهاری، تو بَتی، آتش جانی، سروی
داغی به دل نهاد و دلم زان نشان گرفت
من همان خاک رهم، آتش عشقت کفتم

هر چند زمین گیر بود دانه ی امید
تا خار غم عشقت، آویخته در دامن
دست گرم ابر گهربار بلند است
کوته نظری باشد، رفتن به گلستان ها

ادات تشبیه

چو، چون، همچو، مثل، مانند، نظیر، عین، به سان، به کردار، شبیه، به گونه ای که، آن سان که، به شیوه ی، به طرز، و ... و فعل های «مانستن، ماند، گویی و گفتی» و موارد مشابه نیز می توانند ادات تشبیه باشند. همچنین کلماتی مانند «به رنگ، به جای، در حکم، در حق و ...» نیز می توانند ادات تشبیه باشند و تشبیه بسازند. «آب در جای نور است»
«از عکس ریاحین او، پر زاغ چون دُم طاووس نمودی و در پیش جمال او دُم طاووس به پر زاغ مانستی.»

با اهل فنا دارد هر کس سر یکرنگی
باید که به رنگ شمع از رفتن سر خندد
نکته بسیار مهم: تشبیه ممکن است به صورت یک واژه ی مشتق (وندی) و با پسوندهای شباهت مانند: «وش، گون، وار، سا، آسا، دیس، انه و ...» آمده باشد.

از سوی خانه بیامد خواجه آش
بر دکان بنشست، فارغ، خواجه و ش

نکته بیهوده: تشبیه ممکن است به صورت **یک واژه مرکب** آمده باشد که قسمت دوم، مشبه و قسمت اول مشبه به می باشد. مانند: سیم تن، سروقد، شاه خصلت، درویش مسلک، گدامنش و ... و یا کلمه اول مشبه باشد و دومی مشبه به مانند: ابرو کمان، لب شکر و ...

ای **سیم تن** سیاه گیسو از فکر سرم سپید کردی
وقتی که چاره‌ی دل عشاق می‌کنی درد مرا به نیم **شکر خنده** چاره کن

توجه: «چو» یا «چون» اگر معنای «**وقتی یا وقتی که** یا **زیرا که**» بدهند، ادات تشبیه نیستند و تشبیه نمی‌سازند.
چون نداری ناخن درنده تیز با دندان آن به، که کم گیری ستیز
چو آگاه شد دختر گزدهم که سالار آن انجمن گشت کم

نکته: تشبیه (مخصوصاً اضافه تشبیهی) در نثر نیز بسیار به کار می‌رود.
باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و **خوان نعمت** بی دریغش همه جا کشیده.

باران رحمت: رحمت خداوند مانند باران گسترده است.

خوان نعمت: نعمت خداوند مانند خوان (سفره) پهن شده است.

توجه: مشبه، گاه ضمیر محذوف است که از **شناسه فعل** دریافت می‌شود.

خروشان و جوشان به کردار موج فراز **آمدند** از کران فوج فوج
(آن‌ها) به کردار موج خروشان و جوشان جمع شدند.

مشبه ادات تشبیه مشبه به وجه شبه

چون سیل ز پیچ و تاب صحرا **می‌رفت** همراه سحر، به فتح فردا می‌رفت

(او) چون سیل از پیچ و تاب صحرا می‌رفت.

مشبه ادات مشبه به وجه شبه

بیشتر بدانیم!

توجه: کنکور، کوچکترین شباهت و تشبیهی را «تشبیه» می‌گیرد. مثلاً عبارت «من مانند رضا مهربان هستم» در محیط دانشگاهی غالباً تشبیه گرفته نمی‌شود؛ چرا که به واقعیت نزدیک است ولی کنکور این را تشبیه می‌گیرد.

توجه: بعضی از تشبیه‌های اسنادی، کمی دیرپای‌تر می‌باشند و به دقت بیشتری نیاز دارند.

وصل، هجران است اگر دل‌ها ز یکدیگر جداست هجر، باشد وصل اگر دل‌ها به هم پیوسته است

نکته مهم: تشبیه گاه به صورت سوال می‌آید. در بیت زیر شاعر نگفته است: خال بناگوش تو مانند دانه‌ی درون دام است؟

بلکه این تشبیه را به صورت سوالی آورده است و گفته: خال بناگوش او مگر دانه دام است که انقدر به آن شبیه است.

(وجه شبه این تشبیه «گرفتار کردن است» ولی وجه شبه‌های دیگری نیز می‌توان برای آن یافت. ببینیدشید!)

دام دل صاحب نظرات خم گیسوست وان خال بناگوش مگر دانه‌ی دام است؟

نکته بسیار مهم: اخیراً کنکور «تشبیه **مُضمَر**؛ یعنی تشبیه پنهانی و نامحسوس» را، در سوالات کنکور می‌آورد. مثلاً: دوست داشتم ماه را ببینم و عکست را دیدم. اینجا در ظاهر با تشبیه و ساختار تشبیه (ادات تشبیه و وجه شبه) روبه‌رو نیستیم. (یعنی نه حالت تشبیه گسترده می‌بینیم و نه اضافه تشبیهی) ولی مشخص است که عکس یا چهره او به ماه تشبیه شده است. اینگونه تشبیه را که در ظاهر با ساختار تشبیه سروکار ندارد، تشبیه **مُضمَر** می‌گویند.

بنمای **رخ** که **باغ** و **گلستانم** آرزوست بگشای **لب** که **قند** فراوانم آرزوست

چنین که سجده برم بی حفاظ پیش **جمالت** به عالمی شده روشن که **آفتاب** پرستم

نکته بسیار مهم: نوعی از تشبیه مضمَر تشبیهی است که با لف و نشر می‌آید. در اینگونه ابیات ظاهراً با تشبیه روبه‌رو نیستیم ولی وقتی به لف‌ها و نشرها دقت می‌کنیم، نوعی شباهت بین آن‌ها دیده می‌شود. این گونه تشبیهات نیز تشبیه مضمَر می‌باشند.

در چمن باد بهاری ز کنار گل و سرو به هواداری آن عارض و قامت برخاست
با چنین زلف و رخسار بادا نظربازی حرام هر که روی یاسمین و جعد سنبل بایددش

در بیت اول عارض به گل و قامت به سرو تشبیه شده است و در بیت دوم زلف به سنبل و رخ به یاسمین تشبیه شده است.

توجه: تشبیه موجود در این دو بیت از نوع تفضیل می‌باشند چرا که مشبه به مشبه‌به تفضیل داده شده است.

توجه: مواردی مانند ابیات زیر نیز در ظاهر تشبیه ندارند ولی با دقت در معنای آن‌ها به تشبیه موجود در این ابیات پی می‌بریم.

گفتمش روی تو صد ره ز قمر خوب‌تر است گفت خاموش که آن فتنه‌ی دور قمر است
اندکی گل به رخ خوب نگارم مانست صبحدم باد صبا دامن او پر زر کرد
پسته را با دهن تنگ تو نسبت کردم هر که روی یاسمین و جعد سنبل بایددش

نکته بسیار مهم: یکی از سوالاتی که ممکن است مطرح شود، وجود **وجه شبه** در تشبیه است. در این حالت توجه داشته باشید «صفت مشبه‌به» را با وجه شبه اشتباه نگیرید. در مثال «دانش اندر دل چراغ روشن است». واژه «روشن» صفت مشبه‌به است و وجه شبه نیست. وجه شبه در تشبیه فوق، **هدایتگری** است. یا در تشبیه «رونده بی‌معرفت، مرغ بی‌پر است». واژه «بی‌پر» صفت مشبه‌به است و وجه شبه «عدم حرکت و ساکن بودن» است.

نکته بسیار مهم: یکی از سوالات مهم دیگر در حوزه تشبیه، بحث تعداد تشبیه است. در این مورد نیز باید به تشبیهاتی که به صورت معطوف می‌آیند، دقت کنید. گاه برای یک مشبه چند مشبه‌به می‌آورند؛ مثلاً عبارت «معشوق من ماه و خورشید است». دو تشبیه محسوب می‌شود. یا ممکن است برای چند مشبه، یک مشبه‌به بیاورند. در عبارت «روز و شب آتش است». نیز دو تشبیه آمده است.

نامت در چشمانم / چون **لاله**، سرخ / چون **نسترن**، سپید / و مثل **سرو**، سبز می‌ایستد. ۳ تشبیه

نکته: گاه ادات تشبیه از مشبه‌به فاصله دارد و تصوّر می‌شود در بیت تشبیه نیست. به اینگونه ادات دقت کنید.

تو همچنان دل شهری به غمزه‌ای ببری که بندگان بنی سعد خوان یغما را

این حالت بیشتر در تشبیه‌های مرکب روی می‌دهد.

توجه: مبحث «اضافه تشبیهی» را حتماً با مبحث «اضافه استعاری» و حتی «اضافه پارادوکسی» مطالعه کنید. چرا که ممکن است آن‌ها را با هم اشتباه بگیرید.

تمرین ۱ در کدام یک از ابیات زیر آرایه‌ی تشبیه وجود دارد؟ تشبیه به کار رفته را به طور دقیق مشخص کنید.

بر تیر جورتان ز تحمل سپر کنیم	تا سختی کمان شما نیز بگذرد
در دفتر زمانه فتد نامش از قلم	هر ملّتی که مردم صلح‌قلم نداشت
به جز از علی که گوید به پسر که قاتل من	چو اسیر توست اکنون به اسیر کن مدارا
تا خار غم عشقت آویخته در دامن	کوته‌نظری باشد رفتن به گلستان‌ها
عاشق آن باشد که چون آتش بود	گرم‌رو سوزنده و سرکش بود
جز از جام توحید هرگز ننوشم	زنی گر به تیغ ستم گردن من
دریاب که مبتلای عشقم	آزاد کن از بلای عشقم

صبح بی تو رنگ بعد از ظهر یک آدینه دارد بی تو حتی مهربانی حالتی از کینه دارد
چون رود امیدوارم بی تابم و بی قرارم من می روم سوی دریا، جای قرار من و تو
صد تیغد جفا بر سر و تن دید یکی چوب تا شد تهی از خویش و نیش نام نهادند
آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد

استعاره

استعاره در لغت یعنی «به عاریت گرفتن و قرض گرفتن» اما در اصطلاح ادبی، آرایه‌ای است که یک واژه در معنای واژه‌ی دیگر به کار می‌رود. مثلاً بگوئیم «سرو» و منظورمان «معشوق» باشد.

توجه: این تعریف مشابهتی به مجاز دارد و درست هم است. زیرا استعاره در واقع، مجازی است که رابطه بین واژه‌ی آمده و واژه‌ی مد نظر «شبهات» است. به هر حال استعاره، هم از راه مجاز قابل فهم است، هم از راه تشبیه. که در این بخش از راه تشبیه به آن پرداخته‌ایم.

توجه: قبل از این که وارد بحث شویم ذکر این نکته ضروری است که دو نوع استعاره وجود دارد. استعاره مصرّحه (آشکار) و استعاره مکنیه (پنهان). منظور از استعاره، معمولاً استعاره مصرّحه است. اما اگر در کنکور به نوع آن اشاره نشده باشد، هر استعاره‌ای را استعاره می‌گیریم.

۱- استعاره مصرّحه

گفتیم که استعاره از تشبیه حاصل می‌شود و هرگاه شاعر از ارکان تشبیه، فقط مشبّه‌به را بیاورد استعاره مصرّحه می‌شود. **سرو چمن** من چرا میل چمن نمی‌کند همدم گل نمی‌شود، یاد سمن نمی‌کند

شاعر برای خلق مصراع اول، ابتدا در ذهن خود این تشبیه را ساخته است:

معشوق من که مانند **سرو** راست قامت و بلندقامت است چرا...
مشبّه ادات تشبیه مشبّه‌به وجه شبه

سپس از این تشبیه فقط **مشبّه‌به** را خارج کرده و در شعر به کار برده است. این کار را استعاره مصرّحه یا با تخفیف «استعاره» می‌گویند. نمونه‌های دیگر استعاره مصرّحه نوجه کنید:

ای شمع که ما را به سخن شیفته کردی	پروانه خود را مکش از چرب‌زبانی
معشوق	عاشق
خمارین نرگسان را کرد پُر آب	به گل بر ریخت مروارید خوشاب
چشم	گونه، صورت
یکی درخت گل اندر میان خانه ماست	که سروهای چمن پیش قامتش پستند
معشوق	اشک چشم

۲- استعاره مکنیه (پنهان)

در مبحث استعاره مصرّحه گفتیم که شاعر ابتدا یک تشبیه در ذهن خود می‌سازد و از آن تشبیه، **مشبّه‌به** را خارج می‌کند. در استعاره مکنیه نیز شاعر ابتدا یک تشبیه در ذهن خود می‌سازد و از آن تشبیه، **مشبّه** و **وجه شبه** را خارج می‌کند و در جمله‌ای به کار می‌گیرد.

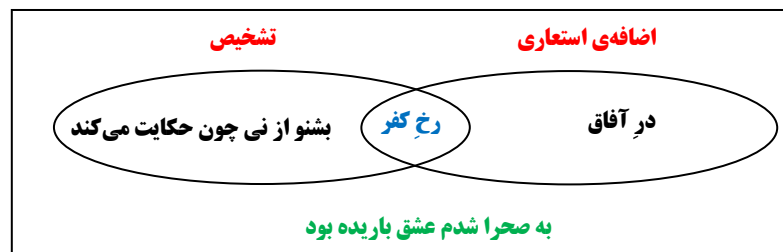
به جمله مقابل **توجه کنید.** «دست سرنوشت ما را از هم جدا کرد.»
سرنوشت مانند انسان با دستش ما را از هم جدا کرد.
مشبّه ادات تشبیه مشبّه‌به وجه شبه یا ویژگی مشبّه‌به

به استعاره‌های مکنیه زیر دقت کنید.

- ۱- بشنو از نی چون حکایت می‌کند از جدایی‌ها شکایت می‌کند
نی نمی‌تواند از موضوعی حکایت و شکایت کند. ← نی مانند یک انسان حکایت یا شکایت می‌کند ← **استعاره مکنیه**
- ۲- به صحرا شدم عشق باریده بود.
عشق نمی‌تواند ببارد. ← عشق مانند باران باریده بود. ← **استعاره مکنیه**
- ۳- پرید از رخ کفر در هند رنگ تپیدند بت‌خانه‌ها در فرنگ
کفر رخ ندارد. ← کفر مانند یک انسان، رخ دارد که رنگ از آن می‌پرد ← **استعاره مکنیه**
- ۴- در آفاق گشاده است، ولیکن بسته است از سر زلف تو در پای دل ما زنجیر آفاق در ندارد. ← آفاق مانند یک خانه، دری دارد که باز شده است. ← **استعاره مکنیه**
چه تفاوتی در مثال‌های ۱ و ۲ با مثال‌های ۳ و ۴ وجود دارد؟
استعاره مکنیه در مثال‌های ۳ و ۴ به صورت **اضافه استعاری** و در مثال‌های ۱ و ۲ غیراضافی و آمده است.
چه تفاوتی در مثال‌های ۱ و ۳ با مثال‌های ۲ و ۴ وجود دارد؟ مشبّه به محذوف در مثال‌های ۱ و ۳ انسان می‌باشد و در مثال‌های ۲ و ۴ غیر انسان. هرگاه در استعاره مکنیه، مشبّه به محذوف «انسان» باشد، آن استعاره مکنیه، **تشخیص** هم دارد.
با توجه به مثال‌های فوق، چهار حالت برای استعاره مکنیه وجود دارد:

- الف - استعاره مکنیه: **اضافه استعاری** باشد، **تشخیص** هم باشد. (مثال ۳)
- ب - استعاره مکنیه: **اضافه استعاری** باشد، **تشخیص** نباشد. (مثال ۴)
- ج - استعاره مکنیه: **اضافه استعاری** نباشد، **تشخیص** باشد. (مثال ۱)
- د - استعاره مکنیه: **اضافه استعاری** نباشد، **تشخیص** هم نباشد. (مثال ۲)

انواع استعاره مکنیه



توجه: هرگاه غیر جاندار منادا قرار بگیرد، **تشخیص** و **استعاره مکنیه** می‌باشد.

ای نسیم سحر، آرامگه یار کجاست منزل آن مه عاشق‌کش عیار کجاست
صبا بر آن سر زلف ار دل مرا بینی ز روی لطف بگویش که جا نگه دارد

* **نکته بسیار مهم:** وقتی می‌گوییم «ای ماه فدای چشم مست» در این حالت **استعاره مصرحه** داریم. چون ما با خود ماه صحبت نمی‌کنیم. ولی در مصراع «مشب ای ماه به درد دل من تسکین» اینجا **استعاره مکنیه** داریم. زیرا شاعر با خود ماه دارد صحبت می‌کند. واژه «گل» در هر دو مثال زیر **استعاره مصرحه** است.

ای گل خوش‌نسیم من بلبل خویش را مسوز کز سر صدق می‌کند شب همه شب دعای تو
ای گل تازه که بویی ز وفا نیست تو را خبر از سرزنش خار جفا نیست تو را

یادآوری: هر تشخیصی استعاره مکنیه است ولی هر استعاره مکنیه‌ای، تشخیص نیست.

یادآوری: هر اضافه استعاری‌ای، استعاره مکنیه است ولی هر استعاره مکنیه‌ای، اضافه استعاری نیست.

بیشتر بدانیم!

❖ **توجه:** گاه شاعر در مصراع اول یک تشبیه می آورد و در مصراع دوم همان تصویر را به صورت استعاره مصرحه مطرح می کند. **کمند زلف** تو سر حلقه‌ی نجات من است که رستم از همه تا صید این **کمند** شدم

ترکیب «کمند زلف» در مصراع اول اضافه تشبیهی است و **واژه** «کمند» در مصراع دوم استعاره مصرحه است. دقیقاً نکته همین جاست که برای تشبیه نوشتم ترکیب و برای استعاره مصرحه نوشتم واژه.

نکته: در اضافه‌ی استعاری، ممکن است واژه‌ای بین «ویژگی مشبّه‌به» و «مشبّه» آمده باشد. در ترکیب «دست **سبز** روزگار»، «دست» ویژگی مشبّه‌به، «روزگار» مشبّه و «سبز» صفت است. در واقع «دست روزگار» اضافه‌ی استعاری است.

«اطفال شاخ را به **قدوم** **موسم** **ربیع** کلاه شکوفه بر سر نهاده.»

نکته: باید استعاره‌های مصرحه پُر کاربرد یا **واژگان مستعد استعاره** را بشناسیم.

باغ و بوستان: سرو: قد معشوق **نرگس:** چشم معشوق **گل:** صورت یا گونه **زاله:** اشک **سنبل:** موی معشوق

ابزار جنگی: کمند: موی معشوق **ناوک:** مژه معشوق **کمان:** ابروی معشوق **تیر:** نگاه معشوق **زنجیر:** موی معشوق

میوه‌ها و خوراکی: شکر و قند و نقل: لب معشوق **بادام:** چشم **انار:** لب **سیب:** صورت یا گونه **پسته:** لب معشوق

اشیای قیمتی یا بی‌قیمت: مروارید: اشک **لعل:** لب یا قوت: لب **زر:** چهره زرد عاشق **مس:** چهره شاداب **دُر و مروارید:** سخن و شعر

متفرقه: شب: موی معشوق **روز:** صورت **کفر:** موی معشوق **ایمان:** صورت معشوق **بازار و کاروانسرا:** دنیا

نکته بسیار بسیار مهم: ما می‌توانیم به معشوق بگوییم: چشم، زلفت، لب و ... ولی ترکیباتی مانند: **نرگست، سنبلت، کمندت، لعلت، یاقوت، شکر، بادامت** و ... استعاره مصرحه می‌باشند. چون معشوق باغچه نیست نرگس داشته باشد، شکارچی نیست کمند داشته باشد، معدن نیست لعل و یاقوت داشته باشد، خواربار فروشی نیست شکر و بادام داشته باشد و ... این واژگان در معشوق وجود ندارند و قطعاً استعاره مصرحه از جزئی از اعضای معشوق می‌باشند.

نکته مهم: بهترین تمرین برای یاد گرفتن تشبیه و استعاره، تبدیل استعاره‌ها به تشبیه و بیرون کشیدن استعاره از تشبیه است.

«زنجیر» **استعاره مصرحه:** موی معشوق مانند زنجیر انسان را اسیر می‌کند.

«ریشه امید» **استعاره مکنیه:** امید من مانند گیاهی ریشه می‌داد.

«قد من مانند کمان خمیده است» **تشبیه:** این کمانم در مقابل قامت هیچ است.

توجه: مبحث «اضافه استعاری» را حتماً با مبحث «اضافه تشبیهی» و حتی «اضافه پارادوکسی» مطالعه کنید. چرا که ممکن است آن‌ها را با هم اشتباه بگیرید.

در جدول زیر انواع و اقسام تشبیه و استعاره را می‌بینید.

تشبیه	تشبیه کامل	تشبیه بلیغ	تشبیه کامل	
			جمله	عشق او مانند آتش سوزنده است. مشبه - ادات - مشبّه‌به - وجه شبه
تشبیه	تشبیه کامل	تشبیه بلیغ	اسنادی	عشق او آتش است مشبه - مشبّه‌به (فعل اسنادی)
			اضافه تشبیهی	آتش عشق مشبه - مشبّه‌به (ترکیب اضافی)
			جمله	آتش او من را زنده نگه داشته است. (مشبّه‌به)
استعاره	استعاره مصرحه	جمله	تشخیص ندارد	عشقش من را می‌سوزاند. (مشبه و وجه شبه)
			تشخیص دارد	عشقش من را می‌بوسد. (مشبه و وجه شبه)
	استعاره مکنیه	ترکیب اضافی	تشخیص ندارد	گرمای عشق (مشبه و وجه شبه)
			تشخیص دارد	دست عشق (مشبه و وجه شبه)

تمرین ۱ در کدام یک از ابیات زیر آرایه‌ی استعاره وجود دارد؟ استعاره به کار رفته را به طور دقیق مشخص کنید.

سپهد	هنان	اژدها	را	سپرد	به	خشم	از	جهان	روشنایی	ببرد
یکی	بی‌زیان	مرد	آهنگرم	ز	شاه	آتش	آید	همی	بر	سرم
آب	اجل	که	هست	گلوگیر	خاص	و	بر	دهان	شما	نیز
ببین	لاله‌هایی	که	در	باغ	ماست					
صبا	بر	آن	سر	زلف	ار	دل	مرا	بینی		
مپندار	این	شعله	افسرده	گردد	که	بعد	از	من	افروزد	از
زین	کاروانسرای	بسی	کاروان	گذشت	ناچار	کاروان	شما	نیز	بگذرد	
چو	ننمود	رخ	شاهد	آرزو	به	هم	حمله	کردند	باز	از
خروشان	ژرف	بی‌پهنا	کف‌آلود	دل	شب	می‌درید	و	پیش	می‌رفت	
پنهان	مکن	آتش	درون	را	زین	سوخته	جان	شنو	یکی	پند
در	عشق	کسی	قدم	نهد	کش	جان	نیست			
تنگ	است	ما	را	خانه	تنگ	است	ای	برادر		

مجاز

مجاز (نانهاده) در مقابل **حقیقت** (نهاده) قرار می‌گیرد و در اصطلاح ادبی، معنای غیرحقیقی از یک واژه است. مثلاً معنای حقیقی «نگین» خود نگین است اما در بیت زیر در معنای مجازی آن یعنی «انگشتر» به کار رفته است.

برو ای گدای مسکین، در خانه‌ی علی زن
که **نگین** پادشاهی، دهد از کرم گدا را
می‌دانیم که حضرت علی (ع) در رکوع «انگشتر» خود را به گدا داد نه «نگین» آن را. در ضمن اگر شما به تلمیح بیت آگاه نباشید باید توجه داشته باشید، **انگشتر** پادشاهی داریم نه نگین پادشاهی.

توجه: ما نمی‌توانیم بدون هیچ رابطه‌ای یک کلمه بگوئیم و معنای دیگر و مجازی از آن برداشت کنیم، مگر آن‌که بین معنای حقیقی و مجازی رابطه‌ای وجود داشته باشد. مهم‌ترین رابطه‌هایی که در سطح کنکور عمومی اهمیت دارد، موارد زیر است:

توجه: دانستن این رابطه‌ها (یا علاقه‌ها) برای امتحان نهایی و کنکور الزامی نیست.

۱- شباهت: این رابطه همان **استعاره مصرّحه** است که رابطه‌ی بین واژه‌ی به کار رفته و معنای مجازی، «شباهت» است.

ماه من طایفه روزه‌بگیران چه کنند؟
شب عیدی که تو پنهان شده باشی جایی
ماه من مجاز یا استعاره مصرّحه از **معشوق** است. رابطه‌ی شباهت بین آن‌ها «زیبایی» است.

۲- محلّیه: یکی از پُرکاربردترین مجازها، مجاز با علاقه محلّیه است که شاعر «محلّ» را می‌آورد و به طور مجازی قصدش آن چیزی است که در آن محل قرار دارد (حال). فلانی انسان **جگر داری** است. جگر مجاز از شجاعت است.

دل **عالمی** بسوزی، چو عذار برفروری
منظور از «عالم»، «مردم عالم» است که در عالم جای دارند.

یکی **دشت** با دیدگان پُر ز خون
منظور از «دشت»، «مردم دشت» است که در دشت جای دارند.

سر آن ندارد امشب که برآید آفتابی
منظور از «سر»، «**قصد و اندیشه**» است که در **سر جای دارد**. (توجه: «سر» یکی از مجاز محلیه‌های مهم و پُر تکرار است.)

۳- جزئیّه: در این مجاز، جزئی از چیزی را می‌آورند ولی منظور **کلّ** آن چیز است. (معمولا مهمترین جزء را می‌آورند.)
لیک چنان خیره و خاموش ماند کز همه شیرین‌سخنی، **گوش** ماند
منظور از «گوش»، «**فرد شنونده**» است که گوش، مهمترین جزء برای فرد شنونده است.

به یاد روی شیرین **بیت** می‌گفت چو آتش تیشه می‌زد کوه می‌سفت
منظور از «بیت»، «**شعر**» است که بیت، جزء مهمی از شعر است.

به خون گر کِشی **خاک** من، دشمن من بجوشد گل اندر گل از گلشن من
منظور از «خاک»، «**کشور**» است که خاک، جزء اعظمی از کشور است.
به **چمن** خرام و بنگر بر تخت گل که لاله به ندیم شاه ماند که به کف ایاغ دارد
منظور از «چمن»، «**باغ**» است که چمن، جزء بزرگ و مهمی از باغ است.

۴- کلیّه: کلّ یک چیز را بگویند و **جزئی** از آن منظور باشد. (این مجاز بسیار کم کاربرد است.)
دست در حلقه‌ی آن زلف دو تا نتوان کرد تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد
منظور «**انگشتان دست**» است که «دست» برای آن حکم «کلّ» دارد.
سپید شد چو درخت شکوفه دار **سرم** وز این درخت همین میوه غم است برم
منظور «**موی سر**» است که «سر» برای آن حکم «کلّ» دارد.

۵- لازمیّه (همراهی): شاعر لازمه انجام یک کاری را می‌آورد و منظور خود آن کار است. مثلا لازمه کشتن یک شخص، ریختن خون او است.

محتاج قصّه نیست، گرت قصد **خون** ماست چون رخت از آن توست، به یغما چه حاجت است؟
۶- آلیّه (ابزار): شاعر یا نویسنده آلت (ابزار) انجام کاری را ذکر می‌کند و منظور کاری است که با آن ابزار انجام می‌شود. مانند:
آن که می‌گویم فلانی **قلم** خوبی دارد و منظورمان **سبک نوشتن یا تفکر** است.
از دفتر زمانه فند نامش از قلم هر ملّتی که مردم صاحب **قلم** نداشت
صاحب قلم یعنی صاحب اندیشه و تحلیل، و قلم یکی از ابزارهای اندیشه و تفکر است.
ای که **دستت** می‌رسد، کاری بکن پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار
«دست» گفته ولی منظورش «**قدرت و توانایی**» است.

نکته: نوعی از مجاز به این صورت است که واژگانی را که زیر مجموعه یک چیز هستند، می‌آورند و کل اجزای آن زیر مجموعه را قصد می‌کنند. چنان‌که در بیت زیر مقصود از مصراع اول، تمام پدیده‌های هستی است.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری
توجه: آمدن **دو واژه متضاد به صورت معطوف**، مجاز می‌سازد. مثلا وقتی از دوستان می‌پرسیم لباس‌های چه رنگی بیاورم و او می‌گوید: «**سفید و سیاه**» بیاور. یعنی **همه رنگ‌ها** را بیاور. هر **رنگی** که داری بیاور.
نکته: اشاره به زمان گذشته و آینده نیز می‌تواند مجاز بسازد چنان‌که در بیت زیر «دیروز» و «امروز» به ترتیب به قبل و بعد انقلاب سال ۵۷ اشاره دارند.

دیروز اگر سوخت ای دوست غم برگ و بار من و تو **امروز** می‌آید از دشت بوی بهار من و تو
نکته: اشاره به اعداد بزرگ نیز می‌تواند مجاز از دفعات زیاد باشد. چنانکه بگویند «هزار بار این مطلب را گفتم». این سخن هم اغراق دارد و هم مجاز از کثرت دفعات.

دم تیغ بر گردنش چون رسید سر عمرو صد گام از تن پرید
بیامد دو صد مرد آتش‌فروز دمیدند گفתי شب آمد به روز

بیشتر بدانیم!

توجه: مجازها با رابطه‌های بسیاری شکل می‌گیرند. مثلاً **جنس** یک چیز را به جای خود آن می‌آورند. چنان چه شاعر در بیت زیر «پولاد» را گفته و منظورش «شمشیر» است.

در آن باران تیر و برق **پولاد** میان شام رستاخیز می‌گشت
یا **رنگ** یک چیز را بگوید و منظور، خود آن چیز باشد. مثلاً در بیت زیر شاعر **رنگ اسب** را گفته و **خود اسب** را در نظر دارد.
سیاوش **سبه** را به تندی بتاخت نشد تنگ‌دل، جنگ آتش بساخت
نکته بسیار مهم: ممکن است ظرف یک چیزی را بگوییم و منظورمان آن چیزی باشد که درون ظرف است. مثلاً می‌گوییم فلانی دو **بشقاب** خورد. و منظورمان آن چیزی است که درون بشقاب است. از مهمترین موارد آن در ابیات مانند نوشیدن **جام و پیاله** می‌باشد. و برعکس این نیز وجود دارد و درون ظرف را می‌گوییم و منظورمان خود ظرف و محتوای آن است.

مثلاً می‌گوییم فلانی چای در دست وارد شد. و منظورمان فنجان و چای است.
هر کجا رندی است در میخانه‌ای جرعه‌ای از **جام** ما نوشیده‌اند
گل در بر و **می** در کف و معشوق به کام است سلطان جهانم به چنین روز غلام است

تمرین ۱ در کدام یک از ابیات زیر آرایه‌ی مجاز وجود دارد؟ مجاز به کار رفته را به طور دقیق مشخص کنید.

بادی که در زمانه بسی شمع‌ها بکشت	هم بر چراغدان شما نیز بگذرد
جمله عالم زین سبب گمراه شد	کم کسی ز ابدال حق آگاه شد
سر و زر و دل و جانم فدای آن یاری	که حق صحبت مهر و وفا نگه دارد
ز آزار گردآفرید و هجیر	پر از درد بودند برنا و پیر
برو شیر درنده باش ای دغل	مینداز خود را چو روباه شل
فرمان رسید این خانه از دشمن بگیریم	تخت و نگین از دست اهریمن بگیریم
نباشی بس ایمن به بازوی خویش	خورد گاو نادان ز پهلوی خویش
در آن باران تیر و برق پولاد	میان شام رستاخیز می‌گشت
شماریت با من ببايد گرفت	بدان تا جهان ماند اندر شگفت
گل اگر چه هست بس صاحب‌جمال	حُسن او در هفته‌ای گیرد زوال

کنایه

به معنی **پوشیده سخن گفتن** است. و آن عبارتی است که یک معنای آشکار و یک معنای پنهان دارد و مراد گوینده **معنای پنهان** آن است. در بیت زیر مصراع اول یک معنی آشکار (**هنوز از دهان او بوی شیر می‌آید**) و یک معنی پنهان (**او هنوز کودک است**) دارد. معنای پنهان را باید با دقت و کشف هنری به دست آورد.

هنوز از دهان بوی شیر آیدش همی رای شمشیر و تیر آیدش

مثال‌های دیگر:

دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای	فرشته‌ات به دو دست دعا نگه دارد
«بلغزد پای» کنایه از خطا و اشتباه کردن.	
نماند ایچ با روی خورشید رنگ	به جوش آمده خاک بر کوه و سنگ
«نماند رنگ» معادل «رنگ پریدن» و کنایه از ترسیدن.	
بیامد که جوید ز ایران نبرد	سر هم‌نبرد اندر آرد به گرد
«سر به‌گرد آوردن» کنایه از نابود کردن.	
آن را که چنین دردی، از پای دراندازد	باید که فرو شوید دست از همه درمان‌ها

«دست فرو شستن از چیزی» کنایه از ترک کردن آن چیز.

چون بسی ابلیس آدم‌روی هست پس به هر دستی نشاید داد دست
«دست دادن» کنایه از اعتماد کردن.

توجه: بعضی کنایات، «فرمولی» هستند و با عوض شدن یک واژه، کنایه‌ی دیگری به دست می‌آید.

از شراب عشق مست بودن ← عاشق بودن از شراب بخشندگی مست بودن ← بخشنده بودن
از شراب علم مست بودن ← عالم بودن از شراب شجاعت مست بودن ← شجاع بودن

توجه: بعضی از صفات - که معمولاً به صورت یک واژه‌ی مرکب می‌باشند - معنای کنایی دارند و کنایه محسوب می‌شوند. مانند: سبک-مغر، سیه‌رو، سرخ‌رو، حلقه‌به‌گوش، تنگ‌دست، دل‌سیه، نمک‌شناس، بد دل و ...

تو به هنگام سخن گر نشوی موی شکاف کس نیابد ز دهان تو نشان، یک سر موی
دریادلان راه سفر در پیش دارند پا در رکاب راهوار خویش دارند

بیشتر بدانیم!

توجه: کنایه و ایهام از این منظر که هر دو یک معنای آشکار و یک معنای پنهان دارند، با هم مشترکند ولی تفاوت‌هایی هم با هم دارند. اول اینکه: کنایه در قالب جمله (دست از جان شُست) یا عبارت مصدری (دست از جان شُستن) بیان می‌شود، اما ایهام معمولاً در قالب یک واژه یا گروه اسمی است. دوم اینکه: درک کنایه و ایهام بسیار متفاوت است. معمولاً کشف کنایه و درک معنای کنایی آن بسیار آسان است اما کشف ایهام و درک معنای دوم کمی سخت است و به توجه ویژه‌ای نیاز دارد. سوم اینکه: عبارت کنایی معمولاً در هر متنی کنایه است، یعنی در هر متنی به هر صورتی به کار برود کنایه است، ولی واژه ایهام‌دار لزوماً همه جا ایهام ندارد. تفاوت‌های دیگری نیز می‌توان مطرح نمود که از اطاله کلام پرهیز می‌شود.

تمرین ۱ در کدام یک از ابیات زیر آرایه‌ی کنایه وجود دارد؟ کنایه به کار رفته را به طور دقیق مشخص کنید و معنای کنایی آن را بنویسید.

چون بسی ابلیس آدم‌روی هست	پس به هر دستی نشاید داد دست
بیامد که جوید ز ایران، نبرد	سر هم‌نبرد اندر آرد به گرد
همه سوی دوزخ نهادید روی	سپردید دل‌ها به گفتار اوی
گر در طلبت رنجی ما را برسد شاید	چون عشق حرم باشد سهل است بیابان‌ها
ز رخسارش فرو می‌ریخت اشکی	بنای زندگی بر آب می‌دید
در آن سیماب‌گون امواج لرزان	خیال تازه‌ای در خواب می‌دید
سپهبد عنان اژدها را سپرد	به خشم از جهان روشنایی ببرد
بیامد به دشت و نفس کرد راست	پس آنکه باستاد و هم‌رزم خواست
دل‌گرمی و دم‌سردی ما بود که گاهی	مرداد مه و گاه دی‌اش نام نهادند
جامه‌ای کاو نشود غرق به خون بهر وطن	بدر آن جامه که ننگ تن و کم از کفن است
آمد سوی کعبه سینه پرچوش	چون کعبه نهاد حلقه در گوش

نماد

نماد، شباهتی به **استعاره** دارد، زیرا یک کلمه آورده می‌شود و معنای دیگری از آن برداشت می‌شود. مانند «کوه» که معنای مقاومت و پایداری از آن برداشت می‌شود. در بیت زیر «**شب**» نماد دوران ظلم و ستم و تباهی است.

نشسته‌ام در انتظار این غبار بی‌سوار
دریغ کز **شب**ی چنین، سپیده سر نمی‌زند

تفاوت نماد با استعاره

استعاره به **یک** معنای غایب دلالت دارد ولی نماد می‌تواند به **چند** معنای غایب اشاره داشته باشد. به طور مثال «سرو» می‌تواند استعاره از **معشوق** و نمادی از **بلندی**، **آزادگی**، **پایداری**، **عظمت** و ... باشد. باید دید در متن مورد نظر معنای استعاری مد نظر است یا معنای نمادین. همچنین استعاره معمولاً به **یک چیز** و **هویت** اشاره دارد و نماد به **یک مفهوم**. مثلاً در مثال فوق، معشوق یک هویت است ولی پایداری و مقاومت یک مفهوم هستند.

نکته بسیار مهم: توجه داشته باشید که واژگان فوق همیشه و در هر عبارتی **نماد** نیستند. بلکه باید به معنای عبارت دقت کرد و دید که آیا آن واژه در معنای نمادین به کار رفته است یا خیر. در عبارت زیر واژه «**شب**» در مثال اول، در معنای نمادین (زمان پیش از انقلاب) و در مثال دوم، در هر دو مصراع در معنای حقیقی آمده است.

پیش از تو آب معنی دریا شدن نداشت
شب عاشقان بیدل، چه **شب**ی دراز باشد

شب مانده بود و جرأت فردا شدن نداشت
تو بیا کز اول **شب**، در صبح باز باشد

چند مورد از نمادهای مطرح کتاب درسی

نماد	حیوان	نماد	حیوان
نماد زیبایی و لطافت	گل	نماد افرادی که ظلم را نمی‌پذیرند.	گاوه
نماد پاک‌ی و طراوت	چشمه	نماد عاشق (عاشق حقیقی)	پروانه
نماد معشوق	شمع	نماد عاشق مدّی	بلبل
نماد افراد ضعیف	روبه	نماد انسان‌های وطن دوست	عباس میرزا
نماد ظلم و ستم	شب	نماد بزرگی و عظمت و بخشندگی	دریا
نماد عشق و طراوت	گل سرخ	نماد شهید	گل لاله

نکته بسیار مهم: توجه داشته باشید که بعضی واژگان ممکن است در یک درس یا در یک داستان، نماد و نشانه‌ی چیزی باشند ولی به صورت عمومی و شناخته‌شده، نماد آن چیز نباشند. مثلاً «روبه» که نماد «حیله‌گری و مکاری» است در درس یکم فارسی سال یازدهم نماد «افراد تنبل» است. سعی کنید در هر پایه‌ای که هستید حتماً نمادهای مطرح شده در قلمروهای ادبی را یاد بگیرید زیرا قطعاً از نماد سوال آورده می‌شود.

تمرین ۱ در کدام یک از ابیات زیر آرایه‌ی نماد وجود دارد؟ نماد به کار رفته را به طور دقیق مشخص کنید.

چو از شمع‌ی رسد پروانه را نور	در آید پسران پروانه از دور
گشت یکی چشمه ز سنگی جدا	غلغله‌زن چهره‌نما تیزپا
بشنو این نی چون شکایت می‌کند	از جدایی‌ها حکایت می‌کند
کز این پس به کنجی نشینم چو مور	که روزی نخوردند پیلان به زور
از دوست به یادگار دردی دارم	آن درد به صدهزار درمان ندهم
وین بوم محنت از پی آن تا کند خراب	بر دولت‌آشیان شما نیز بگذرد
آنجا در آن برزخ سرد در کوچه‌های غم و درد	غیر از شب آیا چه می‌دید چشمان تار من و تو
بیا با گل لاله بیعت کنیم	که آلاله‌ها را حمایت کنیم

واج آرایی

واج آرایی یا نغمه‌ی حروف، آرایه‌ای است که در آن شاعر یا نویسنده تعمداً از یک واج بیش از حد معمول استفاده می‌کند. به طوری که تلفظ آن واج، نسبت به سایر صداها، محسوس‌تر می‌باشد.

دستم اندر ساعد ساقی سیمین ساق بود
رشته‌ی تسبیح اگر بگسست معذورم بدار
خروش از خم چرخ چاپی بخواست
بر او راست خم کرد و چپ کرد راست
غنیمت است چنین شب که دوستان بینی
شب است و شاهد و شمع و شراب و شیرینی
کو آن‌که کف پای سگ کوی تو باشد
من خاک کف پای سگ کوی تو هستم
همان‌طور که ملاحظه می‌شود واج آرایی ممکن است تکرار یک حرف نباشد و تکرار یک حرکت (مصوت کوتاه) باشد. زیرا صداها نیز واج محسوب می‌شوند.

بیشتر بدانیم!

توجه: تکرار یک واج، دلیخواهی، شانس، اتفاقی یا بدون گزینش نیست. در واقع شاعر تعمداً صدایی را تکرار می‌کند که در معنا به آن نیاز دارد. در ابیات زیر شاعر به صدای خُرد شدن برگ‌های پاییزی در زیر پا نیاز دارد، بنابراین واج‌های «خ - ز» تکرار می‌شوند.

خیزید و خُز آید که هنگام خُزان است
باد خُنک از جانم خوارزم و زان است
آن برگ رزان بین که بر آن شاخ رزان است
گویی به مثل پیرهن رنگرزان است
یا در بیت زیر شاعر قصد ارائه صدای لب‌خند را دارد. لذا از واج «خ» بیشتر استفاده کرده است. آن‌گونه که ما نیز هنگام چت کردن برای خنده می‌نویسیم: خخخخخ.
لب‌خند تو خلاصه‌ی خوبی‌هاست
نخستی بخند، خنده‌ی گل زیباست

تکرار (واژه آرایی)

هر گاه یک کلمه، دو یا چند بار تکرار شود. تکرار یک کلمه را زمانی آرایه تکرار در نظر می‌گیریم که معنای آن در هر دو مورد یکسان باشد. (اگر واژه‌ای در دو معنای متفاوت تکرار شود «جناس همسان یا تام» می‌شود و تکرار نیست.

گر برود جان ما در طلب وصل دوست
حیف نباشد که دوست، دوست‌تر از جان ماست

توجه: ممکن است در تکرار یک واژه، به آن، ضمیر یا نشانه جمع و... بچسبد، این دو واژه، باز هم آرایه تکرار دارند.
چون بسی ابلیس آدم‌روی هست
پس به هر دستی نشاید داد دست
از چهای گل، با گلان آمیختی؟
تو مگر از شیشه روغن ریختی؟
از دوست به یادگار دردی دارم
آن درد به صد هزار درمان ندهم

توجه: دقت شود واژگانی که از تکرار یک تکواژ ساخته می‌شوند، مانند «پرس‌پرسان، گاه‌گاه، تندتند و...» و واژگانی که در ساختمان آن‌ها یک تکواژ تکرار شده است، مانند «مالامال، لبالب، دمدام و...»، اگر در بیتی بیایند، آرایه تکرار نداریم. زیرا هنوز یک واژه، دو بار تکرار نشده است.

دربغ می‌کنی از من نگاه را حتّی
خروشان و جوشان به کردار موج
سینه، مالامال درد است ای دریغا مرهمی
بزد بر کمر بند گرد آفرید
و نیز زمزمه‌ی گاه‌گاه را حتّی
فراز آمدند از کران فوج فوج
دل ز تنهایی به جان آمد، خدا را همدمی
زره بر برش، یک به یک، بردرید

تمرین ۱ در کدام یک از ابیات زیر آرایه‌ی واج‌آرایی یا واژه‌آرایی (تکرار) وجود دارد؟ به طور دقیق مشخص کنید.

بنای عمر تو چون برکشید سر به فلک	بنای عمر عدوی تو بر زمین افتاد
زان نمکدان لب شیرین شورانگیز تو	دانه‌ی خال سیه بر قرص سیمین بسته‌اند
چه شود گر من و تو چند قدح باده خوریم	باده از خون رزان است، نه از خون شماس
روی جانان طلبی آینه را قابل باش	ور نه هرگز گل و نسرین ندمد ز آهن و روی
زین بی‌خردان سفله بستان	دادِ دلِ مردمِ خردمند
آن ابر دُرّ بار ز دریا که برآید	پر کرده ز دُرّ و درم و دانه، دهان را

سجع

یکسانی دو واژه در وزن یا حرف روی یا هر دو. (حرف روی؛ حرف پایانی و اصلی یک کلمه است بدون الحاقیات. مثلاً روی در «دستم»، «ت» و در «بهاران»، «ر» و در «پرورده‌ام»، «د» می‌باشد.)

با توجه به تعریف فوق سه نوع سجع وجود دارد: مطّرف، متوازن، متوازی.

۱- سجع مطّرف: هرگاه پایان دو کلمه یکسان و وزن آن‌ها متفاوت باشد.

به نام آن خدایی که نام او راحت روح است و پیغام او در وقت صبح، مومنان را صبح است. پادشاهی او راست زیبنده، خدایی او راست درخورنده.

هر نفسی که فرو می‌رود مُمدّ حیات است و چون برمی‌آید مفرّج ذات.

۲- سجع متوازن: هرگاه وزن عروضی یا وزن هجایی دو کلمه یکسان و پایان آن‌ها متفاوت باشد.

پشت و پناه سپاه من بود، در دیده‌ی دشمنان خار و بر روی دوستان خال.

فلان را کرم بی‌شمار است و هنر بی‌حساب. دارای عزمی است متین و طبعی کریم.

نکته: در سجع متوازن منظور از هم‌وزنی، وزن عروضی و هجایی است نه وزن عربی. در وزن عروضی دو کلمه «سینا و عادل» هم‌وزن هستند و سجع می‌سازند، در حالیکه هم‌وزن عربی نیستند و «عادل» فقط با کلماتی هم‌وزن می‌باشد که بر وزن «فاعل» باشند، مثل: ناصر، نادر و ...

مسلم است کلماتی که هم‌وزن عربی هستند، نسبت به کلماتی که فقط هم‌وزن عروضی هستند، سجع زیباتری دارند و هم‌وزنی عربی از هم‌وزنی عروضی آهنگین‌تر است

۳- سجع متوازی: هرگاه دو کلمه هم در حروف پایانی و هم در وزن یکسان باشند. در واقع سجع متوازی، جمع دو سجع مطّرف و متوازن است.

مَنْتِ خدای را عزّوجلّ که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت.

بزرگان گفته‌اند: دولت، نه به کوشیدن است؛ چاره کم جوشیدن است.

جوانمرد که بخورد و بدهد، پسه از عابد که روزه دارد و بنهد.

نکته‌ی بسیار مهم: معمولاً هر کدام از دو رکن و پایه سجع در پایان یک جمله می‌آید. لذا برای ایجاد سجع وجود ۲ جمله الزامی است. مثلاً در عبارت «کمال و جمال او را نهایت نیست»، دو واژه «کمال و جمال» سجع ندارند. زیرا در یک جمله آمده‌اند.

بیشتر بدانیم!

توجه: باید کلمات را با تلفظ اصلی و گذشته‌شان بخوانیم تا به سجع موجود در آن دست بیابیم. مثلاً در متن زیر تلفظ «نخورد»، «نَخَرَد» می‌باشد. «فی‌الجمله نماند از معاصی منکری که نکرد و مُسکری که نَخُورَد».

توجه: سجع، بیشتر در نثر به کار می‌رود اما در شعر نیز کاربرد دارد و معمولاً در وسط و پایان مصراع‌ها و می‌آید.

در رفتن جان از بدن، گویند هر نوعی سخن	من خود به چشم خویشتن، دیدم که جانم می‌رود
من مانده‌ام مهجور از او، دیوانه و رنجور از او	گویی که نیشی دور از او، در استخوانم می‌رود

تمرین ۱ در کدام عبارات آرایه‌ی سجع وجود دارد؟ واژگان آفریننده سجع و نوع سجع را به طور دقیق مشخص کنید.

۱- جوهر اگر در خلاب افتد، همچنان نفیس است و غبار اگر به فلک رسد، همان خسیس.

۲- پرده‌ی ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه‌ی روزی به خطای منکر نبرد.

۳- شجاعت و درایت شاهزادگان موجب اطمینان خاطر شاه و خانواده اوست.

۴- دوستی را که به یک عمر فراچنگ آرند، نشاید که به یک دم بیازارند.

۵- از تن بی‌دل طاعت نیاید و پوست بی‌مغز را بضاعت نشاید.

۶- پنجه با شیر زدن و مشت با شمشیر، کار خردمندان نیست.

۷- نصیحت از دشمن پذیرفتن خطاست ولیکن شنیدن رواست.

جناس و انواع آن

جناس به معنی **هم‌جنسی** است و این هم‌جنسی در لفظ است نه در معنا. جناس یعنی دو کلمه‌ای که یا از یک جنس هستند مثل «دید و دیده» یا آن‌قدر شبیه به هم هستند که فکر می‌کنیم از یک جنس هستند، مانند «یاد و یار». جناس در واقع همسان بودن دو کلمه است که فقط در یک صامت یا مصوت اختلاف دارند. حتی گاه دو کلمه در تلفظ یکسانند و فقط معنای متفاوتی دارند.

جناس در نگاه کلی دو دسته است. ۱: جناس همسان (تام) ۲: جناس غیرهمسان (ناقص)

۱- جناس همسان (تام): جناسی است که دو کلمه در خوانش و نوشتار دقیقاً یکسانند و فقط در معنا تفاوت دارند.

عشق شوری در نهاد ما نهاد جان ما در بوته‌ی سودا نهاد

نهاد: ۱- ضمیر و درون و باطن ۲- قرار داد (فعل)

توجه: واژگان ایهام‌ساز که در مبحث ایهام آمده‌اند، اگر در متنی ۲ بار به کار روند، ممکن است آرایه تکرار یا جناس تام بسازند.

بیا و برگ سفر ساز و زاد ره برگیر که عاقبت برود، هر که او ز مادر زاد

زاد: ۱- توشه و آذوقه ۲- به دنیا آمد (فعل)

۲- جناس غیر همسان (ناقص): سه نوع است: الف) جناس ناقص اختلافی ب) جناس ناقص حرکتی ج) جناس ناقص افزایشی

الف) جناس ناقص اختلافی: جناسی است که دو کلمه فقط در یک حرف با هم اختلاف دارند. (این حرف متفاوت می‌تواند در ابتدا، وسط یا آخر باشد)

نشست از بر اسپ و برخاست گرد

بزد نیزه‌ی او به دو نیم کرد

زاغ سیه بر دو بال، غالیه آمیخته

چوک ز شاخ درخت، خویشتن آویخته

که از جهان ره و رسم سفر براندازم

به یاد یار و دیار آن چنان بگیریم زار

ب) جناس ناقص حرکتی: جناسی است که دو کلمه فقط در یک حرکت یا مصوت کوتاه اختلاف داشته باشند.

وی شور تو در سرها، وی سِر تو در جانها

ای مَهر تو در دلها، وی مَهر تو بر لبها

باید به سینه رُفت زین جا تا فلسطین

باید به مژگان رُفت گرد از طور سینین

ج) جناس ناقص افزایشی: جناسی است که یک واژه نسبت به دیگری فقط یک حرف اضافه‌تر دارد. (این یک حرف می‌تواند در ابتدا، وسط یا آخر باشد)

که از جهان ره و رسم سفر براندازم

به یاد یار و دیار آن چنان بگیریم زار

همدم گل نمی‌شود، یاد سمن نمی‌کند

سرو چمان من چرا میل چمن نمی‌کند

ناله کنم بگویدم، دم مزن و بیان مکن

کار دلم به جان رسد، کارد به استخوان رسد

نکته: در کنکور عمومی نوع جناس‌ها مهم نیست مگر این‌که نوع آن را خواسته باشند. مثلاً گفته باشند در کدام گزینه جناس تام وجود دارد. که باید دقیقاً جناس تام را پیدا کنیم. اما اگر گفته بودند جناس، هر کدام را می‌توانیم لحاظ کنیم.

نکته: جفت کلماتی مانند «شاه و شه»، «راه و ره»، «گاه و گه» و ... جناس نمی‌سازند. در واقع اینگونه موارد اختلافی است ولی برای ما نظر طراحان کنکور مهم است.

نکته: جناس تام را با آرایه‌ی تکرار اشتباه نگیریم. دو کلمه که معنا و تلفظ و نوشتار یکسان دارند، فقط آرایه‌ی تکرار دارند و جناس ندارند اما اگر معنا متفاوت و تلفظ و نوشتار یکسان بود، جناس تام داریم و تکرار نداریم.

تمرین ۱ در کدام یک از ابیات زیر آرایه‌ی جناس وجود دارد؟ واژگان جناس را مشخص کنید و نوع آن را بنویسید.

بلبکان با نشاط، قمریکان با خروش	در دهن لاله، مُشک، در دهن نحل، نوش
گر تیغ برکشد که محبان همی‌زنم	اول کسی که لاف محبت زند منم
این یکی اندر جهان خسروی کرده وطن	و آن دگر بر آسمان سروری کرده مقر
مهر خوبان دل و دین از همه بی‌پروا برد	رخ شطرنج نبرد آنچه رخ زیبا برد
خواجو از عشق تو چون از سر هستی بگذشت	به وفات آمد و بر خاک درت یافت وفات
موی و رویت روز و شب در چشم ماست	زانکه گه تاریک و گاهی روشن است
شب هجر است و دارم بر فلک دست دعا اما	به غیر از مرگ، حیرانم چه خواهم از خدا امشب
به بوی زلف تو دادم دل شکسته به باد	بیا که جان عزیزم فدای بوی تو باد
ای دیر به دست آمده بس زود برفتی	آتش زدی اندر من و چون دود برفتی
زهر به پیش او ببر تا گندش به از شکر	قهر به پیش او بنه تا گندش همه رضا
تا جان بود از مهر رخس برنگنم دل	گر میر نهد بندم و گر پیر دهد پند
برو ای ترک که ترک تو ستمگر کردم	حیف از آن عمر که در پای تو من سر کردم

حس آمیزی

همان‌طور که از نام آن برمی‌آید آمیختن دو حس از حواس پنجگانه (بینایی، شنوایی، بویایی، چشایی، لامسه) با یکدیگر را حس آمیزی می‌گویند.

با باد بوده هم‌ره، بوی تو در سحرگه
گل‌ها شنیده بویت، خود را به باد داده
مسلم است که رایحه مربوط به حس بویایی است، ولی شاعر می‌گوید: گل‌ها بوی تو را شنیده‌اند و...
گر چه جز تلخی ایام ندید هر چه خواهی سخنش شیرین است
در بیت فوق سه حس آمیزی وجود دارد: تلخی ایام، تلخی را دیدن و سخن‌های شیرین.
گر تو شیرین شکرلب به شکر خنده در آبی به شکر خنده‌ی شیرین دل خلقی برابایی
خنده یا قابل دیدن است یا شنیدن صدای آن، اما بیت فوق به طعم آن اشاره دارد.

نمونه‌های دیگر:

چنان بر صورت شیرین این دیوانه مفتونم	که در خاطر نمی‌گنجد خیال ملک پرویزم
به ترانه‌های شیرین، به بهانه‌های رنگین	بکشید سوی خانه، مه خوب خوش‌لقا را
جان از سکوت سرد شب دلگیر می‌شد	دل در رکاب آرزوها پیر می‌شد

توجه: حس آمیزی‌ای که یکی از حس‌ها، لامسه (خشک، سرد، زیر، سفت، لطیف و ...) باشد، دیریاب‌تر و دیرفهم‌تر است.
با من به سلام خشک، ای دوست زبان ترکن
تا از مژه هر ساعت، لعلِ تروت افشانم

نکته: توجه داشته باشید، آمدن کلماتی مانند: دیدن، شنیدن، بوییدن، نگاه کردن و انواع رنگ یا مزه و ... که مربوط به حواس پنجگانه می باشند، لزوماً حس آمیزی نمی سازند. بلکه **آمیختگی دو حس** ناهمگون را **حس آمیزی می گوئیم**. مثلاً صفتی ناهمگون برای موصوف (**جیغ بنفش**) یا مضاف الیهی نامتعارف (**گرمای سخن**). در دو بیت زیر با وجود آمدن واژه هایی مانند «ببینم و بشنوم»، ابیات فاقد حس آمیزی هستند.

تا رفتنش ببینم و گفتنش بشنوم از پای تا به سر همه سمع و بصر شدم
می داشت پدر به سوی او گوش این قصه شنید و گشت خاموش

توجه: توجه داشته باشید در ترکیباتی مانند: «**رنگ عشق، اندیشه ی نرم، بوی محبت، تنهایی تلخ، ایمان روشن، ترس سرد**» و مواردی از این دست، در واقع ۲ حس با هم ترکیب نشده اند، ولی با توجه به اینکه یک حس، در جایگاه نامناسب آمده است، این گونه ترکیب ها را نیز حس آمیزی می گیریم. در این ترکیبات یکی از دو واژه اصلاً مربوط به هیچ یک از حواس پنجگانه نیست و قاعداً دو حس ترکیب نشده اند بلکه یک **حس**، با یک **واژه انتزاعی و ذهنی** ترکیب شده است.

توجه: نوع دیگری از حس آمیزی زمانی است که به جای حس، از واژه ای استفاده می شود که حس دارد: **نمک نگاه، قند وصال**

توجه: حس آمیزی گاه در یک **واژه ی مرکب** ایجاد می شود. در بیت زیر واژه مرکب «شیرین کار» حس آمیزی دارد.
تو خود چه لعبتی ای شهسوار **شیرین کار** که در برابر چشمی و غایب از نظری

نکته: همچنین مجدد این نکته اعلام می شود؛ «**وجود یک آرایه، منافی وجود آرایه دیگر نیست**». مثلاً واژه «شیرین سخن» **کنایه** از «خوش سخن است» و **حس آمیزی** هم دارد.

تمرین ۱ در کدام یک از ابیات، آرایه ی حس آمیزی وجود دارد؟ حس آمیزی به کار رفته را به طور دقیق مشخص کنید.

تا تو را آن بو کشد سوی جنان	بوی گل باشد دلیل گلبنان
صد میکده خون بیش کشیده است دل من	تا کار به رنگینی گفتار کشیده است
کس ندیده است آدمی زاد از تو شیرین تر سخن	شکر از پستان مادر خورده ای یا شیر را
نصیحت می کنندم سردگویان	که برگرد از غمش بی روی زردی
چنین که از همه سو دام راه می بینم	به از حمایت زلفش مرا پناهی نیست
من دگر شعر نخواهم که نویسم که مگس	زحتم می دهد از بس که سخن شیرین است
سپهبد به گفتار او بنگرید	شگفت آمدش کآن سخن ها شنید
شمس تبریز در آن صبح که تو درتابی	روز روشن شود از روی چو ماهت شب تار
دید کز آن دل آغشته به خون	آید آهسته برون این آهنگ
آخر این ناله ی سوزنده اثرها دارد	شب تاریک فروزنده اثرها دارد
از این شعر تر شیرین ز شاهنشاه عجب دارم	که سر تا پای حافظ را چرا از زر نمی گیرد

پارادوکس

پارادوکس ضد و نقیض گویی است. یعنی عبارت به گونه‌ای باشد که قسمتی از کلام، متناقض و ضد قسمت دیگری از کلام باشد. یا دو ویژگی متضاد، در یک مفهوم جمع شود. در مصراع دوم بیت زیر «آن بینی» متناقض «آن چه نادیدنی است» می‌باشد. یا «بسیار نقش» متناقض «ساده» است.

چشم دل باز کن که جان بینی
چيست اين سقف بلند ساده بسیار نقش
آن چه نادیدنی است، آن بینی
زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست
متناقض نما به سه صورت می‌آید: ۱- پارادوکس در جمله ۲- پارادوکس در ترکیب ۳- پارادوکس در واژه

۱- پارادوکس در جمله: خود به دو صورت می‌آید: ۱- یک جمله‌ای ۲- دو جمله‌ای (الف) یک جمله‌ای

هر گاه قسمتی از یک جمله، قسمت دیگر را نقض کند یا ضد قسمت دیگر باشد.

گر تو خواهی تا شوی مرد ای پسر
به پاس یک دل ابری دو چشم بارانی
هیچ درمان نیست چون درد ای پسر
پر است خلوتم از یک حضور نورانی

(ب) دو جمله‌ای

ز کوی یار می‌آید نسیم باد نروزی
باد معمولاً و قاعدتاً چراغ را خاموش می‌کند. حال آن که حافظ می‌گوید: اگر از این باد کمک بگیری، چراغ را روشن تر می‌کنی.
کسی که وسعت او در جهان نمی‌گنجد
کسی که وسعت او در جهان نمی‌گنجد، چگونه در خانه‌ای جای می‌گیرد؟
از این باد ار مدد خواهی، چراغ دل برافروزی
به خانه‌ی دل من آمده است مهمانی

۲- پارادوکس ترکیب

پارادوکس اکثراً به صورت ترکیب وصفی «شب آفتابی» یا ترکیب اضافی «صدای سکوت» در شعر و نثر به کار می‌رود و آن آوردن دو کلمه متضاد به صورت «ترکیب اضافه شده» است.

حاصل ذوق و هنر، خون جگر بود مرا
دست غریق یعنی فریاد بی‌صدایم
چنین نقل دارم ز مردان راه
فقیران منعم، گدایان شاه
این هم از بی‌هنری‌های هنر بود مرا
توجه: دو کلمه متضاد اگر به هم اضافه شده باشند و به صورت «..... یا ی +» آمده باشند، متناقض نما می‌سازند ولی اگر جدا از هم باشند یا معطوف باشند معمولاً آرایه تضاد می‌سازد.

روزها کار من این است و همه شب سخنم
این چه نادیده خریدار تو باشد، زهرا
که چرا غافل از احوال دل خویشتنم
روز و شب در غم تو، ناله که عباس کند

نکته بسیار مهم: در نکته بالا باید دقت داشته باشیم که پارادوکس گاه جمع کردن دو ویژگی متضاد در یک چیز است. به یاد کاکل پرتاب و زلف پُرچینش
با من آمیزش او الفت موج است و کنار
مثال عشق پیدایی و پنهان
دل من است که هم جمع و هم پریشان است
دم به دم با من و پیوسته گریزان از من
ندیدم همچو تو پیدا پنهانی
نکته: در پارادوکس ترکیب، ممکن است بین دو کلمه متضاد، کلمه‌ی دیگری آمده باشد. در بیت زیر پارادوکس «رونق کسادی» است.

ما هیچ متاعان خجل از قدر رواجیم
در کشور ما رونق بازار کسادی است
۳- پارادوکس در واژه: پارادوکس ممکن است در یک واژه مرکب باشد. مانند: خراب‌آباد، عریان‌پوش
بیا بیا که زمانی ز می خراب شویم
من ملک بودم و فردوس برین جایم بود
مگر رسیم به گنجی در این خراب‌آباد
آدم آورد در این دیر خراب‌آبادم

بیشتر بدانیم!

نکته مهم: یکی از نکات قابل توجه در پارادوکس این است که پارادوکس‌ها به دلیل غیر باور بودن معمولاً با اشاره‌ای ظریف از سمت شاعر همراه هستند. چنانکه در ۳ مثال زیر مشاهده می‌کنید، خود شاعر بر غیر معمول بودن سخنان اذعان دارد.

این نکته عجب شنو از بخت واژگون
ما را بکشت یار به انفاس عیسوی
با که این نکته توان گفت که آن سنگین دل
گشت ما را و دم عیسی مریم با اوست
از خلاف آمد عادت بطلب کام که من
کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم
نکته بسیار مهم: بعضی عبارات نیز ظاهراً پارادوکس دارند اما با کمی دقت درمی‌یابیم که پارادوکس ندارند. مانند این مصراع از مهدی اخوان ثالث در مورد رستم: «این برایش سخت آسان بود»

اکنون می‌گوییم چرا این مصراع پارادوکس ندارد. دقت داشته باشید، «سخت» در اینجا قید است و معنای «بسیار» می‌دهد. در نتیجه مفهوم عبارت فوق می‌شود: «این برایش بسیار آسان بود» و این جمله اصلاً پارادوکس ندارد. ما نیز در گفتار امروزی و عادی و معیار، از جملاتی اینگونه استفاده می‌کنیم. مثلاً می‌گوییم: **سخت ورزش کردم** (یعنی خیلی ورزش کردم). **بد گشتم** (یعنی خیلی گرسنه‌ام) یا مثلاً می‌گوییم: **بد درس خوندم** (یعنی خیلی درس خوندم)

توجه: این مبحث را حتماً با مبحث «تضاد» مطالعه کنید. چرا که ممکن است تضاد را اشتباهی «پارادوکس» در نظر بگیرید. پس تضاد را هم خوب یاد بگیرید تا این دو را با هم اشتباه نگیرید.

تضاد

آوردن دو واژه متضاد در یک بیت یا یک عبارت را تضاد می‌گویند.

ز روی دوست، دل دشمنان چه دریابد	چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجا
نه شاخ خشک گردد روز سرما	نه برگش زرد گردد روز گرما
خانه‌ی دل ما را از گرم عمارت کن	پیش از آن‌که این خانه رو نهد به ویرانی
به عمری یک نفس با ما چو بنشینند، برخیزند	نهال شوق در خاطر چو برخیزند، بنشانند
این‌که گاهی می‌زدم بر آب و آتش خویش را	روشنی در کار مردم بود مقصودم چو شمع

توجه: آرایه تضاد ممکن است در یک فعل و حالت منفی آن رخ دهد.

از وجود قدری نام و نشان هست که هست
ور نه از ضعف در آن‌جا اثری نیست که نیست

توجه: تضاد بین دو واژه ممکن است محسوس و آشکار نباشد.

صورت زیبای ظاهر هیچ نیست
ای برادر سیرت زیبا بیار

بیشتر بدانیم!

سوال: آیا هر پارادوکسی، تضاد هم دارد؟ خیر. بسیاری از پارادوکس‌ها می‌توانند تضاد هم باشند. مانند: «ز بندگی شما صد هزارم آزادی است، عاقل جاهل، مست هشیار، کافر مومن و ...»، ولی ممکن است کلمات سازنده پارادوکس، با هم در تضاد نباشند. مانند: «فقیرانِ منعم، شبِ آفتابی، آتشِ سرد و ...». توجه شود که «فقیر» با «منعم» در تضاد نیست و با وجود داشتن پارادوکس، تضاد ندارد!

ممکن است دبیر ارجمندی بگوید تضاد مفهومی ایجاد کرده است. بله و این تضاد مفهومی را پارادوکس است نه تضاد! درواقع هرگاه دو کلمه‌ی متضاد به هم اضافه شوند، آن ترکیب هم تضاد دارد و هم پارادوکس. (رجوع شود به آرایه پارادوکس)

دولت فقر خدایا به من ارزانی دار
کاین کرامت سبب حشمت و تمکین من است
«دولت» به معنی «سعادت و خوشبختی» و «فقر» به معنی «بدبختی» است. اگر این دو جدا از هم بیایند، بیت یا عبارت، فقط تضاد دارد، اما اضافه‌شدن آن‌ها هم تضاد می‌سازد و هم پارادوکس.

توجه: در مراعات نظیری که دو واژه، متضاد هم باشند، آن‌ها را «تضاد» می‌گیریم نه «مراعات نظیر». (مانند «سفید و سیاه» که در اصل مراعات نظیر هستند، چون زیر مجموعه یک چیز، یعنی «رنگ» هستند).

توجه: این مبحث را حتماً با مبحث «پارادوکس» مطالعه کنید. چرا که ممکن است پارادوکس را اشتباهی «تضاد» در نظر بگیرید. پس پارادوکس را هم خوب یاد بگیرید تا این دو را با هم اشتباه نگیرید.

تمرین ۱: در کدام یک از ابیات زیر آرایه‌ی پارادوکس (متناقض نما) یا تضاد وجود دارد؟ پارادوکس یا تضاد به کار رفته را به طور دقیق مشخص کنید.

صوفی مجلس که دی جام و قدح می‌شکست	باز به یک جرعه می‌عقل و فرزانه شد
گریه‌ی شام و سحر شکر که ضایع نگشت	قطره‌ی باران ما گوهر یکدانه شد
حلقه‌ی دام نجات است خم طره‌ی دوست	وای بر حالت مرغی که در این دام نبود
دست شستن ز بقا آب حیات است تو را	خط کشیدن به جهان خط نجات است تو را
داد آگهی ز خاصیت آب زندگی	زهری که ریخت عشق تو در انگبین مرا
هنر خوار شد، جادویی ارجمند	نهران راستی، آشکارا گزند
آزاد بنده‌ای که بود در رکاب تو	خرم ولایتی که تو آنجا سفر کنی
مهی که راز من از پرده آشکارا کرد	هنوز صورت او زیر پرده پنهان است
بلبلی برگ گلی خوش‌رنگ در منقار داشت	و اندر آن برگ و نوا خوش ناله‌های زار داشت
عجب مدار که در عین درد خاموشم	که درد یار پریچهره، عین درمان است

حسن تعلیل

حُسن تعلیل به معنای زیبایی علت و آوردن دلیلی غیر واقعی و ادبی است. و آن هنگامی است که شاعر یا نویسنده برای یک موضوع، دلیلی غیرمنطقی و خیال‌انگیز بیاورد.

به این داستان تخیلی توجه کنید: سعدی در محفلی از زیبارویان تعریف می‌کرده و حُسن آن‌ها را می‌گفته و بنا به دلایلی از معشوقش تعریف نکرده. بعد از آن، معشوق سعدی از سعدی، گله و شکایت کرده است که چرا وقتی از خوبرویان تعریف می‌کرده، از او چیزی نگفته است؟ سعدی هم متوجه شده اشتباه بزرگی کرده است، لذا با بیت زیر قضیه را ماست‌مالی و توجیه کرده است!

نه خلاف عهد کردم که حدیث جز تو گفتم همه بر سر زبانند و تو در میان جانی
بیت فوق حُسن تعلیل دارد. زیرا دلیل واقعی آن چیزی نیست که شاعر گفته است.
شاعر در بیت زیر علت باریدن باران را، بدعهدی روزگار می‌داند.

رسم بدعهدی ایام چو دید ابر بهار گریه‌اش بر سمن و سنبل و نسرين آمد
نکته: با توجه به این که حُسن تعلیل، معمولاً با آوردن علت همراه است، بهتر است **حروف تعلیل و سبب و علت** را بشناسیم. معمولاً ابیاتی که این حروف را داشته باشند، حُسن تعلیل نیز دارند. «که، از، ز، از آن، زان، تا، چون و ...» اگر به معنای «به این دلیل که، زیرا که، چون که، به خاطر این که ...» باشند، معمولاً حسن تعلیل می‌سازند. واژگان «علت»، «سبب» و «دلیل» نیز همین‌طورند و اگر در بیتی بیایند، به احتمال زیاد حُسن تعلیل خواهند ساخت.

پسته دهان‌بسته زان بود که ندارد خوبی و شیرینی دهان که تو داری
پسته «به این دلیل» دهان‌بسته است که مانند تو خوب و شیرین‌زبان نیست.

از آن مرد دانا دهان دوخته است که بیند که شمع از زبان سوخته است
مرد دانا «به این سبب» ساکت است و دهانش را بسته است که می‌بیند شمع، به سبب بازشدن دهانش و سوختن زبانش (فتیله‌اش) می‌سوزد.

تا چشم تو ریخت خون عشاق زلف تو گرفت رنگ ماتم
 «به این دلیل» است زلف تو سیاه است که در ماتم کشته شدگان چشم تو نشسته است.
 خمیده پشت از آن گشتند پیران جهان دیده **که** اندر خاک می‌جویند ایام جوانی را
 پیران «به آن سبب» خمیده قامت گشته‌اند که در خاک در جست‌وجوی جوانی هستند.
 عجب نیست بر خاک اگر گل شکفت **که** چندین گل‌اندام در خاک خفت
 «به این دلیل که» انسان‌های گل‌اندام در خاک دفن شده‌اند، از خاک گل می‌روید.

چند بیت دیگر:

در هر طرف ز خیل حوادث کمین‌گهی است **زان رو** عنان‌گسسته دواند سوار عمر
 ماه از اثر مهر رخت یافت نشانی **زان روی** جهانی به جمالش نگران است
 من دگر شعر نخواهم که نویسم که مگس زحمت می‌دهد از بس که سخن شیرین است!
 گر شاهدان نه دُنبی و دین می‌برند و عقل پس زاهدان **برای چه** خلوت گزیده‌اند؟!
 بید مجنون در تمام عمر **سر بالا نکرد** حاصل بی‌حاصلی نبود به جز **شرمندگی**

بیشتر بدانیم!

توجه: گاه حسن تعلیل پاسخ خیال‌انگیز به یک سؤال است. (سؤال و تعجب)
 خاک بغداد به مرگ خلفا می‌گردد و نه این شط روان چیست که در بغداد است؟
 گفتم این سلسله‌ی زلف بُتان از پی چیست؟ گفت حافظ گله‌ای از دل شیدا می‌کرد
توجه: حسن تعلیل گاه در ۲ بیت موقوف المعانی شکل می‌گیرد.
 من موی خویش را نه از آن می‌کنم سیاه تا باز نوجوان شوم و نو کنم گناه
 چون جامه‌ها به وقت مصیبت سیه کنند من موی از مصیبت پیری کنم سیاه
توجه: حُسن تعلیل به معنای زیبا بودن علت است. پس هر علتی نمی‌تواند حُسن تعلیل باشد. مثلاً در بیت زیر علت کاری بیان شده، ولی چون علت زیبا و ادبی نیست و دلیل آورده شده منطقی است، حُسن تعلیل ندارد.
 هدیه‌ها می‌داد هر درویش را **تا** بیابد نطق مرغ خویش را
توجه: حروف «که، از، چون و ...» ممکن است معنای تعلیل نداشته باشند.
تمرین ۱ در کدام یک از ابیات، آرایه‌ی حُسن تعلیل وجود دارد؟ حُسن تعلیل به کار رفته را به طور دقیق مشخص کنید.

روزها کار من این است و همه شب سخنم که چرا غافل از احوال دل خویشتنم
 چشم‌پوشیدن به است از دیدن نادیدنی زین سبب آیینه گیرد از هوا زنگار را
 گه نعره زدی بلبل، گه جامه دریدی گل با یاد تو افتادم، از یاد برفت آن‌ها
 از دلم افتاده اخگرش به گریبان بی‌سبب آن زلف پیچ و تاب ندارد
 ز کعبه داغ سیاهی چرا نمی‌افتد؟ اگر نه سوخته‌ی عشق لاله‌رویان است
 جنبش سرو تو پنداری کز باد هواست نه که از ناله‌ی مرغان چمن در طرب است
 گل‌ها همه به هرزه گریبان دریده‌اند من حرفی از لب تو به گلشن نگفتم
 نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت متحیرم چه نامم شه مُلک «لا فتی» را
 من دگر شعر نخواهم که نویسم که مگس زحمت می‌دهد از بس که سخن شیرین است

ایهام

هرگاه شاعر یا نویسنده یک واژه و یا عبارت را به گونه‌ای به کار ببرد که دو یا چند معنای قابل قبول از آن برداشت شود. توجه شود که در ایهام باید هر دو معنی قابل قبول باشند و هیچ کدام از دو معنی لطمه‌ای به معنای شعر وارد نکند.

ز گریه مردم چشمم نشسته بر خون است ببین که در طلبت حال مردمان چون است؟
مردمان: ۱- انسان‌ها (ببین حال انسان‌ها برای رسیدن به تو چگونه است؟) ۲- مردمک‌ها (ببین حال مردمک‌هایم برای رسیدن به تو چگونه است؟)

بر بوی سر زلف تو چون عود بر آتش می‌سوزم و می‌سازم و باد است به دستم
بوی: ۱- رایحه (با رایحه‌ی سر زلف تو... می‌سوزم) ۲- امید (بر امید سر زلف تو... می‌سوزم)

اگر دو چشم تو مست مدام خواهد بود خروش و مستی ما بر دوام خواهد بود
مدام: ۱- پیوسته (اگر دو چشم تو، پیوسته مست خواهد بود...) ۲- شراب (اگر دو چشم تو، مست شراب خواهد بود...)
خانه زندان است و تنهایی ضلال هر که چون سعدی گلستانیش نیست
گلستان: ۱- هر که مانند سعدی گلستان و باغی ندارد ۲- هر که مانند سعدی اثری مثل گلستان ندارد

ای دمت عیسی، دم از دوری مزن من غلام آن که دوراندیش نیست
دوراندیش: ۱- من کسی را دوست دارم که آگاه و آینده‌نگر نیست. ۲- من کسی را دوست دارم که به دوری فکر نمی‌کند.
توجه: گاه ایهام بسیار هنرمندانه است و یک کلمه بیش از دو معنا می‌دهد.

امشب صدای تیشه از بیستون نیامد شاید به خواب شیرین فرهاد رفته باشد
خواب شیرین: ۱- خوابی خوش ۲- خواب شیرین را دیدن (نام معشوقه‌اش) ۳- خواب شیرین کنایه از مرگ!

توجه: گاه یک کلمه بسیار ساده می‌تواند ایهام داشته باشد. مانند واژه‌ی «نگران» یا عبارت «دور از تو»
مرغ دل باز هوادار کمان ابروی است ای کبوتر نگران باش که شاهین آمد
نگران: ۱- ناراحت ۲- نگاه‌کنان

چون جام شفق موج زند خون به دل من با این همه دور از تو مرا چهره زردی است
دور از تو: ادور از وجود تو، در فراق تو ۲- دور از جان تو

توجه: مبحث «ایهام» را حتماً با مبحث «ایهام تناسب» مطالعه کنید. چرا که ممکن است آن‌ها را با هم اشتباه بگیرید.

ایهام تناسب

هرگاه شاعر واژه‌ای را به گونه‌ای به کار ببرد که یک معنای آن قابل قبول و معنای دیگر آن با کلمه یا کلماتی در بیت فقط ارتباط و تناسب معنایی داشته باشد. (امیدوارم بوی غذا به مشامش برسد).

گویند روی سرخ تو سعدی که زرد کرد؟ اکسیر عشق بر مسم افتاد و زر شدم
روی: ۱- چهره ۲- فلز روی ۳- بالای

مسلم است که منظور فقط معنای اول (چهره) است و معنای دوم فقط با کلماتی مثل مس و زر تناسب معنایی دارد.
چون شبنم اوفتاده بدم پیش آفتاب مهرم به جان رسید و به عیوق برشدم
مهر دو معنا دارد: ۱- عشق ۲- خورشید. از این دو معنا فقط معنای اول در شعر قابل قبول است: «عشق من را به بلندی رساند»
قابل قبول و «خورشید من را به بلندی رساند» غیر قابل قبول. اما معنای دوم با کلماتی مانند آفتاب و عیوق (که ستاره‌ای در بلندی‌هاست) تناسب معنایی دارد. این گونه ایهام را ایهام تناسب می‌گوییم.

روی خوبت آیتی از لطف بر ما کشف کرد
ز آن زمان جز لطف و خوبی نیست در **تفسیر** ما
آیت: ۱- **نشانه ۲- آیه** (جزئی از قرآن). مسلّم است که فقط معنای اوّل آن به کار شعر می‌آید و معنای دوم آن با واژه تفسیر فقط تناسب معنایی دارد.

گر هزار است بلبل این باغ همه را نغمه و ترانه یکی است
هزار: ۱- **عدد ۱۰۰۰-۲- بلبل و عندلیب** (پرنده‌ای خوش‌آوا). مسلّم است که فقط معنای اوّل آن به کار شعر می‌آید و معنای دوم آن با واژه‌ها «بلبل، نغمه و ترانه» فقط تناسب معنایی دارد.

چنان سایه گسترد بر عالمی که **زالی** نیندیشد از رستمی
زال: ۱- **پیر و ناتوان ۲- پدر رستم**

آن چنان امنیتی در جهان به وجود آورد که هیچ شخص ناتوانی از هیچ شخص نیرومندی - حتی رستم - نترسد.

نکته: بسیاری از اسامی در ابیات ایهام تناسب ایجاد می‌کنند. اسامی همچون: خسرو، شیرین، زال و ...

نکته: در دریافت آرایه ایهام، **اصلی‌ترین تبخّر، دانستن معنی کلمات** است. وقتی به معنی کلمات ایهام‌دار دقت کنید، متوجه می‌شوید چرا نمی‌توانستید سوالات ایهام و ایهام تناسب را درست جواب بدهید. چون بسیاری از این معانی را نمی‌دانید. و جالب اینجاست که همه‌ی این واژگان، به صورت ایهام یا ایهام تناسب، در امتحان نهایی یا کنکور آمده‌اند. پس به جزوه اصلی آرایه‌های ادبی مراجعه کنید و این واژگان را به خاطر بسپارید.

بیشتر بدانیم!

نکته مهم: بعضی از ایهام‌ها مربوط به اسم شاعر یا تخلص شعری آن‌هاست. شاعران مطرح در این زمینه را بشناسید.
عهد کردی که گشی فرصت خود را روزی **فرست** ار یافتی، آن **عهد** فراموش نکن
عهد: ۱- **پیمان** (اگر فرصت یافتی آن پیمان را فراموش نکن) ۲- **روزگار** (اگر فرصت یافتی آن روزگار را فراموش نکن)
فرصت در این بیت تخلص شاعر است (فرصت شیرازی) و ایهام دارد. ۱- اگر **فرصت (زمان)** یافتی ۲- اگر **فرصت (شاعر)** را یافتی
واژگانی که قابلیت ایهام دارند، برای مبحث جناس تام نیز بسیار مهم هستند.

تمرین ۱ در کدام یک از ابیات زیر آرایه‌ی ایهام یا ایهام تناسب وجود دارد؟ نوع ایهام یا ایهام تناسب را به طور دقیق مشخص کنید.

تو شوخ‌دیده مگس بین که می‌کند بازی
صبا به غالیه‌سای و گل به جلوه‌گری
به زیر دامن شب در سیاهی
حال هجران تو ندانی که چه مشکل حالی است
فرشته‌ات به دو دست دعا نگه دارد
بر طرف چمن، باز به پرواز نیامد
مهری که همچو روح فرو رفته در تنم
که خار راه او در زیر پا ریحانه می‌آید
چو چنگش رگ و استخوان ماند و پوست
و اندر آن برگ و نوا خوش ناله‌های زار داشت

به راستی که نه هم‌بازی تو بودم من
به بوی زلف و رُخت می‌روند و می‌آیند
نهان می‌گشت روی روشن روز
ماه‌م این هفته برون رفت و به چشمم سالی است
دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای
چون بلبل دلسوخته را بال بکنند
بیرون چگونه می‌رود از کین مهوشان
چنان با باده‌ی عشق تو سرگرم در این گلشن
نه بیگانه تیمار خوردش نه دوست
بلبلی برگ گلی خوش‌رنگ در منقار داشت

اغراق

اغراق در لغت به معنی سخت کشیدن کمان است و در اصطلاح بدیع، زیاده‌روی در توصیف است. چنان که از حد معمول بگذرد و برای شنونده شگفت‌انگیز و زیبا باشد.

بگشای تربتم را بعد از وفات و بنگر
خروش سواران و اسپان ز دشت
فلک باخت از سهم آن جنگ رنگ
بود سهمگین جنگ شیر و پلنگ

نکته: اغراق معمولاً در آثار حماسی دیده می‌شود، اما باید دقت داشت که آثار غنایی و عاشقانه و هر نوع ادبی دیگر نیز می‌تواند اغراق داشته باشد.

به یاد یار و دیار آن چنان بگریم زار
بگذار تا بگریم، چون ابر در بهاران
هیچ است آن دهان و نبینم از آن نشان
که از جهان ره و رسم سفر براندازم
کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران
موی است آن میان و ندانم که چیست آن

نکته: آمدن اعدادی مانند صد، هزار، هزاران و... معمولاً اغراق می‌سازد. (اما ممکن است تله‌ی کنکوری باشد).

اگر از سینه‌ی مور ضعیفی پرده برداری
دلم گرفته از این روزها دلم تنگ است
دم تیغ بر گردنش چون رسید
هزاران کوه غم بر دل از آن موی کمر دارد
میان ما و رسیدن هزار فرسنگ است
سر عمرو صد گام از تن پرید

بیشتر بدانیم!

توجه: یکی از ویژگی‌های آثار حماسی «خرق عادت» است که اغراق نمونه‌ای از آن است. لذا در بیشتر آثار حماسی، اغراق دیده می‌شود. به گونه‌ای که در تمام ابیات پیوسته زیر اغراق دیده می‌شود.

خروش سواران و اسپان ز دشت
همه تیغ و ساعد ز خون بود لعل
نماند ایچ با روی خورشید، رنگ
دلیری کجا نام او اشکبوس
بشد تیز رهام با خود و گبر
ز بهرام و کیوان، همی برگذشت
خروشان دل خاک در زیر نعل
به جوش آمده خاک بر کوه و سنگ
همی برخوردید بر سان کوس
همی گرد رزم اندر آمد به ابر
خروش سواران و اسپان ز دشت
همه تیغ و ساعد ز خون بود لعل
نماند ایچ با روی خورشید، رنگ
دلیری کجا نام او اشکبوس
بشد تیز رهام با خود و گبر

نکته بسیار مهم: اغراق فقط در تعریف بیش از حد از یک موضوع یا شخص نیست، بلکه تخریب بیش از حد نیز می‌تواند حاوی اغراق باشد. چنانکه بگوییم فلانی از مورچه هم ضعیف‌تر است!!!

تمرین ۱ در کدام یک از ابیات زیر آرایه‌ی اغراق وجود دارد؟ اغراق به کار رفته را به طور دقیق مشخص کنید.

بعد از هزار سال به بام زحل رسد
هستند بی‌قرار چو زلف تو عالمی
لباس عافیتی هست گر در این عالم
شور شراب عشق تو آن نفسم رود ز سر
با صد هزار زخم زبان زنده‌ام هنوز
ای عاشقان روی تو از ذره بیشتر
گر همین سوز رود با من مسکین در گور
هنر بیار و زبان‌آوری مکن سعدی
از آب دیده صد ره، طوفان نوح دیدم
گر پاسبان ز بام تو سنگی رها کند
تا دیده دید در خم زلفت قرار حسن
که دست خلق از آن کوتاه است، عریانی است
کاین سر پر هوس شود، خاک در سرای تو
گردون گمان نداشت به این سخت‌جانی‌ام
من کی رسم به وصل تو کز ذره کمترم؟
خاک اگر باز کنی سوخته یابی کفتم
چه حاجت است که گوید شکر، که شیرینم!
وز لوح سینه نقشت هرگز نگشت زایل

تلمیح

تلمیح در لغت به معنای «اشاره کردن به گوشه چشم» است و در اصطلاح ادبی اشاره کردن به آیات، احادیث، داستان‌های عاشقانه و تاریخی، مَثَل و... است.

غرق خون بود و نمی‌مرد ز حسرت فرهاد
نظر کردن به درویشان مَنافی بزرگی نیست
از آب دیده صد ره، طوفان نوح دیدم
نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت
طالب لعل توأم کان که به ظلمات افتاد

توجه: اصل تلمیح، اشاره کردن است اما گاه ترجمه کامل را می‌آورند.

چنین گفت پیغمبر راست‌گوی ز گهواره تا گور دانش بجوی

توجه: القاب مربوط به پیامبران را سعی کنید بدانید: خلیل (ابراهیم)، کلیم (موسی)، احمد (حضرت محمد) و ...

تضمین

آوردن بخش کاملی از آیه، حدیث و یا مصراع، بیت یا قسمتی از شعر و نثر شاعر یا نویسنده‌ی دیگر در اثر خود را تضمین می‌گویند. معمولاً و قاعدتاً عبارت تضمین شده را باید داخل گیومه « » بیاورند. ولی در کنکور نمی‌آورند؛ چون تضمین مشخص می‌شود. قسمت آخر شعر زیر، از مولاناست که دکتر شفیعی کدکنی در شعر خود آورده است.

بیداری زمان را با من بخوان به فریاد

ور مرد خواب و خفتی،

«رو سر بنه به بالین، تنها مرا رها کن»

رو سر بنه به بالین، تنها مرا رها کن ترک من خراب شبگرد مبتلا کن

مصراع اول بیت زیر نیز از سعدی است که دکتر شفیعی کدکنی در شعر خود آورده است.

«سر آن ندارد امشب که برآید آفتابی» تو خود آفتاب خود باش و طلسم کار بشکن

نکته: گاه شاعر یا نویسنده پیش از آوردن بیت یا متن تضمینی، به نام شاعر یا نویسنده اشاره می‌کند. مانند تضمین بیت دوم از شعر حافظ، که شهریار در بیت اول به اسم حافظ (لسان الغیب) اشاره کرده است.

چه زخم چو نای هر دم، ز نوای شوق او دم که «لسان غیب» خوش‌تر، بنوازد این نوا را

«همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی به پیام آشنایی، بنوازد آشنا را»

حافظ پیش از تضمین از شعرهای کمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی به اسم آن اشاره کرده است.

گر باورت نمی‌شود از بنده این حدیث از گفته‌ی «کمال» دلیلی بیاورم

«گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر آن مهر بر که افکنم آن دل کجا برم؟»

سعدی نیز پیش از تضمین از شعر فردوسی به اسم آن اشاره کرده است.

چنین گفت «فردوسی» پاک‌زاد - که رحمت بر آن تربت پاک باد -

«میازار موری که دانه‌کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است»

توجه: تضمین در نثر نیز نمونه‌های بسیار دارد. در داستان «خسرو» در درس شانزدهم کتاب فارسی دهم، بسیار از این آرایه استفاده شده است.

با صدایی که به قول معروف، از ته چاه درمی‌آمد، با زهر خندی گفت: داد زن: «من گوش استماع ندارم، لَمَنْ تَقُول».

همه می‌شناختند و می‌ستودند و تکریمش می‌کردند. ولی چه سود که «حسودان تنگ‌نظر و عنودان بدگهر» وی را به می و معشوق و لَهو و لَجَب کشیدند. ... این شکست او را به منجلاب فساد کشید «فی‌الجملة نماند از معاصی مُنکری که نکرد و مُسکری که نخورد». تریاکی و شیرهای شد و کارش به ولگردی کشید.

توجه: آوردن کلّ آیه یا حدیث «تضمین» می‌باشد و «تلمیح» نیست.

بهر این فرمود رحمان ای پسر
«کُلّ یومٍ هُوَ فی شَأْن» ای پسر
درویش بی‌معرفت نیارآمد تا فقرش به کفر انجامد؛ «کَادَ الْفَقْرُ أَنْ یَکُونَ کَفْرًا»
توجه: آمدن یک اصطلاح یا اسم عربی مانند «عزّ و جلّ»، «اولی‌الالباب» یا «عَمَّ نَوَالَهُ» و ... تضمین نمی‌سازد.
تمرین ۱ تلمیح یا تضمین به کار رفته را به طور دقیق مشخص کنید.

هرگز به لب چشمه‌ی حیوان نرسیدیم حال دل مجنون پراکنده‌ی ما چیست؟ گم کرده همچو آدم و حوا بهشت خویش شیوه‌ی جنّات تجری تحت الانهار داشت که بار عشق تو پشت فلک دوتا بکند کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی گریان به تازیانه‌ی افراسیاب شد بعد از تو روا باشد، نقض همه پیمان‌ها نژند آن دل که او خواهد نژندش نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی	در تیرگی هجر بمردیم و ز لعلش در سلسله‌ی زلف سراسیمه‌ی لیلی سرگشته در کشاکش طوفان روزگار چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری‌سرشت چگونه دعوی عشقت کنم به یکتایی خیز تا خاطر بدان ترک سمرقندی دهیم این مه که چون منیژه سر چاه می‌نشست تا عهد تو در بستم، عهد همه بشکستم بلند آن سر که او خواهد بلندش نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم ننگی
--	--

مراعات نظیر (تناسب)

آوردن دو یا چند واژه که با یکدیگر **تناسب و رابطه‌ای غیر از تضاد** داشته باشند، **مراعات نظیر** می‌باشد. مراعات نظیر اگر در دو واژه باشد معمولاً آن را **تناسب** می‌گویند، اما در کنکور **تناسب و مراعات نظیر** را یکسان در نظر می‌گیرند.

برآید که ما خاک باشیم و خشت ز بهرام و کیوان همی برگذشت این گرگی شبان شما نیز بگذرد ای روضه مجسم گودال قتلگاه	بسی تیر و دی ماه و اردیبهشت خروش سواران و اسپان ز دشت ای تو رمه سپرده به چوپان گرگ طبع یک کربلا شکوه به چشمت نهفته است
---	--

بیشتر بدانیم!

توجه: ابیاتی که **تلمیح** دارد، اکثراً تناسب هم دارند، زیرا معمولاً کلمات مربوط به یک داستان، با یکدیگر تناسب هم دارند.

غرق خون بود و نمی‌مرد ز حسرت **فرهاد** خواندم **افسانه** **شیرین** و به خوابش کردم

تمرین ۱ در کدام یک از ابیات زیر آرایه‌ی مراعات نظیر (تناسب) وجود دارد؟ واژگان سازنده‌ی مراعات نظیر به کار رفته را به طور دقیق مشخص کنید.

گلبرگ تری، سرو سهی، سنبل سیراب ای وای بر کسی که شد ایمن ز مکر او که نشاید که تو فخر من و من عار تو باشم چو سیل از سرگذشت این را چه می‌ترسانی از باران مرحمت فرموده ما را مس کن شور شیرین به سر هر که فتد، کوهکن است زمانی برآسایی از کارزار	در باغ شد از قد و رخ و زلف تو بی‌تاب بر مهر چرخ و شیوه‌ی او اعتبار نیست خاک بادا تن سعدی اگرش تو نپسندی نصیحت‌گوی را از من، بگو ای خواجه دم در کش از طلا گشتن پشیمان گشته‌ایم بیستون کندن فرهاد نه کاری است شگفت سزد گر بداری سرش در کنار
--	--

مَثَل یا تمثیل یا ارسال المَثَل

آوردن ضرب المثل یا گفتن جمله‌ای حکیمانه که بعدها به ضرب المثل تبدیل شده باشد. **مَثَل**، بر تاثیرگذاری کلام می‌افزاید و زینت بخش و مایه‌ی آرایش کلام است.

چنین است رسم سرای درشت	گهی پشت بر زین گهی زین به پشت
گنه کرد در بلخ آهنگری	به شوشتر زدند گردن مسگری
از طلاگشتن پشیمان گشته‌ایم	مرحمت فرموده ما مس کنید
زی تیر نگه کرد و پر خویش در او دید	گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست

توجه: ضرب المثل‌ها هنر و شاهکار سخنورانند. در میان سخنوران فارسی، **سعدی**، بیش از دیگران در این زمینه به خلق و ابداع پرداخته است. به گونه‌ای که قریب به چهارصد جمله و مصراع و بیت از بوستان و گلستان به صورت ضرب المثل در آمده و زینت بخش کلام سخنوران دیگر شده است.

هر که دست از جان بشوید، هر چه در دل دارد بگوید.

تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی

توجه: برای شناختن مَثَل‌ها نیازی نیست آن‌ها را حفظ کنیم، چون تعداد آن‌ها بسیار زیاد است. توجه به معنا، بهترین راه شناخت مَثَل است. شناخت مَثَل‌ها در **قرابت معنایی** نیز بسیار مهم هستند.

توجه: اسلوب معادله و مَثَل نیز از این جهت که زیرساخت تشبیهی دارند، شبیه هستند ولی تفاوت آن‌ها در این است که **اولاً مَثَل‌ها** بسیار معروف‌تر از **اسلوب معادله‌ها** هستند. (در واقع اسلوب معادله‌ای که بسیار معروف شود به مَثَل تبدیل می‌شود). ثانیاً اسلوب معادله لزوماً در شعر می‌آید و حتماً دو مصراع است ولی «مَثَل» در نثر هم می‌آید و می‌تواند یک جمله یا یک مصراع باشد.

تَخْلَص

آمدن نام شاعر در بیت آخر یا یکی مانده به آخر را تَخْلَص می‌گویند.

حافظ به خود نپوشد، این خرقة می‌آلود	ای شیخ پاک‌دامن، معذور دار ما را
سعدی، به روزگاران، مه‌ری نشسته بر دل	بیرون نمی توان کرد، الا به روزگاران

بعضی از تَخْلَص‌ها آشکار نیستند و به نام اصلی شاعر اشاره ندارند. «**خَمُش**» در بیت زیر **تَخْلَص مولانا**ست.

راز نهان دار و **خَمُش**، و **خَمُشی** تلخ بود آنچه جگر سوزه بُود، باز جگر سازه شود

تمرین ۱ در کدام بیت آرایه‌ی تمثیل یا تَخْلَص وجود دارد؟ تمثیل یا تَخْلَص به کار رفته را به طور دقیق مشخص کنید.

از آن شبی که رهی دید صبح روی تو را روشن شود این تیره شب بخت عراقی من اگر نیکم اگر بد، تو برو خود را باش کی شود زنجیر، صائب، مانع شور جنون خاک بادا تن سعدی اگرش تو نپسندی زی تیر نگه کرد و پر خویش در او دید مرا به کشتی باده در افکن ای ساقی هر گه که دل به عشق دهی خوش دمی بُود عشق چون آید بَرَد هوش دل فرزانه را نباشی بس ایمن به بازوی خویش	شبی نرفت که چون صبح جامه‌ای ندردید از صبح رخ یار وفادار که داند؟ هر کسی آن درود عاقبت کار، که کشت موج نتواند کشیدن در سلاسل بحر را که نشاید که تو فخر من و من عار تو باشم گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست که گفته‌اند «نکویی کن و در آب انداز» در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست دزد دانا می‌کشد اول چراغ خانه را خورد گاو نادان ز پهلوی خویش
---	---

بخش ویژه ۳

نمونه سوال به صورت مبحثی

معنی ابیات و عبارات

ابیات و عبارات زیر را به نثر امروزی باز گردانید.

- ۱ و گر توفیق او یک سو نهد پای نه از تدبیر کار آید نه از رای
- ۲ کرم ورزد آن سر که مغزی در اوست که دون همتانند بی مغز و پوست
- ۳ این مور را ببینید که بار به این گرانی چون می کشد؟!
- ۴ اضطراب و تشویشی بزرگ به پای شد و اعیان و وزیر به خدمت اسقبال رفتند.
- ۵ چون به آنچه دارم و اندک است قانعم، وزر و وبال این، چه به کار آید؟
- ۶ میان موج می رقصید در آب به رقص مرگ اخترهای انبوه
- ۷ در امتداد نگاه متفکرش، افق های روشن تدبیر ملک و رعیت پروری را می خواند.
- ۸ به آنچه می گذرد دل منه که دجله بسی پس از خلیفه بخواهد گذشت در بغداد
- ۹ همچنین، هر لحظه از خزاین غیب، گوهری در نهاد او تعبیه می کردند، تا هر چه از نفایس بود در آب و گل آدم دفین کردند.
- ۱۰ پرورده ی عشق شد سرشتم جز عشق مباد سرنوشتم
- ۱۱ گفت: اگر به طوع و رغبت نیاید، به اکراه و اجبار، برگیر و بیاور.
- ۱۲ شمس ناگزیر دل از قونیه برکند و عزم کرد تا دیگر به آن شهر پرغوغا باز نیاید.
- ۱۳ طعن و ناسزای دشمنان را هرگز جواب تلخ نمی داد و به نرمی و حسن خلق آنان را به راه راست می آورد.
- ۱۴ این حکایت ها را که می خواندم، لبریز می شدم. سراپه ی ذهنم آماس می کرد. بیشتر بر فوران تخیل راه می رفتم تا بر روی دو پا.
- ۱۵ به حرص ار شربتی خوردم مگیر از من که بد کردم بیابان بود و تابستان و آب سرد و استسقا
- ۱۶ وقت است تا برگ سفر بر باره بندیم دل بر عبور از سدّ خار و خاره بندیم
- ۱۷ فرض است فرمان بردن از حکم جلودار گر تیغ بارد، گو ببارد، نیست دشوار
- ۱۸ ما در سایه ی خورشیدی ترین مرد قرن، به بار عام رحمت الهی دعوت شدیم.
- ۱۹ هلا منکر جان و جانان ما بزن زخم انکار بر جان ما

۲۰ ز هر کشوری مهتران را بخواست که در پادشاهی کند پشت راست

۲۱ همه سوی دوزخ نهادید روی سپردید دل‌ها به گفتار اوی

۲۲ زور داری چون نداری علم کار لاف آن نتوان به آسانی زدن

۲۳ فلک باخت از سهم آن جنگ، رنگ بود سهمگین جنگ شیر و پلنگ

۳۴ برافراخت پس دست خیبر گشا پی سربیدن بیفشرد پا

۲۵ جای مجادله نیست؛ چنان باید که همگنان استخلاص یاران را مهم‌تر از تخلص خود شناسد.

۲۶ این ستیزه‌روی در کار ما به جد است و تا از چشم او ناپیدا نشویم دل از ما برنگیرد.

۲۷ گفت: این حدیث مکرر می‌کنی؛ مگر تو را به نفش خویش حاجت نمی‌باشد و آن را بر خود حقی نمی‌شناسی؟

۲۸ عقیدت ارباب مودت بدین خصلت پسندیده و سیرت ستوده در موالات تو صافی‌تر گردد و ثقت دوستان به کرم عهد تو بیفزاید.

۲۹ گفتم که چو ناگه آمدی عیب مگیر چشم تر و نان خشک و روی تازه

۳۰ گریه کنی اگر / که آفتاب را ندیده‌ای / ستاره‌ها را هم / نمی‌بینی.

۳۱ شما را اگر توان نباشد، کار خود به عشق آمیزید، و پیوسته بار وظیفه‌ای را بی‌ربط به دوش کشید، زنه‌ار، دست از کار بشوید.

۳۲ او اختران را در آسمان نهاده / تا به بر و بحر نشانمان باشد.

درک مطلب

۱ پیام بیت زیر را بنویسید.

کمال عقل آن باشد در این راه که گوید نیستم از هیچ آگاه

۲ پیام بیت زیر را بنویسید.

کسی نیک بیند به هر دو سرای که نیکی رساند به خلق خدای

۳ عبارت «مردان بار را به نیروی همت و بازوی حمیت کشند، نه به قوت تن» به چه موضوعی اشاره دارد؟

۴ در عبارت «و این مرد بزرگ و دبیر کافی، به نشاط قلم در نهاد. تا نزدیک نماز پیشین از این مهمات فارق شده بود.»

الف - عبارت در توصیف چه کسی است؟ ب - واژه‌ای بیابید که تحول معنایی یافته باشد.

ج - «نماز پیشین» معادل کدام نماز است؟ د - در متن یک غلط املایی مشخص کنید و آن را اصلاح کنید.

۵ بیت زیر به چه موضوعی اشاره دارد؟

در آن تاریک شب می‌گشت پنهان فروغ خرگه خوارزمشاهی

۶ در عبارات زیر مقصود نویسنده از قسمت‌های مشخص شده چیست؟

«عباس میرزا پیشاپیش سپاه سوار بر اسبی کوه‌پیکر و چابک، همچون معبدی که بر فراز تپه‌ای جلوه‌گری کند، دل از ناظران می‌برد.»
«با وجود پایداری مردم، سرسپردگی چند تن از دشمنان خانگی سبب شد دروازه‌ی بخش‌های وسیع‌تری به روی دشمن باز شود.»

۷ منظور از مصراع دوم بیت زیر چیست؟

گفتند به اتفاق یک سر کز کعبه گشاده گردد این در

۸ در عبارات زیر منظور از قسمت‌های مشخص شده چیست؟

«در آن حالت، متعجب‌وار می‌نگریستند که حضرت جلّت به خداوندی خویش، در آب و گل آدم، چهل شب‌اروز تصرف می‌کرد و در هر ذره از آن گل، دلی تعبیه می‌کرد و آن را به نظر عنایت، پرورش می‌داد و حکمت با ملائکه می‌گفت: «شما در گل منگرید، در دل نگرید.»

۹ در عبارت زیر:

الف - منظور از «گوهر» چیست؟ این کاربرد موجب ساخت کدام آرایه می‌شود؟

ب - قسمت مشخص شده چه آرایه‌ای دارد؟

«چون کار دل به این کمال رسید، گوهری بود در خزانه‌ی غیب که آن را از نظر خازنان پنهان داشته بود. فرمود که آن را هیچ خزانه لایق نیست، الا حضرت ما، یا دل آدم.»

۱۰ بیت زیر به کدامیک از اصول دین اشاره دارد؟ قسمت مشخص شده «مشبه» است یا «مشبه‌به»؟

کدام دانه فرو رفت در زمین که نرست؟ چرا به دانه‌ی انسان این گمان باشد؟

۱۱ عبارت زیر بیانگر چه مفهومی است؟

«یا عبدالکریم، حکایت‌نویس مباش، چنان باش که از تو حکایت کنند.»

۱۲ منظور از هر یک از عبارات زیر چیست؟

الف - «سعدی که انعطاف جادوگرانه‌ای دارد، آن قدر خود را خم می‌کرد که به حد فهم ناچیز کودکانی من برسد.»

ب - «این تنها، خصوصیت سعدی است که سخنش به همه شبیه باشد و به هیچ کس شبیه نباشد.»

۱۳ منظور از واژگان مشخص شده در بیت زیر را بنویسید.

وادی پر از فرعونیان و قبطیان است موسی جلودار است و نیل اندر میان است

۱۴ بیت زیر بر کدام اصل نظامی تاکید دارد؟

فرض است فرمان بردن از حکم جلودار گر تیغ بارد، گو ببارد، نیست دشوار

۱۵ آیا می‌توان شعر «بانگ جرس» را نوعی حماسه دانست؟ دلیل خود را بنویسید.

۱۶ شاعر در ابیات زیر از چه کسانی صحبت می‌کند؟

بیا عاشقی را رعایت کنیم ز یاران عاشق حکایت کنیم

از آن‌ها که خونین سفر کرده‌اند سفر بر مدار خطر کرده‌اند

۱۷ بیت زیر را چه کسی می‌گوید و از چه کسی سخن می‌گوید؟

مرا در نهانی یکی دشمن است که بر بخردان این سخن روشن است

۱۸ در شعر زیر «چراغدان» به چه کسانی اطلاق شده است؟

«از شعله / به خاطر روشنایی‌اش / سپاسگزاری کن / اما چراغدان را هم / که همیشه صبورانه در سایه می‌ایستد / فراموش مکن»

۱۹ عبارت زیر بیانگر کدام ویژگی پدر نویسنده است؟ معنی واژه مشخص شده چیست؟

«پدرم دریادل بود؛ در لاتی کار شاهان را می‌کرد.»

۲۰ مفهوم بیت زیر را بنویسید.

چه از تیر و چه از تیغ شما روی نتابید که در جوشن عشقید، که از کرب و بلاید

۲۱) مصراع دوم بیت زیر بر کدام موضوع تاریخی اشاره دارد؟

جانان من اندوه لبنان کشت ما را / بشکست داغ دیر یاسین پشت ما را

۲۲) با توجه به عبارت زیر، مطوقه برای رهایی از دست صیاد چه راهکاری می‌دهد؟

«چنان باید که همگان استخلاص یاران را مهمتر از تخلص خود شناسد»

۲۳) درباره ارتباط معنایی عبارت «از آسمان تاج بارد اما بر سر آن کس که سر فرو آرد» و شعر زیر توضیح دهید.

«هنگامی / که در فروتنی / بزرگ باشیم / بیش از همه به آن بزرگ نزدیک شده‌ایم.»

۲۴) مصراع «شجاع غضنفر، وصی نبی» در مورد چه کسی است؟

۲۵) مفهوم قسمت‌های مشخص‌شده را بنویسید.

الف - مرا نیز از عهده‌ی لوازم ریاست بیرون باید آمد و موجب سیادت به ادا رسانید.

ب - مگر تو را به نفس خویش حاجت نمی‌باشد و آن را بر خود حقی نمی‌شناسی؟

۲۶) بیت زیر به چه موضوعی اشاره دارد؟

مگو سوخت جان من از فرط عشق / خموشی است هان اولین شرط عشق

۲۷) مصراع دوم بیت زیر به چه موضوعی اشاره دارد؟

تکبیر زن، لبیک گو، بنشین به رهوار / مقصد دیار قدس همپای جلودار

۲۸) ابیات زیر از مثنوی معنوی مولانا انتخاب شده است. با توجه به ابیات زیر دیدگاه امام علی (ع) نسبت به جهاد چیست؟

گفت من تیغ از پی حق می‌زنم / بنده حَقَم نه مامور تنم

شیر حقم نیستم شیر هوا / فعل من بر دین من باشد گوا

۲۹) این بخش از سروده‌ی گوته، بیانگر چه دیدگاهی است؟

«و تو شکر خدا کن، به هنگام رنج / و شکر او کن، به وقت رستن از رنج»

۳۰) عبارت زیر انسان را از چه چیزی بر حذر می‌دارد؟

«آن که با بی‌میلی، خمیری در تنور نهد، نان تلخی واستاند که انسان را تنها نیمه‌سیر کند. کار، تجسم عشق است!»

۳۱) هر یک از بیت‌های زیر با کدام قسمت درس «کبوتر طوق دار» ارتباط مفهومی دارند؟

الف - مروت نبینم رهایی ز بند / به تنها و یارانم اندر کمند

ب - دوستان را به گاه سود و زیان / بتوان دید و آزمود توان

۳۲) با توجه به شعر زیر، ویژگی مهم انسان توانمند چیست؟

«ممکن / از ناممکن می‌پرسد: / «خانه‌ات کجاست؟» / پاسخ می‌آید: / در رویای یک ناتوان»

۳۳) در بیت زیر بر کدام ارزش‌های انقلابی تاکید شده است؟

بیا با گل لاله بیعت کنیم / که آلاله‌ها را حمایت کنیم

۳۴) مارانی را که بر دوش ضحاک رویدند، مظهر چه خصلت‌هایی می‌توان دانست؟

۳۵) منظور از قسمت‌های مشخص‌شده را بنویسید.

الف - هنگامی که در فروتنی بزرگ باشیم، بیش از همه به آن بزرگ نزدیک شده‌ایم.

ب - به نام خدای جهان آفرین / بینداخت شمشیر را شاه دین

ج - بروید ای حریفان بکشید یار ما را / به من آورید آن دم صنم گریز پا را

د - خروشید کای پای مردان دیو / بریده دل از ترس گیهان خدیو

هـ - یعنی کلیم آهنگ جان سامری کرد / ای یاوران باید ولی را یآوری کرد

و - به جز بازوی دین و شیر و خدا / که شد طالب رزم آن ازدها

ز - حبیب خدای جهان آفرین / نگه کرد بر روی مردان دین

ح - یکی بی‌زبان مرد آهنگرم / ز شاه آتش آید همی بر سرم

معنی لغات

- معنی لغات مشخص شده را بنویسید. (هر مورد ۰/۲۵)
- ۱ نعره‌ی زیورک با صدای طبل‌ها در می‌آمیخت.
 - ۲ دربار از درون در التهاب بود.
 - ۳ سر نشتر عشق بر رگ روح زدند
 - ۴ چو کشتی بادیا در رود افکند
 - ۵ الطاف الوهیت به سر ملائکه فرو می‌گفت ...
 - ۶ بماند تا ابد در تیره‌رایی
 - ۷ ترک من خراب شبگرد مبتلا کن
 - ۸ و محجوب گشت از مردمان مگر از اطبّا
 - ۹ برای من مگری و مگو دریغ دریغ!
 - ۱۰ به آغاجی خادم می‌دادم و خیرخیر جواب می‌آوردم.
 - ۱۱ - خوب و بد را به عنوان مشیت الهی می‌پذیرفت.
 - ۱۲ زنخدان فرو برد چندی به جیب
 - ۱۳ باید به مژگان رُفت گرد از طور سنین
 - ۱۴ خموشی است، هان اولین شرط عشق
 - ۱۵ پا در رکاب راهوار خویش دارند
 - ۱۶ سپس در لباس خوالیگری چالاک خورش‌هایی به او خوراند.
 - ۱۷ تو شاهی و گر ازدها پیکری
 - ۱۸ بدیدندش آن جا و برخاست غو
 - ۱۹ روزی یاران الحاح کردند و مرا به تفرّج بردند.
 - ۲۰ علم در هر بابی لایق است و عالم در آن باب بر همه فایق
 - ۲۱ برانگیخت ابرش برافشاند گرد
 - ۲۲ زره لخت لخت و قبا چاک چاک
 - ۲۳ صیاد پیش آمد و جال باز کشید و حبه بینداخت.
 - ۲۴ در وی شکاری بسیار و اختلاف صیادان آن‌جا متواتر.
 - ۲۵ به معونت و مظاهرت ایشان از دست صیاد بجستم.
 - ۲۶ مطوقه و یارانش مطلق و ایمن بازگشتند.
 - ۲۷ حمل بر بی‌استعدادی و مهملی و ولنگاری‌ام کردند.
 - ۲۸ من قلا کردم و روزی که پیرزن نبود سر بقچه‌اش رفتم.
 - ۲۹ مسحور کار خودم بودم و به دیگران توجهی نداشتم.
 - ۳۰ آنگاه برزیگری گفت: با ما از کار سخن بگو.
 - ۳۱ خوان عدل خود را بر همگان گسترده.
 - ۳۲ آن یکی ممدّ حیات است و این یکی مفرح ذات.

املائی لغات

صحیح یا غلط بودن هر یک از موارد زیر را از نظر املائی مشخص کنید. (موارد غلط را اصلاح کنید.)

- ۱ به نام چاشنی‌بخش زبان‌ها هلاوت‌سنج معنی در بیان‌ها
- ۲ دگر روز باز اتفاق افتاد که روزی‌رسان قوت روزش بداد
- ۳ به کران رود هیرومند رفت با بازان و یوزان و هشم و ندیمان و مطربان.
- ۴ به خط خویش نکت بیرون می‌آورد و چیزی که در او کراهیتی نبود می‌فرستاد فرود سرای به دست من.
- ۵ یک کیسه به پدر باید داد و یک کیسه به پسر تا خویشتن را ضیعتکی حلال خرنند.
- ۶ آنچه دارم از اندک مایه حتام دنیا حلال است و کفایت است و به هیچ زیادت حاجتمند نیستم.

۷ به روی سند می غلطید بر هم ز امواج گران کوه از پی کوه

۸ او را مرشد و پدر معنوی خود می دانست و بی اذن و خاست او دست به کاری نمی زد.

۹ دیری نگذشت پرچم روس ها در خاک آغشته به خون بی گناهان به احتزاز در آمد.

۱۰ چون موسم حج رسید برخاست اشتر طلبید و مهمل آراست

۱۱ اگر به طوع و رغبت نیاید، به اکراه و اجبار برگیر و بیاور.

۱۲ گل دل را از بهشت بیاوردند و به آب حیات ابدی سرشتند و به آفتاب نظر پیروردند.

۱۳ شیخ عطار، کتاب اسرارنامه را به جلال الدین خوردسال هدیه داد.

۱۴ مولانا در این میان با بی توجهی به ملامت و هیاوهی مردم خود را با سرودن غزل های پُرسوز و گداز سرگرم کرد.

۱۵ از لحاظ آشنایی با ادبیات، سعدی برای من به منزله ی شیر آقوز بود برای طفل.

۱۶ من در آن اتاق کوچک و تاریک با او آشنا شدم؛ نظیر همان حجره هایی که خود سعدی در آن ها نشسته و شعرهایش را گفته.

۱۷ از هر کران بانگ رهیل آید به گوشم بانگ از جرس برخاست وای من خموشم

۱۸ اندک اندک جلوه هایی از تقدیر درخشان این نهضت به ملت ما لبخند زد و ما حلول این صبح روشن را بزرگ می داریم.

۱۹ حلا منکر جان و جانان ما بزن زخم انکار بر جان ما

۲۰ بدان مهضر ازدها ناگزیر گواهی نوشتند برنا و پیر

۲۱ بیامد به درگاه سالار نو بدیدندش آن جا و برخاست قو

۲۲ بر مصطفی بحر رخصت دوید از او خواست دستوری اما ندید

۲۳ چنین آن دو ماهر در آداب ضرب ز هم رد نمودند هفتاد حرب

۲۴ بیفشرد چون کوه پا بر زمین بخوایید دندان به دندان کین

۲۵ از علی آموز اخلاص عمل شیر حق را دان منزّه از دغل

۲۶ در زمان انداخت شمشیر آن علی کرد او اندر قضایش کاهلی

۲۷ آورده اند که در ناحیت کشمیر متصدی خوش و مرغزاری نزه بود.

۲۸ و حالی ثواب آن باشد که جمله به طریق تعاون قوتی کنید تا دام از جای برگیریم.

۲۹ چون ایشان حقوق مرا به طاعت و مناصحت بگذارند و به معونت و مظاهرت ایشان از دست صیاد بجستم....

۳۰ در هنگام بلا شرکت بوده است، در وقت فراغ موافقت اولی تر و الا طاعنان مجال وقیعت یابند.

۳۱ خیال می کردم که عینک هم مثل کراوات یک چیز فرنگی مآبی است.

۳۲ من برای امتحان چشم مسلح ردیف دهم را انتخاب کردم. این کار سوء ظنِ پیرمرد معلم را تحریک کرد.

۳۳ در این حال وضع من تماشایی بود. قیافه‌ی یقورم، صورت درشتم و بینی گردن‌کش و قوز بالا قوز.

۳۴ مات و مبهوت عینک کذا به چشمم است و بچه‌ها هر و هر می‌خندند.

۳۵ از شعله / به خاطر روشنایی‌اش / سپاسگزاری کن، / اما چراغدان را هم / از یاد ببر.

۳۶ اگر توان نباشد که کار خود به عشق آمیزید و پیوسته بار وظیفه‌ای را بی‌رقبت به دوش کشید، زنه‌ار دست از کار بشوید.

۳۷ هر نفسی را دو نعمت است: / دم فرو دادن و برآمدنش؛ / آن یکی ممدّ حیات است، / این یکی مفرّح ذات

۳۸ به حشرم بده نامه در دست راست ز حولم در آن روز بی‌باک کن

دستور زبان فارسی

۱ رابطه معنایی جفت واژه‌های زیر را بنویسید.

الف - عقاب و باز ب - شهر و تهران ج - درد و الم

۲ در هر مورد مشخص کنید معنای واژه‌ی مشخص شده به چه روشی به دست می‌آید؟

الف - جو لشکر گرد بر گردش گرفتند جو کشتی بادپا در رود افکند

ب - فرزند عزیز را به صد جهد بنشاند چو ماه در یکی مهد

۳ جمله معلوم بیت زیر را به جمله مجهول تبدیل کنید.

در آسمان نه عجب گر به گفته حافظ سرود زهره به رقص آورد مسیحا را

۴ در کدام عبارت جمله‌ی مجهول وجود دارد؟ آن را مشخص کنید.

الف - تا این عارضه افتاده بود، بونصر نامه‌های رسیده را به خط خویش نُکت بیرون می‌آورد.

ب - گفت: بونصر را بگوی که امروز درستم و در این دو سه روز، بار داده آید که علت و تب تمامی زایل شد.

۵ واژه مشخص شده در کدام گزینه نقش قیدی ندارد؟ دلیل خود را بنویسید.

الف - ای خنک چشمی که او گریان اوست

ب - نیمه شب مست به بالین من آمد بنشست

۶ در کدام بیت واژه‌ای یافت می‌شود که هم آوای آن در زبان فارسی وجود دارد؟ آن را مشخص کنید و هم آوای آن را بنویسید.

الف - باز کشید از روش خویش پای در پی او کرد به تقلید جای

ب - این حق بگو چگونه توانم گزاردن کاین خدمتم کنند همیدون به رایگان

۷ نقش ضمیر متصل را در مصراع‌های زیر بنویسید.

الف - شماریت با من باید گرفت بدان تا جهان ماند اندر شگفت

ب - گر چه ز شراب عشق مستم عاشق‌تر از این کنم که هستم

۸ در هر یک از ابیات زیر نوع «را» ی به کار رفته را بنویسید.

الف - بپوید کاین مهتر آهرمن است جهان آفرین را به دل، دشمن است

ب - به نام خدای جهان آفرین بینداخت شمشیر را شاه دین

۹ در هر مورد نوع صفت بیانی را مشخص کنید.

- الف - خواستم از رنجش دوری بگویم یادم آمد عشق با آزار خویشاوندی دیرینه دارد
ب - درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد نهال دشمنی برکن که رنج بی‌شمار آرد
ج - نزدیک دهن شکسته شد جام پالوده که پخته بود شد خام
د - از داغ غمت هر که دلش سوختنی نیست از شمع رخت محفلش افروختنی نیست
ه - یک دانه اشک است روان بر رخ زرین سیم و زر ما شکر که اندوختنی نیست

۱۰ اسنادی یا غیر اسنادی بودن فعل «شد» را در هر یک از موارد زیر مشخص کنید.

- الف - ز آتش هم کمی سوزنده تر شد ب - شد و تکیه بر آفریننده کرد

۱۱ در عبارت زیر نقش‌های تبعی را مشخص کنید و نوع هر یک را بنویسید.

«این شیخ همیشه شاب، معلم اول که هم هیبت یک آموزگار را دارد و هم مهر یک پرستار، چشم عقاب و لطافت کبوتر، هیچ حفره‌ای از حفره‌های زندگی ایرانی نیست که از جانب او شناخته نباشد.»

۱۲ در هر یک از ابیات زیر گروه‌های اسمی را بیابید و هسته و وابسته‌های آن‌ها را مشخص کنید.

- الف - بروید ای حریفان بکشید یار ما را به من آورید آخر صنم گریز پا را

- ب - مگو سوخت جان من از فرط عشق خموشی است هان اولین شرط عشق

۱۳ در کدام بیت جمله مرکب وجود دارد؟ جمله‌ی هسته را در آن مشخص کنید.

- الف - چه جانانه چرخ جنون می‌زنند دف عشق با دست خون می‌زنند

- ب - بیا با گل لاله بیعت کنیم که آلاله‌ها را حمایت کنیم

۱۴ در عبارت زیر حذف را مشخص کنید و نوع آن را بنویسید.

«هر نفسی را دو نعمت است / دم فرو دادن و برآمدنش / آن یکی ممد حیات است، / این یکی مفرح ذات.»

۱۵ نوع «واو»های به کار رفته در شعر زیر را بنویسید.

«بگذار بر پشت زین خود معتبر بمانم / تو در کلبه و خیمه‌ی خود باز بمان / بگذار که سرخوش و سرمست به دوردست‌ها روم / و بر فراز سرم هیچ جز اختران نبینم.»

۱۶ هر یک از واژگان مشخص شده زیر مشمول کدام وضعیت‌های چهارگانه شده‌اند؟

- الف - نباشم بدین محضر اندر گوا نه هرگز برانديشم از پادشا

- ب - همی رفت پیش اندرون مرد گرد سپاهی بر او انجمن شد نه خرد

- ج - که مارانت را مغز فرزند من همی داد باید ز هر انجمن

۱۷ در هر مورد زمان افعال پایانی را مشخص کنید.

- الف - او اختران را در آسمان نهاده / تا به بر و بحر نشانمان باشد / تا نگه به فرازاها دوزیم / تا از این ره لذت اندوزیم.

- ب - تا وقتی که معلم سخن نگفته بود کلاس آرام بود و بچه‌ها به تخته سیاه چشم دوخته بودند.

- ج - اتفاقاً شیرین‌زبان و نقال هم بود. ما بچه‌ها خیلی او را دوست می‌داشتیم.

۱۸ نقش واژگان مشخص شده را بنویسید.

- الف - برافراخت پس دست خیبرگشا پی سربریدن بیفشرد پا
- ب - خروشید و برجست لرزان ز جای بدرید و بسپرد محضر به پای
- ج - بزن زخم این مرهم عاشق است که بی زخم مردن، غم عاشق است
- د - جانان من برخیز بر جولان برانیم زان جا به جولان تا خط لبنان برانیم
- ه - خوشبختانه دامنه‌ی کلام و معنی به قدر کافی وسعت داشت که ندانستن مقداری لغت، مانع از برخورداری ما نگردد.
- و - سعدی که انعطاف جادوگرانه‌ای دارد، آن قدر خود را خم می‌کرد که به حد فهم ناچیز کودکانه من برسد.

آرایه‌های ادبی

با توجه به جدول زیر آرایه مربوط به هر بیت را بیابید و بنویسید. (یک آرایه اضافه است).

استعاره	الف - از آن‌ها که خورشید فریادشان / دمید از گلوی سحرزادشان
تلمیح	ب - نه بیگانه تیمار خوردش نه دوست / چو چنگش رگ و استخوان ماند و پوست
ایهام تناسب	ج - یکی بی‌زیان مرد آهنگرم / ز شاه آتش آید همی بر سرم
اضافه‌ی تشبیهی	

۲ قسمت‌های مشخص شده در عبارت زیر دارای چه آرایه‌ای هستند؟

«چون او را در بند بلا بسته دید، زهاب دیدگان بگشود و بر رخسار جوی‌ها براند و گفت: ای دوست عزیز و رفیق موافق، تو را در این رنج که افکند؟»

۳ با توجه به جدول زیر، بیت مربوط به هر آرایه را مقابل آن بنویسید. (یک بیت اضافه است).

الف - مجاز	۱ - ای حقیقی‌ترین مجاز ای عشق / ای همه استعاره‌ها با تو
ب - متناقض‌نما	۲ - جانان من اندوه لبنان کشت ما را / بشکست داغ دیر یاسین پشت ما را
ج - تلمیح	۳ - به پاس هر وجب خاکی از این ملک / چه بسیار است آن سرها که رفته
	۴ - چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر / چه باشی چو روبه به وامانده سیر؟

۴ در کدام یک از ابیات زیر هر دو آرایه تشبیه و استعاره دیده می‌شود؟

- الف - به خوناب شفق در دامن شام به خون آلوده ایران کهن دید
- ب - نهان می‌گشت روی روشن روز به زیر دامن شب در سیاهی
- ۵ آرایه‌ی درست هر بیت را از داخل کمانک انتخاب کنید.
- الف - سپهبد به گفتار او بنگرید / شگفت آمدش آن سخن‌ها شنید (حسن آمیزی / حسن تعلیل)
- ب - کدام دانه فرو رفت در زمین که نرُست / چرا به دانه‌ی انسانیت این گمان باشد؟ (استعاره / تشبیه)
- ج - آمد سوی کعبه سینه پر جوش / چون کعبه نهاد حلقه در گوش (تلمیح / کنایه)

۶ شاعر در بیت زیر با کدام واژه، مفهومی غیر حقیقی اراده کرده است؟

همی بر خروشید و فریاد خواند جهان را سراسر سوی داد خواند

۷ با توجه به بیت زیر به سوالات پاسخ دهید.

«درفشان لاله در وی چون چراغی ولیک از دود او بر جاننش داغی»

الف - «وجه شبه» موجود در بیت را بیابید و بنویسید.

ب - کدام واژه دلالت بر وجود آرایه‌ی تشخیص در بیت دارد؟

ج - در قافیه مصراع دوم چه آرایه‌ای وجود دارد؟

۸ کدام یک از واژگان مشخص شده در عبارت زیر «مشبه‌به» است؟

«پس، از ابر کرم، باران محبت بر خاک آدم بارید و خاک را گل کرد و به ید قدرت در گل از گل، دل کرد.»

۹ آرایه مشترک در مصراع اول ابیات زیر چیست؟

- گرچه ز شراب عشق مستم عاشق تر از این کنم که هستم

- سر نشتر عشق بر رگ روح زدند یک قطره فروچکید و نامش دل شد

۱۰ مفهوم نمادین «چراغدان» را در سروده‌ی زیر بنویسید.

«از شعله به خاطر روشنایی‌اش / سپاسگزاری کن / اما چراغدان را هم / که همیشه صبورانه در سایه می‌ایستد / از یاد مبر»

۱۱ بیت زیر نمایانگر کدام یک از زمینه‌های حماسه است؟

تو شاهی و گر ازدها پیکری باید زدن داستان، آوری

۱۲ با توجه به دو بیت زیر:

فلک باخت از سهم آن جنگ، رنگ بود سهمگین جنگ شیر و پلنگ

نخست آن سیه‌روز و برگشته بخت برافراخت بازو چو شاخ درخت

الف - در مصراع دوم بیت اول، به جز «مراعات نظیر» کدام آرایه دیده می‌شود؟

ب - آرایه «تشخیص» به کار رفته در ابیات را بنویسید؟

ج - کدام آرایه در مصراع اول هر دو بیت دیده می‌شود؟

۱۳ با توجه به بیت زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید.

«فرمان رسید این خانه از دشمن بگیرید تخت و نگین از دست اهریمن بگیرید»

الف - تلمیح موجود در بیت را توضیح دهید.

ب - در مصراع دوم چند واژه معنی مجازی دارند؟

۱۴ کدام یک از آرایه‌های «تشبیه، استعاره و کنایه» در هر دو بیت دیده نمی‌شود؟

الف - ز رخسارش فرو می‌ریخت اشکی بنای زندگی بر آب می‌دید

ب - در آن سیماب‌گون امواج لرزان خیال تازه‌ای در خواب می‌دید

۱۵ در دو بیت زیر، یک تشبیه به کار رفته است، آن را بیابید و «مشبه» و «مشبه‌به» آن را مشخص کنید.

چو ننمود رخ شاهد آرزو به هم حمله کردند باز از دو سو

نهادند آوردگاهی چنان که کم دیده باشد زمین و زمان

۱۶ درباره‌ی تلمیح به کار رفته در هر یک از ابیات زیر، توضیح دهید.

فرمان رسید این خانه از دشمن بگیرد تخت و نگین از دست اهریمن بگیرد

یعنی کلیم آهنگ جان سامری کرد ای یاوران باید ولی را یآوری کرد

۱۷ بخش مشخص‌شده در سروده زیر، بیانگر کدام آرایه‌ی ادبی به جز کنایه است؟

بیداری زمان را با من بخوان به فریاد / و مرد خواب و خفتی / «رو سر بنه به بالین تنها مرا رها کن»

۱۸ واژه‌ی «ماه» در کدام بیت استعاره نیست؟

الف - به ترانه‌های شیرین به بهانه‌های زرین / بکشید سوی خانه مه خوب خوش لقا را

ب - فرزند عزیز را به صد جهد / بنشانند چو ماه در یکی مهد

ج - چون رایت عشق آن جهانگیر / شد چون مه لیلی آسمان گیر

۱۹ در هر یک از ابیات و عبارات زیر دو آرایه‌ی ادبی بیابید و به طور دقیق توضیح دهید.

الف - شقایق بر یکی پای ایستاده چو بر شاخ زمرّد جام باده

ب - در ایران آن روز دو دربار بود! دربار رزم و دربار بزم؛ بزم پدر، رزم پسر.

ج - ببین لاله‌هایی که در باغ ماست خموشند و فریادشان تا خداست

۲۰ در ابیات زیر کدام واژه معنای مجازی دارد؟ مفهوم هر یک را بنویسید.

از آن چرم گآهنگران پشت پای بپوشند هنگام زخم درای

در آن باران تیسر و برق پولاد میان شام رستاخیز می‌گشت

۲۱ «وجه شبه» را در بیت زیر مشخص کنید و توضیح دهید شاعر برای بیان وجه شبه از کدام آرایه‌های ادبی دیگر بهره گرفته است؟

آمد سوی کعبه سینه پُر جوش چون کعبه نهاد حلقه در گوش

۲۲ در بیت زیر، کاربرد آرایه‌های «تشبیه»، «مراعات نظیر» و «.....» مشهود است.

چو لشکر گرد بر گردش گرفتند چو کشتی بادپا در رود افکند

۲۳ در مصراع اول بیت زیر «برگ» و «شاخه» استعاره از چه هستند؟

«ولی چندان که برگ از شاخه می‌ریخت دو چندان می‌شکفت و برگ می‌کرد»

۲۴ با توجه به بیت: «بید مجنون در تمام عمر سر بالا نکرد حاصل بی‌حاصلی، نبود به جز شرمندگی»

در مصراع اول آرایه‌ی و در کل بیت آرایه‌ی موجود است.

۲۵ در بیت «به جز بازوی دین و شیر خدا که شد طالب رزم آن اژدها» چند استعاره وجود دارد؟

۲۶ در هر یک از موارد زیر با توجه به بخش‌های مشخص شده کدام آرایه ادبی دیده می‌شود؟

الف - گل دل را از بهشت بیاوردند و به آب حیات ابدی سرشتند و به آفتاب نظر پیروردند.

ب - زری که سلطان محمود به غزو از بتخانه‌ها به شمشیر بیاورده و بتان زرین شکسته و پاره کرده.

ج - علاوه بر آن خاله‌ام با ذوق لطیفی که داشت، مرا نخستین بار از طریق سعدی با شعر شاهکار آشنا نمود.

۲۷ در عبارت زیر واژگان سجع را بنویسید.

«گفتم: علم در همه بابی لایق است و عالم در آن باب بر همه فایق؛ استعداد مجرد جز حسرت روزگار نیست.»

۲۸ در درس کبوتر طوق‌دار «موش» و «زاغ» نماد چه کسانی هستند؟

۲۹ با توجه به هر یک از موارد داده شده، پاسخ درست را انتخاب کنید.

الف - «به رقصی که بی‌پا و سر می‌کنند / چنین نغمه‌ی عشق سر می‌کنند» مصراع دوم آرایه «تشبیه» دارد یا «تناقض»؟

ب - آرایه‌ی بارز در بیت «بروید ای حریفان بکشید یار ما را / به من آورید آخر صنم گریزپا را»، «مجاز» است یا «استعاره»؟

ج - در عبارت «چون کار دل به این کمال رسید، گوهری بود در خزانه‌ی غیب که آن را از نظر خازنان پنهان داشته بود» ترکیب «خزانه‌ی غیب» اضافی استعاره است یا تشبیه؟

۳۰ هر یک از ترکیبات مشخص شده در ابیات زیر، نمایانگر کدام آرایه‌ی ادبی است؟

الف - وقت است تا برگ سفر بر باره بندیم دل بر عبور از سدّ خار و خاره بندیم

ب - از این سدّ روان در دیده‌ی شاه ز هر موجی هزاران نیش می‌رفت

۳۱ بیت زیر فاقد کدام آرایه ادبی است؟

ای کعبه به داغ ماتمت نیلی پوش از تشنگی‌ات فرات در جوش و خروش

الف - تلمیح ب - تشخیص ج - مجاز د - حسن تعلیل

۳۲ کدام آرایه ادبی در بیت زیر وجود دارد؟

«به پاس هر وجب خاکی از این ملک چه بسیار است آن سرها که رفته»

الف - ایهام ب - مجاز ج - استعاره د - کنایه

تاریخ ادبیات و دانش‌های ادبی

۱ شاعر یا نویسنده‌ی هر یک از آثار زیر را بنویسید.

الف - پیامبر و دیوانه ب - چشمه روشن ج - تحفه الاحرار د - روزها

۲ در بین آثار زیر، مؤلف چند اثر نادرست آمده است؟

اسرار التوحید : ابوسعید ابوالخیر - بهارستان : نظامی - غزلیات شمس : شمس تبریزی - شلوارهای وصله‌دار : نادر ابراهیمی
هم‌صدا با حلق اسماعیل : سید حسن حسینی

۳ هم‌ای شاعران زیر سروده‌هایی در قالب چهارپاره یا دوبیتی دارند به جز گزینه‌ی
الف - سهراب سپهری ب - ملک الشعرای بهار ج - فریدون مشیری د - فریدون توللی

۴ در بین آثار زیر، نام پدیدآورنده‌ی ۲ اثر نادرست آمده است، آن‌ها را بیابید و اصلاح کنید.

سه دیدار : نادر ابراهیمی - پرنده‌ای به نام آذرباد : یوهان ولفگانگ گوته - حمله حیدری : باذل مشهدی - فرهاد و شیرین : نظامی
مرصادالعباد : نجم‌الدین رازی

۵ در کدام گزینه نام پدیدآورنده‌ی هر دو اثر به درستی نیامده است؟

الف - (روزها : محمدعلی اسلامی ندوشن) (کلیله و دمنه : ترجمه ابوالمعالی نصرالله منشی)

ب - (روضه‌ی خُلد : مجد خوافی) (دیوان غربی-شرقی : یوهان ولفگانگ گوته)

ج - (زندان موصل : اصغر رباط جزی) (زندگانی جلال الدین محمد، مشهور به مولوی : بدیع الزمان فروزان‌فر)

د - (الهی نامه : سنایی) (جوامع الحکایات و لوامع الروایات : محمد عوفی)

۶ در هر یک از ابیات زیر کدام ویژگی شعر حماسی دیده می‌شود؟

الف - نباشم بدین محضر اندر گوا نه هرگز براندیشم از پادشا

ب - بدان محضر پادشا ناگزیر گواهی نوشتند برنا و پیر

۷ در بین آثار زیر دو اثر منظوم می‌باشد، آن‌ها را مشخص کنید.

بهارستان - مرصادالعباد - تذکره الاولیا - روضه خُلد - هم‌صدا با حلق اسماعیل - سه دیدار

۸ کدام دو اثر از یک نویسنده یا شاعر است؟

حمله حیدری - تذکره الاولیا - هم‌صدا با حلق اسماعیل - مرصادالعباد من المبدء الی المعاد - منطق الطیر - تحفه الاحرار

۹ کدام اثر مربوط به بخش ادبیات جهان است؟

الف - سه دیدار ب - پرنده‌ای به نام آذرباد ج - چشمه روشن د - میثاق دوستی

۱۰ «نجم‌الدین رازی» به چه اسمی معروف بود؟

۱۱) یک اثر از آثار هر یک از نویسندگان و شاعران زیر را بنویسید.

الف - محمد عوفی ب - محمد بن منور ج - جامی جبران خلیل جبران

۱۲) «سودابه پرتوی» کدام یک از آثار زیر را ترجمه کرده است؟

الف - روزها ب - دیوان غربی-شرقی ج - پرندهای به نام آذرباد د - میثاق دوستی

حفظ شعر

۱) مصراع دیگر ابیات زیر را بنویسید.

الف - کسی کز بدی دشمن میهن است

ب - گفت آنکه یافت می نشود آنم آرزوست

ج - عشق اما کی خبر از شنبه و آدینه دارد

۲) مصراع دیگر هر یک از ابیات زیر را از بین موارد داده شده انتخاب کنید.

الف - خواستم از رنجش دوری بگویم یادم آمد

(بی تو اما مهربانی حالتی از کینه دارد) (عشق با آزار خویشاوندی دیرینه دارد)

ب - ای آفتاب حسن برون آدمی ز ابر

(کان چهره‌ی مشعشع تابانم آرزوست) (کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست)

۳) مصرع‌ای از شعر «آفتاب حسن» بنویسید که در آن واژگان «سست عناصر» و «رستم» به کار رفته باشد.

۴) آیا مصراع دوم بیت زیر به درستی آمده است؟

کنم جان خود را فدای وطن گذشتن ز جان رسم مردانگی است

۵) بیتی از شعر «صبح بی تو» را بنویسید که در آن واژگان «قفل» و «کلید» به کار رفته باشد.

۶) مصراع نخست ابیات زیر را مرتب کنید.

الف - به دامان - عرصه - دید - یکی - کوه عرصه ده مخزن پنهان کوه

ب - از وطن - است - کیش - فرزانی - دفاع گذشتن ز جان رسم مردانگی است

۷) با توجه به شعرهای حفظی در هر یک از ابیات زیر برخی واژه‌ها نادرست آمده‌اند؛ آن‌ها را بیابید و اصلاح کنید.

الف - نادر کبکی به کمال تمام شاهد آن روضه‌ی فیروزه فام

ب - دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کز دیو و دد اسیرم و انسانم آرزوست

ج - جغد بر ویرانه می خواند به انکار تو اما خاک این ویرانه‌ها بویی از آن آیینه دارد

د - کسی از بدی دشمن کشور است به یزدان که بدتر ز اهریمن است

بخش ویژه ۴

آزمون‌های پایانی

آزمون فارسی ۲ - کلیه رشته‌ها - اردیبهشت ۱۴۰۳ (نوبت صبح)

(الف) قلمرو زبانی؛ معنی واژه، املا و دستور (۷/۵ نمره)

(الف) معنی واژگان صحیح را از داخل کمانک انتخاب کنید. (۵/۰ نمره)

(الف) حق - تعالی - عزرائیل را بفرمود: «برو اگر به طوع و رغبت نیاید به اکراه و اجبار برگیر و بیاور». (اطاعت - کراهت)

(ب) تو شاهی و گر ازدها پیکری / ببايد زدن داستان آوری (به‌طور قطع - احتمالاً)

(۲) کدام واژه‌ی داخل کمانک از نظر املايي درست است؟ (۷۵/۰ نمره)

(الف) عزیزترین رفقای من که حُسن سیرت را با (صَبَاحَت / سباحَت) توأم داشت، لبخندی زده، گفت من می‌خواهم با مایه اندک، بازرگانی را پیش گیرم.

(ب) من (فُلا / غُلا) کردم و روزی که پیرزن نبود، رفتم سر بقیه‌اش.

(ج) کشتی‌گیری بود که در زورآزمایی شهره بود. بدر در میدان او (هَلالی - حَلالی) بود و رستم به دستان او زالی.

(۳) در عبارت «من می‌ترسم که اگر از گشادن عقده‌های من آغاز کنی ملول شوی و بعضی از ایشان در بند بمانند و چون من بسته باشم

- اگر چه ملالت به کمال رسیده باشد - اِهْمال جانب من جایز نشمردی» واژه مشخص‌شده در کدام معنی نیامده است؟ (۲۵/۰)

(الف) کوتاهی کردن (ب) سهل‌انگاری کردن (ج) آزرده کردن (د) کم‌کاری کردن

(۴) کدام‌یک از واژگان مقابل نمی‌توانند معادل معنایی واژه‌ی مشخص‌شده در عبارت زیر باشد؟ (۲۵/۰ نمره)

(اندرونی، اتاق مخصوص خدمتگزاران، اتاق تشریفات)

«بونصر نامه‌های رسیده را، به خط خویش، نکت بیرون می‌آورد و چیزی که در او گِراهیتی نبود، می‌فرستاد فِرود سرای»

(۵) در کدام‌یک از عبارات زیر غلط املايي دیده می‌شود؟ آن را اصلاح کنید. (۷۵/۰ نمره)

(الف) ناگاه آن دیدند که چون آب نیرو کرده بود و کشتی پر شده، نشستن و دریدن گرفت. آنگاه آگاه شدند که غرقه خواست شد. بانگ و هراز و غریو خاست، امیر برخاست.

(ب) و چون ایشان حقوق مرا به طاعت و مناسحت بگزاردند و به معونت و مظاهرت ایشان از دست صیاد بجستم، مرا نیز از عهده‌ی لوازم ریاست بیرون باید آمد و موجب صیادت را به ادا رسانید.

(۶) در کدام‌یک از گزینه‌های زیر غلط املايي دیده نمی‌شود؟ (۲۵/۰ نمره)

(الف) از آن‌ها که خورشید فریادشان / دمید از گلوی سحرزاده‌شان

(ب) بزن زخم، این مرحم عاشق است / که بی‌زخم مردن غم عاشق است

(ج) حلا منکر جان و جانان ما / بزن زخم انکار بر جان ما

(د) چه جانانه چرخ جنون می‌زنند / دف عشق با دست خون می‌زنند

(۷) کدام بیت به لحاظ املايي درست است؟ (۲۵/۰ نمره)

(الف) سپر بر سر آورد شیراله / علم کرد شمشیر آن ازدها

(ب) بیفشرد چون کوه پا بر زمین / بخوایید دندان به دندان کین

(۸) با توجه به ابیات زیر، به سؤالات پاسخ دهید. (۱ نمره)

به روز مرگ، چو تابوت من روان باشد / گمان مبر که مرا درد این جهان باشد

برای من مگری و مگو دریغ دریغ / به دام دیو درافتی، دریغ آن باشد

(الف) در بیت اول چند متمم وجود دارد؟ (ب) یک حرف ربط وابسته‌ساز مشخص کنید.

(ج) کدام واژه در بیت دوم، نقش تبعی دارد؟ (د) «مسند» در جمله آخر، صفت اشاره است. درست نادرست

۹ در بیت «دریاب که مبتلای عشقم / آزاد کن از بلای عشقم» (۵/۰ نمره)

(الف) نقش دستوری «م» در مصراع دوم است. (ب) جمله هسته (پایه) را مشخص کنید.

۱۰ وضعیت کدام دو واژه در گذر زمان یکسان است؟ (۲۵/۰ نمره)

(الف) (سوفار - سوگند) (ب) (کثیف - فتراک) (ج) (سپر - رکاب)

۱۱ نوع حذف، در کدام عبارت متفاوت است؟ (۵/۰ نمره)

(الف) درفشان لاله در وی چون چراغی (ب) نهان راستی، آشکارا گزند (ج) شیران غریدند و به اتفاق، آهو را از دام رها نمودند.

۱۲ در بیت «بویید کاین مهتر آهرمن است / جهان آفرین را به دل دشمن است» (۵/۰ نمره)

(الف) نوع وابسته پیشین در جمله دوم را بنویسید. (ب) نقش واژه مشخص شده را بنویسید.

۱۳ در عبارت «با کشته شدن آغا محمدخان، فتحعلی شاه بر تخت نشست. شاهزاده نوجوان، میرزا عیسی قائم مقام را نه تنها وزیر

خردمند، بلکه مرشد و پدر معنوی خود می دانست و بی اذن و خواست او دست به کاری نمی زد.» (۷۵/۰ نمره)

(الف) مرجع ضمیر «او» در جمله آخر، کدام واژه است؟ (ب) یک وابسته پیشین در جمله دوم پیدا کرده و نوع آن را بنویسید.

۱۴ در عبارت زیر چند فعل مجهول وجود دارد؟ (۲۵/۰ نمره)

«امیر گفت: در این دو سه روز، بار داده آید. نامه ها نبشته آمد. چون نامه ها گسیل کرده شد، تو باز آی که پیغامی است سوی بونصر تا داده آید.»

۱۵ نوع صفت بیانی در کدام مصراع متفاوت است؟ (۲۵/۰ نمره)

(الف) برو شیر درنده باش، ای دغل (ب) برافراخت پس دست خیبرگشا

(ج) همی رفت پیش اندرون مرد گرد (د) که ای نامداران یزدان پرست

قلمرو ادبی: آرایه های ادبی و تاریخ ادبیات (۵ نمره)

۱۶ در کدام یک از ابیات زیر، هر دو آرایه تشبیه و استعاره دیده می شود؟ (۲۵/۰ نمره)

(الف) به خوناب شفق در دامن شام / به خون آلوده ایران کهن دید

(ب) نهان می گشت روی روشن روز / به زیر دامن شب در سیاهی

۱۷ آرایه مشترک، در مصراع اول ابیات زیر را بنویسید. (۲۵/۰ نمره)

(الف) از شبم عشق خاک آدم گل شد / صد فتنه و شور در جهان حاصل شد

(ب) سرنشتر عشق بر رگ روح زدند / یک قطره فروچکید و نامش دل شد

۱۸ واژه «ماه / مه» در کدام بیت آرایه استعاره نیست؟ (۵/۰ نمره)

(الف) به ترانه های شیرین به بهانه های زرین / بکشید سوی خانه مه خوب خوش لقا را

(ب) فرزند عزیز را به صد جهد / بنشانند چو ماه در یکی مهد

(ج) چون رایت عشق آن جهانگیر / شد چون مه لیلی آسمان گیر

۱۹ در عبارت «یقین شد که من فکر تازه ای در سر دارم که او را دست بیندازم و مسخره کنم. ناگهان چون پلنگی خشمناک راه افتاد.

اتفاقاً این آقای معلم لهجه غلیظ شیرازی داشت و اصرار داشت که خیلی خیلی عامیانه صحبت کند. همینطور که پیش می آمد، با لهجه ی

خاصش گفت: به به! مثل قوال ها صورتک زدی؟ (۲۵/۱ نمره)

(الف) یک آرایه حس آمیزی بیابید.

(ب) یک کنایه بیابید و مفهوم آن را بنویسید.

(ج) در جمله پنجم، مشابه و مشابه به را مشخص کنید.

۲۰ با توجه به جدول زیر، بیت مربوط به هر آرایه را مقابل آن بنویسید. (یک بیت اضافی است). (۷۵/۰ نمره)

۱- ای حقیقی ترین مجاز، ای عشق / ای همه استعاره ها با تو	(الف) مجاز (ب) متناقض نما (ج) تلمیح
۲- جانان من اندوه لبنان کشت ما را / بشکست داغ دیر یاسین پشت ما را	
۳- به پاس هر وجب خاکی از این ملک / چه بسیار است آن سرها که رفته	
۴- چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر / چه باشی چو روبه به وامانده سیر	

۲۱ مهم ترین اثر نجم الدین رازی (دایه) را نام ببرید. (۲۵/۰ نمره)

۲۲ در کدام گزینه، نام نویسنده نادرست است؟ (۰/۲۵ نمره)

- الف - (روضه خلد - مجد خوافی)
ب - (چشمه روشن - غلامحسین یوسفی)
ج - (شلوارهای وصله دار - رسول پرویزی)
د - (روزها - مجید واعظی)

۲۳ کتابی است عرفانی در مورد زندگی ابوسعید ابوالخیر، نام این کتاب (تذکره الاولیا / اسرارالتوحید) است و نویسنده آن (محمدبن منور - عطار نیشابوری) نام دارد. (۰/۵ نمره)

۲۴ ابیات زیر را کامل کنید. (۱ نمره)

- الف) باز کشید از روش خویش پای
ب) به چشمان من کیمیا خاک توست

قلمرو فکری؛ معنی ابیات و عبارات و درک مطلب (۸ نمره)

۲۵۱ مفهوم کدام یک از ابیات زیر متفاوت است؟ (۰/۲۵ نمره)

- الف) یقین مرد را دیده بیننده کرد / شد و تکیه بر آفریننده کرد
ب) کزین پس به کنجی نشینم چو مور / که روزی نخوردند پیلان به زور
ج) زنخدان فرو برد چندی به جیب / که بخشنده روزی فرستد ز غیب
د) نه بیگانه تیمار خوردش نه دوست / چو چنگش رگ و استخوان ماند و پوست

۲۶ با توجه به مفهوم قسمت‌های مشخص شده در عبارت زیر، دو ویژگی رفتاری و اخلاقی قاضی بست را بنویسید. (۰/۵ نمره)
«بسیار دعا کرد و گفت: این صلت فخر است. پذیرفتم و باز دادم که مرا به کار نیست و قیامت سخت نزدیک است، حساب این نتوانم داد.»

۲۷ در بیت «گو یا رب از این گزاف کاری / توفیق دهم به رستگاری» مقصود شاعر از گزاف کاری چیست؟ (۰/۲۵ نمره)

- ۲۸ کدام یک از مفاهیم زیر از بیت مقابل دریافت نمی‌شود؟ (بدان شمشیر تیز عافیت سوز / در آن انبوه کار مرگ می‌کرد) (۰/۲۵)
الف) تیزی شمشیر
ب) پرشماری حریف
ج) دلاوری فرمانده
د) وحشی‌گری دشمن

۲۹ مقصود شاعر از قسمت مشخص شده چیست؟ (۰/۵ نمره)

- «فرصت بده ای روح جنون تا غزل بعد / در غیرت ما نیست که در ننگ بمیریم»
الف) درخواست یک شعر دیگر
ب) درخواست فرصت کوتاه

۳۰ شاعر در بیت زیر چه کاری را توصیه می‌کند؟ (۰/۵ نمره)

«به آنچه می‌گذرد دل منه که دجله بسی / پس از خلیفه بخواهد گذشت در بغداد»

۳۱ قسمت‌های مشخص شده در عبارت «کبوتران را فرمود فرود آید. فرمان او نگاه داشتند و جمله بنشستند و آن موش را زبرا نام بود، با دهای تمام و خرد بسیار.» به ترتیب بیانگر کدام ویژگی‌های کبوتران و زبرا است؟ (۰/۵ نمره)

- الف) کبوتران:
ب) زبرا:

۳۲ مفهوم کنایی دو بیت زیر به کدام گزینه نزدیک‌تر است؟ (۰/۲۵ نمره)

ای کعبه به داغ ماتمت، نیلی‌پوش / وز تشنگیات، فرات در جوش و خروش
جز تو که فرات، رشحه‌ای از یم توست / دریا نشنیدم که کشد مشک به دوش

- الف) نیلی پوش کعبه
ب) مشک به دوش کشیدن دریا
ج) سوگواری عمیق برای تشنگی خود خواسته

۳۳ در بیت «با جوانان چو دست بگشادی / پای گردون پیر بربستی» شاعر فردی را توصیف می‌کند که به لحاظ کدام جنبه، قوی است؟
الف) جسمی
ب) روحی

۳۴ براساس مفهوم ابیات زیر، کدام دسته از افراد، مخاطب شاعر نیست؟ (۰/۲۵ نمره)

خروشید کای پایمردان دیو / بریده دل از ترس گیهان خدیو
همه سوی دوزخ نهادید روی / سپردید دل‌ها به گفتار اوی

- الف) شورشیان درباری
ب) افراد خدا نترس
ج) یاریگران اهریمن
د) دل سپردگان به ابلیس

۳۵ در عبارت زیر کدام ویژگی مشترک نویسنده و برادرش توصیف شده است؟ (۰/۲۵ نمره)

«ننه - خدا حفظش کند - هر وقت برای من و برادرم لباس می‌خرید، ناله‌اش بلند بود. متلکی می‌گفت که دو برادری مثل علّم یزید می‌مانید. می‌خواهید بروید آسمان، شورا بیاورید.»

۳۶ با توجه به درس «در کوی عاشقان» و غیبت شمس، مفهوم بیت زیر در ارتباط با شخصیتی فریبکار است یا معشوقی دست‌نیافتنی؟
«اگر او به وعده گوید که دمی دگر ببایم / همه وعده مکر باشد، بفریبد او شما را»
(۰/۲۵ نمره)

۳۷) معنی ابیات و عبارات زیر را به نثر روان بنویسید.

- الف) خداوند این سخت نیکو کرد و شنوده‌ام که ابوالحسن و پسرش وقت باشد که به ده درم درمانده‌اند. (۵/۰ نمره)
 ب) میان موج می‌رقصید در آب / به رقص مرگ اخترهای انبوه (۵/۰ نمره)
 ج) نعره‌های درهم شترهای حامل زنبورک، با آهنگ شیپورها در هم می‌آمیخت. (۵/۰ نمره)
 د) چون به دل رسید، دل را بر مثال کوشکی یافت. (۲۵/۰ نمره)
 ه) یعنی کلیم آهنگ جان سامری کرد / ای یاوران باید ولی را باوری کرد. (۵/۰ نمره)
 و) بیامد به درگاه سالار تو / بدیدندش آن جا و برخاست غو (۵/۰ نمره)
 ز) در هنگام بلا شرکت بوده، در وقت فراغ موافقت اولی‌تر. (۷۵/۰ نمره)
 ح) کدام دانه فرو رفت در زمین که ترست / چرا به دانه‌ی انسانیت این گمان باشد (۵/۰ نمره)

آزمون فارسی ۲ - کلیه رشته‌ها - خرداد ۱۴۰۲ (نوبت عصر)

الف) قلمرو زبانی؛ معنی واژه، املا و دستور (۷ نمره)

۱) در کدام یک از گزینه‌های زیر، معنی همه واژه‌ها درست آمده است؟ (۵/۰ نمره)

- الف: شماتت: ملامت / همگنان: هم‌نبردان ب: سهم: ترس / ژنده: خشمگین
 ج: کیهان: جهان / یکایک: ناگهان د: صباحت: اول صبح / مناسک: اعمال عبادی

۲) معنی واژه‌های مشخص شده را بنویسید. (۵/۰ نمره)

- الف: نامه‌ها را می‌فرستاد فرود سرای به دست من و من به آغاجی خادم می‌دادم و خیرخیر جواب می‌آوردم.
 ب: صدا و ناله درهم شترهای حامل زنبورک با آهنگ شیپور و طبل‌های جنگی در هم آمیخت.

۳) املاي درست را از داخل کمانک انتخاب کنید. (۵/۰ نمره)

- الف: جلال‌الدین محمد به (اصرار - اسرار) مریدان و شاگردان پدر، مجالس درس و وعظ را به عهده گرفت.
 ب: پرچم روس‌ها در خاک آغشته به خون بی‌گناهان به (احتزاز - اهتزاز) درآمد.

۴) در همه گزینه‌ها به جز گزینه غلط املايي وجود دارد. (۲۵/۰ نمره)

- الف: اشتر طلبید و مهمل آراست
 ب: من نهایت بُد اختیار کردم که غُربت را خطر بسیار است.
 ج: حق تعالی چون اصناف موجودات آفرید، وسایط گوناگون در هر مقام، بر کار کرد.
 د: سپیده فردای گنجه با نحیب گلوله‌های توپ روس باز شد.

۵) با توجه به معنی واژه‌ها، املاي کلمات کدام گزینه تماماً درست است؟ (۲۵/۰ نمره)

- الف: خالگیر: آشپز / سروش: فرشته
 ب: رشه: قطره / محوطه: پهنه
 ج: مستحقان: نیازمندان / صغیر: فرستاده
 د: الحاج: پافشاری / مظاهرت: پشتیبانی

۶) در گروه کلمات زیر دو غلط املايي بیابید و درست آن را بنویسید. (۱ نمره)

- (اندرز دادن و مناصحت) - (صلتِ فخر) - (شک و شائبه) - (مطاوعت و فرمانبری) - (مصامحه و ساده‌انگاری) - (افراط و تفریط) -
 (مهملی و بیکاری) - (صافی و پاکي) - (خایب و نا‌امید) - (اذن و رخصت) - (امتناء و سر باز زدن)

۷) با توجه به بیت «چنان دید بر روی دشمنی ز خشم / که شد ساخته کارش از زهر چشم» به سؤال پاسخ دهید. (۵/۰ نمره)

ضمیر «ش» در واژه «کارش» با کدام کلمه در مصراع اول، نقش دستوری یکسانی دارد؟

۸) با توجه به متن به سؤالات پاسخ دهید. گفت: «بونصر را بگو که امروز دُرستم و در این دو سه روز، بار داده آید که علت و تب

تمامی زایل شد. من بازگشتم و این چه رفت با بوسهل بگفتم. سخت شاد شد و ...» (۷۵/۰ نمره)

الف) معادل امروزی فعل مجهول موجود در متن را بنویسید.

ب) نقش دستوری واژه «سخت» چیست؟

ج) حرف نشانه «را» بعد از «بونصر» بیانگر چه نقش دستوری هست؟

۹ درباره کاربرد و معنای فعل «ایستاد» در جمله مقابل توضیح دهید. «صیاد شادمان شد و گرازان به تک ایستاد» (۰/۲۵)

۱۰ در عبارت «منظره دینی» واژه مشخص شده چه نوع صفت بیانی هست؟ (۰/۲۵ نمره)

۱۱ در عبارت زیر دو نقش تبعی متفاوت «غیر تکراری» بیابید و بنویسید. (۰/۵ نمره)

«بهاء ولد از آنجا که دیار روم از تاخت و تاز سپاه مغول برکنار بود و پادشاهی دانا و صاحب بصیرت داشت بدان نواحی هجرت کرد. او به همت یاران نزدیک خود، شیخ صلاح الدین زرکوب و حسام الدین چلبی، به نشر معارف الهی مشغول بود.»

۱۲ حذف و نوع آن را در عبارت «کبوتران اضطرابی می کردند و هر یک خود را می کوشید» مشخص کنید. (۰/۵ نمره)

۱۳ با توجه به بیت «به فرزندان و یاران گفت چنگیز / که گر فرزند باید، باید این سان!» به پرسش ها پاسخ دهید.

الف: نقش دستوری واژه مشخص شده را بنویسید؟ (۰/۵ نمره)

ب: در بیت، مفعول را مشخص کنید.

۱۴ واژه «استاد» در کدام گزینه شاخص است؟ (۰/۲۵ نمره)

الف: استاد معین، فرهنگ فارسی را نوشت. ب: ایشان استاد زبان و ادبیات فارسی هستند.

۱۵ در کدام گزینه نقش کلمات مشخص شده به ترتیب درست آمده است؟ (۰/۲۵ نمره)

«به دلیل سیر و سفر و البته جست و جو و پرواز در عالم معنا او را شمس پرنده می گفتند.»

الف: قید، متمم، مسند ب: معطوف، صفت فاعلی، بدل

ج: قید، مضاف الیه، متمم د: قید، مضاف الیه، مسند

۱۶ واژه «شوخ» از نظر وضعیتی که در گذر زمان پیدا کرده، مشابه واژگان کدام گزینه است؟ (۰/۲۵ نمره)

الف: کثیف / سوگند ب: فتراک / برگستوان ج: شادی / پذیرش د: رکاب / یخچال

(ب) قلمرو ادبی: آرایه های ادبی و حفظ شعر (۵ نمره)

۱۷ قسمت های مشخص شده در عبارت زیر دارای چه آرایه های ادبی هستند. (۰/۵ نمره)

«چون او را در بند بلا بسته دید، زهاب دیدگان بگشاد و بر رخسار، جوی ها براند و گفت: ای دوست عزیز و رفیق موافق، تو را در این رنج که افگند؟»

۱۸ با توجه به بیت زیر به سؤالات پاسخ دهید. (۰/۷۵ نمره)

«درفشان لاله در وی، چون چراغی / ولیک از دود او بر جانش داغی»

الف: وجه شبه تشبیه موجود در بیت را بیابید و بنویسید. ب: کدام واژه دلالت بر وجود آرایه تشخیص در بیت دارد؟

ج: در قافیة مصراع دوم چه آرایه ادبی وجود دارد؟

۱۹ با توجه به بیت زیر به پرسش ها پاسخ دهید. (۰/۵ نمره)

«فرمان رسید این خانه از دشمن بگیرد / تخت و نگین از دست اهریمن بگیرد»

الف: تلمیح موجود در بیت را توضیح دهید.

ب: در مصرع دوم چند واژه معنی مجازی دارند؟

۲۰ بخش مشخص شده در سروده زیر بیانگر کاربرد کدام آرایه ادبی به جز کنایه است؟ (۰/۲۵ نمره)

بیداری زمانه با من بخوان به فریاد / و مرد خواب و خفتی، «رو سر بنه به بالین تنها مرا رها کن»

۲۱ مصرع اول بیت زیر «برگ» و «شاخه» استعاره از چه هستند؟ (۰/۵ نمره)

ولی چندان که برگ از شاخه می ریخت / دوجندان می شکفت و برگ می کرد

۲۱ دو آرایه موجود در بیت زیر را بنویسید. (۰/۵ نمره)

«بید مجنون در تمام عمر، سر بالا نکرد / حاصل بی حاصلی نبود به جز شرمندگی»

در مصراع اول آرایه و در کل بیت آرایه موجود است.

۲۳ در میان آثار زیر، نام پدیدآورنده اثر در مقابل آن ها نادرست نوشته شده است: آن دو را مشخص کنید. (۰/۵ نمره)

الف: (فرهاد و شیرین : نظامی) ب: (شلوارهای وصله دار : رسول پرویزی) ج: (مرصاد العباد : نجم الدین رازی)

د: (غزلیات شمس : شمس تبریزی) هـ: (جوامع الحکایت و لوامع الروایات : محمد عوفی)

۲۴) درستی یا نادرستی گزاره‌های زیر را تعیین کنید. (۵+ نمره)

الف: لیلی و مجنون اثری دیگر از صاحب کتاب بهارستان می‌باشد. درست نادرست
ب: هر سه شاعر (فریدون مشیری / ملک‌الشعرا بهار / فریدون توللی) چهارپاره‌سرا هستند. درست نادرست

۲۵) ابیات زیر را کامل کنید. (۷۵+ نمره)

الف: مرا اوج عزّت در افلاک توست / توست
ب: ناگهان قفل بزرگ تیرگی را می‌گشاید / دارد
ج: عاقبت از خامی خود سوخته / نیاموخته

۲۶) مصراع دوم بیت زیر کدام گزینه است؟ (۲۵+ نمره)

«زین هم‌رهان سست عناصر دلم گرفت /»
الف: کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست
ب: کان چهره مشعشع تابانم آرزوست
ج: شیر خدا و رستم دستانم آرزوست
د: آن آشکار صنعت پنهانم آرزوست

ج) قلمرو فکری: درک مطلب، معنی و مفهوم نظم و نثر (۸ نمره)

۲۷) مفهوم مصراع دوم بیت زیر را بنویسید. (۵+ نمره)

«بزن زخم، این مرهم عاشق است / که بی‌زخم مردن، غم عاشق است»

۲۸) مفهوم قسمت مشخص‌شده در عبارت زیر را بنویسید؟ (۱۵+ نمره)

الف: «امیر از آن جهان آمده، به خیمه فرود آمد و جامه بگرداند.»

ب: «شما در این آینه، نقش‌های بوقلمون بینید.»

ج: «یعنی کلیم آهنگ جان سامری کرد.»

د: هر لحظه، از خزاین غیب، گوه‌ری در نهاد او تعبیه کرد.

ه: مردمی که به خانه‌های تاریک و بی‌دریچه عادت کرده‌اند، از پنجره‌های باز و نورگیر گریزان هستند.

۲۹) بیت «کدام دانه فرورفت در زمین که تُرُست؟ / چرا به دانه انسانیت این گمان باشد؟» بیانگر چه دیدگاهی است؟ (۲۵+ نمره)

۳۰) در بیت زیر شاعر «بخشنده‌گی» را حاصل چه می‌داند؟ (۲۵+ نمره)

«کرم ورزد آن سر که مغزی در اوست / که دون همتانند بی مغز و پوست»

الف: ثروتمندی
ب: مهربانی و عاطفه
ج: خردمندی
د: دوری از دون همتان

۳۱) کدام گزینه بیانگر سیر فکری پدر مجنون در موضوع عشق مجنون به لیلی نیست؟ (۲۵+ نمره)

الف: عشق‌بازی کار بیکاران بود / عاقلش با کار بیکاران چه کار؟

ب: دریاب که مبتلای عشقم / آزاد کن از بلای عشقم

۳۲) کدام گزینه با بیت «چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانی است / روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم» بیشترین ارتباط

معنایی را دارد؟ (۲۵+ نمره)

الف: ما به فلک بوده‌ایم، یار ملک بوده‌ایم / باز همانجا رویم، جمله که آن شهر ماست

ب: مرغ باغ ملک‌وتم نیم از عالم خاک / چند روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم

۳۳) پیام هریک از دو بیت زیر را به صورت جداگانه بنویسید. (۵+ نمره)

الف: چو شیر خدا راند بر خصم تیغ / به سر کوفت شیطان دو دست دریغ

ب: پرید از رخ کفر در هند رنگ / پدیدند بت‌خانه‌ها در فرنگ

۳۴) تفاوت معنایی واژه «جولان» را در دو مصراع بیت زیر توضیح دهید.

«جانان من برخیز بر جولان برانیم / زان جا به جولان تا خط لبنان برانیم»

۳۵) اشعار و عبارات زیر را به نثر ساده و روان برگردانید. (۵+ نمره)

الف: زَنخدان فرو برد چندی به جیب (۲۵+ نمره)

ب: فرض است فرمان بردی از حکم جلودار (۲۵+ نمره)

ج: چو کشتی، بادپا در رود افکند (۲۵+ نمره)

- د: هر روز خنیده نام تر گشت (۲۵/۰ نمره)
ه: سراجۀ ذهنم آماس می کرد. (۲۵/۰ نمره)
و: عشق، حالی دو اسبه می آمد. (۵/۰ نمره)
ز: چو ضحاک بر تخت شد شهریار / بر او سالیان انجمن شد هزار (۵/۰ نمره)
ح: بر مصطفی بهر رخصت دويد / ازو خواست دستوری اما ندید (۵/۰ نمره)
ط: اختلاف صیادان آن جا متواتر. (۵/۰ نمره)
ی: ناگاه، آن دیدند که چون آب نیرو کرده بود و کشتی پُر شده، نشستن و دریدن گرفت. (۷۵/۰ نمره)

آزمون فارسی ۲ - کلیه رشته‌ها - خرداد ۱۴۰۳

الف) قلمرو زبانی؛ معنی واژه، املا و دستور (۷ نمره)

- ۱ در عبارت‌های زیر کدام واژه‌ها با هم ترادف معنایی دارند؟ (۲۵/۰ نمره)
- خاله‌ام با همه تمکّنی که داشت، به زندگی درویشانه‌ای قناعت کرده بود.
- با این همه، حضرت غنا، دیگری را به جای او نخواند.
۲ معنی واژه مشخص شده را بنویسید. (۲۵/۰ نمره)
«زاغی در حوالی آن بر درختی بزرگ گشین خانه داشت.»
۳ از بین گروه واژه‌های زیر، معنای دو واژه نادرست است؛ درست آن‌ها بنویسید. (۵/۰ نمره)
«پایمردی: شفاعت - چنبر: کمند - هزبر: خشمگین - زَنخدان: چانه - خَنیده: نامدار - مَخَنقه: گردن»
۴ نوشتار کدام واژه داخل کمانک، کامل کننده مفهوم عبارت است؟ (۵/۰ نمره)
الف) عزیزترین رفقای من حسن سیرت را با (سَباحت / صَباحت) توأم داشت.
ب) بزن زخم، این (مرهم / مرحم) عاشق است که بی زخم مردن، غم عشق است
۵ در هر عبارت املائی یک واژه نادرست است؛ شکل صحیح آن‌ها را بنویسید. (۱ نمره)
الف) چون موسم حج رسید، برخاست اَشتر طلبید و مهمل آراست
ب) ایشان حقوق مرا به طاعت و مناصحت بگذارند و به معونت و مظاهرت ایشان از دست صیاد بجستم.
ج) سپیده فردای گنجه با نحیب و صغیر گلوله‌های توپ روس، باز شد.
د) دلم را بده عظم بر بندگی نه چون بی غمانم هوسناک کن

۶ از میان گروه‌های زیر، املائی دو واژه درست نیست؛ شکل درست آن‌ها را بنویسید. (۵/۰ نمره)

«الحاح و اسرار - رَحشه و قطره - زهاب دیدگان - یُغور و درشت - خوان و طَبَق - رغبّت و خاست»

۷ وضعیت کدام واژه مشخص شده در گذر زمان همانند کلمه «محضر» در مصراع «بدرید و بسپرد محضر به پای» است؟ (۲۵/۰ نمره)

الف) پای راست افگار شد. ب) اختلاف صیادان آنجا متواتر. ج) پا در رکاب راهوار خویش دارند

۸ با توجه به انواع صفت بیانی کدام واژه در هر گروه با بقیه متفاوت است؟ (۵/۰ نمره)

- الف) ۱- سحرزاد ۲- زخم‌دار ۳- جهان آفرین ۴- نیلی پوش
ب) ۱- ایرانی ۲- کبریایی ۳- نورانی ۴- شکاری

۹ به سؤالات زیر پاسخ دهید. (۵/۰ نمره)

الف) در کدام یک از ابیات زیر، جمله مرکب دیده می‌شود؟

۱- فرزند عزیز را به صد جهد / بنشانند چو ماه در یکی مهد

۲- مجنون چو حدیث عشق بشنید / اول بگریست، پس بخندید

ب) در بیت زیر، زمان فعل مشخص شده را بنویسید.

«بگذار بر پشت زین خود معتبر بمانم»

۱۰ اجزای جمله دوم بیت زیر را مطابق زبان معیار مرتب کنید. (۵/۰ نمره)

«خروشید و زد دست بر سر ز شاه / که شاهان منم کاوهی دادخواه!»

۱۱ تفاوت نقش دستوری واژه‌ی «شاه» را در عبارتهای زیر بنویسید. (۵/۰ نمره)

(الف) سران کشور و در رأسش فتحعلی‌شاه در فکر تدارک سپاه برای مقابله با دست‌اندازی‌های روس‌ها بودند.

(ب) عباس‌میرزا خود را برای شرکت در مراسم سلام نوروزی شاه، به تهران رسانده بود.

۱۲ درستی و نادرستی هر عبارت را مشخص کنید. (۷۵/۰ نمره)

(الف) در بیت «نه بیگانه تیمار خوردش نه دوست / چو چنگش، رگ و استخوان ماند و پوست» می‌توان از شیوه قرار گرفتن واژه در جمله به معنای کلمه‌ی «چنگ» پی برد. (درست - نادرست)

(ب) در مصراع اول بیت «ز ره لخت‌لخت و قبا چاک‌چاک / سر و روی مردان پُر از گرد و خاک» نوع «و» عطف است. (درست - نادرست)

(ج) نقش دستوری واژه مشخص‌شده در عبارت زیر «قید» است. (درست - نادرست)

«شما جنگاوران سرافراز، در طول سال‌های دفاع، شجاعانه و مخلصانه جنگیدند.»

۱۳ در عبارت «خویشان همه در نیاز با او / هر یک شده چاره‌ساز با او» (۷۵/۰ نمره)

(الف) نقش واژه‌های مشخص‌شده را بنویسید.

(ب) نوع وابسته را در گروه نهادی «هر یک» تعیین کنید.

۱۴ در کدام عبارت، کاربرد فعل «مجهول» مشهود است؟ (۲۵/۰ نمره)

(الف) چون نامه گسیل کرده شود، تو باز آی که پیغامی است سوی بونصر در بابی، تا داده آید.

(ب) تا نزدیک نماز پیشین، از این مهمات فارغ شده بود و خیل‌تاشان و سوار گسیل کرده.

(ب) قلمرو ادبی: آرایه‌های ادبی و حفظ شعر (۵ نمره)

۱۵ در کدام بیت، جناس همسان (تام) دیده می‌شود؟ (۲۵/۰ نمره)

(الف) می‌گفت، گرفته حلقه در بر کامروز منم چو حلقه بر در

(ب) حکم جلودار است بر هامون بتازید / هامون اگر دریا شود از خون، بتازید

۱۶ آرایه مناسب موارد مشخص‌شده را بنویسید. (۷۵/۰ نمره)

(الف) «اما چراغدان را هم / که همیشه صبورانه در سایه می‌ایستد، از یاد مبر.»

(ب) این شیخ همیشه شب، هم هیبت یک آموزگار را دارد و هم مهر یک پرستار.

(ج) کدام دانه فرو رفت در زمین که نرست؟ چرا به دانه‌ی انسان این گمان باشد؟

۱۷ در بیت «چو آن آهنین کوه آمد به دشت / همه رزمگه کوه فولاد گشت» کدام آرایه بارز حماسه وجود دارد؟ (۲۵/۰ نمره)

(الف) ایهام (ب) تضاد (ج) اغراق (د) تضمین

۱۸ عبارت «در زبان فارسی، احدی نتوانسته است مانند او حرف بزند و در عین حال، نظیر حرف زدن او را هر روز در هر کوچه و بازار

می‌شنویم.» بیانگر کدام ویژگی سبک سعدی است؟ (۲۵/۰ نمره)

۱۹ کدام ویژگی شعر حماسی در بیت زیر دیده می‌شود؟ (۲۵/۰ نمره)

«همی رفت پیش اندرون مرد گرد / سپاهی بر او انجمن شد، خُرد»

(الف) ملّی (ب) قهرمانی (ج) قهرمانی و ملّی

۲۰ «گوته» در عبارت زیر از کدام شاعر تأثیر پذیرفته است؟ (۲۵/۰ نمره)

«مگر نه راهنمای ما هر شامگاهان با صدای دلکش، بیتی چند از غزل‌های شورانگیز تو را می‌خواند تا اختران آسمان را بیدار کند و رهزنان کوه و دشت را بترساند؟»

۲۱ کدام عبارت، برابر معنایی هر یک از مفاهیم زیر است؟ (۵/۰ نمره)

عبارت	مفهوم
۱- راه تافتن	(الف) نپذیرفتن (ب) تغییر مسیر دادن
۲- بخایید دندان به دندان کین	
۳- تن در ندادن	
۴- از فرط هیجان لگه دویدن	

۲۲ بیت «گرچه ز شراب عشق مستم / عاشق تر ازین کنم که هستم» برگرفته از منظومه داستانی «لیلی و مجنون» است؛ قالب شعری آن است. (۲۵/۰ نمره)

۲۳ آرایه مشترک عبارت‌های زیر را بنویسید. (۲۵/۰ نمره)

- در ذهن عباس میرزا، تنها معمای آفت و خیزهای جنگ و شکست‌ها و پیروزی‌ها نبود که حضور سنگینی داشت.
- مولانا طعن و ناسزای دشمنان را هرگز جواب تلخی نمی‌داد و به نرمی حُسن خُلق، آنان را به راه راست می‌آورد.

۲۴ در عبارات زیر، گزینه درست را انتخاب کنید. (۲۵/۰ نمره)

الف) شیخ عطار، کتاب «اسرارنامه» و «منطق‌الطیر» را به جلال‌الدین (مولانا) خردسال هدیه داد.

ب) نثر درس «کاوه دادخواه» برگرفته از کتاب «چشمه روشن غلامحسین یوسفی» از نوع ادبیات تعلیمی است.

ج) شعر «در امواج سند» سروده «مهدی حمیدی شیرازی» و شرح دلاوری‌های جلال‌الدین خوارزمشاهی است.

د) کتاب «ماه نور و مرغان آواره» اثر یوهان ولفگانگ گوته و «دیوان غربی - شرقی» اثر رابیندرانات تاگور است.

۲۵ در هر گروه نام یکی از پدیدآورندگان آثار به درستی بیان نشده است؛ درست آن‌ها را بنویسید. (۵/۰ نمره)

الف) روزها: دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن - اسرارالتوحید: محمد عوفی - بهارستان: جامی

ب) روضه‌ی خُلد: مجد خوافی - شلوارهای وصله‌دار: کامور بخشایش - هم‌صدا با حلق اسماعیل: سید حسن حسینی

۲۶ کتاب «پیامبر و دیوانه» اثر کیست؟ (۲۵/۰ نمره)

۲۷ به سؤالات زیر پاسخ دهید.

الف) مصراعی از شعر «زاغ و کبک» را بنویسید که در آن، واژه «قاعده» وجود دارد؟

ب) کدام‌یک از موارد زیر، تکمیل‌کننده مصراع «خواستم از رنجش دوری بگویم، یادم آمد» است؟

۱- عشق اما کی خبر از شنبه و آدینه دارد ۲- عشق با آزار خویشاوندی دیرینه دارد

ج) با توجه به شعرهای حفظی در هر یک از ابیات زیر، برخی واژه‌ها جابه‌جا شده‌اند؛ آن‌ها را در جای خود قرار دهید.

۱- رود گر ذره‌ای ز خاکت به باد آن ذره به خون من آغشته باد

۲- دی شیخ همی گشت با چراغ گرد شهر کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

ج) قلمرو فکری؛ درک مطلب، معنی و مفهوم نظم و نثر (۸ نمره)

۲۸ گوینده هر عبارت از کدام ویژگی اخلاقی برخوردار است؟ (۷۵/۰ نمره)

الف) آنچه دارم از اندک مایه حُطام دنیا کفایت است.

ب) مرا نیز از عهده لوازم ریاست بیرون باید آمد و موجب سیادت را به آدا رسانید.

ج) گویند ز عشق کن جدایی این نیست طریق آشنایی

۲۹ در بیت زیر منظور از «دریای خون» چیست؟ (۲۵/۰ نمره)

«در آن دریای خون، در دشت تاریک به دنبال سر چنگیز می‌گشت»

۳۰ مصراع دوم بیت زیر به چه مفهومی اشاره دارد؟ (۲۵/۰ نمره)

«چه جانانه چرخ جنون می‌زنند دف عشق با دست خون می‌زنند»

۳۱ با توجه به بیت زیر، محصول آمیختن عشق و روح نامیده شد.

«سر نشتر عشق بر رگ روح زدند یک قطره فروچکید و نامش دل شد»

۳۲ بیت «هنر خوار شد، جادویی ارجمند / نهان راستی، آشکارا گزند» به کدام پدیده‌ی اجتماعی اشاره دارد؟ (۲۵/۰ نمره)

۳۳ واژه‌های مشخص شده در بیت زیر، معرف کدام شخصیت‌های تاریخی هستند؟ (۵/۰ نمره)

«سیر بر سر آورد شیراله عَلم کرد شمشیر آن اژدها»

۳۴ مفهوم مشترک عبارت‌های مشخص شده را بنویسید. (۲۵/۰ نمره)

الف) وقت است تا برگ سفر بر باره بندیم دل بر عبور از سدّ خار و خاره بندیم

ب) وادی پر از فرعونیان و قبطیان است موسی جلودارست و نیل اندر میان است

۳۵ گوینده در عبارت «ملکی می‌گفت که دو برادری مثل عَلم یزید می‌مانید. دراز دراز، می‌خواهید بروید آسمان، شورا بیاورید.» کدام

ویژگی ظاهری را مورد انتقاد قرار می‌دهد؟ (۲۵/۰ نمره)

۳۶ هر یک از عبارات زیر بیانگر کدام دیدگاه است؟

الف) مردمی که به خانه‌های تاریک و بی‌دریچه عادت کرده‌اند، از پنجره‌های باز و نورگیر، گریزان هستند، آخر چشمشان را می‌زند و خسته‌شان می‌کند.

ب) ما به فلک بوده‌ایم، یار ملک بوده‌ایم باز همان جا رویم، جمله که آن شهر ماست

ج) و تو شکر خدا کن، به هنگام رنج / و شکر او کن، به وقت رستن از رنج

۳۷ برای هر عبارت، یک مفهوم ارزشمند بنویسید. (۵/۰ نمره)

الف) هر عصب و فکر به منب بی‌شائبه‌ی ایمان وصل بود که خوب و بد را مشیت الهی می‌پذیرفت.

ب) هنگامی که / در فروتنی، بزرگ باشیم، بیش از همه به آن بزرگ نزدیک شده‌ایم.

۳۸ معنی عبارات و ابیات زیر را به نثر روان بنویسید. (۴ نمره)

الف) به نشاط، قلم در نهاد.

ب) عشق دواسبه می‌آمد.

ج) آن یکی مُمدّ حیات است.

د) من قُلا کردم.

ه) نمی‌دانست در کجا ریشه بدواند.

و) از آن‌ها که خونین سفر کرده‌اند سفر بر مدار خطر کرده‌اند

ز) بگیر ای جوان، دست درویش پیر

ح) چو لشکر گرد بر گردش گرفتند چو کشتی، بادپا در رود افکند!

ط) گُرازان به تگ ایستاد.

ی) یعنی کلیم آهنگ جان سامری کرد.

آزمون فارسی ۲ - کلیه رشته‌ها - خرداد ۱۴۰۴

الف) قلمرو زبانی؛ معنی واژه، املا و دستور (۷ نمره)

۱ معنی واژه مشخص شده را بنویسید. (۲۵/۰ نمره)

«به رود سند می‌غلطید بر هم ز امواج گران، کوه از پی کوه»

۲ با توجه به بیت «زاغی از آنجا که فراغی گزید / رخت خود از باغ به راغی کشید» کدام واژه در عبارت زیر معادل معنایی واژه مشخص شده است؟ (۲۵/۰ نمره)

«شب پیشین برای شست و شوی صحرا و بوستان چابک‌دستی کرده، راه باغ را رفته و گونه‌ی گل‌های بنفشه را دُرافشان ساخته بود.»

۳ در ابیات زیر دو واژه بیابید که معنای مشترک دارند. (۲۵/۰ نمره)

دریادلان راه سفر در پیش دارند پا در رکاب راهوار خویش دارند

وقت است تا برگ سفر بر باره بندیم دل بر عبور از سدّ خار و خاره بندیم

۴ کدام گزینه معادل معنایی واژه مشخص شده نیست؟ (۲۵/۰ نمره)

«جمله به طریق تعاون قوتی کنید تا دام از جای برگیریم.»

الف) مظاهرت ب) التفات ج) معنویت د) پشتیبانی

۵ در عبارت زیر، کدام کلمه ارزش املائی بیشتری دارد؟ (۲۵/۰ نمره)

«شما چه می‌داند که ما را با این مشتی خاک، چه کارها از ازل تا ابد در پیش است؟»

۶ املاي درست واژه را از داخل کمانک انتخاب کنید. (۲۵/۰ نمره)

الف: دوست نداشتم از بچه‌ها فاصله بگیرند یا احساس (ترد - طرد) شدن کنند.

ب: به حشرم بده نامه در دست راست ز (حولم - هولم) در آن روز بی‌باک کن

۷ تعداد غلط‌های املائی هر گزینه را بنویسید. (۵/۰ نمره)

الف) مصحور کار خود بودم؛ ابدأ توجهی به ماجرای شروع شده نداشتم، بی‌توجهی من و اینکه با نگاه‌ها هیچ اضطرابی نشان ندادم، معلّم را در ظنّ خود تقویت کرد.

ب) آن‌گاه آگاه شدند که غرقه خاست شد. بانگ و هزاحز و غریو خواست. امیر برخاست.

- ۸ در هر گزینه، املائی یک واژه نادرست است؛ آن مورد را اصلاح کنید. (۵/نمره)
- الف) اوست که عادل مطلق است / و خان عدل خود را بر همگان گسترده / باشد که از میان اسمای صدگانه اش / او را به همین نام بستانیم، آمین!
- ب) بدر در میدان او حلالی بودی و رستم به دست او زالی.
- ۹ در قسمت اول شعر زیر، نوع رابطه معنایی بین کلمات را بنویسید. (۲۵/نمره)
- او اختران را در آسمان نهاده / تا به برّ و بحر نشانمان باشند.
- ۱۰ در عبارت زیر ابتدا نقش تبعی را پیدا کرده و سپس نوع آن را بنویسید. (۵/نمره)
- «مادر فریدون فرانک پسر را به کوه البرز کوه می‌برد و به مردی پاک‌دین می‌سپرد.»
- ۱۱ نوع صفت بیانی موجود در هر گزینه را بنویسید. (۵/نمره)
- الف) بنابراین خاله‌ام با همه تمکّنی که داشت، به زندگی درویشانه‌ای قناعت کرده بود.
- ب) از این سد روان، در دیده‌ی شاه / ز هر موجی هزاران نیش می‌رفت
- ۱۲ معنای فعل «شد» در کدام گزینه با بقیه متفاوت است؟ (۲۵/نمره)
- الف) هنر خوار شد، جادویی ارجمند / نهان راستی، آشکارا گزند
- ب) از شبنم عشق، خاک آدم گل شد / صد فتنه و شور در جهان حاصل شد
- ج) یقین، مرد را دیده، بیننده کرد / شد و تکیه بر آفریننده کرد
- د) چو آتش در سپاه دشمن افتاد / ز آتش هم کمی سوزنده‌تر شد
- ۱۳ با توجه به عبارات زیر، موارد ذکرشده در داخل کمانک را پاسخ دهید. (۵/نمره)
- الف) پس از نماز، کس فرستاد و قاضی ابوالحسن و پسرش را بخواند و بیامدند، بونصر، پیغام امیر به قاضی رساند. (نوع وابسته پیشین مشخص شود.)
- ب) برافراخت پس دست خیبرگشا (نوع وابسته پسین مشخص شود.)
- ۱۴ با توجه به شعر زیر، در کدام گزینه، زمان افعال، به ترتیب درست آمده است؟ (۲۵/نمره)
- «گریه کنی اگر / که آفتاب را ندیده‌ای / ستاره‌ها را هم / نمی‌بینی»
- الف) مضارع التزامی - ماضی بعید - مضارع اخباری
- ب) مضارع التزامی - ماضی نقلی - مضارع اخباری
- ج) مضارع اخباری - ماضی نقلی - مضارع اخباری
- د) ماضی ساده - ماضی نقلی - ماضی استمراری
- ۱۵ در عبارت زیر جمله مجهول را بیابید و آن را به جمله معلوم تبدیل کنید. (۵/نمره)
- «پیش از غیبت شمس، شاگردان به مولانا این گونه خبر دادند که شمس کشته شد ولی دلش بر درستی این خبر گواهی نمی‌داد.»
- ۱۶ نقش دستوری موارد مشخص شده را بنویسید. (۵/نمره)
- الف) دریاب که مبتلای عشقم / آزاد کن از بلای عشقم
- ب) آن را امیرالمومنین می‌روا دارد ستن.
- ۱۷ برای هر کدام از واژگان مشخص شده، در گذر زمان کدام یک از وضعیت‌های چهارگانه پیش آمده است؟ (۵/نمره)
- الف) از آن چرم کاهنگران پشت پای / بیوشند هنگام زخم درای
- ب) آن مرد بزرگ و دبیر کافی، به نشاط، قلم در نهاد.
- ۱۸ با توجه به بیت زیر، به سوالات پاسخ دهید. (۵/نمره)
- «هلا منکر جان و جانان ما / بزن زخم انکار بر جان ما»
- الف) واژه مشخص شده چه نقش دستوری دارد؟ ب) نوع «و» را مشخص کنید.
- ب) قلمرو ادبی؛ آرایه‌های ادبی، تاریخ ادبیات و حفظ شعر (۵ نمره)
- ۱۹ در بیت زیر «مشبه» کدام واژه است؟
- چو لشکر گرد بر گردش گرفتند / چو کشتی، بادیا در رود افکند! (۲۵/نمره)
- ۲۰ با توجه به شعر زیر به سوالات پاسخ دهید. (۵/نمره)
- «از شعله به خاطر روشنایی‌اش / سپاسگزاری کن / اما چراغدان را هم / که همیشه صبورانه، در سایه می‌ایستد از یاد مبر»
- الف) «شعله» نماد چیست؟ ب) یک «کنایه» پیدا کنید و بنویسید.

۲۱ «مجاز» به کار رفته در بیت زیر، چه مفهومی دارد؟ (۲۵/نمره)

همی برخوردید و فریاد خواند جهان را سراسر داد خواند

۲۲ اگر بخواهیم قالب چهارپاره را ترسیم کنیم، انتخاب کدام واژه از داخل کمانک، برای قافیه هر بیت، به ترتیب درست است؟ (۲۵/نمره)

(الف) به یاری خواهیم از آن سوی دریا سوارانی زره پوش و (مهیا / کمان گیر)

(ب) دمار از جان این غولان کشم سخت بسوزم خاندان هاشان به (شمشیر / بخت)

(الف) (ب)

۲۳ با توجه به عبارت زیر آرایه درست را از داخل کمانک انتخاب کنید. (۵/نمره)

«خاک سوگند برداد به عزت و ذوالجلالی حق که مرا مبر.» (تشخیص - سجع)

۲۴ در مصراع دوم بیت زیر، تکرار واج (مصوت) «ب» باعث خلق کدام آرایه ادبی شده است؟ (۲۵/نمره)

«رو، سر بنه به بالین، تنها مرا رها کن ترک من خراب شبگرد مبتلا کن»

۲۵ در عبارت زیر آرایه «حس آمیزی» را مشخص کنید. (۲۵/نمره)

«خاله‌ام با ذوق لطیفی که داشت، مرا نخستین بار از طریق سعدی با شعر شاهکار آشنا نمود.»

۲۶ در بیت «شغال نگون بخت را شیر خورد / بماند آنچه روباه از آن سیر خورد»، واژه‌های قافیه سبب خلق چه آرایه ادبی شده‌اند؟ (۲۵/نمره)

۲۷ کدام یک از زمینه‌های حماسه در بیت زیر وجود دارد؟ (۲۵/نمره)

«چو ضحاک بر تخت شد شهریار / بر او سالیان انجمن شد هزار»

۲۸ در جدول زیر برای هریک از موارد «الف» یک آرایه مناسب از ستون «ب» انتخاب کنید. (یک مورد در ستون «ب» اضافی است). (۵/نمره)

ستون الف		ستون ب
(الف) چون او را در بند بلا بسته دید، زهاب دیدگان بگشاد و بر رخسار، جوی‌ها براند. (ب) به رقصی که بی پا و سر می‌کنند چنین نغمه عشق سر می‌کنند	۱	متناقض‌نما
	۲	تضمین
	۳	استعاره

۲۹ درستی یا نادرستی موارد زیر را با توجه به آثار و مؤلف آن‌ها مشخص کنید. (۷۵/نمره)

(الف) غزلیات شمس: جلال‌الدین محمد مولوی

(ب) هم‌صدا با حلق اسماعیل: حمید سبزواری

(ج) زندان موصل، (خاطرات اسیر آزادشده، کامور بخشایش): اصغر رباط جزئی

۳۰ غلامحسین یوسفی در کتاب به تحلیل داستان «کاوه دادخواه» پرداخته است. (۲۵/نمره)

۳۱ کدام گزینه مصراع دوم بیت مقابل است؟ «خواستم از رنجش دوری بگویم، یادم آمد» (۲۵/نمره)

(الف) بی تو حتی مهربانی حالتی از کینه دارد (ب) عشق با آزار خویشاوندی دیرینه دارد

۳۲ مصراع اول بیت زیر به صورت نامرتب آمده است؛ آن را مرتب کنید. (۲۵/نمره)

انکار - جغد - اما - می‌خواند - به - ویرانه - بر - تو خاک این ویرانه‌ها بویی از آن گنجینه دارد

۳۳ مصراع دوم بیت زیر را بنویسید. (۵/نمره)

مرا اوج عزت در افلاک توست

(ج) قلمرو فکری؛ درک مطلب، معنی و مفهوم نظم و نثر (۸ نمره)

۳۴ مفهوم مشترک دو عبارت زیر را بنویسید. (۵/نمره)

(الف) به فرزندان و یاران گفت چنگیز که گر فرزند باید، باید این‌سان

(ب) دلاوری‌ها و جان‌فشانی‌های سربازان فداکار و شما افسران عزیز علی‌رغم محرومیت‌های فراوان تا به آنجا بود که دشمن را هم به تحسین و اعجاب واداشت.

۳۵ نویسنده در عبارت زیر به چه چیزی اعتقاد دارد؟ (۵/نمره)

«در پرواز هدفی والا تر از پریدن به این سو و آن سو وجود دارد»

۳۶ بیت «کمال عقل آن باشد در این راه / که گوید نیستم از هیچ آگاه» با کدام یک از گزینه‌های زیر تناسب معنایی دارد؟ (۲۵/نمره)

(الف) کمال‌گرایی عقل (ب) تقابل همیشگی عقل و عشق (ج) اظهار عجز از شناخت خدا (د) دشوار بودن راه عشق

۳۷ در جدول زیر مفاهیم مرتبط با عبارت ستون «الف» را از ستون «ب» انتخاب کنید. (یک مورد در قسمت «ب» اضافی است.) (۱ نمره)

ستون الف	ستون ب
الف) چه در کار و چه در کار آزمودن	۱ چه باشی چو روبه به وامانده سیر
ب) تو ز قرآن ای پسر، ظاهر مبین	۲ آینده‌نگری
ج) زاغ با خود اندیشید که بر اثر ایشان بروم و معلوم گردانم فرجام کار ایشان چه باشد که من از مثل این واقعه ایمن نتوانم بود.	۳ شما در گل منگرید، در دل نگرید
د) هزاران سال ما برای پیدا کردن کله‌ی ماهی‌ها و نان مانده در میان قایق‌ها و صخره‌ها تلاش کرده‌ایم و حالا دلیل دیگری برای زندگی داریم: آموختن، یافتن و آزاد بودن.	۴ آتکا به نفس
	۵ فروتنی

۳۸ عبارت زیر به کدام فضیلت اخلاقی قاضی بست اشاره دارد؟ (۵/۵ نمره)
«و آنچه دارم از اندک‌مایه حطام دنیا حلال است و کفایت است و به هیچ زیادت حاجتمند نیستم.»

۳۹ بیت زیر، بیانگر چه دیدگاهی است؟ (۵/۵ نمره)
«ما به فلک بوده‌ایم، یار ملک بوده‌ایم باز همان جا رویم، جمله که آن شهر ماست»

۴۰ با توجه به دو بیت زیر جاهای خالی را کامل کنید. (۵/۵ نمره)
«خروشید کای پایمردان دیو بریده دل از ترس گیهان خدیو
همه سوی دوزخ نهادید روی سپردید دل‌ها به گفتار اوی»
کاوه معتقد است که پایمردان دیو از دل بریدند و به دل سپردند.

۴۱ مفهوم این عبارت چیست؟ «در مقابل این قد دراز، چشمم سو نداشت». (۲۵/۵ نمره)
ابیات و عبارات زیر را به نثر امروزی باز گردانید.

۴۲ در چاره‌گری زبان کشیدند (۵/۵ نمره)

۴۳ دف عشق با دست خون می‌زنند (۵/۵ نمره)

۴۴ فرض است فرمان بردن از حکم جلودار (۵/۵ نمره)

۴۵ کسی نیک بیند به هر دو سرای که نیکی رساند به خلق خدای (۵/۵ نمره)

۴۶ من هیچ مستحق نشناسم در بست که زر به ایشان توان داد. (۵/۵ نمره)

۴۷ اگر ما را آفتی رسد از این شخص، از این موضع تواند بود. (۵/۵ نمره)

۴۸ در وقت فراغ موافقت اولی‌تر، و الا طاعنان مجال وقیعت یابند. (۱ نمره)

پاسخنامه‌ی آزمون فارسی ۲ - کلیه رشته‌ها - اردیبهشت ۱۴۰۳ (نوبت صبح)

الف) قلمرو زبانی: معنی واژه، املا و دستور (۷ نمره)

۱ الف) اطاعت ص ۵۷ : ۰/۲۵

ب) به‌طور قطع ص ۱۰۲ : ۰/۲۵

۲ الف) صباحت ص ۸۳ : ۰/۲۵ ب) قُلا ص ۱۲۵ : ۰/۲۵ ج) هلالی: ص ۱۰۶ : ۰/۲۵

۳ گزینه «ج» یا «آزرده کردن» ۰/۲۵

۴ اتاق تشریفات ص ۱۸ : ۰/۲۵

۵ گزینه «ب» ۰/۲۵ مناصحت ۰/۲۵ سیادت ۰/۲۵ ص ۱۲۰

۶ گزینه «د» «چه جانانه چرخ جنون می‌زنند / دف عشق با دست خون می‌زنند» ص ۹۱ : ۰/۲۵

۷ گزینه «الف» «سپر بر سر آورد شیراله / علم کرد شمشیر آن اژدها» ص ۱۱۱ : ۰/۲۵

۸ الف) دو متمم (روز / من) ۰/۲۵ ب) «چو» یا «که» ۰/۲۵ ج) دریغ (د) نادرست ص ۷۱ : ۰/۲۵

۹ الف) مفعول ۰/۲۵ ب) دریاب ۰/۲۵ ص ۵۳

۱۰ گزینه «ج» «سپر و رکاب» ص ۱۰۴ : ۰/۲۵

۱۱ گزینه «ج» یا «شیران غریدند و به اتفاق، آهو را از دام رهانید.» ص ۱۰۱-۱۲۱

۱۲ الف) صفت اشاره ۰/۲۵ ب) مضاف‌الیه ۰/۲۵ ص ۵۸

۱۳ الف) میرزا عیسی قائم مقام ۰/۲۵ (ب) میرزا ۰/۲۵ شاخص ۰/۲۵ ص ۳۸

۱۴ چهار جمله ص ۲۰: ۰/۲۵

۱۵ گزینه «ج» یا «همی رفت پیش اندرون مرد گرد» ۰/۲۵

(ب) قلمرو ادبی: حفظ شعر و آرایه‌های ادبی (۵ نمره)

۱۶ بیت «الف» یا «به خوناب شفق در دامن شام / به خون آلوده ایران کهن دید» ص ۲۸: ۰/۲۵

۱۷ اضافه تشبیهی ۰/۲۵ صص ۱۳-۳۰

۱۸ گزینه «ب» یا «فرزند عزیز را به صد جهد / بنشانند چو ماه در یکی مهد» ص ۵۲: ۰/۵

۱۹ الف) لهجه غلیظ ۰/۲۵ (ب) دست انداختن ۰/۲۵ کنایه از مسخره کردن ۰/۲۵ (ج) من (مشبه) ۰/۲۵ پلنگ (مشبه به) ص ۱۲۸: ۰/۲۵

۲۰ الف) ۳ مجاز یا «به پاس هر وجب خاکی از این ملک / چه بسیار است آن سرها که رفته» ص ۳۰: ۰/۲۵ (خاک: مجاز: سر: مجاز)

(ب) ۱) متناقض نما یا «ای حقیقی‌ترین مجاز ای عشق / ای همه استعاره‌ها با تو» ص ۸۰

(ج) ۲) تلمیح یا «جانان من اندوه لبنان کشت ما را / بشکست داغ دیر یاسین پشت ما را» ص ۸۶: ۰/۲۵

۲۱ مرصادالعباد ص ۵۲: ۰/۲۵

۲۲ گزینه «د» (روزها - مجید واعظی) ص ۷۸: ۰/۲۵

۲۳ اسرار التوحید ۰/۲۵ محمدبن منور ص ۷۴: ۰/۲۵

۲۴ الف) در پی او کرد به تقلید جای ص ۶۳: ۰/۵

(ب) مرا اوج عزت در افلاک توست ص ۱۱۵: ۰/۵

(ج) قلمرو فکری معنی و مفهوم نظم و نثر و درک مطلب (نظر همکاران محترم صائب است.) (۸ نمره)

۲۵ گزینه «د» یا «نه بیگانه تیمار خوردش نه دوست / چو چنگش رگ و استخوان ماند و پوست» ص ۱۲: ۰/۲۵

۲۶ آداب دان بودن (یا مفاهیم نزدیک) ۰/۲۵ ایمان به حساب قیامت (یا مفاهیم نزدیک) ص ۴۸: ۰/۲۵

۲۷ عشق‌ورزی (یا مفاهیم نزدیک) ۰/۲۵

۲۸ گزینه «د» یا وحشی‌گری دشمن ۰/۲۵

۲۹ گزینه «ب» یا «درخواست یک فرصت کوتاه» ص ۴۸: ۰/۲۵

۳۰ دل نیستن به دنیا (یا هر مفهوم نزدیک دیگر) ص ۳۳: ۰/۲۵

۳۱ الف) کبوتران: فرمان‌پذیری و اطاعت ۰/۲۵ (ب) زیر: زیرکی و هوشمندی ۰/۲۵

۳۲ گزینه «ج» یا «سوگواری عمیق برای تشنگی خود خواسته» ص ۸۹: ۰/۲۵

۳۳ گزینه «الف» «جسمی» ص ۱۱۰: ۰/۲۵

۳۴ گزینه «الف» یا شورشیان درباری ص ۱۰۲: ۰/۲۵

۳۵ درازی و قد بلند آنان (یا هر مفهوم نزدیک) ص ۱۲۴: ۰/۲۵

۳۶ معشوقی دست‌نیافتنی ص ۶۳: ۰/۲۵

۳۷ الف) سلطان مسعود این کار را بسیار به جا انجام داده است، ۰/۲۵ و شنیده‌ام ابوالحسن و پسرش گاهی اوقات حتی ده درهم نیز برای

خرج کردن ندارند. ص ۲۰: ۰/۵

(ب) ستاره‌های بی‌شمار آسمان در میان آب رودخانه (سند) رقص مرگ می‌کردند. ص ۲۹: ۰/۵

(ج) صدای شترهایی که حامل توپ‌های جنگی بودند و با صدای شیپور جنگ، در هم آمیخته بود. ص ۳۹: ۰/۵

(د) (ابلیس) هنگامی که بر دل انسان رسید آن را همچون کاخی (باعظمت) یافت. ص ۵۹: ۰/۲۵

(ه) رهبر انقلاب قصد از میان برداشتن اشغالگران اسرائیلی را دارد. ۰/۲۵ ای یاران انقلاب، لازم است از ولی و رهبرمان حمایت کنیم. ص ۸۶: ۰/۲۵

(و) کاوه به بارگاه پادشاه جدید، فریدون، آمد و مردم، فریدون را در مخفی گاهش دیدند و با دیدن او فریاد شادی سر دادند. ص ۱۰۳: ۰/۵

(ز) در هنگام گرفتاری با هم بوده‌ایم ۰/۲۵ پس در وقت آسایش نیز ۰/۲۵ شایسته است که با هم باشیم ص ۱۲۰: ۰/۲۵

(ح) کدام دانه است که پس از کاشتن نرود؟ پس چرا این گمان (ناقص و نادرست) را در مورد انسان داری؟ (معاد را باور نداری) ص ۷۱: ۰/۵

پاسخنامه‌ی آزمون فارسی ۲ - کلیه رشته‌ها - اردیبهشت ۱۴۰۳ (نوبت عصر)

(الف) قلمرو زبانی؛ معنی واژه، املا و دستور (۷ نمره)

- ۱ گزینه جیم (ص ۱۶۵) ۰/۵
- ۲ الف: سریع و آسان (ص ۱۵۹) (ب) نوعی توپ جنگی که روی اسب می‌بستند (ص ۱۶۱) ۰/۵
- ۳ الف) اصرار (ص ۷۰-۶۹) (ب) اهتزاز (ص ۴۱) ۰/۵
- ۴ گزینه ج (ص ۵۷) ۰/۲۵
- ۵ گزینه د (ص ۱۶۵) ۰/۲۵
- ۶ مسامحه (ص ۱۶۸) / امتناع (ص ۱۶۵) ۱ نمره
- ۷ با واژه دشمن (هر دو مضاف‌الیه هستند) (ص ۱۱۴) ۰/۵
- ۸ الف) داده آید: داده شود (ب) قید (ج) نقش‌نمای متمم (متمم) (ص ۱۹) ۰/۷۵
- ۹ به معنای شروع کردن (آغاز کردن) است. یعنی شروع به دویدن کرد. (ص ۱۲۳) ۰/۲۵
- ۱۰ صفت لیاقت (ص ۱۳۲) ۰/۲۵
- ۱۱ صاحب بصیرت معطوف یا حسام‌الدین معطوف به صلاح‌الدین // شیخ صلاح‌الدین زرکوب و حسام‌الدین چلبی بدل از یاران نزدیک خود (ص ۶۸) ۰/۵
- ۱۲ حذف شناسه فعل «ند» به قرینه لفظی (ص ۱۲۳) ۰/۵
- ۱۳ الف) متمم (ب) «گر فرزند باید، باید این سان!» (با مصراع دوم) ۰/۵
- ۱۴ گزینه الف واژه استاد (ص ۴۳) ۰/۲۵
- ۱۵ ج) قید، مضاف‌الیه، متمم (ص ۶۸) ۰/۲۵
- ۱۶ گزینه الف (با از دست دادن معنی پیشین و گرفتن معنای جدید به دوره قبل منتقل شده) (ص ۱۰۶) ۰/۲۵
- ۱۷ کنایه (گریه کردن بسیار) و استعاره (اشک) (ص ۱۲۰) ۰/۵
- ۱۸ الف) دَرَفشان (ب) جان داشتن مرغزار - وجود واژه «وی» (ج) داغ استعاره از سیاهی وسط گل لاله (ص ۱۲۰) ۰/۷۵
- ۱۹ الف) تلمیح به داستان حضرت سلیمان و دیو که انگشتر حضرت را ربود و به جای او بر تخت نشست. (ص ۸۸) (ب) ۴ مجاز وجود دارد. (تخت: مجاز از پادشاهی / نگین مجاز از انگشتر / دست: مجاز از قدرت و اختیار / اهریمن، مجاز و استعاره از دشمن اسرائیلی) (ص ۸۸) ۰/۵
- ۲۰ تضمین، توضیح (شاعر یا نویسنده، قسمتی یا تمامی از یک حدیث، آیه، بیت یا مصراعی از شعر را عیناً در بین اشعار خود بیاورد.)
- ۲۱ برگ استعاره از هر یک از سربازان لشکر مغول و شاخه استعاره از لشکر مغول (۰/۵)
- ۲۲ در مصراع اول تشخیص و در کل بیت حسن تعلیل مشهود است. ۰/۵
- ۲۳ الف) فرهاد و شیرین از وحشی بافقی (د) غزلیات شمس از مولانا ۰/۵
- ۲۴ الف) نادرست (ص ۱۶) (ب) درست ۰/۵
- ۲۵ الف) به چشمان من کیمیا خاک توست ۰/۷۵
- (ب) آنکه در دستش کلید شهر پرآینه دارد
- (ج) رهروی کبک نیاموخته
- ۲۶ ج) شیرخدا و رستم دستانم آرزوست (نوشتن گزینه ج کفایت می‌کند) ۰/۲۵
- ۲۷ الف) بی‌زخم مردن کنایه از مرگ طبیعی (ترجیح شهادت بر مرگ در بستر) ۰/۵
- ۲۸ الف) از مرگ نجات یافتن (ص ۱۷) (ب) خلقت یا کالبد اولیه آدم (ص ۶۱) (ج) دشمن. اسرائیلیان (ص ۹۱) (د) لیاقت، توانایی و استعداد (ص ۶۱) (ه) به ترتیب افکار پوسیده و قدیمی / افکار نو تازه یا معادل آن (ص ۴۲) ۱/۵
- ۲۹ اعتقاد به معاد و حیات بعد از مرگ (ص ۷۳) ۰/۲۵

۳۰ ج خردمندی (ص ۱۱) ۰/۲۵

۳۱ گزینه دال (ص ۵۵) ۰/۲۵

۳۲ گزینه الف (ص ۷۳) ۰/۲۵

۳۳ الف) سست و لرزان شدن پایه‌های کفر با کشته شدن یکی از یاران شیطان ۰/۵

(ب) شرق و غرب جهان از شکست کفر ترسیدند (ص ۱۵)

۳۴ جولان اول) منطقه‌ای اشغال شده توسط صهیونیست‌ها - جولان دوم: تاخت و تاز (ص ۸۹) ۰/۵

۳۵ معنی نظم و نثر (به مفاهیم مشابه نمره تعلق می‌گیرد) ۴ نمره

الف) دست از کار کشید یا تلاشی نکرد و بیکار ماند. (۰/۲۵)

(ب) پیروی از دستور پیشوا و فرمانده واجب است (۰/۲۵)

(ج) اسبش را مانند گشتی به آب انداخت. (۰/۲۵)

(د) مجنون در عاشقی روز به روز مشهورتر شد - نامش بر سر زبان‌ها افتاد (نام او در عاشقی شهره شد) (۰/۲۵)

(ه) معلوماتم زیاد می‌شد. (۰/۲۵)

(و) در آن حال (۰/۲۵) عشق به سرعت می‌آمد (۰/۲۵)

(ز) وقتی سخاک پادشاه شد، حکومت او هزار سال طول کشید. (۰/۵)

(ح) حضرت علی (ع) برای گرفتن اذن ورود به میدان مبارزه با عمرو نزد پیامبر (ص) آمدند اما پیامبر (ص) به ایشان اجازه نبرد ندادند. (۰/۵)

(ط) صیادان در آن مرغزار مداوم (زیاد) رفت و آمد (تردد) می‌کردند. (۰/۵)

(ی) ناگهان متوجه شدند که به علت تلاطم و طغیان آب، گشتی از آب پر شد و شروع به غرق شدن و شکستن کرد. (۰/۷۵)

پاسخنامه‌ی آزمون فارسی ۲ - کلیه رشته‌ها - خرداد ۱۴۰۳

قلمرو زبانی (۷ نمره)

۱ تمکن (درس ۹، ص ۱۶۱) غنا (درس ۷، ص ۱۶۰) اشاره به هر دو مورد الزامی است.

۲ انبوه یا پرشاخ و برگ (درس ۱۵، ص ۱۶۴) (۰/۲۵)

۳ هژبر: شیر (درس ۱۴، ص ۱۶۴) مخنقه: گردن‌بند (درس ۲، ص ۱۵۸) (۰/۲۵)

۴ الف) صباحت (درس ۹، ص ۸۳) (۰/۲۵) (ب) مرهم (درس ۱۱، ص ۹۱) (۰/۲۵)

۵ الف) محمل (درس ۶، ص ۵۲) (۰/۲۵) (ب) بگزاردند (درس ۱۵، ص ۱۲۰) (۰/۲۵)

(ج) نهیب (درس ۵، ص ۳۹) (د) عزم (نیایش، ص ۱۵۵) (۰/۲۵)

۶ اصرار (درس ۱۲، ص ۱۶۳) (۰/۲۵) خواست (درس ۷، ص ۱۶۰) (۰/۲۵)

۷ (ب) یا اختلاف (درس ۱۵، ص ۱۱۸) (۰/۲۵)

۸ الف) ۱ یا سحرزاد (درس ۱۱، ص ۹۱) (۰/۲۵) (ب) ۳ یا نورانی (درس ۱۰، ص ۱۶۲) (۰/۲۵)

۹ الف) ۲ یا مجنون چو حدیث عشق (درس ۳، ص ۵۳) (۰/۲۵)

(ب) مضارع التزامی (درس ۱۷، ص ۱۴۰) (۰/۲۵)

۱۰ ز شاه (۰/۲۵) دست بر سر زد (درس ۱۲، ص ۱۰۱) (۰/۲۵) یا «دست ز شاه بر سر زد»

۱۱ الف) شاخص (۰/۲۵) (ب) مضاف‌الیه (۰/۲۵) (درس ۵، ص ۳۹)

۱۲ الف) درست (درس ۱، ص ۱۴) (۰/۲۵) (ب) نادرست (درس ۱۴، ص ۱۱۱) (۰/۲۵) (ج) درست (درس ۵، ص ۴۲) (۰/۲۵)

۱۳ الف) بدل «یا» قید (۰/۲۵) مسند (۰/۲۵) (ب) هر: صفت مبهم (درس ۶، ص ۵۲) (۰/۲۵)

۱۴ الف) یا چون نامه گسیل (درس ۲، ص ۱۸۹) (۰/۲۵)

قلمرو ادبی (نمره)

- ۱۵ الف یا می گفت گرفته حلقه (درس ۶، ص ۵۳) (۰/۲۵)
- ۱۶ الف) نماد یا استعاره یا تشخیص یا مجاز (درس ۱۷، ص ۱۴۰) (۰/۲۵)
- (ب) متناقض نما یا واج آرای (درس ۹، ص ۷۷) (۰/۲۵)
- (ج) تشبیه (اضافه تشبیهی) (درس ۸، ص ۷۱) (۰/۲۵)
- ۱۷ اغراق (درس ۱۴، ص ۱۱۰) (۰/۲۵)
- ۱۸ سهل ممتنع بودن (درس ۹، ص ۷۹) (۰/۲۵)
- ۱۹ ملی و قهرمانی (درس ۱۲، ص ۱۰۵) (۰/۲۵)
- ۲۰ حافظ (درس ۱۸، ص ۱۴۸) (۰/۲۵)
- ۲۱ الف) ۳ یا تن در ندادن (درس ۷، ص ۵۷) (۰/۲۵)
- (ب) ۱ یا راه تافتن (درس ۱۵، ص ۱۱۹) (۰/۲۵)
- ۲۲ مثنوی (درس ۶، ص ۵۴) (۰/۲۵)
- ۲۳ حس آمیزی (درس ۵، ص ۴۲) و (درس ۸، ص ۷۰) (۰/۲۵)
- ۲۴ ج یا شعر در امواج سند (درس ۳، ص ۲۸) (۰/۲۵)
- ۲۵ اسرار التوحید: محمد بن منور (درس ۸، ص ۷۴) / شلوارهای وصله دار: رسول پرویزی (درس ۱۶، ص ۱۲۹) (۰/۲۵)
- ۲۶ جبران خلیل جبران (درس ۱۷، ص ۱۴۴) (۰/۲۵)
- ۲۷ الف) رفت بر این قاعده روزی سه چار (۰/۲۵) (ص ۲۴)
- (ب) ۲ یا عشق با آزار خویشاوندی دیرینه دارد (۰/۲۵) (ص ۵۹)
- (ج) توجه: در صورت جابه جایی نادرست بقیه اجزای هر بیت، نمره تعلق نمی گیرد.
- ۱- رود ذره ای گر ز خاکت به باد به خون من آن ذره آغشته باد (ص ۱۱۵) ۰/۲۵
- ۲- دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کز دیو و دد ملولم انسانم آرزوست (ص ۶۳) ۰/۲۵
- قلمرو فکری (نمره ۸)**
- ۲۸ برای این سؤال به هر پاسخ مشابه دیگری نمره تعلق می گیرد.
- الف) قانع بودن (درس ۲، ص ۲۲) (۰/۲۵)
- (ب) مسئولیت پذیر (درس ۱۵، ص ۱۲۲) (۰/۲۵)
- (ج) وفادار (درس ۶، ص ۵۵) (۰/۲۵)
- ۲۹ میدان جنگ (درس ۳، ص ۳۱) (۰/۲۵)
- ۳۰ با اشتیاق به استقبال شهادت رفتن یا هر پاسخ مشابه دیگر (درس ۱۱، ص ۹۱) (۰/۲۵)
- ۳۱ دل / قلب (درس ۷، ص ۵۸) (۰/۲۵)
- ۳۲ برای این سؤال به هر پاسخ مشابه دیگر نمره تعلق می گیرد. (درس ۱۲، ص ۱۰۱) (۰/۲۵)
- از بین رفتن ارزش ها (رواج ناهنجاری ها در جامعه / بی ارزش شدن فضایل اخلاقی) ذکر یک مورد کافی است.
- ۳۳ شیراله: حضرت علی (ع) ۰/۲۵ اژدها: عمرو (عمرو بن عبدود) (۰/۲۵) (درس ۱۴، ص ۱۱۱)
- ۳۴ وجود مشکلات و موانع (درس ۱۰، ص ۸۶) (۰/۲۵)
- ۳۵ درازی قد یا هر معنی یا مفهوم مشابه دیگر (درس ۱۶، ص ۱۲۴) (۰/۲۵)
- ۳۶ برای این سؤال به هر پاسخ مشابه دیگری نمره تعلق می گیرد.
- الف) سخت بودن تغییر عادت ها (ترس از تغییر عادت ها) (درس ۵، ص ۴۲) (۰/۲۵)
- (ب) بازگشت همه به عالم بالاست (درس ۸، ص ۷۰) (۰/۲۵)
- (ج) تاکید بر شکرگزاری در هر شرایطی (درس ۱۸، ص ۱۴۸) (۰/۲۵)
- ۳۷ برای این سؤال به هر پاسخ مشابه دیگری نمره تعلق می گیرد.
- الف) اعتقاد به مشیت الهی (درس ۹، ص ۸۰) (۰/۲۵)
- (ب) فروتنی شرط رسیدن به بزرگی است. به نوشتن خود کلمه «فروتنی» نیز نمره تعلق می گیرد. (درس ۱۷، ص ۱۴۱) (۰/۲۵)

۳۸ به هر پاسخ مشابه دیگری نمره تعلق می‌گیرد.

الف) با شادی شروع به نوشتن کرد. (۰/۲۵) (درس ۲، ص ۱۸)

ب) عشق با شتاب آمد. (۰/۲۵) (درس ۷، ص ۵۷)

ج) آن یکی یاری‌کننده (مددکننده) زندگی است. یا «آن یکی یاری‌کننده حیات است» اشاره به معنی «ممد» به تنهایی نمره تعلق می‌گیرد. (۰/۲۵) (درس ۱۸، ص ۱۴۶)

د) من کمین کردم (در پی فرصت بودم). (۰/۲۵) (درس ۱۶، ص ۱۲۵)

ه) نمی‌دانست در کجا ساکن شود یا اقامت کند. (۰/۲۵) (درس ۹، ص ۷۵)

و) از آن‌ها که به شهادت رسیدند (۰/۲۵) و خطر را پذیرفتند. (۰/۲۵) (درس ۱۱، ص ۹۱)

ز) ای جوان به انسان ضعیف (ناتوان) کمک کن. (۰/۲۵) (درس ۱، ص ۱۳)

ح) وقتی که لشکر او را محاصر کرد (۰/۲۵) اسب را مانند کشتی در آب انداخت. (۰/۲۵) (درس ۳، ص ۳۰)

ط) خرامان (با ناز و تکبر) شروع به دویدن کرد. (۰/۲۵) (درس ۱۵، ص ۱۱۸)

ی) یعنی امام خمینی (ره) (مانند حضرت موسی) (۰/۲۵) قصد نابودی (۰/۲۵) دشمن (اسرائیلی‌ها) (۰/۲۵) را کرد.

پاسخنامه‌ی آزمون فارسی ۲ - کلیه رشته‌ها - خرداد ۱۴۰۴

۱ سنگین - عظیم (۰/۲۵). ص ۲۹

۲ صحرا (۰/۲۵). ص ۸۱

۳ راهوار - باره (۰/۲۵). ص ۸۶ - به نوشتن هر دو واژه با هم، نمره تعلق می‌گیرد و نه یک واژه به تنهایی.

۴ ب یا التفات (۰/۲۵). ص ۱۱۸

۵ ازل (۰/۲۵). ص ۸۵

۶ الف: طرد (۰/۲۵). ص ۴۹ ب) هولم (۰/۲۵). ص ۱۵۵

۷ الف یا ۲ «مسحور - اضطراب» (۰/۲۵). ص ۱۲۸ ب: ۳ یا «خواست - هزاره - خاست» (۰/۲۵). ص ۱۷

۸ الف (خوان) (۰/۲۵). ص ۱۴۵ ب: هلالی (۰/۲۵). ص ۱۰۶

۹ تضمّن (۰/۲۵). ص ۱۴۶

۱۰ فرانک (۰/۲۵). بدل (۰/۲۵). ص ۹۹

۱۱ الف: نسبی (۰/۲۵). ص ۷۵ ب: فاعلی (۰/۲۵). ص ۲۹ (صرفاً به نوشتن «درویشانه» یا «روان» نمره‌ای تعلق

نمی‌گیرد.)

۱۲ ج یا «بقین مرد را دیده ببینده کرد شد و تکیه بر آفریننده کرد» (۰/۲۵). ص ۱۲

۱۳ الف: شاخص (۰/۲۵). ص ۲۰ ب: صفت بیانی یا صفت فاعلی یا صفت (۰/۲۵). ص ۱۱۲

۱۴ ب یا «مضارع التزامی - ماضی نقلی - مضارع اخباری» (۰/۲۵). ص ۱۴۰

۱۵ شمس کشته شد (۰/۲۵) شمس را کشتند / شمس را کشت (۰/۲۵)، ص ۶۹ (ذکر نهاد جمله اجباری نیست.)

۱۶ الف: مفعول (۰/۲۵). ص ۵۳ ب) مضاف‌الیه (۰/۲۵). ص ۲۰

۱۷ الف وضعیت الف یا «از فهرست واژگان حذف شده» یا «محذوف» یا «متروک» (۰/۲۵). ص ۱۰۲

ب) وضعیت ب یا از دست دادن معنای پیشین و پذیرفتن معنای جدید به دوران بعد منتقل شود یا «تحول معنایی» یا «تغییر معنایی» (۰/۲۵). ص ۱۸

۱۸ الف) متمم ب) واو عطف (۰/۲۵). ص ۹۱

۱۹ بادپا یا اسب (۰/۲۵). ص ۳۰

۲۰ الف) سود و برخورداری‌ها (افراد بخشنده‌ای که تلاششان در معرض دید است). (۰/۲۵) ب) در سایه ایستادن (۰/۲۵). ص

۲۱ مردم (۰/۲۵). ص ۱۰۲

۲۲ الف) کمان‌گیر (۰/۲۵). ص ۹۲ ب) شمشیر (۰/۲۵). ص ۳۲ (به نوشتن هر دو مورد با هم نمره تعلق می‌گیرد و نه

یک مورد)

۲۳ تشخیص (۰/۲۵). ص ۵۷

۲۴ واج‌آرایی (۰/۲۵). ص ۷۱

۲۵ ذوق لطیف (۰/۲۵). ص ۷۷

- ۲۶ جناس ناهمسان یا جناس (۰/۲۵)، ص ۱۲
- ۲۷ خرق عادت یا داستانی (۰/۲۵)، ص ۱۰۱
- ۲۸ الف ۳ یا استعاره (۰/۲۵)، ص ۱۲۰ ب ۱ یا متناقض نما (۰/۲۵)، ص ۹۱
- ۲۹ الف: درست (۰/۲۵)، ص ۶۳ (ب) نادرست (۰/۲۵)، ص ۹۱ (ج) نادرست (۰/۲۵)، ص ۴۹
- ۳۰ چشمه روشن (۰/۲۵)، ص ۹۹
- ۳۱ ب یا عشق با آزار خویشاوندی دیرینه دارد. (۰/۲۵)، ص ۹۵
- ۳۲ جغد بر ویرانه می خواند به انکار تو اما (۰/۲۵)، ص ۹۵
- ۳۳ به چشمان من کیمیا خاک توست (۰/۰۵)، ص ۱۱۵ (فقط به نوشتن مصراع به طور کامل نمره تعلق می گیرد. نصف مصراع نمره ندارد.)
- ۳۴ تحسین دلآوری ها و شجاعت ها توسط دشمن یا هر مفهوم مشابه (۰/۰۵)، ص ۳۰ و ۴۲
- ۳۵ یافتن تکامل - رشد و پیشرفت یا هر مفهوم مشابه (۰/۰۵)، ص ۳۰ و ۴۲
- ۳۶ ج یا اظهار عجز از شناخت خدا (۰/۲۵)، ص ۱۰
- ۳۷ الف: ۴ یا اتکا به نفس (۰/۲۵)، ص ۱۹ (ب) ۳ یا شما در گل منگرید دردل نگرید (۰/۲۵)، ص ۶۲ (ج: ۲ یا آینده نگری (۰/۲۵)، ص ۱۱۹ (د) ۱ یا چه باشی چو روبه به وامانده سیر (۰/۲۵)، ص ۱۵۲
- ۳۸ قناعت یا قانع بودن یا اهمیت دادن به حلال و حرام (۰/۲۵)، ص ۲۰
- ۳۹ بازگشت به اصل خویش یا هر مفهوم مشابه (۰/۲۵)، ص ۷۰
- ۴۰ خدا (۰/۲۵) ضحاک ص ۱۰۲
- ۴۱ چشمانم ضعیف بود یا هر مفهوم مشابه (۰/۲۵)، ص ۱۲۴
- ۴۲ برای چاره جویی به گفت و گو پرداختند یا هر مفهوم مشابه (۰/۲۵)، ص ۵۲
- ۴۳ عاشقانه (۰/۲۵) به استقبال شهادت رفتن (۰/۲۵)، ص ۹۱
- ۴۴ اطاعت (۰/۲۵) از فرمان رهبر واجب است یا هر مفهوم مشابه (۰/۲۵)، ص ۸۷
- ۴۵ کسی در هر دو جهان رستگار می گردد (۰/۲۵) که به مردم کمک کند (۰/۲۵) یا هر مفهوم مشابه ص ۸۷
- ۴۶ من هیچ نیازمند (محتاج) در بست نمی شناسم (۰/۲۵) که بتوانم طلا را به او بدهم. (۰/۲۵)، ص ۲۰
- ۴۷ اگر از این شخص به ما آسیبی برسد (۰/۲۵) از این جایگاه خواهد بود (۰/۲۵) ص ۵۹ یا هر مفهوم مشابه
- ۴۸ در وقت آسایش (۰/۲۵) همراهی بهتر است (۰/۲۵) و گرنه سرزنش کنندگان (۰/۲۵) فرصت بدگویی پیدا می کنند (۰/۲۵) ص ۱۲۰



برای خرید نسخه چاپی یا تدریس ویدئویی این جزوه و سایر جزوات مربوط به ادبیات فارسی و علوم و فنون به سایت و یا کانال تلگرامی «آموزشگاه مجازی احمدی» مراجعه کنید.
برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد این جزوات و پکیج ها به شماره ۰۹۱۲۳۷۰۸۴۷۶ در تلگرام یا واتساپ و یا به صورت SMS پیام بدهید.



Ahmadi63amoozesh.com

@ahmadi63amoozesh